



دانشگاه تهران  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

# پژوهش‌های زبانی

علمی - پژوهشی

شماره استاندارد بین‌المللی: ۲۲۸۸-۱۰۲۶  
سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

ناشر  
دانشگاه تهران  
۱

محمول‌های ثانویه در زبان فارسی رویکردی کمینه‌گرا  
مزدک انوشه

۲۳

تحلیلی ساخت‌محور از ترکیبات نام‌اندام «دل» در زبان فارسی  
آوا ایمانی، عادل رفیعی و محمد عموزاده

۴۵

رویکردی ساختی شناختی به پسوند «-سگار» در زبان فارسی  
پارسا بامشادی، نگار داوری‌اردکانی

۶۷

تعامل واج‌شناسی و معناشناسی از منظر نظریه بهینگی  
بشیر جم

۸۹

تحولات معنایی «ور / بر»  
احسان چنگیزی، الهه حسینی‌ماتک

۱۰۹

تأثیر تماس زبانی بر کاربرد حروف ربط فارسی در ترکی آذربایجانی  
عبدالحسین حیدری

۱۲۹

ردگان‌شناسی ساز و کارهای تصریح شناختی در ترجمه: رهیافتی نوین  
سهیل دانش‌زاده، علی افخمی و بهروز محمودی‌بختیاری

۱۵۱

بررسی کنش‌گفتاری قسم در گفتمان جامعه عمل بازار مدرن ایران با تکیه بر منظورشناسی اجتماعی  
حسین طالب‌زاده، مهدی بازبار و رضا غفارنمر

۱۷۱

نگرشی تکلیف - محور از نوسانات انگیزشی فارسی‌آموزان خارجی در حال تحصیل در ایران (فارسی‌آموزان  
عرب و چینی سطح مقدماتی و میانی) / زهرا عباسی، هادی یعقوبی‌نژاد

۱۹۵

سطوح بازنمایی برخی ساخت‌های زبان فارسی در چارچوب دستور نقش‌نمای واژگانی  
ساره عبداللهی، فریده حق‌بین و مسعود قیومی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





## پژوهش‌های زبانی

شماره استاندارد بین‌المللی: ۱۰۲۶-۲۲۸۸

سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مدیرمسئول: ابوالحسن امین‌مقدسی

سر دبیر: غلامحسین کریمی‌دوستان

ناشر: دانشگاه تهران

### «هیئت تحریریه»

محمد راسخ مهند	علی‌اشرف صادقی	نیکلایس سیمز ویلیامز
استاد دانشگاه بوعلی سینا	استاد دانشگاه تهران	استاد مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی
محمود بی‌جن خان	سیمین کریمی	محمدتقی راشد محصل
استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه آریزونا	استاد پژوهشگاه علوم انسانی
محمد عمزاده	یحیی مدرّسی تهرانی	حسن رضایی باغبیدی
استاد دانشگاه اصفهان	استاد پژوهشگاه علوم انسانی	استاد دانشگاه تهران

یادگار کریمی

دانشیار دانشگاه کردستان

ویراستار فارسی: غلامحسین کریمی‌دوستان (استاد دانشگاه تهران)

ویراستار انگلیسی: رامین رحمانی (دکتری زبان‌شناسی)

مدیر داخلی: محرم باستانی

نشانی نشریه: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر مجلات دانشکده

پست الکترونیکی: [jolr@ut.ac.ir](mailto:jolr@ut.ac.ir) تلفن: ۶۶۹۷۸۸۸۲ فکس: ۶۶۹۷۸۸۸۵

به موجب نامه شماره ۹۰/۳/۱۱/۳۰۶۵۶ مورخ ۹۰/۰۲/۱۸ ریاست محترم مرکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری مجله پژوهش‌های زبانی دارای اعتبار علمی و پژوهشی است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود.

پایگاه اطلاعاتی علمی جهاد دانشگاهی به نشانی اینترنتی: [www.sid.ir](http://www.sid.ir)

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: [www.isc.gov.ir](http://www.isc.gov.ir)

پایگاه استنادی ال‌ریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:

[www. Ulrich's international periodicals directory](http://www.Ulrich's international periodicals directory). (Journal, magazine)



### شرایط پذیرش مقاله (راهنمای نویسندگان)

دو فصلنامه پژوهش‌های زبانی، مقاله‌های تحقیقی در حوزه زبان‌شناسی نظری، کاربردی، حوزه‌های وابسته، فرهنگ و زبان‌های باستانی، مطالعات مربوط به گویش‌های زبان‌های ایرانی و نقد و بررسی کتاب را به چاپ می‌رساند.

### ویژگی‌های کلی مقاله‌های مورد پذیرش

- مقاله باید حاصل تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، به مجله دیگری ارسال نشود. مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه‌های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله، بحث و نتیجه‌گیری، و فهرست منابع باشد و بر روی کاغذ به ابعاد ۳۰×۲۱ با قلم B Nazanin به اندازه ۱۳ و ۲۴ سطر در صفحه در فرمت word و از بالا و پایین ۵ و از راست و چپ ۴/۵ تنظیم و به همراه یک فایل (2007) word و یک نسخه فایل PDF به نشانی پست الکترونیکی [jolr@ut.ac.ir](mailto:jolr@ut.ac.ir) ارسال شود. اندازه قلم چکیده و واژه‌های کلیدی باید ۱۰ باشد. به علاوه هر مقاله باید دارای یک چکیده انگلیسی با قلم Times News Roman به اندازه ۱۲ در حداکثر ۲۵۰ کلمه باشد. نام نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس و یا تحصیل نویسنده یا نویسندگان و آدرس پست الکترونیکی و شماره تلفن آنها در صفحه و پوشه‌ای جداگانه باشد.

- حجم مقاله با احتساب تمام اجزاء آن نباید بیشتر از ۲۰ صفحه باشد.

- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را در ۱۵۰ تا ۲۵۰ واژه در اختیار خواننده قرار دهد و شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق، و یافته‌های مقاله باشد.

- مقدمه مقاله ترجیحاً باید شامل موضوع مقاله، پیشینه تحقیق، مبانی نظری و نماینده تصویری کلی از ساختار مقاله باشد.

- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد. بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از یکدیگر، جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند. سطر اول ذیل هر زیر بخش، بر خلاف سطر نخست پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.

- زیر بخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه فرضاً به صورت ۳-۱-۴ که بیانگر زیر بخشی از بخش سوم مقاله است تجاوز کند.

- معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته شده با قلم Times New Roman در اندازه ۱۰ به صورت پانوشت درج شود. به جز اسامی خاص و نام اصول دستور زبان، سایر پانوشت‌های لاتین با حرف کوچک آغاز شود.

- شماره پانوشتها در هر صفحه با یک شماره شروع و از افراط در دادن پانوشت اجتناب شود.
- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آنها قبل از اولین کاربرد در پانوشت ذکر شود.
- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان و یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند و یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند باید در اولین پانوشت بدون شماره به این مطلب اشاره نمایند.
- در تهیه نمودارهای درختی و امثال آن از ابزارهای Table, Draw و Equation در محیط Word استفاده شود تا تنظیم آنها در نسخه نهایی مشکلی را به وجود نیآورد.
- کلیه مثال‌ها، نمودارها، و تصاویر باید دارای شماره پیاپی باشد.
- در واج‌نویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از قلم نسخه Doulus Sil IPA استفاده شود.

- در ارجاعات چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن مقاله اشاره شده است، سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورتی که مقصود نویسنده ارجاع به صفحه خاصی از اثر مورد اشاره است، صفحه مورد نظر پس از علامت دو نقطه (: ) در درون آن قرار داده شود. اگر به نام مؤلف در متن تصریح نشده باشد، نام مؤلف مورد ارجاع را نیز باید در داخل پرانتز ذکر شود. اگر اثری بیش از یک جلد داشته باشد، بعد از نام مؤلف شماره جلد اثر ذکر شود و علامت دو نقطه (: ) بعد از آن بیاید. مثال؛

- سمیعان (۱۹۸۳)

- (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۸۴-۱۸۳)

- (طبری، ۱۳۷۵/۲: ۵۸۴)

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۰ نگاشته و در انتهای آن نام نویسنده و سال انتشار اثر و پس از علامت دو نقطه، شماره صفحه‌ای که از آن نقل شده درج شود.

- منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا در پایان مقاله با ترتیب الفبایی مانند نمونه‌های ذیل آورده شود. در منابع فارسی نام نویسنده به طور کامل قید و از گذاردن نقطه بعد از آن خودداری شود.

- در بخش منابع، تمامی منابع فارسی و عربی به صورت فینگلیش باید نوشته شوند. به عنوان مثال:

کریمی‌دوستان، غلامحسین (۱۳۸۰). *کردی ایلامی، بررسی گویش بدره، سنندج، انتشارات دانشگاه کردستان*.  
 Karimi Doostan, Gh. 2001. *Ilami Kurdish, study of Badreh dialect* [kordi-e Ilami, barrasi-e gooyesh-e badreh] [Farsi]. Sanandaj: Kurdistan University Publications. [In Persian].

## کتاب

بی جن خان، محمود (۱۳۸۴). *واج شناسی، نظریه بهینگی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.*  
Chomsky, N. 1981. *Lectures on government and binding*, Dordrecht, Foris

## مقاله

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۷). ساخت‌های سببی در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان، ۱۳-۷۵.*  
Say, I, and C. Pollard. 1991. An integrated theory of complement control, *Language*, 67:63-113.

## فصل از یک کتاب و یا مقاله‌ای از مجموعه مقالات همایش‌ها

Keenan, E. 1988. On semantics and binding theory, In J. Hawkins (ed.), *Explaining language universals* (99.104-55), Oxford: Blackwell.

## رساله

Tomilka, S. 1996. Focusing effects in VP ellipsis and interpretation Doctoral dissertation, university of Massachusetts: Amherst.

**اثر ترجمه شده:** نام خانوادگی نویسنده، نام کامل نویسنده، (سال انتشار)، نام کتاب به صورت ایرانیک، نام مترجم، محل انتشار صورت ترجمه شده اثر، نام ناشر.  
**وبگاه‌های اینترنتی:** نام خانوادگی، نام کامل نویسنده، عنوان مقاله و یا اثر مورد استفاده به صورت کج نویسی، نشانی وبگاه اینترنتی.

- از شماره‌گذاری و یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع اجتناب شود.

<http://www.biaibili-urartu.de/Iran/Urmia-2004/22.jpg>

- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می‌دهد، سطر دوم به بعد با استفاده از کلید Tab با یک سانتیمتر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.

- ویراستار مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.

- چاپ مقاله منوط به تأیید هیئت داوران است.

## - علائم اختصاری:

ق. م: قبل از میلاد

م: میلادی

ش: شماره

ه. ش: هجری شمسی

ه. ق: هجری قمری

ت: تولد

م: متوفی

\*\*\*

## فهرست مطالب

صفحه	عناوین
۱	محمول‌های ثانویه در زبان فارسی رویکردی کمینه‌گرا مزدک انوشه
۲۳	تحلیلی ساخت‌محور از ترکیبات نام‌اندام «دل» در زبان فارسی آوا ایمانی، عادل رفیعی و محمد عموزاده
۴۵	رویکردی ساختی شناختی به پسوند «-گار» در زبان فارسی پارسا بامشادی، نگار داوری‌اردکانی
۶۷	تعامل واج‌شناسی و معناشناسی از منظر نظریهٔ بهینگی بشیر جم
۸۹	تحولات معنایی «ور / بر» احسان چنگیزی، الهه حسینی‌ماتک
۱۰۹	تأثیر تماس زبانی بر کاربرد حروف ربط فارسی در ترکی آذربایجانی عبدالحسین حیدری
۱۲۹	ردگان‌شناسی سازوکارهای تصریح شناختی در ترجمه: رهیافتی نوین سهیل دانش‌زاده، علی افخمی و بهروز محمودی‌بختیاری
۱۵۱	بررسی کنش‌گفتاری قسم در گفتمان جامعه عمل بازار مدرن ایران با تکیه بر منظورشناسی اجتماعی / حسین طالب‌زاده، مهدی بازیار و رضا غفارثمر
۱۷۱	نگرشی تکلیف - محور از نوسانات انگیزشی فارسی‌آموزان خارجی در حال تحصیل در ایران (فارسی‌آموزان عرب و چینی سطح مقدماتی و میانی) زهرا عباسی، هادی یعقوبی‌نژاد
۱۹۵	سطوح بازنمایی برخی ساخت‌های زبان فارسی در چارچوب دستور نقش‌نمای واژگانی / ساره عبداللهی، فریده حق‌بین و مسعود قیومی



## محمول‌های ثانویه در زبان فارسی رویکردی کمینه‌گرا

مزدک انوشه<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۲/۲۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۵/۲۴

### چکیده

محمول‌های ثانویه<sup>۲</sup> از جمله ساخت‌هایی‌اند که در سنت دستورنویسی فارسی مفعول مانده‌اند، اما در چهاردهه مطالعات دستور زایشی کم‌وبیش همه گونه‌های آن به تفصیل بررسی شده‌اند. محمول‌های ثانویه بر دو گونه‌اند: محمول‌های همامدی<sup>۳</sup> و محمول‌های پیامدی<sup>۴</sup>. این محمول‌ها بند ناخودایستایی‌اند که ویژگی یا صفتی را به یکی از موضوع‌های جمله نسبت می‌دهند؛ با این تفاوت که در محمول‌های همامدی این ویژگی در زمان وقوع محمول اصلی یا اولیه پابرجاست، اما در محمول‌های پیامدی ویژگی مورد نظر هنگام پایان یافتن یا به سرانجام رسیدن محمول اصلی نمود می‌یابد. در پژوهش حاضر، به پیروی از رانستاین (۲۰۰۶) نشان می‌دهیم که بندهای پیامدی و همامدی مصادیق مختلف ساختار نحوی واحدی‌اند که محمول ثانویه خوانده می‌شود و تنها تفاوت آنها در ویژگی‌های معنایی است. افزون‌براین، برپایه شواهد زبانی ادعا می‌کنیم که محمول‌های همامدی می‌توانند مفعول‌محور<sup>۵</sup> یا فاعل‌محور<sup>۶</sup> باشند، اما محمول‌های پیامدی صرفاً مفعول‌محورند و نمی‌توانند به فاعل جمله ارجاع یابند. ساخت‌های فاعل‌محور و مفعول‌محور خرده‌جمله‌هایی<sup>۷</sup>‌اند که در نقش ادات (افزوده)<sup>۸</sup>، به ترتیب، به لایه گروه فعلی کوچک و گروه فعلی بزرگ در به بند اصلی متصل می‌شوند و موضوعی که میان خرده‌جمله و بند اصلی مشترک است، از رهگذر حرکت کنارسو<sup>۹</sup>، از اولی به دومی جابه‌جا می‌شود و یک ضمیر مستتر<sup>۱۰</sup> از خود به جای می‌گذارد.

**واژه‌های کلیدی:** محمول ثانویه، محمول همامدی، محمول پیامدی، خرده‌جمله، حرکت کنارسو

<sup>۱</sup>. رایانامه نویسنده مسئول:

mazdakanushe@ut.ac.ir

<sup>۲</sup>. secondary predicate  
<sup>۳</sup>. depictive predicate  
<sup>۴</sup>. resultative predicate  
<sup>۵</sup>. object-oriented  
<sup>۶</sup>. subject-oriented  
<sup>۷</sup>. small clause  
<sup>۸</sup>. adjunct  
<sup>۹</sup>. sideward movement  
<sup>۱۰</sup>. PRO

## ۱ - مقدمه

محمول‌های ثانویه از ساختارهایی‌اند که تاکنون در دستور زبان فارسی مغفول مانده‌اند. به‌نظر می‌رسد که دستورنویسان سنتی با این محمول‌ها بیگانه بوده‌اند و از میان زبان‌شناسان نیز فولی و همکاران (۲۰۰۵) ادعا کرده‌اند که فارسی چنین ساختاری ندارد. با این‌همه، بررسی دقیق‌تر داده‌ها نشان می‌دهد که در این زبان هر دو نوع محمول ثانویه که به همامدی و پیامدی موسوم‌اند، یافت می‌شود. راتستاین (۲۰۰۶: ۲۱۰)، در تبیین تمایز محمول‌های همامدی و پیامدی،<sup>(۱)</sup> تصریح می‌کند که این محمول‌ها بند ناخودایستایی‌اند که ویژگی یا صفتی را به یکی از موضوع‌های جمله نسبت می‌دهند؛ با این تفاوت که در محمول‌های همامدی این ویژگی در زمان وقوع محمول اصلی یا اولیه پابرجاست (جمله ۱)، اما در محمول‌های پیامدی ویژگی مورد نظر هنگام پایان یافتن یا به‌سرانجام رسیدن محمول اصلی نمود می‌یابد (جمله ۲):

(۱). معمولاً بیمارستان‌ها غذا را [آب‌پز] به بیماران می‌دهند.

= بیمارستان‌ها در حالی غذا را به بیماران می‌دهند که غذا آب‌پز است. تعبیر همامدی

(۲). مادران تحصیل‌کرده بچه‌هایشان را [درس‌خوان] تربیت می‌کنند.

مادران تحصیل‌کرده بچه‌ها را چنان تربیت می‌کنند که بچه‌ها درس‌خوان می‌شوند. تعبیر پیامدی

در میان زبان‌شناسان غربی، از میانه سده بیستم میلادی به بعد، رفته‌رفته اشارات پراکنده‌ای به این ساختارهای نحوی شده است (مثلاً، نک: یسپرسن ۱۹۵۴-۱۹۵۸)؛ اما هالیدی (۱۹۶۷) از نخستین کسانی بوده که به تفصیل درباره محمول‌های ثانویه و انواع آن بحث کرده و شواهد زبانی متعددی آورده است:

(3) a. John<sub>i</sub> drove the car **drunk**<sub>i</sub>.      b. Mary ate the carrots<sub>i</sub> **uncooked**<sub>i</sub>

(4) a. Jane painted the house<sub>i</sub> **red**<sub>i</sub>.      b. Bill wiped the table<sub>i</sub> **clean**<sub>i</sub>.

در جفت‌داده‌های (3)، محمول‌های همامدی، به ترتیب، به فاعل و مفعول بند اصلی ارجاع می‌یابند و از این‌رو، ساخت نخست فاعل‌محور و ساخت دوم مفعول‌محور خوانده می‌شود. در مقابل در هر دو داده (4)، محمول‌های پیامدی، مفعول مستقیم جمله را توصیف می‌کنند و لاجرم مفعول‌محورند. راتستاین (۲۰۰۶) بر پایه داده‌هایی مشابه، تأکید می‌کند که محمول‌های ثانویه همامدی می‌توانند مفعول‌محور یا فاعل‌محور باشند، اما محمول‌های پیامدی صرفاً مفعول‌محورند و نمی‌توانند به فاعل ارجاع یابند. با این مقدمه، در مقاله پیش روی می‌کوشیم تا ضمن معرفی محمول‌های ثانویه زبان فارسی و برشمردن ویژگی‌های ساختاری‌شان، اشتقاق نحوی آنها را تحلیل کنیم.



برای این منظور، پس از مقدمه حاضر به پیشینه مختصر محمول‌های ثانویه در دستور زایشی اشاره می‌کنیم و با تمرکز بر شواهد زبان فارسی، به معرفی انواع مختلف این ساخت‌ها می‌پردازیم. داده‌های زبانی ضمن تأیید دیدگاه راتستاین (۲۰۰۶)، نشان می‌دهند که در فارسی نیز محمول‌های همامدی می‌توانند مفعول‌محور یا فاعل‌محور باشند، اما محمول‌های پیامدی صرفاً مفعول‌محورند و نمی‌توانند به فاعل جمله ارجاع یابند. پس از توصیف انواع محمول‌های ثانویه، به پیروی از چامسکی (۱۹۸۱) و پس از وی، لوژندرا (۱۹۹۷)، دن‌دیکن (۲۰۰۶) و راتستاین (۲۰۰۶)، تصریح می‌کنیم که این ساخت‌ها خرده‌جمله‌هایی‌اند که در نقش ادات (افزوده)، به بند اصلی متصل می‌شوند و موضوعی که میان خرده‌جمله و بند اصلی مشترک است، از اولی به دومی جابه‌جا می‌شود. آموزه‌های نظری و شواهد زبانی بر این نکته دلالت می‌کنند که جایگاه اتصال خرده‌جمله حامل محمول‌های مفعول‌محور و فاعل‌محور متفاوت است و این سازه‌ها، به ترتیب، به گروه فعلی بزرگ (VP) و گروه فعلی کوچک (vP) در بند اصلی متصلی می‌شوند. این تحلیل بر دو پیش‌زمینه استوار است که درباره آنها نیز به اختصار بحث خواهیم کرد: نخست حرکت کنارسوی<sup>۱</sup> موضوع مشترک از بند فرعی به بند اصلی و به جای گذاشتن یک ضمیر مستتر (طبق تحلیل هورنشتین و نونیس ۲۰۱۴)؛ و دوم ارتقای مفعول رایی به شاخص بیرونی گروه فعلی کوچک (طبق تحلیل کریمی ۲۰۰۵).

## ۲- رویکردی زایشی به محمول‌های ثانویه

در دهه هفتاد میلادی، ساخت محمول‌های ثانویه توجه معناشناسان زایشی را به خود جلب کرد (از آن جمله‌اند: مک‌کاولی ۱۹۷۰، گرین ۱۹۷۲، دوتی ۱۹۷۹) و به‌ویژه پای محمول‌های پیامدی به تحلیل فعل‌های انجامی<sup>۲</sup> باز شد. در آن دوره، برخی از زبان‌شناسان نیز کوشیدند تا تمایز معنایی محمول‌های ثانویه را با قیدهایی که وابسته به یکی از موضوع‌های جمله‌اند، تبیین کنند (از جمله: جکنداف ۱۹۷۲، ناپولی ۱۹۷۵، مک‌کانل-جینت ۱۹۸۲). هیملمان و اسکولتزپرنت (۲۰۰۵: ۴) در چارچوب تحلیل هالیدی (۱۹۶۷) یادآور شده‌اند که محمول‌های ثانویه مشارک‌محورند<sup>۳</sup>، اما قیدهایی فعل یا فروقیده‌ها (که به سطح vP متصل می‌شوند) عمدتاً رویدادمحور<sup>۴</sup> محسوب می‌شوند.

1. sideward movement  
 2. accomplishment  
 3. participant-oriented  
 4. event-oriented

در بخش حاضر ابتدا بر پایه مقدمات یادشده به معرفی انواع محمول‌های ثانویه در فارسی می‌پردازیم و سپس، به پیروی از نظریه پردازان دستور زایشی و از جمله چامسکی (۱۹۸۱)، تصریح می‌کنیم که این محمول‌ها در درون خرده‌جمله‌هایی قرار دارند که در نقش ادات یا افزوده به جمله اصلی ملحق می‌شوند. این دو مبحث زمینه تحلیل محمول‌های ثانویه مفعولی و فاعلی فارسی را فراهم می‌آورند.

## ۲-۱ - محمول ثانویه در داده‌های فارسی

چنان‌که اشاره شد، محمول‌های ثانویه - برخلاف قیدهای گروه فعلی که رویداد محورند - به یکی از موضوع‌های جمله ارجاع می‌یابند. برای مثال، دو نمونه زیر را مقایسه کنید:

- (5) a. John left the room **angry**. depictive predicate  
 b. John left the room **angrily**. lower adverbial

در جمله (5a) محمول ثانویه «angry»، صفتی است که به فاعل جمله نسبت می‌یابد؛ اما در جمله (5b)، فروقید «angrily» که تفاوت ساختاری با صفت متناظر خود دارد، چگونگی وقوع رویداد را توصیف می‌کند. در زبان فارسی علاوه بر جمله‌های (۱) و (۲)، نمونه‌های دیگری هم برای محمول‌های ثانویه یافت می‌شود. ماهیت معنایی این عناصر نشان می‌دهد که با قید گروه فعلی، یا اصطلاحاً فروقید، متفاوت‌اند: (۶). محمول همامدی:

- الف. این کارخانه مواد غذایی همه دانه‌های روغنی را پوست‌کرده بسته‌بندی می‌کند.  
 ب. مأموران پلیس هر دو متهم را دست‌بسته به دادگاه آوردند.  
 پ. همسرش همیشه پسرهایشان را دست‌ورونشسته به مدرسه می‌فرستد.  
 (۷). محمول پیامدی:

- الف. این کارخانه مواد غذایی همه دانه‌های روغنی را پوست‌کرده تولید می‌کند.  
 ب. آشپز هندی هتل اغلب غذاهای بومی‌شان را [تند] درست می‌کند.  
 پ. در این مزرعه اسب‌های مسابقه‌ای را چابک و سبک‌وزن پرورش می‌دهند.

در نظریه اصول و پارامترها، محمول ثانویه بندی است که جایگاه فاعل آن با یک ضمیر مستتر اشغال می‌شود (برای بحث تفصیلی، نک: زیربخش ۲-۲) و این عنصر تهی با یکی از موضوع‌های جمله اصلی هم‌نمایه است (از جمله نک: چامسکی ۱۹۸۱، دن‌دیکن ۲۰۰۶). در همه داده‌های بالا، فاعل ساختاری محمول ثانویه به مفعول بند اصلی نسبت می‌یابد.

به بیان دیگر، مفعول جمله اصلی در واقع فاعل بند ناخودایستایی است که محمول ثانویه هسته معنایی آن را تشکیل می‌دهد. مثلاً در محمول همامدی (۶ - الف)، ویژگی «پوست‌کرده بودن» که سازه «دانه‌های روغنی» را توصیف می‌کند، هم‌زمان با محمول اولیه «بسته‌بندی کردن» وجود دارد. در محمول پیامدی (۷ - الف)، باز هم این صفت مفعولی به «دانه‌های روغنی» ارجاع می‌یابد، اما این بار این ویژگی، پیامد محمول اصلی جمله، یعنی «تولید کردن»، است:

(۸). این کارخانه مواد غذایی همه دانه‌های روغنی را؛  $PRO_i$  پوست‌کرده بسته‌بندی می‌کند.

= کارخانه دانه‌ها را در حالی بسته‌بندی می‌کند که دانه‌ها پوست‌کرده هستند.

(۹). این کارخانه مواد غذایی همه دانه‌های روغنی را؛  $PRO_i$  پوست‌کرده تولید می‌کند.

= کارخانه دانه‌ها را چنان تولید می‌کند که دانه‌ها پوست‌کرده باشند.

در نمونه‌های بالا مفعول بند اصلی کنترل‌کننده ضمیر مستتر است (نک: راتستاین ۲۰۰۶: ۲۱۳). اما در برخی از جملات، سازه فاعل می‌تواند این نقش را ایفا کند. این سخن بدین معناست که محمول ثانویه علاوه بر مفعول، به فاعل بند اصلی نیز ممکن است ارجاع یابد. باین‌همه، این امکان صرفاً محدود به محمول‌های همامدی است<sup>(۲)</sup>:

(۱۰) الف. امروز همکارمان؛  $PRO_i$  خوشحال و خندان از راه رسید.

ب. عمویش؛  $PRO_i$  زیرخاک‌نرفته ثروتش را به او بخشیده بود.

دو نکته پایانی درباره محمول ثانویه این‌که اولاً گاهی گروه حرف‌اضافه‌ای نیز می‌تواند این نقش را برعهده گیرد (جمله ۱۱ - الف) و ثانیاً از برخی از محمول‌های ثانویه هر دو خوانش فاعل‌محور و مفعول‌محور برمی‌آید (جمله ۱۱ - ب):

(۱۱) الف. مأموران پلیس متهم را؛  $PRO_i$  pp با دستان بسته به دادگاه آوردند.

ب. سینا؛ دوستش را؛  $PRO_i/k$  نرسیده به خط پایان مسابقه دید.

در جمله (الف)، گروه حرف‌اضافه‌ای نوعی محمول همامدی است که وضعیت مفعول را در حین رخ دادن محمول اصلی توصیف می‌کند. در جمله (ب)، سازه درون قلاب محمول همامدی است که می‌تواند به وضعیت فاعل یا مفعول جمله ارجاع یابد.

## ۲-۲ - خرده‌جمله‌های اداتی

پیشتر گفتیم که در دهه هفتاد میلادی پژوهشگران عمدتاً بر جنبه‌های معنایی محمول‌های ثانویه و به‌ویژه محمول‌های پیامدی متمرکز بودند؛ تا آن‌که سرانجام در دهه هشتاد میلادی، نحوین به تدریج به سراغ تحلیل ساخت‌های پیامدی و همامدی رفتند. از آن میان، ویلیامز (۱۹۸۰) که سرفصل تازه‌ای در موضوع محمول‌ها گشود، و پس از او،

سیمپسون (۱۹۸۳) و راتستاین (۱۹۸۳)، به درستی نشان دادند که بندهای پیامدی و همامدی مصادیق مختلف ساختار نحوی واحدی‌اند که محمول ثانویه خوانده می‌شود. این تحلیل تازه در تقابل با رویکرد معناشناسان زایشی قرار داشت که غالباً محمول‌های پیامدی و همامدی را ساخت‌هایی مستقل و متفاوت می‌انگاشتند؛ از جمله دوتی (۱۹۷۹) که در تحلیل معنایی فعل، زمان دستوری و وقت، تصریح کرده بود محمول‌های پیامدی محصول آن دسته از فرایندهای واژگانی‌اند که به تولید فعل مرکب می‌انجامند، اما محمول‌های همامدی ساختاری ادات‌گونه دارند. بدین ترتیب، تحلیلگران نحوی با رد رویکردهای پیشین، کوشیده‌اند به همان پرسش‌هایی پاسخ دهند که ما نیز امروزه در مورد زبان فارسی از خود می‌پرسیم. مهم‌ترین این پرسش‌ها عبارت‌اند از: الف) محمول‌های فاعل‌محور و مفعول‌محور در چه جایگاهی تولید می‌شوند و آیا از این منظر تفاوتی میان آنها وجود دارد؟ ب) آیا محمول ثانویه نسبت خواهری با فاعل خود دارد، یا این‌که خرده‌جمله‌ای می‌سازد که جایگاه فاعل‌اش با ضمیر مستتر پر می‌شود؟ پرسش دوم یکی از دو ساختار زیربنایی (الف) یا (ب) را به جمله‌ای مثل (۱۲) نسبت می‌دهد (برگرفته از: راتستاین ۲۰۰۶: ۲۱۳، بازنمایی‌های ۱۳):

(۱۲). امروز همه ما همکارمان را خوشحال دیدیم.

الف. امروز همه ما  $vp$  همکارمان را  $i$  خوشحال دیدیم.

ب. امروز همه ما  $vp$  همکارمان را  $i$   $PRO_i$  خوشحال دیدیم.

در بازنمایی (الف)، محمول ثانویه با مفعول مستقیم جمله که نقش فاعل را برای آن ایفا می‌کند، رابطه خواهری دارد؛ اما در بازنمایی (ب)، ضمیر مستتری که با مفعول مستقیم جمله هم‌مرجع است، در جایگاه فاعل محمول ثانویه همامدی نشسته است. این بازنمایی از یک‌سو ساختار خرده‌جمله را به محمول‌های ثانویه نسبت می‌دهد و از سوی دیگر نشان می‌دهد که در درون این بندهای وابسته - مانند عبارت‌های وصفی - اشتقاق کنترلی شکل می‌گیرد (برای ساختار عبارت‌های وصفی، نک: انوشه ۱۳۹۵).

با سربرآوردن نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی و مبانی نظری آن در دهه هشتاد میلادی، بازنمایی (۱۲- ب) جایگاه مستحکم‌تری در برابر تحلیل مسطح (۱۲- الف) یافت که مدافعانی چون ویلیامز (۱۹۸۰) داشت. برای مثال، معیار تتا اجازه تولید بازنمایی نادستوری (۱۲- الف) را نمی‌دهد:

(۱۳). معیار تتا: به هر موضوعی باید فقط یک نقش معنایی اعطا شود. هر نقش معنایی باید فقط به یک

موضوع اعطا شود.

این معیار مانع از آن می‌شود که یک سازه اسمی هم‌زمان موضوع دو یا چند هسته واژگانی باشد. پس، بازنمایی (۱۲- الف) که در آن «همکارمان» موضوع دو محمول «خوشحال» و «دیدن» است، به دلیل تخطی از معیار تتا فرومی‌ریزد. بازنمایی (۱۲- ب) با این مشکل مواجه نیست؛ اما در عوض، باید در بازنمایی درختی جایگاهی برای ضمیر مستتر بیاید که تحت حاکمیت نباشد. هرچند این محدودیت در مورد انواع محمول‌های ثانویه صادق است، اما در چارچوب حاکمیت و مرجع‌گزینی، تحلیلگران و از جمله چامسکی (۱۹۸۱) عمدتاً بر ساخت‌های همامدی تمرکز کرده بودند. چامسکی با رد تحلیل ویلیامز (۱۹۸۰)، نشان می‌دهد که این ساخت‌ها تابع نظریه کنترل‌اند و یک ضمیر مستتر در جایگاه فاعل آنها می‌نشیند.<sup>(۳)</sup> افزون‌براین، وی (همان) بین محمول‌های ثانویه که خرده‌جمله‌هایی در جایگاه ادات‌اند، و خرده‌جمله‌های متممی تمایز قائل می‌شود. در زبان فارسی نیز این تفاوت میان ساخت‌های یادشده وجود دارد. برای مثال در جمله (۱۴)، صفت «زنده» که هسته محمول ثانویه است، در بند ناخودایستایی نشسته که نقش موضوعی ندارد و می‌تواند به‌سادگی از ساختار نحوی حذف شود. اما در جمله (۱۵)، حذف صفت «زنده» از خرده‌جمله متممی امکان‌پذیر نیست. این رفتار نحوی متفاوت نشان می‌دهد که ساختار دو جمله مورد نظر متفاوت است و بنابراین، نمی‌توان بازنمایی‌های یکسانی را به هر دو نسبت داد:

(۱۴). خرده‌جمله اداتی:

الف. امدادگران معدنچیان را زنده پیدا کرده بودند.

ب. امدادگران معدنچیان را  $PRO_i$  SC زنده پیدا کرده بودند.

(۱۵). خرده‌جمله متممی:

الف. امدادگران معدنچیان را زنده تلقی کرده بودند.

ب.  $^*$  امدادگران معدنچیان را  $PRO_i$  SC زنده تلقی کرده بودند.

در جمله (۱۴ - الف)، «زنده بودن معدنچیان» و «پیدا کردن معدنچیان» دو رخدادی‌اند که هم‌زمان به‌وقوع پیوسته‌اند و از این‌رو، «زنده» محمول همامدی است. طبق بازنمایی (۱۴ - ب)، این محمول همامدی همان خرده‌جمله اداتی است که از بند ناخودایستای کنترلی تشکیل می‌شود. در مقابل، بازنمایی نادرستی (۱۵ - ب) نشان می‌دهد که اشتقاق کنترلی را نمی‌توان به خرده‌جمله متممی نسبت داد.

در تبیین این موضوع، راتستاین (۲۰۰۶: ۲۱۷) به پیروی از چامسکی (۱۹۸۱):

(۱۳۶)، یادآور می‌شود که ضمیر مستتر نباید تحت حاکمیت باشد، حال آن‌که جایگاه

فاعل در خرده‌جمله‌های متممی تحت حاکمیت فعل قرار دارد. برپایه آنچه تاکنون گفته‌ایم، خرده‌جمله محدود به فعل‌هایی چون «پنداشتن، انگاشتن، دانستن، نامیدن» نیست و تعریف آن فراتر از ساختاری است که با فعل‌های زیر ساخته می‌شود (برای ساختار خرده‌جمله‌های متممی، نک: هگمن ۱۹۹۴؛ و در فارسی، درزی ۱۳۸۴):

(۱۶) الف. مسلمانان [SC یکدیگر را NP برادر] می‌شمارند.

ب. هیئت منصفه [SC متهم را AP بی‌گناه] تشخیص داد.

پ. کافر [SC همه را PP به کیش خود] پندارد.

فعل‌های جملات بالا در جایگاه موضوع درونی خود به یک خرده‌جمله متممی نیاز دارند که در سنت دستورنویسی زبان فارسی تمیز خوانده می‌شود. در مقابل آنها، ساخت‌های دارای محمول ثانویه خرده‌جمله را بدون نقش تتا و در جایگاه ادات می‌پذیرند. به همین دلیل است که دن‌دیکن (۲۰۰۶: ۶۰) با توجه به اشتقاق نحوی محمول‌های ثانویه، تعریف کلی زیر را برای خرده‌جمله‌ها به‌دست می‌دهد:

(۱۷). خرده‌جمله:

خرده‌جمله ساختاری فاعلی - محمولی است که زمان ندارد.

اکنون می‌توانیم اشتقاق نحوی محمول‌های ثانویه همامدی و پیامدی را تحلیل کنیم. این تحلیل، بر مجموعه ویژگی‌های زیر مبتنی است:

(۱۸). ویژگی‌های بند محمول ثانویه:

الف. محمول ثانویه می‌تواند تعبیر همامدی یا پیامدی داشته باشد.

ب. محمول ثانویه همامدی می‌تواند فاعل‌محور یا مفعول‌محور باشد.

پ. محمول ثانویه پیامدی فقط مفعول‌محور است و تعبیر فاعل‌محور ندارد.

ت. در این ساخت‌ها دو اشتقاق موازی، شامل بند فرعی و اصلی، وجود دارد.

ث. بند محمول ثانویه نوعی خرده‌جمله اداتی است که عنصر زمان ندارد.

ج. موضوع مشترک از بند محمول ثانویه به بند اصلی حرکت کنارسو می‌کند.

چ. پس از حرکت موضوع، بند اصلی به بند فرعی متصل می‌شود و نقش اداتی می‌یابد.

ح. فاعل محمول ثانویه ضمیر مستتری است که با موضوع مشترک هم‌نمایه است.

براساس ویژگی‌هایی که در فهرست (۱۸) برشمرده‌ایم، در دو بخش سوم و چهارم به اشتقاق نحوی محمول‌های مفعول‌محور و فاعل‌محور می‌پردازیم؛ اما پیشتر باید دو نکته را تبیین کنیم که زیربنای تحلیل‌مان را تشکیل می‌دهند: یکی حرکت کنارسو که در ردیف (۱۸ - ج) به آن اشاره کرده‌ایم و حرکتی نحوی در دستور زایشی است؛ دیگر

ارتقای مفعول مستقیم به شاخص بیرونی گروه فعلی کوچک که در برخی از زبان‌های و از جمله فارسی رخ می‌دهد. حرکت کنارسو فرایندی است که در آن یک عنصر زبانی به دلیل الزامات نحوی از یک درخت فرعی به درخت اصلی جابه‌جا می‌شود. نونیس (۲۰۰۱ و ۲۰۰۴ و ۲۰۱۲)، بوئکس و همکاران (۲۰۱۰) و هورنشتین و نونیس (۲۰۱۴) تصریح می‌کنند که میان حرکت کنارسو و حرکت آشنای فراسو تفاوت ماهوی وجود ندارد و هر دو فرایند محصول سازوکار «رونویسی و بازادغام» هستند. در حرکت کنارسو، یک سازه در شاخه فرعی اشتقاق رونویسی می‌شود و از خود یک ضمیر مستتر به‌جای می‌گذارد و سپس، در شاخه اصلی بار دیگر ادغام می‌شود.

انوشه (۱۳۹۵) در تبیین ساختار عبارت‌های وصفی از این فرایند استفاده می‌کند و نشان می‌دهد که سازه فاعل طی حرکت کنارسو، از بند عبارت وصفی به بند اصلی جابه‌جا می‌شود. پدیده دومی که پیش از تحلیل ساختار محمول‌های ثانویه باید به آن اشاره کنیم، حرکت فراسوی مفعول رایبی در زبان فارسی است. کریمی (۲۰۰۵: ۱۰۷) نشان می‌دهد که مفعول‌های مستقیم مشخص در زبان فارسی از جایگاه ادغام خود در گروه محمول حرکت می‌کنند و به شاخص بیرونی گروه فعلی کوچک ارتقا می‌یابند. برپایه دو نکته اخیر، در بخش‌های آتی به تحلیل ساختار محمول‌های ثانویه در فارسی می‌پردازیم.

### ۳ - ساختار محمول‌های مفعول محور

در بخش گذشته ویژگی‌های کلی محمول‌های ثانویه همامدی و پیامدی را که در فهرست (۱۸) جمع‌بندی شده‌اند، معرفی کردیم. با این‌همه دو نوع محمول یادشده اشتقاق نحوی یکسانی دارند و آنچه سبب تمایز خوانش همامدی و پیامدی می‌شود، در ویژگی‌های معنایی محمول اولیه (اصلی) و ثانویه ریشه دارد.<sup>(۴)</sup> چنین پدیده‌ای را در تقابل داده‌های (۸) و (۹) مشاهده کردیم. همچنین، در دو جمله زیر محمول ثانویه (الفبایی) به ترتیب، تعبیر پیامدی و همامدی دارد، اما این تمایز صرفاً به دلیل تفاوت‌های معنایی دو محمول «فهرست کردن» و «اعلام کردن» و رابطه آنها با موضوع مشترک بند فرعی و اصلی (اسامی پذیرفته‌شدگان) است:

(۱۹) الف. سازمان سنجش اسامی پذیرفته‌شدگان را؛ [PRO<sub>i</sub> الفبایی] فهرست کرد. تعبیر پیامدی

ب. سازمان سنجش اسامی پذیرفته‌شدگان را؛ [PRO<sub>i</sub> الفبایی] اعلام کرد. تعبیر همامدی



در مقابل، چنان‌که در ادامه استدلال خواهیم کرد، اشتقاق نحوی محمول‌های مفعول‌محور و فاعل‌محور متفاوت است و خرده‌جمله شامل محمول ثانویه در جایگاه‌های متفاوتی به بند اصلی متصل می‌شود. پس در جمله‌های زیر، به‌رغم همسانی محمول‌های اصلی و ثانویه، با اشتقاق‌های نحوی کم‌وبیش متفاوتی روبه‌رو هستیم:

(۲۰) الف. پدر<sub>i</sub> [PRO<sub>i</sub> صبحانه‌نخورده] بچه‌ها را به مدرسه برد.

ب. پدر<sub>i</sub> بچه‌ها را<sub>k</sub> [PRO<sub>i/k</sub> صبحانه‌نخورده] به مدرسه برد.

تحلیلی که در ادامه ارائه می‌دهیم، باید بتواند توضیح دهد که چرا جمله (الف) صرفاً خوانش فاعلی دارد، اما جمله (ب) مبهم است و هر دو خوانش فاعلی و مفعولی از آن برمی‌آید. بررسی این موضوع را از ساخت‌های مفعول‌محور زیر آغاز می‌کنیم:

(۲۰). آشپزمان غذا را [آب‌پز] پخت.

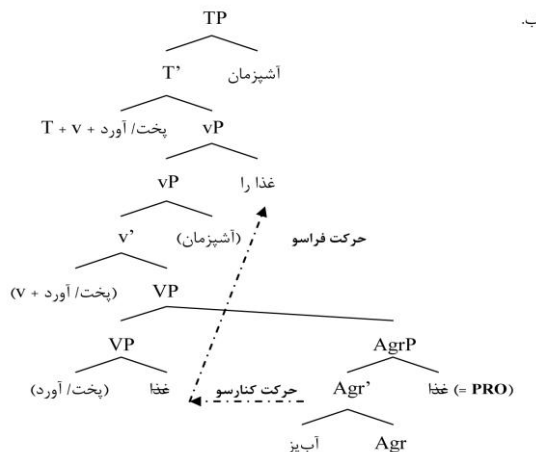
= آشپزمان غذا را چنان تهیه کرد که غذا آب‌پز شد. تعبیر پیامدی

(۲۱). آشپزمان غذا را [آب‌پز] آورد.

= آشپزمان غذا را در حالی سرو کرد که غذا آب‌پز بود. تعبیر همامدی

هر دو محمول ثانویه بالا خوانش مفعول‌محور دارند و تنها تفاوت آنها در تعبیری است که از برآیند محمول اصلی و محمول فرعی برمی‌آید؛ چنان‌که ساخت نخست تعبیر پیامدی و ساخت دوم تعبیر همامدی دارد. بدین ترتیب، دو جمله (۲۰) و (۲۱) صرف نظر از تفاوت واژگانی محمول اصلی‌شان، اشتقاق نحوی یکسانی دارند. در بازنمایی زیر دو نکته مهم قابل توجه است. نخست این‌که مقوله خرده‌جمله را به پیروی از تحلیل‌های رایج، گروه مطابقه (AgTP) در نظر گرفته‌ایم (از جمله نک: چامسکی ۱۹۸۱، هگمن ۱۹۹۴) البته، برخی از تحلیلگران فرافکن‌های دیگری را نیز برای محمول‌های ثانویه به‌کار برده‌اند که تفاوتی در تحلیل ایجاد نمی‌کند و فقط برچسب را تغییر می‌دهد. مثلاً، آسادا (۲۰۱۲) محمول همامدی را تحت تسلط یک گروه زمان ناخودایستا (TP) می‌داند و محمول پیامدی را در درون گروه محمولی قرار می‌دهد که در ذیل گروه فعلی بند اصلی تولید می‌شود. دوم این‌که در تحلیل حاضر بند فرعی یا همان گروه مطابقه را که شامل محمول ثانویه مفعول‌محور است، مانند بسیاری از تحلیلگران و از جمله دن‌دیکن (۲۰۰۶) و آسادا (۲۰۱۲) به گروه محمول بند اصلی - یعنی به گروه فعلی - متصل کرده‌ایم. در مجموع، بازنمایی هر دو محمول پیامدی و همامدی در (۲۰) و (۲۱) به‌صورت زیر خواهد بود:

(۲۲) الف. آشپزمان غذا را آب‌پز {پخت/ آورد}.



در بازنمایی بالا، گروه معرف «غذا» که در شاخص AgrP نشسته است، فاعل ساختاری بند فرعی و مفعول بند اصلی است. این سازه طی حرکت کنارسو به جایگاه متمم VP حرکت می‌کند تا نقش معنایی درونی فعل اصلی (پختن/ آوردن) را برآورده سازد. پس، از آنجاکه «غذا» با دو محمول - یعنی «آب‌پز» و «پختن/ آوردن» - رابطه معنایی دارد، برای رعایت معیار تتا یک PRO در جایگاه اولیه از آن باقی می‌ماند. این تحلیل همسو با رویکرد هورنشتین (۲۰۰۹)، بوئکس و همکاران (۲۰۱۰) و هورنشتین و نویس (۲۰۱۴) است. سپس، بند فرعی به فرافکن VP متصل می‌شود و نقش اداتی می‌یابد. در مراحل بعدی، هسته v و لایه VP به اشتقاق افزوده می‌شوند و فاعل در شاخص درونی این فرافکن ادغام می‌شود. با توجه به این‌که هسته v عهده‌دار بازبینی حالت مفعولی است و مشخصه حالت مفعول رایبی قوی است، سازه «غذا» به شاخص بیرونی لایه VP حرکت فراسو می‌کند تا حالت مفعولی آن در حوزه‌ای موضعی بازبینی شود. فرایند اخیر همان حرکت فراسوی مفعول است که نخستین بار کریمی (۲۰۰۵) معرفی کرده است. سرانجام، با اضافه شدن هسته تهی T، فعل اصلی به این هسته ارتقا و انضمام می‌یابد (نک: درزی و انوشه ۱۳۸۹) و فاعل نیز به شاخص TP جابه‌جا می‌شود تا اصل فرافکن گسترده (EPP) را برآورده سازد. بازنمایی بالا اشتقاق نحوی همه محمول‌های همامدی و پیامدی مفعول محور را نشان می‌دهد که در آن بند فرعی به VP (و نه VP) متصل شده است. این جایگاه می‌تواند توضیح دهد که چرا در جفت‌داده‌های

زیر، جمله (الف) در برابر جمله (ب) بی‌نشان است (علامت تعجب بر نشان‌داری جمله دلالت می‌کند):

(۲۳). الف. بیمارستان‌ها غذا را [آب‌پز] به بیماران می‌دهند.

ب. ! بیمارستان‌ها [آب‌پز] غذا را به بیماران می‌دهند.

(۲۴). الف. مادران تحصیل‌کرده بچه‌هایشان را [درس‌خوان] تربیت می‌کنند.

ب. ! مادران تحصیل‌کرده [درس‌خوان] بچه‌هایشان را تربیت می‌کنند.

(۲۵). الف. برادر خوش‌تیپ‌ات باز هم در شروع ترم موهایش را [آلمانی] زد.

ب. ! برادر خوش‌تیپ‌ات باز هم در شروع ترم [آلمانی] موهایش را زد.

با توجه به حرکت مفعول رایبی به شاخص بیرونی VP، جایگاه بی‌نشان این سازه باید بالاتر از محمول ثانویه‌ای باشد که به VP متصل شده است. اگر بند محمول ثانویه مانند عبارت وصفی به VP ملحق می‌شد (نک: انوشه ۱۳۹۵)، انتظار می‌رفت که جملات (الف) و (ب) به یک اندازه بی‌نشان باشند. به‌همین ترتیب، تحلیلی که از جایگاه اتصال محمول‌های ثانویه مفعول‌محور به‌دست داده‌ایم، می‌تواند توضیح دهد که چرا در میان نمونه‌های دستوری زیر، جمله (پ) در مقابل دو جمله (الف) و (ب) به‌شدت نشان‌دار است:

(۲۶). الف. پیمان‌کار در مرکز شهر ساختمانی را که کارفرما سفارش داده بود [دوطبقه] ساخت.

ب. پیمان‌کار ساختمانی را که کارفرما سفارش داده بود در مرکز شهر [دوطبقه] ساخت.

پ. ! پیمان‌کار در مرکز شهر [دوطبقه] ساختمانی را که کارفرما سفارش داده بود ساخت.

در جمله‌های بالا، مفعول مستقیم رایبی (ساختمانی را که کارفرما سفارش داده بود) به شاخص بیرونی VP ارتقا یافته و قید مکان (در مرکز شهر) به لایه بالایی فرافکن VP متصل شده است. به‌دلیل سازه‌فرمانی متقارن این دو جایگاه بر هم، ترتیب خطی آنها در سطح آوایی آزاد است و هریک می‌تواند بر دیگری تقدم بجوید. اما محمول ثانویه (دوطبقه) که ذیل فرافکن AgrP به سطح VP متصل می‌شود، در جایگاه پایین‌تری از مفعول مستقیم و قید مکان قرار دارد و باید در توالی واژگانی پس از آنها تظاهر بیابد. به‌همین دلیل، در میان داده‌های (۲۶)، دو جمله (الف) و (ب) بی‌نشان‌اند و فقط هرکدام از دو سازه مفعول و قید که در زنجیره خطی پیش از دیگری بیاید، به‌لحاظ کلامی برجسته‌تر می‌شود. در جمله (پ)، محمول ثانویه دستخوش قلب نحوی شده و با اتصال به فرافکن VP، میان قید و مفعول نشسته است. از این‌رو، این جمله در مقابل دو جمله دیگر کاملاً نشان‌دار است. بدین ترتیب، جایگاهی که برای اتصال محمول ثانویه مفعول‌محور پیشنهاد شده

است، می‌تواند به‌خوبی از عهده تبیین داده‌های تجربی برآید. طبق این تحلیل، ساخت زیربنایی جملات (۲۶)، پس از حرکت فاعل به شاخص TP و حرکت فراسوی مفعول به شاخص بیرونی VP از یک‌سو، و ارتقا و انضمام فعل اصلی به هسته تھی T از سوی دیگر، به‌صورت زیر است:

(۲۷). TP<sub>پیمان‌کار</sub> VP<sub>در مرکز شهر</sub> VP<sub>ساختمانی را که کارفرما سفارش داده بود</sub> t<sub>Sub</sub> VP<sub>]</sub> PRO<sub>Obj</sub> AgrP<sub>]</sub> دو طبقه<sub>]</sub> t<sub>v</sub> t<sub>Obj</sub> VP<sub>]</sub> [[[[[ ساخت<sub>T</sub>]]].

در این بازنمایی که به پیروی از هورنشتین و نونیس (۲۰۱۴)، عنصر تھی PRO محصول حرکت است، سازه مفعول ابتدا از درون AgrP به متمم VP حرکت کنارسو کرده و PRO را به‌جای گذاشته است. در این جایگاه، نقش معنایی درونی فعل «ساخت» تخلیه شده و سپس، مفعول با به‌جای گذاشتن یک رونوشت (با تسامح، t<sub>Obj</sub> در بازنمایی بالا)، به شاخص بیرونی VP رفته است.

#### ۴ - ساختار محمول‌های فاعل‌محور

تاکنون ساختار محمول‌های ثانویه مفعول‌محور را بررسی کرده‌ایم و اشتقاق (۲۲ - ب) را به این ساخت‌های نحوی نسبت داده‌ایم. با این‌همه، محمول‌های همامدی - برخلاف محمول‌های پیامدی - فاعل جمله را نیز می‌توانند توصیف کنند (مانند داده ۱۱ - ب). در چنین مواردی ساخت همامدی قرابت بسیاری با فروقیدها دارد و گاهی واقعاً تمایز آنها از هم دشوار است. شواهد نظری و تجربی نشان می‌دهند که محمول‌های همامدی فاعل‌محور، برخلاف همتایان مفعول‌محور خود، به سطح گروه فعلی کوچک متصل می‌شوند و اساساً یک دلیل شباهت آنها به فروقیدها همین نکته است. نخستین شاهدهی که تأیید می‌کند محمول همابندی فاعلی به لایه گروه فعلی کوچک ملحق می‌شود، به سازوکار حرکت کنارسو و زمان‌بندی اتصال بند فرعی به بند اصلی بازمی‌گردد. در ساخت‌های فاعل‌محور، گروه معرف فاعل میان بند محمول ثانویه و جمله اصلی مشترک است و از این منظر، به عبارتهای وصفی شباهت دارد. پس فاعل که موضوع مشترک میان دو بند است، نخست باید از بند فرعی به شاخص VP در بند اصلی حرکت کند و آنگاه بند فرعی به بند اصلی متصل شود و هویت اداتی بیابد. اگر بند فرعی زودتر به بند اصلی ملحق شود و مثلاً به فرافکن VP اتصال بیابد، در ادامه اشتقاق، خروج کنارسوی

فاعل به شاخص VP ناقض شرط دامنۀ خروج<sup>۱</sup> است. طبق این شرط، خروج هیچ سازه‌ای از درون ادات‌ها و فاعل‌ها که جزایر نحوی محسوب می‌شوند، مجاز نیست. بدین ترتیب، اگر محمول‌های همایندی فاعل‌محور به فرافکن VP متصل شوند، تحلیل‌مان با مشکلات نظری مواجه می‌شود. شاهد دوم را در توالی بی‌نشان سازه‌های نحوی می‌توان یافت. در داده‌های (۲۳) تا (۲۶) مشاهده کردیم که محمول‌های مفعول‌محور در ترتیب بی‌نشان پس از فروقیدها و مفعول‌های مستقیم رایی تظاهر می‌یابند. داده‌های مشابه نشان می‌دهند که محمول‌های ثانویه فاعل‌محور الزاماً تابع چنین محدودیتی نیستند و ای‌بسا در برخی از نمونه‌ها تقدم آنها بر مفعول مستقیم ارجح است. برای مثال، در نمونه‌های زیر «خوشحال و خندان» و «زیرخاک‌نرفته» محمول‌های ثانویه‌ای‌اند که به فاعل بند اصلی ارجاع می‌یابند:

(۲۸). امروز همکارمان [خوشحال و خندان] ما را به شام دعوت کرد.

= همکارمان ما را به شام دعوت کرد، در حالی که خوشحال و خندان بود. تعبیر همامدی

(۲۹). عمویش [زیرخاک‌نرفته] ثروتش را به او بخشیده بود.

= عمویش ثروتش را به او بخشیده بود، در حالی که هنوز نمرده بود. تعبیر همامدی

در هر دو نمونه بالا محمول ثانویه که خوانش همامدی دارد و فاعل‌محور است، پیش از مفعول مستقیم آمده و ساخت حاصل همچنان بی‌نشان است. از آنجاکه مفعول رایی در روساخت در شاخص بیرونی VP قرار دارد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که بند شامل محمول همایندی نیز در سطح VP به اشتقاق افزوده می‌شود. نکته دیگر این که محمول ثانویه فاعل‌محور (در بالاترین لایه VP) و مفعول مستقیم رایی (در شاخص بیرونی VP) بر هم سازه‌فرمانی دوسویه می‌کنند و لذا، در توالی خطی تقدم هریک بر دیگری مجازی است. این تحلیل بدین معناست که علاوه بر جمله‌های (۲۸) و (۲۹)، دو ترتیب واژگانی زیر هم مجاز است:

(۳۰). الف. امروز همکارمان ما را [خوشحال و خندان] به شام دعوت کرد.

ب. گویا عمویش ثروتش را [زیرخاک‌نرفته] به او بخشیده بود.

اما اگر محمول‌های ثانویه فاعل‌محور - مانند محمول‌های مفعول‌محور - به لایه VP (یا دقیق‌تر بگوییم: PredP) متصل می‌شدند، در توالی بی‌نشان فقط جملات (۳۰) به دست می‌آمدند و خوانش ساخت‌های (۲۸) و (۲۹) نشان‌دار می‌شد.

<sup>۱</sup>. Condition on Extraction Domain (CED)

شاهد آخر به ساخت‌های مبهمی بازمی‌گردد که هر دو خوانش فاعل‌محور و مفعول‌محور از آنها برمی‌آید. پیش از این، در (۱۱ - ب) با چنین نمونه‌هایی آشنا شدیم. این داده‌ها با تفصیل بیشتری در زیر تکرار شده‌اند:

(۳۱). نقاش<sub>i</sub> تصویر این بانو را<sub>k</sub> [PRO<sub>i/k</sub>] چشم‌بسته [کشید].

= الف. نقاش تصویر بانو را کشید، در حالی که چشم‌های نقاش بسته بود. همامدی فاعل‌محور

= ب. نقاش تصویر بانو را چنان کشید که چشم‌هایش بسته تصویر شد. پیامدی مفعول‌محور

(۳۲). سینا<sub>i</sub> دوستش را<sub>k</sub> [PRO<sub>i/k</sub>] نرسیده به خط پایان مسابقه [دید].

= الف. سینا دوستش را درحالی دید که سینا نرسیده به خط پایان بود. همامدی فاعل‌محور

= ب. سینا دوستش را درحالی دید که دوستش نرسیده به خط پایان بود. همامدی مفعول‌محور

در جمله (۳۱)، تعبیر فاعل‌محور خوانش همامدی دارد، اما هنگامی که محمول ثانویه به مفعول ارجاع می‌یابد، خوانش پیامدی از آن برمی‌آید. در جمله (۳۲)، هر دو تعبیر فاعل‌محور و مفعول‌محور خوانش همامدی دارند. در مجموع، با توجه به ابهام ساختاری جملات بالا، به نظر می‌رسد که دو اشتقاق نحوی متفاوت را باید به آنها نسبت داد و با یک ساختار واحد نمی‌توان دو تعبیر متفاوت (فاعل‌محور و مفعول‌محور) به دست آورد. بدین ترتیب، اگر جمله‌ای ابهام ساختاری دارد و هر دو تعبیر فاعلی و مفعولی را می‌توان به آن نسبت داد، انتظار می‌رود که دو ساختاری نحوی متفاوت نیز برای آن جمله وجود داشته باشد. اما علاوه بر این نکته، به شیوه دیگری نیز می‌توانیم از تقابل جملات مبهم و غیرمبهم استفاده کنیم و نشان دهیم که محمول‌های همامدی فاعلی به لایه VP متصل می‌شوند. برای این منظور، بار دیگر جملات زیر را در نظر بگیرید:

(۳۳) الف. پدر<sub>i</sub> [PRO<sub>i</sub>] صبحانه نخورده [بچه‌ها را به مدرسه برد].

ب. پدر<sub>i</sub> بچه‌ها را<sub>k</sub> [PRO<sub>i/k</sub>] صبحانه نخورده [به مدرسه برد].

چرا در جمله (الف) ضمیر مستتر صرفاً به فاعل ارجاع می‌یابد، اما در جمله (ب) هر دو سازه فاعل و مفعول می‌توانند با این عنصر تهی هم‌نمایه باشند؟ پاسخ این پرسش در این است که در جمله (ب) با دو ساختار نحوی متفاوت مواجه‌ایم. در این جمله، بند محمول ثانویه (یا همان خرده‌جمله اداتی) پس از مفعول مستقیم تظاهر یافته است. پس این بند یا ممکن است به یکی از دو جایگاه زیر متصل شده باشد:

(۳۴). جایگاه اتصال محمول ثانویه در (۳۳ - ب):

الف. اتصال به VP ← خوانش مفعولی

ب. اتصال به VP ← خوانش فاعلی

چنان‌که پیش از این گفته‌ایم، توالی خطی ادات متصل به VP و مفعول مستقیم رایبی آزاد است و به‌همین دلیل، در جمله (۳۳ - ب) این امکان وجود دارد که خرده‌جمله به لایه VP ملحق شده باشد. در مقابل در جمله (۳۳ - الف)، بند محمول ثانویه پیش از مفعول مستقیم رایبی ظاهر یافته است. پس این بند فقط می‌تواند به فرافکن VP اتصال یافته باشد و امکان الحاق آن به سازه VP وجود ندارد:

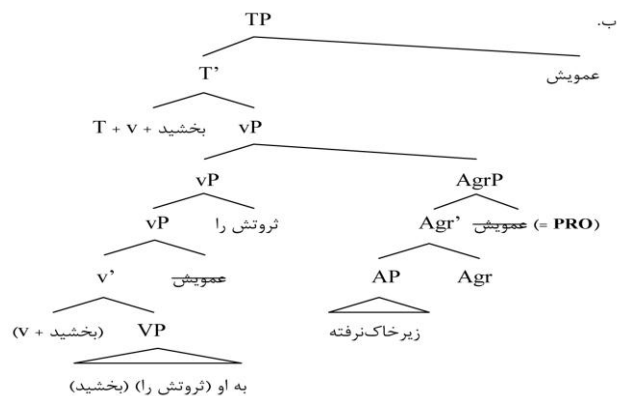
(۳۵). جایگاه اتصال محمول ثانویه در (۳۳ - الف):

الف. اتصال به VP ← میسر نیست

ب. اتصال به vP ← خوانش فاعلی

در مجموع، اگر در ساخت‌های همامدی فاعلی و مفعولی دو جایگاه متفاوت برای اتصال خرده‌جمله اداتی به بند اصلی داشته باشیم، می‌توانیم تقابل داده‌هایی همچون (۳۳ - الف و ب) را توضیح دهیم. با توجه به جایگاهی که برای محمول‌های ثانویه فاعل‌محور پیشنهاد داده‌ایم، اشتقاق نحوی هر دو حالت جمله (۳۶ - الف) به صورت بازنمایی (۳۶ - ب) در زیر خواهد بود:

(۳۶) الف. عمویش {زیرخاک‌نرفته ثروتش را} / {ثروتش را زیرخاک‌نرفته} به او بخشید.



در اشتقاق بالا، سازه «زیرخاک‌نرفته» یک واژه واحد با مقوله صفتی است که در هسته AP آمده است. در شاخص AgrP گروه «عمویش» قرار گرفته که نقش فاعل محمول ثانویه را هم برعهده دارد. فاعل مورد نظر که با هر دو محمول ثانویه (زیرخاک‌نرفته) و اصلی (بخشید) رابطه معنایی دارد، از طریق حرکت کنارسو به شاخص vP در بند اصلی جابه‌جا می‌شود تا نقش معنایی بیرونی فعل «بخشیدن» را تخلیه کند. در ادامه، مفعول



مستقیم رایی (ثروتش را) به شاخص بیرونی VP می‌رود تا مشخصه حالت قوی‌اش بازبینی شود. اکنون نوبت الحاق بند فرعی به بند اصلی است. در نتیجه این فرایند، محمول ثانویه جزئی از بند اصلی می‌شود و شاخه AgIP ماهیت اداتی می‌یابد. پس از افزوده شدن لایه زمان به بند اصلی، «عمویش» از طریق حرکت فراسو خود را به شاخص TP می‌رساند و فعل اصلی نیز به هسته T منضم می‌شود. در سطح آوایی، رونوشت‌های پایینی سازه‌های فاعل و مفعول از اشتقاق حذف می‌شوند و به جای رونوشت فاعل در شاخص AgIP، ضمیر مستتری می‌نشینند که نقش آن برقراری رابطه معنایی با محمول ثانویه است. نکته دیگر آن که به دلیل سازه‌فرمانی متقارن دو سازه «زیرخاک‌نرفته» و «ثروتش را»، در سطح آوایی هر دو توالی جمله (۳۶ - الف) می‌تواند تولید شود.

آخرین نکته این نوشتار به ابهامی بازمی‌گردد که در جمله‌ای مثل (۳۲) ملاحظه کردیم. گفتیم که این جمله دارای دو خوانش فاعلی و مفعولی است. در مورد خوانش مفعولی مسئله‌ای وجود ندارد؛ اما آیا در خوانش (۳۲ - الف) که آن را محمول فاعل محور خوانده‌ایم، واقعاً سازه «نرسیده به خط پایان مسابقه» را باید محمول ثانویه دانست؟ درست است که در این تعبیر، عبارت مذکور به وضعیت فاعل ارجاع می‌یابد، اما مگر نه این است که مکان وقوع فعل «دیدن» نیز از رهگذر همین عبارت بیان می‌شود؟ آیا در این خوانش، جمله (۳۲) تفاوتی با جمله «سینا دوستش را در ورزشگاه دید» دارد؟ چه بسا پاسخ این مسئله تازه این باشد که در خوانش فاعل محور هم با دو ساختار متفاوت روبه‌رویم که البته تفاوت معنایی ایجاد نمی‌کنند. یک‌بار سازه «نرسیده به خط پایان مسابقه» متعلق به نهاد جمله است و محمول ثانویه به‌شمار می‌رود و بار دیگر همین عبارت بخشی از گزاره است و فروقید یا قید مکان محسوب می‌شود. اگر این گمان صحیح باشد، بازنمایی خطی جمله‌ای مثل (۳۷) را - فارغ از حرکت سازه‌ها و هسته‌ها - به دو ترتیب می‌توان نمایش داد:

(۳۷). سینا نرسیده به خط پایان مسابقه دوستش را دید.

الف. محمول ثانویه: NP سینا [AgrP نرسیده به خط پایان مسابقه] دوستش را دید.

ب. فروقید مکان: سینا [VP [AdvP نرسیده به خط پایان مسابقه] دوستش را دید].

بازنمایی‌های خطی (۳۷ - الف و ب) بر دو ساختار نحوی متمایز دلالت می‌کنند، اما این تفاوت در ساختار، به تفاوت ملموسی در معنا نینجامیده است، زیرا خرده‌جمله اداتی یک‌بار وابسته کنشگر (سینا) و بار دیگر وابسته خود کنش (دیدن) است.

این امکان که یک سازه واحد را بتوان یک‌بار وابسته نهاد دانست و یک‌بار نیز وابسته گزاره تلقی کرد، موضوعی بدیع یا اشتقاقی بی‌مانند نیست و در جمله زیر نیز

عبارت «از چامسکی» نقش و جایگاه دوگانه‌ای دارد. این سازه در حالت (الف) وابسته فاعل جمله است و در حالت (ب) بخشی از گروه فعلی کوچک محسوب می‌شود:

(۳۸). امسال یک کتاب جدید از چامسکی منتشر شد.

الف. وابسته فاعل: امسال [NP یک کتاب جدید [pp از چامسکی]] منتشر شد.

ب. وابسته فعل: امسال یک کتاب جدید [vp از چامسکی] منتشر شد.

سازه «از چامسکی» در بازنمایی (الف) ادات سطح گروه اسمی و در بازنمایی (ب) ادات سطح گروه فعلی کوچک است، اما باز هم این تفاوت ساختاری، تمایز معنایی چشمگیری ایجاد نمی‌کند. در مجموع، اگر تحلیل‌های پیش‌گفته صحیح باشند، به جمله (۳۲) می‌توان دو معنا و سه ساختار (محمول ثانویه فاعلی، محمول ثانویه مفعولی و قید گروه فعلی) را نسبت داد.

## ۵ - نتیجه

در مقاله حاضر به معرفی محمول‌های ثانویه زبان فارسی و تبیین ساختار نحوی آنها پرداختیم و نشان دادیم که برخلاف برخی از تحلیل‌ها، هر دو نوع محمول همامدی و پیامدی در این زبان وجود دارند. افزون‌براین، برپایه شواهد زبانی یادآور شدیم که محمول‌های همامدی و پیامدی می‌توانند خوانش مفعول محور داشته باشند، اما خوانش فاعل محور محدود به محمول‌های ثانویه همامدی است و البته از برخی از محمول‌های همامدی هر دو خوانش فاعلی و مفعولی برمی‌آید. در تبیین اشتقاق نحوی این محمول‌های فرعی، به پیروی از آموزه‌های برنامه کمینه‌گرا و داده‌های زبانی فارسی استدلال کردیم که محمول‌های ثانویه نوعی خرده‌جمله‌اند که در نقش ادات یا افزوده به بند اصلی متصل می‌شوند. از آن میان، محمول‌های همامدی و پیامدی ساختار نحوی یکسانی دارند و تفاوت آنها صرفاً معنایی است؛ اما محمول‌های فاعل محور و مفعول محور ساختارهای ویژه خود را دارند و جایگاه اتصال خرده‌جمله به جمله اصلی در آنها متفاوت است. در مجموع، براساس ویژگی‌هایی که در فهرست (۱۸) برای محمول‌های ثانویه همامدی و پیامدی برشمردیم، و همچنین با توجه به تحلیل‌های ارائه‌شده، یافته‌های پژوهش حاضر را می‌توان در قالب تعمیم زیر جمع‌بندی کرد:

(۳۹). ساختار محمول‌های ثانویه:

الف. محمول‌های مفعول محور خرده‌جمله‌های اداتی‌اند که به فرافکن PredP متصل می‌شوند.

ب. محمول‌های فاعل محور خرده‌جمله‌های اداتی‌اند که به فرافکن VP متصل می‌شوند.

باید یادآور شد که در این ساختارها، موضوعی که میان محمول ثانویه و محمول اولیه مشترک است، از طریق حرکت کنارسو، از شاخه فرعی (خرده‌جمله) به شاخه اصلی (جمله اصلی) جابه‌جا می‌شود و یک ضمیر مستتر (PRO) در محل تولید خود به‌جای می‌گذارد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. تجلی (۱۳۹۷) محموله‌های ثانویه پیامدی را در گروه قیده‌های فارسی دسته بندی می‌کند بدین ترتیب، تحلیل وی از این منظر با رویکرد اثر حاضر قرابت دارد که سازه‌های پیامدی را از جنس ادات می‌داند.
۲. تشخیص میان قیده‌های وابسته به فعل و محمول‌های مفعول‌محور چندان دشوار نیست، اما آنجا که پای محمول‌های ثانویه فاعل‌محور به‌میان می‌آید، این تمایز گاهی مشکل‌ساز می‌شود. در این ساخت‌ها باید تشخیص دهیم که عنصر مورد نظر قیدی است که به محمول اولیه نسبت می‌یابد، یا خود محمول ثانویه‌ای است که وضعیت فاعل را توصیف می‌کند. در جمله (۱۰ - ب) ظاهراً با چنین مشکلی مواجه نیستیم، اما نمونه (۱۰ - الف) می‌تواند چالش‌برانگیز باشد و «خوشحال و خندان» قید حالتی تعبیر شود که به خود رویداد (= رسیدن) ارجاع می‌یابد.
۳. جامسکی (۱۹۸۱: ۱۱۰) در تبیین تعارض نظریه ویلیامز (۱۹۸۰) با معیار تتا، محمول‌های همامدی زیر را بررسی و تحلیل می‌کند و یادآور می‌شود که ساخت (ia) تعبیری شبیه به (ii) در زیر دارد:

- (i) a. John [<sub>VP</sub> left the room] [PRO angry].  
b. John [<sub>VP</sub> left the room] [PRO empty].  
(ii) = (ia). John left the room while he was angry.

باین‌همه، گفتنی است که وی در سراسر اثر خود نامی از محمول‌های ثانویه و همامدی به‌میان نمی‌آورد و در مقایسه اشتقاق‌های نحوی بالا با خرده‌جمله‌ها، به نام کلی ساخت کنترلی بسنده می‌کند.

۴. برخی از تحلیلگران، مانند آسادا (۲۰۱۲)، اشتقاق‌های متفاوتی را به محمول‌های همامدی و پیامدی نسبت می‌دهند. چنان‌که دیدیم، دست‌کم در مورد زبان فارسی به ساخت‌های نحوی متفاوتی برای دو نوع محمول یادشده نیازی نداریم.

#### منابع

- انوشه، مزدک (۱۳۹۵). حرکت جانبی فاعل در عبارت‌های وصفی، رویکردی کمینه‌گرا، پژوهش‌های زبانی، ۷ (۱): ۱-۲۰.
- تجلی، وحیده (۱۳۹۷). قیدحالت در ساختار رویداد زبان فارسی، رساله دکتری، تهران، دانشگاه تهران.
- درزی، علی (۱۳۸۴). شیوه/استدلال نحوی، تهران، انتشارات سمت.
- درزی، علی و مزدک انوشه (۱۳۸۹). حرکت فعل اصلی در فارسی، زبان‌پژوهشی، ۲ (۳): ۲۱-۵۵.
- Anoushe, M. 2016. Sideward Movement of Subjects in the Past Participle Clauses: A Minimalist Approach. *Journal of Language Research* 7(1): 1-20. [In Persian].
- Darzi, A. 2005. *Syntactic Argumentation*. Tehran: Samt. [In Persian].
- Darzi, A. and Anoushe, M. (2010). Main Verb Movement in Farsi. *Zabanpazhuhi* 2(32): 21-55. [In Persian].
- Asada, Y. 2012. Against the complex predicate analysis of secondary predication. *Proceedings of ConSOLE XVII*, 53-76.
- Boeckx, C., N. Hornstein, & J. Nunes. 2010. *Control as Movement*. Cambridge: CUP.

- Chomsky, N. 1981. *Lectures on government and binding*. Dordrecht: Foris.
- Dikken, Den M. 2006. Relators and linkers: the syntax of prediction, predicate inversion, and copulas. Cambridge MA: MIT Press.
- Dowty, D. 1979. *Word Meaning and Montague Grammar: The Semantics of Verbs and Times in Generative Semantics and Montague's PTQ*. Dordrecht: Reidel.
- Folli, R., H. Harley, & S. Karimi. 2005. Determinants of event type in Persian complex predicates. *Lingua*, 115: 1365–1401.
- Green, G. 1972. Some Observations on the Syntax and Semantics of Instrumental Verbs. In: P.M. Peranteau, J.N. Levi, and G.C. Phares (Eds.). *Papers from the Eighth Regional Meeting of the Chicago Linguistic Society* (83–97). Chicago: Chicago Linguistic Society.
- Haegeman, L. 1994. *Introduction to Government & Binding Theory*, Oxford: Blackwell Publishing.
- Halliday, M. 1967. Notes on Transitivity, Part I. *Journal of Linguistics*, 3: 37–81.
- Himmelman, N.P. and Schultze-Berndt, E. 2005. Issues in the syntax and semantics of participant-oriented adjuncts: an introduction. In: N.P. Himmelman and E. Schultze-Berndt (Eds.). *Secondary predication and adverbial modification: the typology of depictives* (1-68). Oxford: OUP.
- Hornstein, N. 2009. *A Theory of Syntax*. Cambridge: CUP.
- Hornstein, N. & J. Nunes. 2014. Minimalism and control. In: Carnie, A., Y. Sato, and D. Siddiqi (Eds.). *The Routledge Handbook of Syntax* (239-263). NY: Routledge.
- Jackendoff, R.S. 1972. *Semantic Interpretation in Generative Grammar*. Cambridge MA: MIT Press.
- Jespersen, O. 1954–1958. *A Modern English Grammar on Historical Principles*. 7 vols. London: Allen and Unwin.
- Karimi, S. 2005. *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Legendre, G. 1997. Secondary Predication and Functional Projections in French. *Natural Language and Linguistic Theory* 15: 1–45.
- McCawley, J. 1970. English as a VSO Language. *Language*, 46: 286–299.
- McConnell-Ginet, S. 1982. Adverbs and Logical Form. *Language*, 58: 144–184.
- Napoli, D. 1975. A Global Agreement Phenomenon. *Linguistic Inquiry*, 3: 413–435.
- Nunes, J. 2001. Sideward movement. *Linguistic Inquiry*, 32: 303–344.
- Nunes, J. 2004. *Linearization of chains and sideward movement*. Cambridge MA: The MIT Press.
- Nunes, J. 2012. Sideward Movement: Triggers, Timing, and Outputs. In: M. Uribe-Etxebarria and V. Valmala (Eds.). *Ways of Structure Building* (114–142). Oxford: OUP.
- Rothstein, S. 1983. *The Syntactic Forms of Predication*. PhD dissertation, Cambridge, MIT.

- Rothstein, S. 2006. Secondary Predication. In: M. Everaert and H.V. Riemsdijk (Eds). *The Blackwell Companion to Syntax* (IV: 209-234). Oxford: Blackwell Publishing.
- Simpson, J. 1983. Resultatives. In: L. Levin, M. Rappaport, and A. Zaenen (Eds). *Papers in Lexical Functional Grammar* (143-157). Bloomington: Indiana University Linguistics Club.
- Williams, E. 1980. Predication. *Linguistic Inquiry*, 11: 203-238.



## تحلیلی ساخت‌محور از ترکیبات نام‌اندام «دل» در زبان فارسی

آوا ایمانی

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان

عادل رفیعی<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان

محمد عموزاده

استاد گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۲۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۱۹

### چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی ساخت ترکیبات نام‌اندام «دل» به عنوان یکی از نام‌اندام‌های فعال زبان فارسی است که در چارچوب صرف ساختی بوی (۲۰۱۰) به تحلیل الگوی واژه‌سازی [دل-X] می‌پردازد و می‌کوشد تنوعات معنایی، عمومی‌ترین طرحواره ساختی ناظر بر عملکرد این الگوی واژه‌سازی، انشعابات حاصل و نیز ساختار سلسله‌مراتبی آن را در واژگان گویشوران فارسی مورد بررسی قرار دهد. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها شامل ۷۱ واژه مرکب است که از جستجو در فرهنگ بزرگ سخن، فرهنگ زانسو، پیکره بیجن‌خان و جستجوگر گوگل استخراج شده‌اند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که یک طرحواره ساختی عمومی و سه زیرطرحواره فرعی، ناظر بر این ساخت هستند و مفهوم «ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X»، انتزاعی‌ترین همبستگی صورت و معنای ناظر بر این ساخت است که از تمام محصولات آن برداشت می‌شود. این مطلب متضمن این است که الگوی واژه‌سازی [دل-X] از اساس ساختی صفت‌ساز (ویژگی‌ساز) و چندمنظوره است و کاربرد برخی محصولات آن در مقوله اسم به واسطه فرآیند تبدیل میسر شده و رخداد چنین تبدیلی نتیجه فعال شدن سازوکار مفهومی مجاز است. به سخن دیگر، چندمعنایی که در اینجا با آن روبرو هستیم نه در سطح واژه‌های عینی بلکه در سطح ساخت‌ها و طرحواره‌های انتزاعی قابل تبیین است.

**واژه‌های کلیدی:** صرف ساختی، طرحواره ساختی، چندمعنایی ساختی، ترکیب، نام‌اندام



## ۱- مقدمه

پدیده ترکیب به عنوان یکی از فرآیندهای زایا توجه بسیاری از محققین داخلی و خارجی (بیستو و اسکالیس<sup>۱</sup>، ۲۰۰۵؛ بوئر<sup>۲</sup>، ۲۰۰۸؛ بوی<sup>۳</sup>، ۲۰۱۲؛ رالی<sup>۴</sup>، ۲۰۱۳؛ طباطبائی، ۱۳۸۸؛ محمودی بختیاری، ۱۳۸۹؛ سامع، ۱۳۹۰ و امیرارجمندی و عاصی، ۱۳۹۲) را به خود معطوف داشته است. با این وجود، هنوز ابعاد ناشناخته‌ای در تحلیل این فرآیند و تنوعات معنایی حاصل از آن در زبان‌های مختلف از جمله فارسی وجود دارد که همگی محل تأمل می‌باشند. در این میان، رویکرد صرف ساختی<sup>۵</sup> به عنوان یکی از جدیدترین رویکردهای حوزه صرف سعی دارد با به‌کارگیری مفاهیم و ابزارهای جدید مانند ایده سلسله‌مراتبی بودن<sup>۶</sup> طرحواره‌های ساختی<sup>۷</sup>، پیش‌فرض بودن ماهیت وراثت<sup>۸</sup> و امکان ساختی بودن بخشی از ویژگی‌های صورت و معنای ساخت‌های زبانی، توصیف و تحلیل دقیق‌تری از فرآیندهای مختلف ساختواژی از جمله فرآیند ترکیب ارائه دهد و با نگاهی نو برخی از مسائل و ابهامات مربوط به این فرآیند را تبیین کند. از جمله مسائلی که رویکردهای صرفی پیشین مانند رویکرد تکواژ-بنیاد<sup>۹</sup> قادر به توجیه و حل آن نبوده و نیست، مواردی است که نتوان در ساختار واژه شاهد تناظر یک‌به‌یک واژ-تکواژ شد. اما رویکرد صرف ساختی کلیت واژه را نه حاصل عملکرد قواعدی بر روی ریشه بلکه حضور برخی ساخت‌های خاص صرفی می‌داند. از طرفی ظهور برخی عناصر واژگانی مستقل مانند «دل» به عنوان عضو ثابت (سازه اول یا دوم) در تعداد زیادی از ترکیبات زبان فارسی، مساله‌ای درخور توجه و همراه با ابهامات و پیچیدگی‌های متعددی است که در چارچوب دستور ساختی<sup>۱۰</sup> و رویکردهای اخیر ساختواژی قابل بررسی است و ممکن است این سوال را در ذهن ایجاد کند که آیا این عناصر واژگانی مستقل تبدیل به وندهای اشتقاقی شده‌اند؟ و آیا این پدیده را باید از مصادیق و نمونه‌های فرآیند

1. Bisetto, A & Scalise, S.

2. Bauer, L.

3. Booij, G.

4. Ralli, A.

5. Construction Morphology

6. Hierarchical

7. Constructional Schema

8. Default Inheritance

9. Morpheme-based Approach

10. Construction Grammar

دستوری‌شدگی<sup>۱</sup> تلقی کرد و یا نمونه‌ای از فرآیند واژگانی‌شدگی<sup>۲</sup> و یا هیچ کدام از این دو فرآیند مطرح نبوده و عامل دیگری در ساخت این گونه ترکیبات نقش دارد؟ پژوهش حاضر با تمرکز بر صرف ساختی (بوی، ۲۰۱۰) که خود برگرفته از دستور ساختی گلدبرگ<sup>۳</sup> (۱۹۹۵) است، سعی دارد علاوه بر پرسش‌های فرعی فوق، به دو پرسش اصلی به شرح زیر پاسخ دهد: ۱- طرحواره‌های ساختی عمومی ناظر بر ساخت واژه‌های مرکب حاصل از نام‌انداز «دل» در فارسی کدامند؟ ۲- تنوعات معنایی قابل برداشت از محصولات طرحواره‌های ساختی عمومی چگونه شکل گرفته‌اند و تاثیر آنها در تشکیل سلسله مراتب و زیرطرحواره‌های فرعی چیست؟

به منظور انجام این پژوهش ترکیبات نام‌انداز «دل» از فرهنگ بزرگ سخن، فرهنگ فارسی زانسو، پیکره بی‌جن خان و جستجوگر گوگل گردآوری شدند. همچنین داده‌های در زمانی از پیکره فرهنگ‌یار فرهنگستان زبان و ادب فارسی که گستره وسیعی از منابع فارسی از قرن چهارم ه. ق. تاکنون را تشکیل می‌دهد استخراج شدند. سپس به منظور محدود کردن پژوهش، از میان کل ترکیبات به دست آمده (۱۳۰ واژه مرکب) فقط آن دسته از واژه‌هایی که «دل» در جایگاه اول ظاهر می‌شود (۷۱ واژه) انتخاب و در دو بعد همزمانی و در زمانی مورد تحلیل قرار گرفتند و بررسی ترکیبات «X-دل» (ترکیباتی که «دل» به عنوان سازه دوم ظاهر می‌شود) به پژوهش‌های آتی موکول گردید. مقاله حاضر متشکل از پنج بخش می‌باشد. بخش مقدمه که به بیان مسأله و طرح کلی پژوهش می‌پردازد. بخش دوم به پیشینه پژوهش اختصاص می‌یابد. در بخش سوم مبانی نظری شامل معرفی رویکرد صرف ساختی و مفاهیم کلیدی آن ارائه می‌شود. در بخش چهارم که به تحلیل داده‌ها و بحث اختصاص یافته است، مقوله‌بندی واژه‌ها، بررسی تنوعات معنایی و نحوه شکل‌گیری آنها از طرحواره اصلی به دست داده می‌شود و در بخش پایانی نتایج حاصل از پژوهش بیان می‌گردد.

## ۲. پیشینه پژوهش

در این بخش ابتدا به شرح مختصری از چگونگی فرآیند ترکیب می‌پردازیم و سپس در ادامه برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام شده بر اساس چارچوب صرف ساختی که به

1. Grammaticalization

2. Lexicalization

3. Goldberg

فرآیند ترکیب و یا سایر فرایندهای واژه‌سازی پرداخته‌اند، ارائه می‌شود. در دستور سنتی، ترکیب اغلب به صورت جمع دو تکواژ قاموسی آزاد در یک واژه در نظر گرفته شده است، مانند واژه «سبزی‌پلو». اما در شرح چگونگی فرآیند ترکیب بهتر است به تعریف آدامز<sup>۱</sup> (۱۹۷۳: ۳۰) اشاره کرد که معتقد است کلمه مرکب معمولاً نتیجه ترکیب دو صورت آزاد یا دو واژه‌ای است که قبل از ترکیب شدن به صورت مستقل وجود دارند و این صورت‌ها اگرچه از دو عنصر تشکیل می‌شوند ولی مشخصات ممیزه یک کلمه را دارند، به طوری که اجزای آنها را با صورت‌های دیگر نمی‌توان جدا ساخت و ترتیب‌شان نیز ثابت است. در ادامه برخی از مهمترین پژوهش‌های انجام شده در چارچوب صرف ساختی به شرح زیر بیان می‌شود:

هانینگ و بوی<sup>۲</sup> (۲۰۱۴) در مقاله‌ای به بررسی و تحلیل فرآیند اشتقاق و ترکیب و ظهور وندهای اشتقاقی بر اساس رویکرد صرف ساختی می‌پردازند و ضمن اشاره به آراء و دیدگاه‌های افراد مختلف در خصوص نحوه برخورد و مواجهه آنها با پدیده ظهور وندهای اشتقاقی جدید، به این مسأله می‌پردازند که این پدیده را مصداق و نوعی از دستوری‌شدگی تلقی کنند و یا نوعی واژگانی‌شدگی و یا هیچ کدام. آرکودیا<sup>۳</sup> (۲۰۱۲) با اشاره به تمایز و دسته‌بندی سنتی کلمات مرکب به درون‌مرکز و برون‌مرکز بر اساس وجود یا عدم وجود سازه هسته به مروری به برخی مسائل کلیدی در باب مفهوم ساختواژی هسته می‌پردازد و موارد مشکل‌ساز را شرح داده و سپس مسأله هسته‌داری<sup>۴</sup> در اشتقاق و ترکیب را از منظر صرف ساختی می‌کاود و در ادامه می‌نویسد که قائل شدن به واژگان سلسله‌مراتبی با زیرطرحواره‌هایی که بیان‌گر تعمیم‌های میانی<sup>۵</sup> هستند یک ابزار نظری بسیار قوی را برای تبیین پدیده گونه‌گونی<sup>۶</sup> در هسته‌داری فراهم می‌کند و آدرینگ و بوی<sup>۷</sup> (۲۰۰۷) در تحلیل کلمات غیربسیط و گروه‌ها دو مورد جواز ساختی<sup>۸</sup> معرفی می‌کنند و معتقدند واژه‌هایی که دارای یک معنای خاص هستند مجوز خود را یا

1. Adams, V.

2. Huning, M. & Booij, G.

3. Arcodia, G.F.

4. Headness

5. Intermediate Generalization

6. Variation

7. Audring

8. Constructional Licensing

از پیکربندی‌های<sup>۱</sup> ساختواژی و یا از پیکربندی‌های نحوی خاص می‌گیرند. علاوه بر این، آنها معتقدند آنچه برای فراهم کردن یک تبیین درست و مناسب از حقایق زبان هلندی در این خصوص ضروری است مطرح کردن ساخت اصطلاحات ساختی<sup>۲</sup> با درجات مختلف انتزاع است که در آن بتوان به ویژگی‌های ساختواژی واژه‌هایی که در این اصطلاحات ساختی استفاده می‌شوند، ارجاع داد.

در بین پژوهشگران زبان فارسی رفیعی و ترابی (۱۳۹۳) به بررسی وراثت و انگیختگی رابطه صورت و معنی در واژگان و نمونه‌هایی از واژه‌سازی زبان فارسی بر مبنای رویکرد صرف ساختی می‌پردازند و با تمرکز بر شیوه تعبیر مفهوم وراثت در این رویکرد تحت عنوان انگیختگی، درصدد تشریح نقش الگوهای واژه‌سازی در تولید و درک واژه‌های غیربسیط برمی‌آیند که لزوماً و در تمامی ویژگی‌های صوری و معنایی با الگوی مربوط به خود مطابقت ندارند، ترابی (۱۳۹۳) به بررسی عملکرد وندهای اشتقاقی اسم عامل‌ساز زبان فارسی در چارچوب صرف ساختی پرداخته و سه پسوند اشتقاقی اسم عامل‌ساز «-گر»، «-چی» و «-بان» را مورد بررسی قرار می‌دهد و در پایان، نغزگوی کهن و داوری (۱۳۹۱) به بررسی نام‌اندام‌ها به عنوان سازه ترکیب و پدیده شبه‌وندشدگی و تحلیل فرآیند دستوری‌شدگی در زبان فارسی می‌پردازند.

### ۳- مبانی نظری

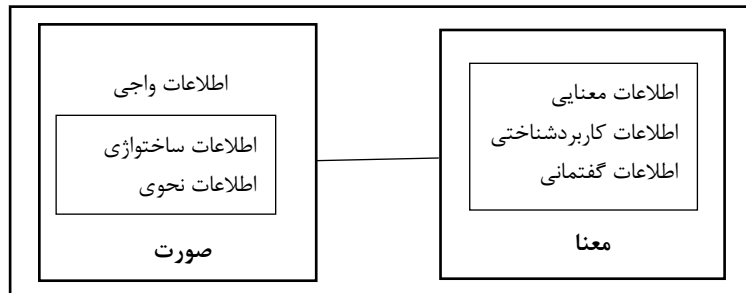
#### صرف ساختی

صرف ساختی یکی از جدیدترین نظریه‌های صرفی با رویکرد واژه-بنیاد است که برای توصیف و بررسی رابطه نظام‌مند بین صورت و معنی در واژه‌سازی از مفهوم ساخت بهره می‌گیرد. ایده استفاده از مفهوم ساخت در تحلیل‌های نحوی اولین بار توسط گلدبرگ (۱۹۹۵) معرفی شد و نام دستور ساختی را به خود گرفت. سپس بوی (۲۰۱۰) با الهام از دستور ساختی مفهوم ساخت را در تحلیل‌های صرفی به کار گرفت و عنوان صرف ساختی را بر آن نهاد. در این رویکرد هر واژه یک نشانه زبانی و حاصل جفت‌شدگی صورت و معنا است. صورت یک واژه خود شامل دو بعد واجی و واژه-نحوی است و معنای آن می‌تواند شامل ابعاد معناساختی و کاربردشناختی باشد، بنابراین هر واژه یک قطعه پیچیده اطلاعاتی است که از جفت‌شدگی دست کم سه نوع اطلاعات به وجود

<sup>۱</sup>. Configuration

<sup>۲</sup>. Constructional Idioms

آمده است و در رویکرد مذکور به صورت «PHON: بعد واجی»، «SYN: بعد واژه-نحوی» و «SEM: بعد معنایی» نشان داده می‌شوند و بر اساس چنین رویکردی هر واژه دارای مدخلی در واژگان است که این مدخل به بخش اطلاعاتی مربوط به آن واژه متصل است (بوی، ۲۰۱۰: ۷). تمامی این اطلاعات و ویژگی‌های یک نشانه زبانی که یک ساخت صرفی محسوب می‌شود را می‌توان در نموداری به شکل زیر نشان داد:



نمودار ۱. ساخت در رویکرد صرف ساختی

در این رویکرد با قائل شدن به وجود اصطلاح ساختی و طرحواره‌هایی که ناظر بر ساخت مجموعه واژه‌ها هستند، واژه‌های مدخل شده در واژگان به صورت نظام‌مند در قالب زیرمجموعه‌هایی از طرحواره‌ها سازماندهی می‌شوند (بوی، ۲۰۱۰: ۳-۵). به عبارتی، طرحواره‌های ساختی ویژگی‌های پیش‌بینی‌پذیر طبقات عناصر واژگانی را مشخص می‌کنند و همچنین تعیین می‌کنند که واژه‌های جدید مشابه چگونه می‌توانند تولید شوند. با توجه به مطالب فوق، در صرف ساختی الگوهای واژه‌سازی می‌توانند به عنوان طرحواره‌های انتزاعی دیده شوند که تعمیمی برای ساخت مجموعه‌ای از واژه‌های پیچیده موجود به شمار می‌آیند و نمایانگر یک رابطه نظام‌مند بین صورت و معنا هستند. به عنوان مثال اسم‌هایی مانند «baker»، «driver»، یا «sender» که از فعل ساخته شده‌اند را می‌توان با متصور شدن طرحواره زیر توجیه کرد:

$$\langle [[x]_{vi} \text{ er}]_{Nj} \leftrightarrow [\text{agent/instrument of SEM}_i]_j \rangle$$

در این طرحواره، پیکان دو سر نشان‌دهنده همبستگی دوسویه صورت و معناست. هم‌نمایه‌سازی برای نمایش رابطه نظام‌مند میان صورت و معنا به کار می‌رود؛  $SEM_i$  اشاره به معنای فعل  $V_j$  دارد؛ نمایه  $j$  بیانگر آن است که معنای ساخت با صورت کلی آن دارای پیوند است و متغیر  $X$  نیز نشانگر یک شکاف تهی<sup>۱</sup> است که می‌تواند با

<sup>۱</sup>. Slot

عناصری از مقوله فعل پر شود. هنگامی که این شکاف با یک فعل پر می‌شود واژه جدیدی به دست می‌آید و می‌گوییم این واژه یک نمون‌یافتگی<sup>۱</sup> از طرحواره مورد نظر است و این نمون‌یافتگی‌های عینی و بالفعل را بر ساخت<sup>۲</sup> می‌نامند.

#### ۴- تحلیل داده‌ها و بحث

##### ۴-۱- مقوله‌بندی ترکیبات «دل-X»

پس از استخراج واژه‌های مرکب متشکل از نام‌اندام «دل»، ابتدا آن‌ها را از نظر معنا و نوع ارجاعشان به دو مقوله معنایی اصلی به شرح زیر طبقه‌بندی می‌کنیم: الف) مفهوم عامل و ب) مفهوم ویژگی.

الف) عامل: واژه‌های مرکبی که در این مقوله می‌گنجد غالباً دارای مفهوم «عامل» بوده و دارای الگوی [دل- بن مضارع] هستند، مانند «دل‌انگیز»، «دل‌آزار»، «دل‌فرب»، «دل‌کش»، «دل‌خراش» و غیره. اما در میان برخی محصولات این الگو تنوعات معنایی دیگری مشاهده می‌شود که بر مفهوم «عامل» دلالت ندارند و در بخش‌های بعدی به تحلیل این تنوعات معنایی و نحوه شکل‌گیری آنها می‌پردازیم.

ب) ویژگی: بخش اعظم داده‌های گردآوری شده در این طبقه جای می‌گیرند. واژه‌های این مقوله بر «ویژگی شخص / شیء» دلالت دارند و دارای الگوی [دل- اسم / صفت] و یا [دل- صفت مفعولی] هستند، مانند «دل‌زنده»، «دل‌سرد»، «دل‌سنگ»، «دل‌رحم»، «دل‌باخته»، «دل‌داده»، «دل‌شکسته» و غیره.

پس از مقوله‌بندی معنایی واژه‌های مرکب مذکور این پرسش اساسی مطرح می‌شود که چگونه می‌توان این تنوعات معنایی نظام‌مند را توجیه کرد؟ نظام‌مند نامیدن این تنوعات از آن روست که به نظر می‌رسد این معانی صرفاً به یک یا چند واژه حاصل از این الگوی واژه‌سازی تعلق ندارد بلکه تمامی واژه‌های این الگو به نوعی در این مقوله‌های معنایی جای می‌گیرند. رینر<sup>۳</sup> (۲۰۰۵) معتقد است تغییر معنایی در الگوهای واژه‌سازی و چندمعنایی‌شدگی علاوه بر عوامل و سازوکارهای معنایی (شناختی- مفهومی) از قبیل استعاره، مجاز، تقریب<sup>۴</sup>، و بازتحلیل<sup>۵</sup>، می‌تواند به دلیل عوامل غیرمعنایی نظیر حذف،

1. Instantiation

2. Construct

3. Rainer, F.

4. Approximation

5. Reanalysis

هم‌نامی‌شدگی<sup>۱</sup>، قرض‌گیری، و ترجمه قرضی نیز حاصل شود. در ادامه به توصیف تنوعات معنایی ترکیبات «دل-X» و نحوه شکل‌گیری آنها در چارچوب صرف ساختی با تکیه بر داده‌های هم‌زمانی و درزمانی استخراج شده می‌پردازیم.

#### ۴-۲- توصیف الگوی واژه‌سازی «دل-X» و تنوعات معنایی آن در صرف ساختی

مقوله‌بندی واژه‌های مرکب متشکل از نام‌اندام «دل» دو مسئله را روشن می‌سازد. اولین مسأله وجود تنوع معنایی در الگوی واژه‌سازی «دل-X» و محصولات آن است. همان‌گونه که در بخش قبلی ذکر شد، محصولات این الگوی واژه‌سازی را می‌توان در دو مقوله معنایی «عامل» و «ویژگی» قرار داد که در هر یک از این دو مقوله معنایی شاهد تنوعات معنایی متعددی هستیم و به علاوه برخی واژه‌های مرکب این الگو خود دارای بیش از یک معنا هستند و در بیش از یکی از مقوله‌های معنایی مطرح شده قرار می‌گیرند، مانند واژه «دل‌باز» در ترکیب «خانه دل‌باز» که هم به معنای وسیع و گشاده است و هم مطابق با فرهنگ سخن به معنای کسی است که دل می‌بازد (دل‌بازنده) و در نتیجه دارای معنای عاملی نیز هست (گرچه این معنا امروزه دیگر چندان کاربرد ندارد و تقریباً منسوخ شده است). علاوه‌براین، واژه‌های «دل‌گیر» و «دلدار» بسته به بافت هم می‌توانند معنای عاملی داشته باشند و هم معنای مفعولی. به عبارتی، واژه «دل‌گیر» در جمله «من از تو دل‌گیر شدم»، دارای معنای مفعولی است و بر ویژگی کسی که دلش گرفته می‌شود دلالت دارد. در حالی که در ترکیبات «خانه دل‌گیر» و «شب دل‌گیر»، دارای معنای عاملی است و بر ویژگی کسی / چیزی که دل را می‌گیراند دلالت دارد. در مورد واژه «دل‌دار» نیز همین وضعیت چندمعنا بودن صادق است.

دومین مسأله، گوناگونی مقوله نحوی و معنایی سازه دوم در الگوی «دل-X» است. چون سازه‌های دوم این ساخت محدود به یک مقوله نحوی یا معنایی خاص نیست و سه مقوله فعل، اسم، و صفت می‌توانند به عنوان سازه دوم در این ساخت شرکت کنند گرچه فراوانی مقوله‌های صفت و فعل به عنوان سازه دوم بیشتر از مقوله‌های اسم و صفت مفعولی است. اما سؤالی که با مشاهده این نکته مطرح می‌شود این است که چرا با وجود ثابت بودن جزء اول و یکسان بودن مقوله نحوی سازه دوم، باز هم محصولات حاصل دارای تنوعات معنایی متعددی هستند؟ این تنوعات معنایی از کجا نشأت می‌گیرد؟ آیا این تنوعات معنایی منوط به مقوله نحوی و معنایی سازه دوم است؟ و یا از

<sup>۱</sup>. Homonymisation

ساخت نشأت می‌گیرد؟ به عنوان مثال واژه‌های «دل‌آور»، «دل‌دار»، «دل‌بر»، «دل‌ربا»، «دل‌نواز»، و «دل‌فریب» که دارای ساخت [دل - بن مضارع] هستند بر مفهوم «عامل» دلالت دارند (عامل انجام عمل X بر روی دل). در حالی که هیچ یک از اعضای شرکت‌کننده در ساخت یعنی نه «دل» و نه «بن مضارع» به تنهایی بر مفهوم «عامل» دلالت ندارند و با توجه به مثال‌های ذکر شده از دسته اول که دارای مفهوم «عامل» هستند، به خوبی روشن می‌شود که مفهوم «عامل/کنندگی» برگرفته از هیچ کدام از اجزای ساخت نیست بلکه برگرفته از خود ساخت است چون در رویکرد صرف ساختی باور بر این است که ساخت می‌تواند دارای مفاهیم و ویژگی‌هایی باشد که برگرفته از هیچ کدام از اجزاء شرکت‌کننده در ساخت نیست.

از طرفی، در میان واژه‌های مقوله اول مواردی وجود دارد که گرچه در ظاهر دارای مفهوم عاملی هستند اما در واقع این ترکیبات دارای معنای مفعول - محور یا متمم - محور (ویژگی مفعول/متمم عمل X در رابطه با معنای دل) هستند، مانند «دل‌پذیر»، «دل‌پسند»، «دل‌خواه»، «دل‌نشین»، و «دل‌چسب». علاوه بر این، واژه‌های «دل‌خور»، «دل‌گیر»، «دل‌ریش» و «دل‌سوز» نه دارای معنای عامل - محور هستند و نه معنای مفعول/متمم - محور. بلکه این واژه‌ها بر «ویژگی کسی که دلش X شده است (می‌شود)»، دلالت دارند. به عبارتی، بعد از بررسی معنای محصولات ساخت [دل - بن مضارع] که متعلق به مقوله اول هستند، تنوعات معنایی متعددی نمایان می‌گردد که بخشی از این تنوعات معنایی و معنای دقیق برخی از این ترکیبات فقط بر اساس نوع رابطه بین دل و عمل X و فقط در بافت مشخص می‌شود، مانند واژه‌های «دل‌باز»، «دل‌گیر» و «دل‌دار» که پیشتر به آن‌ها اشاره شد و معنای آنها منوط به بافت است.

نکته در خور توجه دیگر این است که در مورد واژه‌های مرکب متشکل از سایر نام‌اندام‌های بدن که دارای ساخت [X - بن مضارع] هستند نیز همین وضعیت صادق است و معنای برخی از این واژه‌های مرکب کاملاً بافت - وابسته است، مانند واژه‌های «کمرشکن»، «دست‌گیر» و «دست‌افشان» که هم دارای معنای عاملی هستند و هم معنای مفعولی و در واقع معنای دقیق آنها در بافت تعیین می‌شود. به عنوان مثال در ترکیب «کار کمرشکن» به معنای «کاری که کمر را می‌شکند» در مقابل «کامیون کمرشکن» به معنای «نوعی کامیون که از کمر شکسته می‌شود» و در واژه «دست‌گیر» به معنای «کسی که دست دیگران را بگیرد / مددکار» و یا در معنای «گرفتار و اسیر» و



همچنین در واژه «دست‌افشان» به معنای «دست‌افشاننده و رقص» و یا در معنای «چیزی که به دست افشانده شود» چون «تخم دست‌افشان»، این تنوعات و دوگانگی معنایی به چشم می‌خورد که کاملاً بافت-وابسته است.

بوی (۲۰۱۲: ۳۲۵) در این خصوص معتقد است که در تعیین معنای واژه‌های مرکب، روابط معنایی متنوعی میان اجزای ساخت مدنظر حاکم است؛ ماهیت و معنای این روابط معنایی علاوه بر اینکه ریشه در ساخت دارد متأثر از معنای اجزای ساخت، دانش دایره‌المعارفی و بافت نیز هست. این دیدگاه تا حدودی همسو با رایدر<sup>۱</sup> (۱۹۹۱) است که به تحلیل تنوعات معنایی در اسامی عامل می‌پردازد و سه مفهوم اصلی حالت معنایی<sup>۲</sup>، ساخت رویداد<sup>۳</sup> و بازتحلیل سرنمون<sup>۴</sup> را در مرکز توجه قرار می‌دهد و معتقد است که حالت‌های معنایی مانند عامل و غیره دارای سازمان‌دهی سرنمونی هستند و رویدادهای پیچیده می‌توانند خود به واحدهای کوچکتر شکسته شوند و سازمان‌دهی دقیق آنها در واقع بستگی به زاویه دید گوینده دارد. بدین صورت که در هر رخداد، توالی از رویدادهای خرد وجود دارد که زنجیره رخداد نام دارد و در واقع ماهیت معنایی اسامی عامل را می‌توان به صورت «نتیجه تغییرات در تعبیر رخداد تعریف‌کننده» تفسیر کرد.

با توجه به مطالب فوق، مشخص می‌شود که ساخت [دل- بن مضارع] در اصل ویژگی‌ساز است و معنای کلی ساخت به جای مفهوم «عامل» بر «ویژگی کسی/چیزی» دلالت دارد و از طرفی معنای دقیق برخی از محصولات این ساخت در واقع به صورت دو-لايه‌ای رمزگذاری می‌شود. به این صورت که در درون خود ساخت [دل-بن مضارع]، رابطه بین دل و X نوع دقیق معنا را تعیین می‌کند و منجر به تنوعات معنایی در بین محصولات این ساخت می‌شود. به گونه‌ای که در برخی از این ترکیبات، «دل» مفعولِ عمل X، متممِ عمل X و یا فاعلِ عمل X است و خودِ ساخت نیز بیانگر یک ویژگی برای کسی/چیزی اعم از عامل (انسان / غیرانسان)، مفعول (انسان/ غیرانسان)، متمم (انسان/ غیرانسان) و یا فاعل (انسان) است. بنابراین بهتر است برای تعیین معنای دقیق ساخت به جای مفاهیم سنتی مثل فاعل، مفعول، متمم و عامل از تعاریف معنایی دقیق‌تری استفاده کنیم که بتواند تمامی معانی قابل برداشت از محصولات این ساخت را

<sup>1</sup>. Ryder

<sup>2</sup>. Semantic Case

<sup>3</sup>. Event Structure

<sup>4</sup>. Prototype Reanalysis

در بر بگیرد. با توجه به مطالب مذکور، عمومی‌ترین و انتزاعی‌ترین معنایی که از تمامی محصولات ساخت [دل- بن مضارع] برداشت می‌شود عبارت است از: «ویژگی متمایزکننده کسی یا چیزی در رابطه با معنای دل و عمل X به طوری که «دل»، کننده، کنش‌پذیر و یا اثرپذیر عمل X باشد» و بدین ترتیب می‌توان طرحواره ساختی زیر را برای محصولات این طبقه به شرح زیر پیشنهاد داد:

$$[\text{del } [X]_V]_A \leftrightarrow$$

[ویژگی متمایزکننده کسی/چیزی در رابطه با معنای دل و عمل X به طوری که دل، کننده/کنش‌پذیر/اثرپذیر عمل X باشد] حال به بررسی تنوعات معنایی واژه‌های مقوله دوم که بر مفهوم «ویژگی» دلالت دارند می‌پردازیم. واژه‌های این مقوله نیز گرچه بر مفهوم کلی «ویژگی» دلالت دارند، اما دارای تنوعات معنایی متعددی هستند. به عنوان مثال واژه‌های «دل‌سنگ»، «دل‌خون»، «دل‌رحم»، «دل‌پاک»، «دل‌سرد»، «دل‌نازک»، «دل‌تنگ» و «دل‌خوش» همگی دارای ساخت [دل- اسم/صفت] هستند و بر «ویژگی متمایزکننده کسی/چیزی که دلش X (مثل X) است» دلالت دارند. در حالی که واژه‌هایی مانند «دل‌شکسته»، «دل‌سوخته»، «دل‌شیفته»، «دل‌زده»، و «دل‌آزرده» که دارای ساخت [دل- صفت مفعولی] هستند، بر «ویژگی متمایزکننده کسی که دلش X شده است» دلالت دارند. و از طرفی دیگر، در میان محصولات همین ساخت مواردی یافت می‌شود که معنای آنها متفاوت از سایر محصولات است، مانند واژه‌های «دل‌باخته»، «دل‌سپرده»، «دل‌بسته»، و «دل‌داده» که بر «ویژگی متمایزکننده کسی که دلش را X کرده است» دلالت دارند. با توجه به تنوعات معنایی فوق‌الذکر و مقوله نحوی سازه دوم، مشخص می‌گردد که واژه‌های این مقوله خود دارای دو ساخت مستقل [دل- اسم/صفت] و [دل- صفت مفعولی] هستند و در این مقطع از زمان می‌توان دو طرحواره ساختی به شرح زیر را پیشنهاد داد:

$$(1) [\text{del } [X]_{N/A}]_A \leftrightarrow [\text{ویژگی متمایزکننده کسی یا چیزی که دلش X (مثل X) است}]$$

$$(2) [\text{del } [X]_{PP}]_A \leftrightarrow [\text{ویژگی متمایزکننده کسی که دلش (را) X شده (کرده) است}]$$

و در ادامه می‌کوشیم به تحلیل مسأله تنوعات معنایی ساخت [دل-X] و نحوه شکل‌گیری آنها در قالب رویکرد صرف ساختی بپردازیم و سلسله مراتب طرحواره‌های ساختی عمومی و فرعی ناظر بر محصولات این ساخت را شناسایی و ترسیم نماییم.

## ۴-۳- تحلیل الگوی واژه‌سازی و نحوه شکل‌گیری تنوعات معنایی ساخت [دل-X]

در صرف ساختی بوی (۲۰۱۰: ۷۶) برای تحلیل الگوهای صرفی که در محصولات آنها تنوع معنایی قابل مشاهده است دو رویکرد عمده تک‌معنایی<sup>۱</sup> و چندمعنایی<sup>۲</sup> وجود دارد. در رویکرد تک‌معنایی که چندمعنایی ساختی<sup>۳</sup> نیز نامیده می‌شود، بر اساس روابط میان اجزای یک ساخت صرفی، معنایی بسیار کلی و مبهم به آن منسوب می‌گردد و ساخت از اساس دارای چند کاربرد در نظر گرفته می‌شود. بر اساس این رویکرد ماهیت چندمنظوره ساخت است که باعث می‌شود واژه‌های حاصل نیز در چند زیرمجموعه معنایی قرار بگیرند و همچنین هر کدام به طور بالقوه دارای چندین کاربرد باشند.

اما در رویکرد چندمعنایی که چندمعنایی‌شدگی منطقی<sup>۴</sup> نیز نامیده می‌شود، یکی از معانی چندگانه ساخت صرفی، معنای آغازین و سرنمونی آن در نظر گرفته می‌شود و سایر معانی از آن برگرفته می‌شوند. بر اساس این رویکرد همین معنا نقطه آغازی بوده است برای انشعاب زیرطرحواره‌های مختلف از طریق ایجاد بسط‌های مفهومی (استعاره و مجاز) و به این ترتیب بر اساس رویکرد مذکور یک مقوله مفهومی می‌تواند دچار نوعی چندشاخه‌شدگی شود که در آن هر یک از انشعابات به نحوی با مفهوم سرنمونی مرتبط هستند (بوی، ۲۰۱۰: ۷۸-۷۹).

به عبارتی، وجود تنوع معنایی در محصولات ساخت [دل-X] که به طور همزمانی امکان تصور و طبقه‌بندی این محصولات را به صورت ساخت‌های سه‌گانه [دل-بن مضارع]، [دل-اسم/صفت] و [دل-صفت مفعولی] با معانی سه‌گانه فراهم می‌کند و همچنین قرار گرفتن برخی از محصولات این ساخت در بیش از یک مقوله معنایی که در ابتدای بخش ۴-۲ به آن اشاره شد، باعث مطرح شدن این مسئله می‌شود که آیا می‌بایست در ساخت [دل-X] یکی از این مفاهیم را معنای سرنمونی در نظر گرفت و برای سایر معانی ذکر شده، زیرطرحواره‌هایی مجزا قائل شد که به تدریج از معنای سرنمونی منشعب شده‌اند (چندمعنایی‌شدگی منطقی)، و یا اینکه این الگو از ابتدا الگویی با قابلیت کاربرد چندگانه بوده است و به همین دلیل واژه‌هایی را تولید می‌کند که هر

1. Monosemy

2. Polysemy

3. Constructional Polysemy

4. Logical Polysemy

کدام به طور بالقوه می‌توانند برای اشاره به بیش از یک مفهوم به کار بروند (چندمعنایی ساختی).

ابتدا تحلیل داده‌ها را بر مبنای فرض چندمعناشدگی منطقی پی می‌گیریم و سعی می‌کنیم مفهومی را در این ساخت پیدا کنیم که بتوان آن را نقطه آغاز فعالیت ساخت در نظر گرفت تا بدین ترتیب معنای آغازین و مقوله سرنمونی ساخت را مشخص سازیم. با نگاهی اجمالی به محصولات این ساخت می‌توان متوجه شد که تمام واژه‌های دارای ساخت [دل-X] صفت هستند. اما برخی از این واژه‌ها (صفات عامل و صفات مفعولی) در بافت‌های خاصی می‌توانند علاوه بر کاربرد صفتی، کاربرد اسمی نیز داشته باشند، مانند واژه‌هایی که در مثال‌های زیر مشخص شده‌اند:

مثال (۱) دل‌داده را ملامت کردن چه سود دارد/ می‌باید این نصیحت کردن به دل‌ستانان (دهخدا، ۲۱/۱۳۵۱: ۱۴۸)

مثال (۲) دل‌دار که خون ریزد یک موی نیازارد/ دل نیز به یک مویس آزار نیندیشد (دهخدا، ۲۱/۱۳۵۱: ۱۴۸)

در واقع، کاربرد اسمی این واژه‌ها را می‌توان یا حاصل حذف دانست و یا حاصل سازوکار مفهومی مجاز. بدین صورت که به واسطه سازوکار مجاز گویشوران یک زبان می‌توانند برای اشاره به یک موجود از یک ویژگی برجسته در آن کمک بگیرند و دسترسی ذهنی به کلیت وجودی آن موجود را فراهم کنند. اما نکته‌ای که فرضیه تبدیل صفت عامل به اسم عامل را به چالش می‌کشد این است که در پیشینه پژوهش‌های مرتبط با فرآیند تبدیل، آراء و نظرات مختلف و گاه متناقضی در خصوص تعیین جهت فرآیند تبدیل وجود دارد. لیبر<sup>۱</sup> (۱۹۸۱: ۱۲۵) رویکرد بدون جهتی<sup>۲</sup> را برای این نوع فرآیند تبدیل در نظر می‌گیرد، طباطبائی (۱۳۸۲) و رفیعی (۱۳۸۷) معتقدند که در زبان فارسی فرآیند تبدیل صفت به اسم متداول‌تر و پربسامدتر از رخداد تبدیل اسم به صفت است و آمبریت<sup>۳</sup> (۲۰۱۰) جهتی دوسویه را برای فرآیند تبدیل پیشنهاد می‌دهد و به باور وی قائل شدن به جهتی دوسویه در فرآیند تبدیل از بعد شناختی مناسب‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد و نیز تحلیلی یک‌دست برای تمامی موارد تبدیل در زبان ارائه می‌دهد. شایان ذکر است که تأیید یا رد هر یک از سه فرضیه فوق در خصوص تعیین

<sup>۱</sup>. Lieber

<sup>۲</sup>. non-directional

<sup>۳</sup>. Umbreit

جهت فرآیند تبدیل با قاطعیت امکان‌پذیر نیست و نیازمند بررسی‌های در زمانی و پیکره‌ای گسترده است که از حوصله پژوهش حاضر خارج است.

در پژوهش حاضر با توجه به ملاک فراوانی و کاربرد تمام محصولات این ساخت در مقوله صفت نسبت به مقوله اسم به نظر می‌رسد که در این مقطع از زمان مقوله سرنمونی ساخت را باید صفت در نظر گرفت. چون در میان محصولات ساخت [دل-X] تنها یک ترکیب است که در مقوله اسم به کار می‌رود و کاربرد صفتی ندارد، و آن نوواژه «دل‌نوشته» است که از جستجو در گوگل به دست آمده و واژه‌ای رایج در بین وبلاگ‌نویسان و مخاطبان فضای مجازی است. این نوواژه در اصل صفت بوده و به معنای «ویژگی چیزی که با دل نوشته شده است» اشاره دارد و سپس تحت سازوکار مجاز مفهومی «ویژگی یک پدیده به جای آن پدیده» (DEFINING PROPERTY FOR CATEGORY) تبدیل به اسم شده است و متفاوت بودن مقوله نحوی آن با مقوله نحوی سایر محصولات این ساخت را می‌توان با مفهوم وراثت پیش‌فرض توجیه کرد. بدین‌صورت که چون پیش‌فرض بودن سازوکار وراثت متضمن این مسأله است که تمام ویژگی‌های یک گره مسلط لزوماً به گره پایین‌تر به ارث نمی‌رسند و در هنگام واژه‌سازی همواره امکان جایگزینی ویژگی‌های پیش‌بینی نشده با ویژگی‌های پیش‌فرض طرحواره وجود دارد، بنابراین با وجود عدم تطابق این نوواژه با ویژگی پیش‌فرض طرحواره [del] [X]pp]A برای مقوله نحوی واژه‌های حاصل، یکپارچه‌سازی این نوواژه با طرحواره [del] [X]pp]A با مشکل چندانی مواجه نمی‌شود و تشکیل واژه «دل‌نوشته» تحت نظارت طرح‌واره مورد بحث رخ می‌دهد و در کنار دیگر واژه‌های مجموعه صفات متشکل از «دل» و صفت مفعولی در واژگان ذهنی گویشوران زبان فارسی مستقیماً در زیر همین طرحواره جای می‌گیرد:

<[ویژگی کسی/چیزی که دلش X شده است] ↔ [del] [X]pp]A >



نمودار ۲. طرحواره ساختی الگوی ترکیب [دل - صفت مفعولی]

علاوه‌براین، مطابق با بوی (۲۰۱۲: ۳۲۵) برای مشخص نمودن معنای دقیق واژه‌های مرکب، علاوه بر نقش و تأثیر ساخت باید به معنای دقیق هر یک از سازه‌های ترکیب، رابطه بین آن‌ها و بافت نیز توجه کرد. با توجه به این مطلب می‌توان به نقش معنایی

«دل» به عنوان جزء اول ساخت اشاره کرد که تا حد زیادی متأثر از دانش دایره‌المعارفی و بافت فرهنگی گویشوران فارسی‌زبان است. چرا که «دل» در فرهنگ فارسی‌زبانان غالباً جایگاه عواطف و احساسات محسوب می‌شود و بخش اعظمی از مفهوم‌سازی‌های مربوط به حوزه عواطف و احساسات در این زبان از رهگذر تغییرات معنایی «دل» و به واسطه عملکرد سازوکارهای مفهومی مجاز و استعاره شکل می‌گیرد (شریفیان، ۲۰۱۱: ۱۷۰ - ۱۷۱). بر همین اساس می‌توان در خصوص بخش اعظم واژه‌های مرکب ساخت [دل-X] که در مقوله معنایی دوم جای می‌گیرند و در بردارنده مفهوم «ویژگی شخص/شیء» هستند، این‌گونه استدلال کرد که در اکثر این ترکیبات، «دل» با معنای تحت‌اللفظی و واقعی خود (شکم/ قلب فیزیکی) در ساخت حاضر نمی‌شود بلکه تحت عملکرد سازوکارهای مفهومی مختلفی از جمله: مجازهای مفهومی «دل» به مثابه روح/جان»، «دل» به مثابه نیت/ باطن»، «دل» به مثابه میان یا درون چیزی»، و همچنین استعاره‌نگاشت‌های «دل ظرف شجاعت است»، «دل ظرف اندیشه و خاطرات است»، «دل ظرف احساسات و عواطف است» و «دل ظرف امیال و اشتیاق است»، معنای مجازی و استعاری پیدا می‌کند و با این معنای مجازی/ استعاری به عنوان سازه اول در ترکیب ظاهر می‌شود و در نتیجه تعامل این معنای با معنای جزء دوم ترکیب و تعامل این دو سازه با ساخت، این بار معنایی جدید (ویژگی متمایزکننده X) شکل می‌گیرد که حاصل ساخت [دل-X] است.

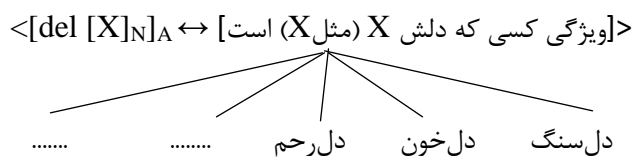
با مطالب ذکر شده در این بخش، روشن می‌شود که مفهوم «ویژگی متمایزکننده هستار<sup>۱</sup> مرتبط با معنای دل و X» انتزاعی‌ترین معنایی است که از تمام محصولات این ساخت برداشت می‌شود و در این مقطع از زمان می‌توان آن را معنای سرنمونی ساخت در نظر گرفت و احتمالاً سایر معانی قابل برداشت از این ساخت به واسطه بسط روابط مفهومی و یا عوامل غیرمعنایی مانند حذف، هم‌نامی‌شدگی، قرض‌گیری و یا ترجمه قرضی از آن نشأت گرفته‌اند. اما برای اثبات و تایید هر کدام از این دو فرض ابتدا باید به تقدم و تأخر زمانی پیدایش سه ساخت [دل-بن مضارع]، [دل-اسم/صفت]، و [دل-صفت مفعولی] و نحوه شکل‌گیری آنها بپردازیم. بدین منظور محصولات این سه ساخت را در متون کهن زبان فارسی از قرن چهارم تاکنون که نگارندگان به آنها دسترسی داشته‌اند، مورد جستجو و بررسی قرار می‌دهیم و با استفاده از اطلاعات و منابع تاریخی

<sup>۱</sup>. entity

موجود به ذکر نمونه‌هایی از هر سه ساخت و زمان احتمالی حضور این واژه‌ها در زبان فارسی می‌پردازیم. حضور واژه «دل‌گیر» با دو معنای عاملی و مفعولی و همچنین واژه‌های «دل‌پسند» و «دل‌سوز» با معنای عاملی یا مفعولی در نمونه‌های زیرهمگی شاهدهی بر اثبات وجود و فعالیت ساخت [دل- بن مضارع] از قرن چهارم تاکنون در زبان فارسی است:

- شاهد (۱) چون این کار دل‌گیرت آمد به بن / ز شطرنج باید که رانی سَخَن (فردوسی، ۱۳۸۳: ۳۰۳)
- شاهد (۲) غم ناچریدن بدو کار کرد / تنش ترس و دل‌گیر و بیمار کرد (ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۳۱۴)
- شاهد (۳) ازو بستد آن نامه دل‌پسند / برو آفرین کرد و بگشاد بند (فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۳۸)
- شاهد (۴) دل‌سوز چند بود همی خواهی / خیره بر این خیس تن ای مسکین (قبادیانی، ۱۳۵۹: ۱۵۸)
- همچنین وجود واژه‌های «دل‌شاد»، «دل‌گرم»، «دل‌سنگ»، «دل‌خون» و «دل‌رحم» از قرن چهارم تاکنون حاکی از حضور و فعالیت ساخت [دل- اسم/صفت] است:
- شاهد (۵) به جامه بپوشید و آمد دوان / پرامید و دل‌شاد و روشن روان (فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۵۹)
- شاهد (۶) خواجه وی را دل‌گرم کرد و نیکویی گفت / بازگردانید (بیهقی، ۱۳۵۰: ۳۶۹)
- شاهد (۷) ای صبا، آنان که دل‌سنگ اند، بهر ما بگوی / ما ز غم مُردیم دل از بهر ما بی‌غم کنند (دهلوی، ۱۳۴۳: ۳۲۰)
- شاهد (۸) دوات در طلب آب لطف تو دل‌خون / قلم ز هیبت نام بزرگ تو سرشق (انوری ابیوردی، ۱۳۵۶: ۲۷۳)
- شاهد (۹) شاه که بالفطره خوش‌نفس و پاک‌نیت و دل‌رحم هستند طفل او را روزی در اندرون دیدند خوششان آمد. فرمودند غالباً اندرون بیاورند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ۲۲۷)
- نکته‌ای که در شواهد فوق در خصوص واژه «دل‌رحم» به چشم می‌خورد این است که این واژه نسبت به سایر واژه‌های هم‌گروه خود متأخرتر است و به لحاظ معنایی نیز اندکی متفاوت از سایر واژه‌ها مانند «دل‌سنگ» و «دل‌خون» است. این تفاوت نشأت گرفته از مؤلفه‌های معنایی اسمی است که به عنوان سازه دوم در این ساخت شرکت می‌کند. واژه‌های «سنگ» و «خون» اسامی ملموس و دارای مشخصه‌های معنایی [+اسم جنس +اسم ذات] هستند. در حالیکه، «رحم» اسمی انتزاعی و دارای مشخصه‌های معنایی [+اسم جنس +اسم معنی] است. این عدم تطابق واژه «رحم» با مشخصه معنایی پیش‌فرض طرحواره  $[del[X]N]_A$  برای اسمی که به عنوان سازه دوم در ساخت شرکت می‌کند را می‌توان با قائل بودن به مفهوم وراثت پیش‌فرض توجیه کرد. به بیان دیگر، به نظر می‌رسد از زمان آغاز فعالیت این ساخت، در ابتدا فقط اسامی ملموس به عنوان

سازه دوم در ساخت شرکت می‌کرده‌اند اما به تدریج و با گسترش فعالیت این ساخت، اسامی انتزاعی نیز در ساخت وارد شده‌اند و مشخصه معنایی پیش‌فرض طرحواره برای اسامی که به عنوان سازه دوم ساخت شرکت می‌کنند، نادیده گرفته می‌شود و با قائل شدن به وراثت پیش‌فرض، واژه «دل‌رحم» تحت نظارت همین طرحواره شکل می‌گیرد؛



نمودار ۳. طرحواره ساختی الگوی ترکیب [دل-اسم]

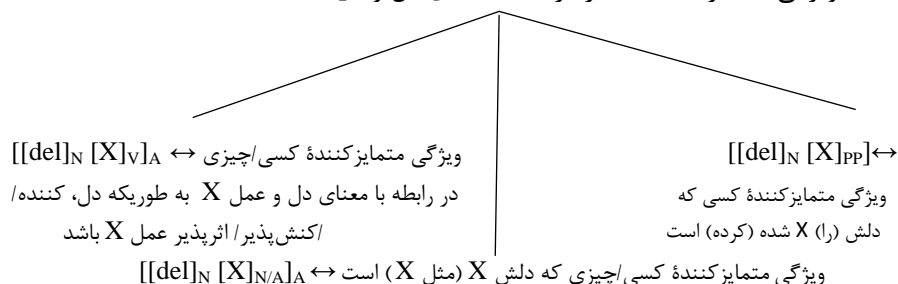
در مورد ساخت [دل-صفت مفعولی] نیز شواهد تاریخی موجود حاکی از حضور این ساخت از قرن چهارم تاکنون است که برای اثبات حضور آن می‌توان به شواهد زیر اشاره کرد:

شاهد (۱۰) هر آنکس که پیوسته او بود/ بزرگی که دل‌بسته او بود (فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۳۵) شاهد (۱۱) از میان ایشان هیچ کس نبود که از کتاب‌ها و تورات چیزی بدانستی و سخت غمگین بودند و دل‌شکسته (بلعمی، ۱۳۴۱: ۲۲۷).

شاهد (۱۲) چو دل‌داده یاری ز دل بر به رشک/ زمانی همی بارد از دیده اشک (اسدی، ۱۳۵۴: ۱۶۳) بر اساس شواهد تاریخی موجود می‌توان دریافت که سه ساخت مذکور هیچ‌گونه تقدم و یا تأخر زمانی نسبت به یکدیگر ندارند و از قرن چهارم تاکنون هر سه ساخت وجود داشته‌اند. بنابراین، هیچ کدام از سه زیرطرحواره ناظر بر ساخت [دل-X] را نمی‌توان برگرفته از دیگری دانست چون هر کدام از این سه زیرطرحواره به صورت مستقل و مستقیماً از خود طرحواره عمومی ناظر بر این ساخت منشعب شده‌اند. بنابراین فرض چندمعنایی‌شدگی منطقی رد می‌شود و مسئله تنوعات معنایی و نحوه شکل‌گیری محصولات این ساخت را می‌توان حاصل رویکرد چندمعناشدگی ساختی انگاشت. حال پس از مشخص نمودن طرحواره ساختی عمومی و زیرطرحواره‌های آن، طرحواره نهایی پیشنهادی برای ساخت [دل-X] در قالب نمودار (۴) ترسیم می‌گردد:



[ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X]  $\leftrightarrow$  [del[X]<sub>V/N/A/PP</sub>]<sub>A</sub>



نمودار ۴. طرحواره نهایی ساخت مرکب [دل-X]

همان‌گونه که در نمودار (۴) ملاحظه می‌گردد می‌توان در واژگان سلسله مراتبی، زیرطرحواره‌هایی برای تعابیر مختلف ساخت در نظر گرفت که هر یک از این سه مفهوم در واقع به مثابه زیرطرحواره‌هایی از طرحواره کلی تر <ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X > محسوب می‌شوند و به نظر می‌رسد که دلیل اصلی به وجود آمدن ساخت [دل-X] به کارگیری آن در توصیف هستاری از روی ویژگی متمایز آن می‌باشد. به عبارت دیگر، کارکرد ابتدایی این ساخت این است که در هر کاربرد، X را به ویژگی برجسته هستاری تبدیل نماید که واژه مرکب حاصل به هدف متمایز کردن هستار مدنظر از هستاری دیگر ساخته شده است. و در پایان، می‌توان چنین استدلال کرد که ساخت [دل-X] از اساس ساختی صفت‌ساز (ویژگی‌ساز) و چندمنظوره است و بر اساس ماهیت چندمنظوره ساخت است که باعث می‌شود محصولات حاصل از آن نیز در سه زیرمجموعه معنایی مستقل قرار بگیرند و همچنین برخی از واژه‌های حاصل از آن به طور بالقوه دارای بیش از یک معنا باشند. به عبارتی، چندمعنایی که در اینجا با آن روبرو هستیم نه در سطح واژه‌های عینی بلکه در سطح طرحواره‌های انتزاعی قابل تبیین است و از این رو آن را چندمعنایی ساختی می‌نامند که همانا چندمعنایی در سطح ساخت‌های انتزاعی زبان است.

##### ۵- نتیجه

پژوهش حاضر با هدف بررسی تنوع معنایی ساخت [دل-X] و همچنین تعیین طرحواره ساختی عمومی و زیرطرحواره‌های آن در چارچوب صرف ساختی بوی (۲۰۱۰) انجام شد. مسأله‌ای که پس از مقوله‌بندی معنایی واژه‌های حاصل از این ساخت مشاهده

شد وجود تنوعات معنایی متعدد و نظام‌مند در آن‌ها بود. همچنین، مطابق با بوی (۲۰۱۲: ۳۲۵) در خصوص تعیین معنای واژه‌های مرکب به این نکته اشاره شد که روابط معنایی متنوعی میان اجزای ساخت حاکم است که ماهیت و معنای این روابط معنایی علاوه بر اینکه ریشه در ساخت دارد، متأثر از معنای اجزای ساخت، دانش دایرةالمعارفی و بافت است و در این راستا، به نوع رابطه بین «دل» و سازه X و سهم معنایی این دو به عنوان اجزای ساخت اشاره شد که تا حدود زیادی متأثر از دانش دایرةالمعارفی و بافت فرهنگی گویشوران فارسی‌زبان است. علاوه بر این، بررسی‌های دقیق‌تر تنوعات معنایی محصولات این ساخت نشان داد که یک طرحواره عمومی و سه زیرطرحواره فرعی ناظر بر ساخت [دل-X] هستند و «ویژگی متمایزکننده هستار مرتبط با معنای دل و X» انتزاعی‌ترین معنایی است که از تمامی محصولات این ساخت برداشت می‌شود. و در ادامه، بر اساس شواهد تاریخی موجود در متون کهن فارسی از قرن چهارم تاکنون مشخص شد که رویکرد چندمعنایی‌شدگی منطقی در این ساخت مطرح نیست. بنابراین، مسئله تنوعات معنایی محصولات این ساخت را حاصل چندمعناشدگی ساختی انگاشتیم. به سخن دیگر، چندمعنایی که در اینجا با آن روبرو هستیم نه در سطح واژه‌های عینی بلکه در سطح طرحواره‌های انتزاعی قابل تبیین است که همانا چندمعنایی در سطح ساخت‌های انتزاعی زبان است و در پایان، آغازین دانستن مفهوم «ویژگی متمایزکننده هستار» متضمن این مسأله است که ساخت [دل-X] از اساس ساختی صفت‌ساز (ویژگی‌ساز) و چندمنظوره است و کارکرد اصلی آن تولید صفات مختلف مرتبط با معنای دل و مفهوم X بوده و کاربرد برخی از محصولات این ساخت در مقوله اسم، درواقع به واسطه فرآیند تبدیل میسر شده است و رخداد چنین تبدیلی را نیز می‌توان در نتیجه فعال‌شدن سازوکار مفهومی مجاز در سطح واژگان دانست.

## منابع

- ابی‌الخیر، ایران‌شاه (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*، تصحیح رحیم عقیفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسدی طوسی، علی‌بن‌احمد (۱۳۵۴). *گرشاسپ‌نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، طهوری.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۷۴). *چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی*، به تصحیح ایرج افشار. تهران، اساطیر.

- امیرارجمندی، سیده نازنین و مصطفی عاصی (۱۳۹۲). زایایی فرآیند ترکیب در زبان فارسی، *زیاتشناخت*، سال چهارم، شماره اول، بهار و تابستان، ص ۱-۱۴.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ سخن*، تهران، سخن.
- انوری ابیوردی، اوحدالدین (۱۳۵۶). *دیوان انوری*. تهران، پیروز.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۱). *تاریخ بلعمی*، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، انتشارات اداره کل نگارش.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۰). *تاریخ بیهقی*، مشهد، دانشگاه مشهد.
- ترابی، سارا (۱۳۹۳). بررسی عملکرد وندهای اشتقاقی اسم عامل ساز زبان فارسی در چارچوب صرف ساخت‌محور، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۱). *لغت‌نامه*، تهران، نشر دانشگاه تهران.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۳۴۳). *دیوان کامل امیرخسرو دهلوی*، تهران، جاویدان.
- رفیعی، عادل و سارا ترابی (۱۳۹۳). وراثت و انگیختگی رابطه صورت و معنی در واژگان: نمونه‌هایی از واژه‌سازی زبان فارسی. *علم زبان*، سال دوم، شماره سوم، پاییز و زمستان، ص ۴۹-۶۴.
- رفیعی، عادل (۱۳۸۷). نگاهی به عملکرد معنایی پسوندهای اشتقاقی زبان فارسی، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- طباطبائی، علاءالدین (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۳). *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- قبادیانی، ناصر بن خسرو (۱۳۵۹). *دیوان ناصر خسرو*. تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۲). *فرهنگ زانسو*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- محمودی بختیاری، بهروز (۱۳۸۹). ترکیب‌های نحوی در زبان فارسی. *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، دوره ۲۳، شماره سوم، بهار، ص ۳۲-۳۷.
- نغزگوی کهن، مهرداد و شادی داوری (۱۳۹۱). شبه‌وندشدهگی، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، دوره ۲، شماره ۳، ص ۶۵-۸۵.
- Abul Kheir, I. 1991. *Bahman Nameh*, corrected by Rahim Afifi, Tehran, Cultural & Scientific Publication. [In Persian].
- Amirarjmandi, S.N. & Assi, M. 2013. *Zayaei-e farayand-e tarkib dar zaban-e Farsi* [The productivity of compounding in Persian]. *Journal of language studies*. Institute for Humanities and Cultural Studies. Tehran. 4 (1): 1-14. [In Persian].
- Anvari, H. 2002. *Sokhan Comprehensive Dictionary*, Tehran: Sokhan [In Persian].
- Anvari-abivardi, A. 1977. *Anvari's Divan*, Tehran: Pirouz. [In Persian].
- Asadi Tusi, A. A. 1975. *Garshasp Nameh (The Epic of Garshasp)*, Corrected by Rahim Afifi, Tehran, Cultural and Scientific publication. [In Persian].
- Bal'ami, A. M. 1962. *Tarikh-i Bal'ami*, (Mohammad-taghi Bahar, ed.), Tehran, Central writing office. [In Persian].

- Bayhaqi, A. 1980. *Tarikh-e Bayhaqi*, Mashhad, University of Mashhad. [In Persian].
- Dehkhoda, A. 1972. *Loqatname Dehkhoda* (Dehkhoda Dictionary). Tehran, Iran, University of Tehran. [In Persian].
- Dehlavi, A. K. 1964. *Amir Khosrow Dehlavi's Divan*, Tehran, Javidan. [In Persian].
- E'temad-al saltaneh, M. H. K. 1995. *Čehel sal tarikh-e Iran dar dowre-ye padeshahi*, corrected by Iraj Afshar, Tehran, Asatir. [In Persian].
- Ferdowsi, A. 2004. *Shah Nameh*, based on Moscow publication, (Saeid Hamidian, ed.), Tehran, Ghatreh. [In Persian].
- Kashani, K. 1993. *Farhang-e Zansou* [Zansou Dictionary]. Tehran, Iran, University Publication center. [In Persian].
- Mahmoudi-bakhtiari, B. 2010. *Tarkib-haye nahvi dar zaban-e Farsi* [Syntactic compounds in Farsi]. *The Growth of Persian language teaching*, 23(3): 32-37. [In Persian].
- Naghzguay Kohan, M. & Davari, Sh. 2012. Affixoidation. *Journal of Comparative Linguistic Researches*, 1(1): 65-85 [In Persian].
- Rafiei, A. & Torabi, S. 2014. Inheritance and Motivation of Form and Meaning in Lexicon: Instantiations of Persian Word Formation Patterns. *Elm-e-zabân (Language Science)*, 2(3): 49-64 [In Persian].
- Rafiei, A. 2008. *A Look at the Semantic Function of Farsi Derivative Suffixes in Farsi* (PhD Dissertation in General Linguistics). Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. [In Persian].
- Tabatabaei, A. 2003. *Compound Adjectives and Nouns in Persian*. Tehran: University Publication center [In Persian].
- Torabi, S. 2014. *A Construction Morphology Account of Agentive derived Nouns in Persian* (M.A. Thesis in General Linguistics). University of Isfahan, Isfahan, Iran [In Persian].
- Adams, V. 1973. *An introduction to modern English wordformation*, London, Longman.
- Arcodia, C. F. 2012. Construction and headedness in derivation and compounding, *Morphology*, 22: 365-397.
- Audring, J, and G. Booij. 2007. Constructional licensing in morphology and syntax. In G. Booij, et al. (eds.), *On-line Proceedings of the Fifth Mediterranean Morphology Meetings (MMM5)*, Frejus 15-18 September 2005, University of Bologna.
- Bauer, L. 2008. Exocentric Compounds, *Morphology*, 18: 51-74.
- Bisetto, A, and S. Scalise. 2005. Classification of compounds, *Lingue e Linguaggio*, 4(2): 319-332.
- Booij, G. 2010. *Construction Morphology*, Oxford, Oxford University Press.

- Booij, G. 2012. Compounding and Construction Morphology. In R. Lieber and P. Štekauer (eds.), *The Oxford Handbook of Compounding* (322-347), Oxford: Oxford University Press.
- Ghobadiani, N.K. 1980. *Divan-e Nasir Khosrow*, corrected by Mojtaba Minavi & Mehdi Mohaghegh, Tehran, University of Tehran. [In Persian].
- Goldberg, A. E. 1995. *Constructions: A construction grammar approach to argument structure*, Chicago, Chicago University Press.
- Hüning, M. and G. Booij. 2014. From compounding to derivation: The emergence of derivational affixes through constructionalization, *Folia Linguistica*, 42( 2): 579-604.
- Lieber, R. 1981. *On the organization of the lexicon*, Bloomington, Indiana University Linguistics Club.
- Rainer, F. 2005. Typology, diachrony, and universals of semantic change in word formation: a Romanist's look at the polysemy of agent nouns, In G. Booij, et al. (ed.), *Proceedings of the Fifth Mediterranean Morphology Meeting*, Catania: University of Catania.
- Ralli, A. 2013. Compounding in Modern Greek, *Studies in Morphology*, 2: 181-199.
- Ryder, M.E. 1991. Mixers, mufflers and mousers: The extending of the -er suffix as a case of prototype reanalysis, *Berkely Linguistic Society*, 17: 299-311.
- Sharifian, F. 2011. *Cultural Conceptualisations and language*, John Benjamin Publishing Company.
- Umbreit, B. 2010. Does love come from to love or to love from love? Why lexical motivation has to be regarded as bidirectional, In A. Onysko ad S. Michel (eds.), *Cognitive Perspectives on Word-Formation* (301-333), Berlin: Mouton de Gruyter.

## رویکردی ساختی شناختی به پسوند «-گار» در زبان فارسی

پارسا بامشادی

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی

نگار داوری اردکانی<sup>۱</sup>

دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۲/۳۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۹/۱۳

### چکیده

پسوند «-گار» یکی از پسوندهای اسم‌ساز و صفت‌ساز زبان فارسی است که بیشتر پژوهشگرانی که تا به امروز پیرامون آن مطالعه کرده‌اند آن را دارای معنای فاعلی دانسته‌اند. هدف از پژوهش پیش‌رو آن است که این پسوند را از دیدگاه دو نظریه ساختواژه ساختی و دستور شناختی مورد بررسی قرار داده و تبیینی ساخت‌بنیاد و شناختی از چگونگی شکل‌گیری واژه‌های ساخته‌شده با این پسوند ارائه دهد. این پژوهش از لحاظ تجربی (یعنی روش گردآوری داده‌ها) پیکره‌بنیاد و از لحاظ نظری (یعنی روش و چهارچوب تحلیل) مبتنی بر رویکرد شناختی و ساخت‌بنیاد است. داده‌های پژوهش ۲۹ واژه مشتق ساخته‌شده با پسوند «-گار» را دربرمی‌گیرد که از پیکره ساختواژی خود نگارندگان (شامل بیش از ده هزار واژه مشتق و مرکب فارسی) و فرهنگ زانسو (کشانی، ۱۳۷۲) استخراج شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پسوند «-گار» دارای شش زیرطرحواره ساختی است و در این زیرطرحواره‌ها قلمروهای شناختی کنشگری، جهت و رابطه را بیان می‌کند. این یافته‌ها همچنین بیانگر آن است که دو فرایند شناختی «بریافت» و «مقوله‌بندی» دارای نقش تعیین‌کننده در شکل‌گیری زیرطرحواره‌های پسوند «-گار» و مقوله معنایی این پسوند هستند.

**واژه‌های کلیدی:** پسوند «-گار»، صرف ساختی، صرف شناختی، دستور شناختی، رویکرد

ساخت‌بنیاد، پسوند اشتقاقی، وندافزایی

## ۱- مقدمه

وندافزایی یکی از شیوه‌های اصلی واژه‌سازی در زبان فارسی است و زبانوران فارسی با پیشوندها و پسوندهای پرشماری که در اختیار دارند تاکنون هزاران واژه اشتقاقی ساخته‌اند. پسوند «-گار» یکی از پسوندهای زبان فارسی است که پیشینه کاربرد آن به دوره ایران باستان برمی‌گردد و به گفته فرشیدورد (۱۳۸۶: ۳۷۷) در فارسی باستان بصورت *kāra* و در پهلوی به صورت *kār* به کار می‌رفته است. این پسوند بیشتر به ستاک حال یا گذشته فعل افزوده می‌شود و اسم یا صفت می‌سازد. گرچه تا کنون در چندین پژوهش که پیرامون اشتقاق و واژه‌سازی در زبان فارسی انجام گرفته به بررسی پسوند «-گار» نیز پرداخته شده است، بیشتر آنچه پژوهشگران درباره معناها و کاربردهای این پسوند گفته‌اند تکرار و بازگفت پژوهندگان پیش از خود است و از نظریه‌های نوین زبان‌شناسی در بررسی این پسوند استفاده نشده است.

در پژوهش پیش‌رو که از لحاظ تجربی (یعنی روش گردآوری داده‌ها) پیکره‌بنیاد و از لحاظ نظری (یعنی روش و چهارچوب تحلیل) مبتنی بر رویکرد شناختی و ساخت‌بنیاد است، خواست ما آن است که پسوند «-گار» را در چهارچوب دو نظریه ساختواژه ساختی<sup>۱</sup> (بوی، ۲۰۱۰) و دستور شناختی<sup>۲</sup> (لانگاگر، ۲۰۰۸: ۲۰۱۳) بررسی کرده و به تبیینی ساخت‌بنیاد و شناختی از چندمعنایی این پسوند دست یابیم. مهم‌ترین بنیادها و مفاهیم این دو نظریه در بخش سوم مقاله معرفی خواهد گردید. داده‌های پژوهش دربرگیرنده ۲۹ واژه مشتق ساخته‌شده با پسوند «-گار» است که از پیکره ساختواژی خود نگارندگان (شامل بیش از ده هزار واژه مشتق و مرکب فارسی) و فرهنگ زانسو (کشانی، ۱۳۷۲) استخراج شده است. این پژوهش در پی پاسخ دادن به پرسش‌های زیر است: (۱) معنای گوناگون پسوند «-گار» کدامند و پیوند شبکه‌ای و پایگانی میان این معناها چگونه است؟ (۲) پسوند «-گار» در کاربردهای گوناگون خود کدام قلمروهای شناختی را بازنمایی می‌کند؟ (۳) فرایندهای شناختی دخیل در پیدایش چندمعنایی پسوند «-گار» کدامند؟

در بخش دوم مقاله مروری بر پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده پیرامون پسوند «-گار» خواهیم داشت. در بخش سوم به معرفی پایگاه نظری پژوهش می‌پردازیم. در بخش چهارم به واکاوی پسوند «-گار» در چهارچوب ساختواژه ساختی شناختی می‌پردازیم و سرانجام در بخش پنجم دستاوردهای پژوهش را ارائه خواهیم نمود.

1. Construction Morphology

2. Cognitive Grammar

## ۲- پیشینه پژوهش

گرچه دستورنویسان سنتی از بیش از نیم‌قرن پیش تا کنون پیرامون پسوند «-گار» سخن گفته‌اند، فراگیرترین و چشمگیرترین پژوهش‌ها پیرامون این پسوند را در کتاب‌هایی می‌توان یافت که در آنها به طور ویژه به بحث واژه‌سازی و اشتقاق در فارسی پرداخته شده است. البته این پژوهش‌ها برپایه نظریه‌های زبان‌شناسی انجام نشده‌اند و دنباله‌رو همان رویکرد سنتی به ساختواژه هستند. در اینجا نگاهی گذرا بر این پژوهش‌ها و یافته‌های آنها می‌افکنیم.

از دید صمصامی (۱۳۴۶: ۳۵۵-۳۵۴) «-گار» پسوندی است که افاده فاعلیت می‌کند و دارای معناهای زیر است: (۱) صفت فاعلی: ترسگار، پذیرفتگار؛ (۲) صیغه مبالغه: سازگار، آفریدگار؛ (۳) صیغه شغل: آموزگار؛ (۴) صفت مفعولی: آفریدگار (به معنای آفریده‌شده، مخلوق)؛ (۵) صفت لیاقت: ماندگار، رفتگار؛ (۶) سببیت: روزگار (سبب روز و شب) و یادگار (سبب به یاد آوردن). کشانی (۱۳۷۱: ۴۶) «-گار» را گونه‌ای از پسوندهای «-کار» و «-گر» دانسته که می‌تواند با ماده‌های فعلی و برخی اسم‌ها ترکیب شود، مانند آموزگار، یادگار. به گفته صادقی (۱۳۷۲) پسوند «-گار» با پیوستن به ستاک گذشته و حال، صفت فاعلی می‌سازد: سازگار، پروردگار، کردگار. به باور صادقی واژه‌های «روزگار، یادگار، آزرگار» بسیط شمرده می‌شوند که دو واژه نخست دارای پایه اسمی‌اند ولی واژه سوم به احتمال قوی از فعل «آختن» به معنای «کشیدن، طول کشیدن» است (آز + گار). فرشیدورد (۱۳۸۶: ۳۸۲-۳۷۷) بر آن است که «-گار» پسوندی است اسم‌ساز و صفت‌ساز که در فارسی باستان به صورت *kāra* و در پهلوی *kār* بوده است. وی این پسوند را دارای معناهای زیر می‌داند: (۱) به ماده ماضی می‌پیوندد و (الف) صفت فاعلی: آموختگار، کردگار، پروردگار یا (ب) صفت لیاقت: ماندگار (-ماندنی)، رفتگار (- رفتنی) می‌سازد؛ (۲) به ماده مضارع می‌پیوندد و صیغه مبالغه و شغلی می‌سازد: آمرزگار، آموزگار، سازگار؛ (۳) به ریشه فعل می‌چسبد و اسم مصدر می‌سازد: آزرگار (از آختن)؛ (۴) به اسم می‌پیوندد و معنای فاعلی و مبالغه و شغل دارد: کامگار، خدمتگار؛ (۵) به اسم می‌پیوندد و معنای نسبت دارد: خداوندگار، یادگار؛ (۶) به معنای مجموعه می‌آید: روزگار. کلباسی (۱۳۹۱: ۱۳۴) پسوند «-گار» را وندی نسبتا زایا می‌داند و می‌گوید در سه معنی فاعلی، شغلی و نسبت با اسم (مانند: یادگار)، ستاک حال (مانند: سازگار) یا ستاک گذشته فعل (مانند: خواستگار) ترکیب می‌شود و اسم (مانند: روزگار) یا صفت (مانند: پرهیزگار) می‌سازد. معناهای این پسوند عبارتند از: (۱) فاعلی: پرهیزگار، سازگار، آمرزگار، آفریدگار؛ (۲) شغلی: آموزگار؛ (۳) نسبت: خداوندگار،



روزگار. سامعی و تفسیری (۱۳۹۳: ۱۰۴) دو ساختار برای پسوند «-گار» در نظر گرفته‌اند: (۱) [فعل مضارع (عمل) + گار] ← صفت/اسم با معنای فاعلی و استمرار: آموزگار، پرهیزگار، سازگار؛ (۲) [فعل ماضی (عمل) + گار] ← صفت/اسم با معنای فاعلی و استمرار: آفریدگار، پروردگار، خواستگار، کردگار، ماندگار.

اکنون که پیشینه مهم‌ترین پژوهش‌های انجام‌شده پیرامون پسوند «-گار» را از نظر گذرانیم، شایسته است اشاره‌ای بسیار کوتاه به پژوهش‌های انجام‌گرفته در حوزه ساختواژه فارسی در چهارچوب دو نظریه ساختواژه ساختی و دستور شناختی داشته باشیم. نظریه ساختواژه ساختی تاکنون چندان مورد توجه پژوهشگران حوزه زبان فارسی قرار نگرفته و پژوهش‌های اندکی در این چهارچوب انجام شده است که عبارتند از: رفیعی و ترابی (۱۳۹۳) پیرامون بحث وراثت و انگیختگی در رابطه صورت و معنا در واژگان زبان فارسی؛ بامشادی و انصاریان (۱۳۹۴) پیرامون تبیین ساختارهای ساختواژی ناپایگانی زبان فارسی؛ بامشادی و انصاریان (۱۳۹۵) پیرامون چندمعنایی پسوند «-گر» فارسی با رویکردی ساختی-شناختی؛ بامشادی و قطره (۱۳۹۶) پیرامون چندمعنایی پسوند «-ی» فارسی با رویکردی ساخت‌بنیاد. در چهارچوب رویکرد شناختی به ساختواژه، در سال‌های اخیر چند پژوهش روی زبان فارسی انجام شده که عبارتند از: کربلایی‌صادق و گلفام (۱۳۹۵) در بررسی واژه‌های مرکب و مشتق مکان‌ساز فارسی؛ محمودی بختیاری و شاه‌حسینی (۱۳۹۴) در بررسی چندمعنایی تکواژ «کار» در ساخت واژه‌های مرکب زبان فارسی؛ گلفام و کربلایی‌صادق (۲۰۱۴) در بررسی واژه‌های مرکب ابزاری در زبان فارسی. بامشادی و داوری اردکانی (۱۳۹۷) نیز کوشیده‌اند با ایجاد پیوند میان دستور شناختی و ساختواژه ساختی، ضمن بررسی چندمعنایی پسوند «-ار» در زبان فارسی، نقش فرایند شناختی «بریافت»<sup>۱</sup> را در شکل‌گیری چندمعنایی این پسوند بررسی نمایند.

### ۳- پایگاه نظری

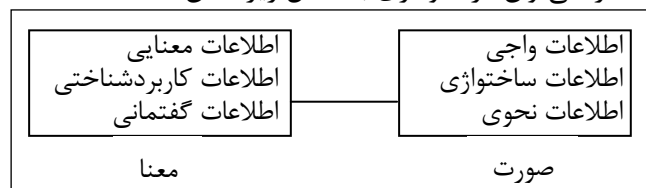
#### ۳-۱- ساختواژه ساختی

«ساختواژه ساختی» نظریه‌ای است که بوی (۲۰۱۰) آن را در کتابی با همین نام معرفی کرده است. این نظریه رویکردی ساخت‌بنیاد و شناختی به حوزه ساختواژه دارد. رویکرد ساخت‌بنیاد رویکردی است که دانش زبانی سخنگویان را دانش «ساخت»<sup>۲</sup> های زبان به

۱. construal

۲. construction

شمار می‌آورد و واحد مطالعه زبان را ساخت می‌داند. در این رویکرد هم الگوهای واژه‌سازی و هم الگوهای نحوی «ساخت» به شمار می‌آیند. هر ساخت دارای دو بخش است: بخش صوری و بخش معنایی. بخش صوری آن دربرگیرنده ویژگی‌های ساختواژی-نحوی و ویژگی‌های واجی است درحالی‌که بخش معنایی دربردارنده ویژگی‌های معنایی، کاربردشناختی و گفتمانی است. همه این اطلاعات و ویژگی‌های در پیوند با یک ساخت را می‌توان در نموداری به شکل زیر نشان داد:



شکل ۱. «ساخت» و دو بخش صوری و معنایی آن (بوی، ۲۰۱۵)

ساختواژه‌ساختی، الگوهای واژه‌سازی را طرحواره‌هایی انتزاعی به صورت جفت‌هایی از معنا و صورت می‌داند که واژه‌های منفرد زبان بر اساس آنها شکل می‌گیرند. برای نمونه، اگر یک زبانور فارسی به تعداد کافی از واژه‌هایی مانند «دونده، راننده، خواننده، گوینده، شنونده» را فراگیرد، آنگاه الگوی واژه‌سازی  $[x]v - \text{ænde}]_N$  که دربردارنده معنای «انجام‌دهنده/ابزار انجام عمل x» است را فرامی‌گیرد. این الگوی واژه‌سازی درواقع طرحواره‌ای انتزاعی است که زبانور آن را از واژه‌های عینی زبان خود انتزاع کرده است. یعنی برپایه شماری از واژه‌های دارای پسوند «-نده» که میان ساختار صوری و ساختار معنایی آنها همبستگی سامان‌مند وجود دارد طرحواره پیش‌گفته در ذهن او شکل می‌گیرد و پس از آن هم برای درک معنای واژه‌های جدید دارای پسوند «-نده» و هم برای ساخت واژه‌های جدید با این پسوند از این طرحواره استفاده می‌کند. همبستگی سامان‌مند میان صورت و معنا یعنی رابطه‌ای که میان جفت واژه‌های زیر دیده می‌شود:

الف) ستاک‌های حال فعل: دو، گیر، پر، بین، گوی، خوان، ران

ب) واژه‌های مشتق پسوندی: دونده، گیرنده، پرنده، بیننده، گوینده، خواننده، راننده

با نگاهی به واژه‌های بالا می‌بینیم که واژه‌های دسته (ب) از افزودن یک پسوند «-نده» به واژه‌های دسته (الف) ساخته شده‌اند و دارای معنای «کنشگر یا ابزار انجام کنش مورد اشاره در ستاک فعل» هستند. در نتیجه، واژه‌های دسته (ب) را دارای ساختار درونی می‌دانیم که میان صورت و معنای آنها همبستگی سامان‌مندی می‌توان یافت و ساختار درونی آن را به صورت  $[V - \text{ænde}]$  نشان می‌دهیم. به سخن دیگر، تفاوت میان جفت‌واژه‌های دسته (الف) و (ب) از دید صوری در یک پسوند «-نده» و از دید معنایی

در مفهوم «کنشگر یا ابزار انجام کنش» است. همبستگی صورت- معنا در واژه‌های دسته (ب) را می‌توان در قالب یک طرحواره ساختی<sup>۱</sup> به صورت زیر نشان داد. طرحواره ساختی ابزاری برای بازنمایی ساخت‌های ساختواژی به صورت طرحواره‌ای است.

a.  $\langle [[x]_{vi} - \text{ænde}]_{Nj} \leftrightarrow [\text{Agent of SEM}_i] \rangle$

در این طرحواره، پیکان دوسر نشان‌دهنده همبستگی دوسویه صورت و معناست. هم‌نمایه‌سازی برای نمایش رابطه سامان‌مند میان صورت و معنا به کار می‌رود؛  $\text{SEM}_i$  اشاره به معنای ستاک فعلی  $V_i$  دارد و نمایه  $Z$  بیانگر آن است که معنای کلیت ساخت با صورت کلی آن دارای پیوند است. متغیر  $x$  نیز نشانگر یک جایگاه تهی<sup>۲</sup> است که می‌تواند با عناصری از مقوله فعل (ستاک حال) پر شود. هنگامی که این جایگاه، برای نمونه، با «فرست» پر شود، واژه «فرستنده» به دست می‌آید و می‌گوییم این واژه یک نمون‌یافتگی<sup>۳</sup> از طرحواره موردنظر است. این نمون‌یافتگی‌های عینی و بالفعل را «برساخت»<sup>۴</sup> نیز می‌نامند. یکی از اصول کلیدی در ساختواژه ساختی این است که واژگان آمیخته<sup>۵</sup> (غیربسیط) زبان بسیار ساختارمندند و این ساختارمندی ناشی از وجود طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌ها<sup>۶</sup> است. زیرطرحواره‌ها نمونه‌هایی از طرحواره‌ها هستند که معنای آنها مشخص‌تر از معنای طرحواره‌هاست. برای نمونه، فرآیند ترکیب که یکی از زیاترین فرآیندهای واژه‌سازی در زبان فارسی است را می‌توان به صورت طرحواره کاملاً انتزاعی  $[X_i Y_j]_{Zk}$  نمایش داد. این طرحواره می‌تواند دارای زیرطرحواره‌های گوناگونی برای انواع ترکیب‌ها در زبان فارسی باشد، مانند:

ترکیب اسم- اسم: جنگ‌افزار، دامپزشک	ترکیب صفت- اسم: خوش‌چهره، زیبارو
ترکیب اسم- صفت: قدبلند، روسفید	ترکیب اسم- فعل: چاقوساز، میوه‌فروش
ترکیب صفت- فعل: بلندگو، خوشنویس	

ناگفته پیداست که هریک از این زیرطرحواره‌ها خود می‌توانند دارای زیرطرحواره‌های دیگری نیز باشند. ساختار شبکه‌ای و پایگانی طرحواره ترکیب در زبان فارسی و زیرطرحواره‌های گوناگون آن را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

1. constructional schema

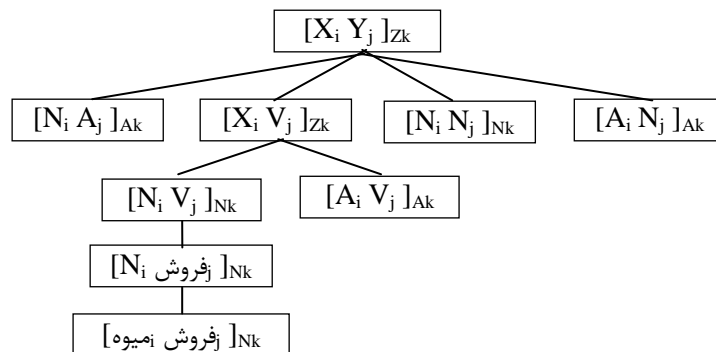
2. slot

3. instantiation

4. construct

5. complex words

6. subschema



شکل ۲. بخشی از ساختار شبکه‌ای و پایگانی طرحواره ترکیب در زبان فارسی

در بالاترین سطح از این شبکه طرحواره‌ای، دو واژه از مقوله  $X$  و  $Y$  با هم ترکیب شده و واژه‌ای از مقوله  $Z$  به دست می‌آید. در سطح پایین‌تر چهار زیرطرحواره داریم که در سه مورد از آنها مقوله‌های هر دو واژه ترکیب‌شونده و مقوله واژه حاصل از ترکیب مشخص می‌شود. زیرطرحواره  $[X_i V_j]_{Z_k}$  خود می‌تواند دارای دو زیرطرحواره دیگر باشد، یکی برای ترکیب اسم با فعل و دیگری برای ترکیب صفت با فعل. زیرطرحواره مربوط به ترکیب اسم-فعل خود می‌تواند زیرطرحواره‌های دیگری داشته باشد که در یکی از آنها اسم‌ها با ستاک فعلی «فروش» ترکیب می‌شوند. به این ترتیب، هر چه از بالای نمودار به سمت پایین بیاییم، از میزان طرحواره‌بودگی<sup>۱</sup> کاسته و بر میزان مشخص‌بودگی افزوده می‌شود. در نهایت می‌بینیم که با قرار گرفتن دو واژه «میوه» و «فروش» در کنار یکدیگر، اسم «میوه‌فروش» به دست می‌آید. در رویکرد ساخت‌بنیاد و از جمله در نظریه ساخت‌واژه ساختی باور بر این است که هر ساخت زبانی دارای معنایی است که برآمده از سازه‌ها و اجزای تشکیل‌دهنده آن نیست بلکه مربوط به کلیت ساخت است که آن را «معنای ساختی»<sup>۲</sup> (یا به بیان کلی‌تر «ویژگی‌های ساختی»<sup>۳</sup>) می‌نامند. برای نمونه، در همین واژه «میوه‌فروش» معنای کنشگری را باید معنایی ساختی به شمار آورد زیرا برآمده از هیچ یک از اجزای سازنده این ترکیب (یعنی میوه و فروش) نیست.

1. schematicity  
 2. constructional meaning  
 3. constructional properties

## ۲-۳- دستور شناختی

دستور شناختی (لانگاکر، ۲۰۰۸، ۲۰۱۳) یکی از برجسته‌ترین و تاثیرگذارترین نظریه‌ها در قلمرو زبان‌شناسی شناختی است. در دستور شناختی، واحدهای بنیادین زبان ساختارهای نمادین دانسته می‌شوند و ساختار نمادین<sup>۱</sup> عبارت است از جفت‌شدگی یک ساختار معنایی<sup>۲</sup> با یک ساختار واجی<sup>۳</sup>. یکی دیگر از بنیادهای دستور شناختی این است که زبان را فرآورده مفهوم‌سازی آدمی می‌داند و بر آن است که معنای هر عبارت زبانی در بردارنده محتوای مفهومی<sup>۴</sup> آن عبارت و بریافت<sup>۵</sup> خاصی است که از آن محتوای مفهومی داریم. بریافت یعنی «توانایی ما در درک و بازنمایی یک موقعیت به شیوه‌های گوناگون» (لانگاکر، ۲۰۰۸: ۴۳). آدمی می‌تواند موقعیت‌ها و رویدادها را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کند و برداشت‌ها و دریافتهای گوناگونی از آنها به دست دهد. از این رو، زبان شیوه‌های گوناگونی برای معناسازی و معنارسانی در اختیار آدمی می‌گذارد. لانگاکر این شیوه‌های گوناگون تفسیر موقعیت‌ها و رویدادها را «بریافت» می‌نامد. یکی از مهم‌ترین نموده‌های بریافت، «برجستگی» نام دارد.

**برجستگی.** هنگامی که بخشی از یک قلمرو مفهومی نسبت به دیگر بخش‌های آن به لحاظ شناختی برجسته‌تر باشد و بیشتر در کانون توجه قرار گیرد، با پدیده برجستگی سروکار داریم. مهم‌ترین نمود یا جنبه برجستگی را برنمایی<sup>۶</sup> می‌نامند. هر عبارت زبانی بخشی از قلمرو شناختی پایه خود را برجسته کرده و در کانون توجه قرار می‌دهد که در بردارنده معنای اصلی آن عبارت زبانی نیز هست. بخشی از قلمرو پایه که توسط عبارت زبانی برجسته می‌شود را برنما<sup>۷</sup> می‌نامند و این فرآیند را برنمایی گویند. برای نمونه، واژه «ابرو» بخشی از ساختار مفهومی «صورت» را برنمایی می‌کند. از این رو، «صورت» قلمرو پایه برای معنای «ابرو» به شمار می‌آید. هر عبارت زبانی می‌تواند یک چیز<sup>۸</sup> یا یک رابطه<sup>۹</sup> را برنمایی کند. «چیز» مفهومی بسیار کلی و طرحواره‌ای است که می‌تواند عینی یا انتزاعی باشد و در نمودارهای دستور شناختی با نماد دایره یا بیضی

- 
1. symbolic structures
  2. semantic structures
  3. phonological structure
  4. conceptual content
  5. construal
  6. profiling
  7. profile
  8. thing
  9. relationship

نشان داده می‌شود. هر عبارتی که چیزی را برنمایی کند از مقوله اسم است. فعل عبارتی است که بیانگر رابطه فرآیندی میان دو یا چند هستان<sup>۱</sup> است. دیگر مقوله‌های دستوری همچون صفت و حروف اضافه رابطه‌ای را برنمایی می‌کنند که بر خلاف فعل، از نوع فرآیندی نیست بلکه رابطه‌ای است غیرزمانی و غیرفرآیندی. از دیدگاه دستور شناختی، زبان را می‌توان فهرست کران‌گشاده و ساختارمندی از واحدهای زبانی جافتاده دانست که میان آنها پیوندهای شبکه‌ای برقرار است. این ساختار شبکه‌ای رابطه تنگاتنگی با کاربرد زبان دارد، از یک سو آن را شکل می‌دهد و از سوی دیگر از آن شکل می‌پذیرد (لانگاکر، ۲۰۱۳: ۲۲۲). از این رو، نظام زبان متشکل از شبکه‌های گسترده‌ای از ساختارهایی است که با رابطه مقوله‌بندی به هم پیوند خورده‌اند. رابطه مقوله‌بندی<sup>۲</sup> بر دو گونه است: رابطه جزئیات‌افزایی<sup>۳</sup> و رابطه گسترش‌دهی<sup>۴</sup>. رابطه جزئیات‌افزایی عبارت است از رابطه میان یک طرحواره با ساختارهای مشخص‌تری که برآمده از آن طرحواره هستند و ویژگی‌های آن طرحواره را در خود دارند. این ساختارهای مشخص‌تر را جزئیات‌افزوده (یا نمون‌یافته) آن طرحواره می‌نامند و رابطه میان آنها را با علامت پیکان با خط پیوسته نشان می‌دهند. رابطه گسترش‌دهی رابطه میان یک ساختار طرحواره‌ای یا مشخص با ساختار دیگری است که از لحاظ ویژگی‌های کمابیش با ساختار پیشین تفاوت دارد و بازتابنده تمام و کمال ویژگی‌های آن نیست. در این نوع رابطه، ساختار اولی را ساختار مقوله‌بند یا پیش‌نمونه و ساختار دومی را گسترش‌یافته می‌گویند و آن را با علامت پیکان با خطوط گسسته نشان می‌دهند.



در دستور شناختی برای اشاره به محتوای مفهومی از اصطلاح «قلمرو شناختی» استفاده می‌شود و باور بر این است که هر عبارت زبانی مجموعه‌ای از قلمروهای شناختی را به عنوان پایه و بستر معنای خود برمی‌انگیزد، یعنی به عنوان محتوای مفهومی خود که باید بریافت خاصی از آن ارائه دهد (لانگاکر، ۲۰۱۳: ۴۴). قلمرو شناختی ساختاری دانشی است که معنای تکواژهای اشتقاقی را می‌توان بر حسب آنها

1. entity  
2. categorization  
3. elaboration  
4. extension

بیان و توصیف نمود. ساختار هر قلمرو شناختی معمولاً دارای چند رویه<sup>۱</sup> است. رویه بخشی از یک قلمرو شناختی است که با مفهومی ویژه در پیوند است. هر رویه به کمک یک صورت زبانی خاص بیان می‌شود. برای نمونه، پیشوندهای -mono، -bi، -tri، quad- و مانند آن در زبان انگلیسی همگی بیانگر قلمرو شناختی «کمیت‌نمایی» هستند ولی هر یک از این پیشوندها رویه خاصی از این قلمرو شناختی را نشان می‌دهند و در نتیجه عدد خاصی را بیان می‌کنند (همه‌وند، ۲۰۱۱: ۲۱).

#### ۴- بررسی داده‌ها

در این بخش ابتدا طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌های وابسته به پسوند «-گار» را در چهارچوب ساختواره ساختی شناسایی و واکاوی می‌کنیم؛ سپس مهم‌ترین فرایندهای شناختی دخیل در شکل‌گیری این (زیر)طرحواره‌ها و همچنین ارتباط آنها با قلمروهای شناختی را بررسی می‌نماییم؛ در پایان، مقایسه کوتاهی میان این پسوند با دو پسوند «-کار» و «-گر» انجام می‌دهیم.

#### ۴-۱- طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌های پسوند «-گار»

با بررسی داده‌های پیکره پژوهش درمی‌یابیم که واژه‌های دارای پسوند «-گار» یا دارای پایه فعلی هستند یا پایه اسمی. در واژه‌های دارای پایه فعلی، پسوند «-گار» می‌تواند به ستاک حال یا به ستاک گذشته فعل افزوده شود. براین پایه، سه ساختار صوری برای این واژه‌ها می‌توان قائل شد: (۱) [ستاک حال فعل + گار]؛ (۲) [ستاک گذشته فعل + گار]؛ (۳) [اسم + گار]. در ادامه هر یک از این سه ساختار را از لحاظ صوری و معنایی بررسی می‌کنیم.

#### ۴-۱-۱- ساختار [ستاک حال + گار]

واژه‌های دارای ساختار [ستاک حال + گار] می‌توانند از مقوله اسم یا صفت باشند. از این رو، باید آنها را حاصل دو زیرطرحواره ساختی بدانیم که واژه‌های حاصل از یکی از آنها اسم و واژه‌های حاصل از دیگری صفت است. بازنمایی این دو زیرطرحواره را به شکل زیر نمایش می‌دهیم:

- مانند: آموزگار، آموزگار  
 1)  $[[a]_{(Vpres)ji} - gar]_{Nj} \leftrightarrow [SEM_i]$  [انجام‌دهنده فرایند]  
 2)  $[[a]_{(Vpres)ji} - gar]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i]$  [دارای قابلیت/تمایل به انجام فرایند]  
 مانند: سازگار، پرهیزگار، آمیزگار، کامگار، آزرگار

در این بازنمایی‌ها نماد Vpres که مقوله واژه پایه را نشان می‌دهد، بیانگر ستاک حال فعل است و نمادهای A و N به ترتیب نشانگر صفت و اسم هستند. واژه‌های برآمده از

<sup>1</sup>. facet

زیرطرحواره شماره ۱ از مقوله اسم بوده و بر انجام‌دهنده فرایندی دلالت دارند که در ستاک فعل مورد اشاره قرار گرفته است. واژه‌های حاصل از زیرطرحواره شماره ۲ از مقوله صفت بوده و توصیفگر کسی/چیزی هستند که دارای توانایی/تمایل به انجام فرایندی است که در ستاک فعل به آن اشاره شده است. بر این اساس، معنای برخی از واژه‌های حاصل از این دو زیرطرحواره را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

۱) الف. آموزگار: انجام‌دهنده فرایند «آموختن» (به معنای آموزاندن)

ب. آموزگار: انجام‌دهنده فرایند «آموزیدن»

پ. همسر سازگار: همسری که دارای قابلیت/تمایل به انجام فرایند «ساختن» (به معنای مدارا کردن) است

ت. انسان پرهیزگار: انسانی که دارای قابلیت/تمایل به انجام فرایند «پرهیز کردن» (پرهیز کردن) است

ث. سال‌های آزرگار: سال‌هایی که دارای تمایل به انجام فرایند «آجیدن» (به معنای طول کشیدن) هستند

ج. شاه کامگار: شاهی که دارای قابلیت/تمایل به انجام فرایند «کامستن» (به معنای به مراد رسیدن) است

زیرطرحواره‌های شماره ۱ و ۲ هم از لحاظ صوری و هم از لحاظ معنایی با هم تفاوت دارند و در نتیجه آنها را زیرطرحواره‌هایی از یک طرحواره مرتبه بالاتر می‌دانیم که بازنمایی آن را به صورت زیر نشان می‌دهیم:

$[a]_{(V_{pres})i} - gar]_{Yj} \leftrightarrow [SEM_i]$  [اشاره‌گر به / توصیفگر انجام‌دهنده فرایند  $SEM_i$ ]

در بخش صوری این طرحواره، مقوله واژه حاصل از آن با نماد Y بیان شده است که در زیرطرحواره‌های مرتبه پایین‌تر آن به صورت اسم یا صفت خواهد بود. در بخش معنایی طرحواره هر دو مفهوم اسمی و صفتی واژه‌های حاصل از طرحواره بیان شده است.

#### ۴-۱-۲- ساختار [ستاک گذشته + گار]

از میان ۲۸ واژه دارای پسوند «- گار» یازده واژه حاصل افزودن این پسوند به ستاک گذشته فعل است. واژه‌های دارای ساختار [ستاک گذشته + گار] می‌توانند از مقوله اسم یا صفت باشند و در نتیجه آنها را باید برآمده از دو زیرطرحواره مجزا دانست که بازنمایی آنها به صورت زیر است:

3)  $[a]_{(V_{past})i} - gar]_{Nj} \leftrightarrow [SEM_i]$  [انجام‌دهنده فرایند  $SEM_i$ ]

مانند: پروردگار، آفریدگار، خواستگار، نمودگار، کردگار، پذیرفتگار<sup>(۱)</sup>

4)  $[a]_{(V_{past})i} - gar]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i]$  [دارای توانایی/قابلیت انجام فرایند  $SEM_i$ ]

مانند: ماندگار، رستگار، فریفتگار<sup>(۲)</sup>، آموختگار<sup>(۳)</sup>، رفتگار<sup>(۴)</sup>

در این بازنمایی‌ها نماد Vpast که مقوله واژه پایه را نشان می‌دهد بیانگر ستاک گذشته فعل است و نمادهای A و N به ترتیب نشانگر صفت و اسم هستند. واژه حاصل از زیرطرحواره شماره ۳ از مقوله اسم است و این اسم بیانگر انجام‌دهنده فرایندی است که در ستاک فعل پایه بیان شده است، یعنی کسی (یا چیزی) که فرایند مورد اشاره در



ستاک فعل را انجام می‌دهد. واژه حاصل از زیرطرحواره شماره ۴ از مقوله صفت و توصیفگر ویژگی کسی (یا چیزی) است که فرایند بیان شده در ستاک فعل پایه را انجام داده و یا دارای توانایی/قابلیت انجام این فرایند است. بر این پایه، معنای برخی از واژه‌های برآمده از دو زیرطرحواره پیش گفته به صورت زیر بیان می‌شود:

۲) الف. پروردگار: انجام‌دهنده فرایند «پروردن»

ب. آفریدگار: انجام‌دهنده فرایند «آفریدن»

پ. خواستگار: انجام‌دهنده فرایند «خواستن»

ت. نمودگار: انجام‌دهنده فرایند «نمودن» (به معنای نشان دادن)

ث. شعر ماندگار: شعری که دارای قابلیت/توانایی انجام فرایند «ماندن» است

ج. انسان رستگار: انسانی که دارای قابلیت/توانایی انجام فرایند «رستن» است

این دو زیرطرحواره از دید صوری و معنایی با یکدیگر تفاوت دارند و از این رو آنها را وابسته به یک طرحواره مرتبه بالاتر می‌دانیم که بازنمایی آن به صورت زیر است:

[a]<sub>(Vpasti)</sub>-gar]<sub>Yj</sub> ↔ [SEM<sub>i</sub>]ج / [اشاره‌گر به / توصیفگر انجام‌دهنده فرایند SEM<sub>i</sub>]

مقوله واژه حاصل از طرحواره (یعنی Y) در زیرطرحواره‌های مرتبه پایین‌تر آن به صورت اسم یا صفت درمی‌آید. در بخش معنایی این طرحواره، هم مفهوم اسمی و هم مفهوم صفتی واژه‌های حاصل از طرحواره بیان شده است.

#### ۴-۱-۳- ساختار [اسم + گار]

از میان واژه‌های مورد بررسی، در ۵ واژه پسوند «-گار» به واژه‌ای از مقوله اسم افزوده می‌شود و واژه‌های دیگری از مقوله اسم می‌سازد؛ این واژه‌ها عبارتند از: روزگار، یادگار، خداوندگار، خدمتگار و مددگار. این واژه‌ها را می‌توان برآمده از دو زیرطرحواره مجزا دانست که بازنمایی آنها را به صورت زیر نشان می‌دهیم.

5) [[a]<sub>Ni</sub>-gar]<sub>Nj</sub> ↔ [SEM<sub>i</sub>]ج [مانندگار، پایدار و دیرپا]

مانند: روزگار، یادگار، خداوندگار

6) [[a]<sub>Ni</sub>-gar]<sub>Nj</sub> ↔ [SEM<sub>i</sub>]ج [انجام‌دهنده فرایند SEM<sub>i</sub>]

مانند: خدمتگار<sup>(۵)</sup>، مددگار<sup>(۶)</sup>

در هردوی این زیرطرحواره‌ها پسوند «-گار» با پیوستن به واژه‌ای از مقوله اسم، واژه دیگری از همان مقوله می‌سازد. زیرطرحواره شماره ۵ معنای «ماندگاری، پایداری و مانایی» را به اسم پایه خود می‌افزاید. اسم پایه در زیرطرحواره شماره ۶ اسمی است که دلالت بر فرایند دارد؛ «خدمت» و «مدد» فرایندهایی است که طی آنها عمل یا اعمالی از سوی کسی یا گروهی برای کسی یا گروهی دیگر انجام می‌گیرد. اسم حاصل از زیرطرحواره شماره ۶ بیانگر کنشگری است که فرایند مورد اشاره در پایه اشتقاق را

انجام می‌دهد. بر پایه توصیفی که از بخش معنایی دو زیرطرحواره بالا ارائه شد، می‌توان معنای واژه‌های برآمده از این زیرطرحواره‌ها را به صورت زیر بیان کرد:

۳ الف. روزگار: روز (به معنای کلی زمان) دیرپا، مستمر و ادامه‌دار

ب. خداوندگار: خداوند (به معنای صاحب، سرور و ارباب) همیشگی و جاودان

پ. خدمتگار: کسی که فرایند خدمت را انجام می‌دهد، انجام‌دهنده خدمت

ت. مددگار: کسی که فرایند مدد را انجام می‌دهد، انجام‌دهنده مدد

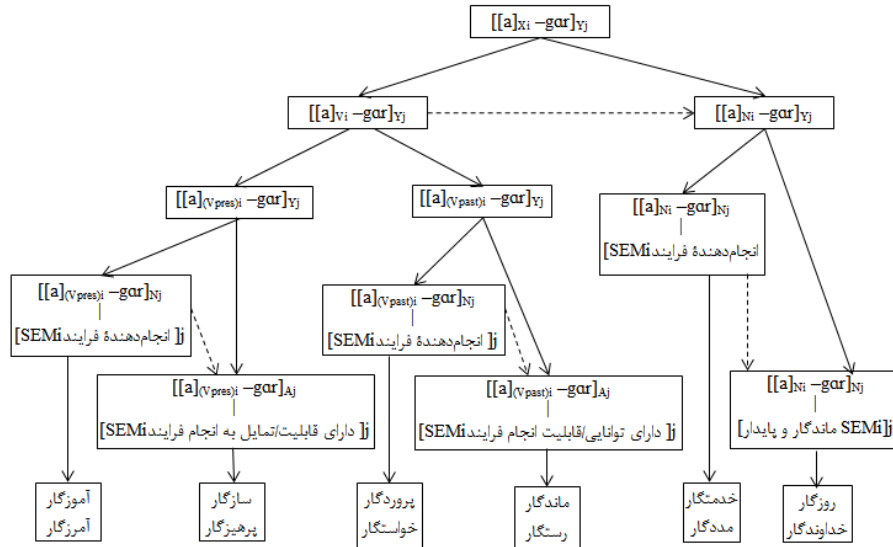
همان‌گونه که دیده می‌شود، این دو زیرطرحواره از لحاظ صوری یکسانند زیرا هم مقولۀ واژه پایه و هم واژه حاصل از هر دوی آنها اسم است، ولی از لحاظ معنایی با هم تفاوت دارند و همین تفاوت معنایی سبب می‌شود که آنها را دو زیرطرحواره مجزا قلمداد کنیم که وابسته به یک طرحواره مرتبه بالاتر به صورت زیر هستند:

[مفهوم ماندگاری/پایداری یا انجام‌دهندگی در ارتباط با  $SEM_i$  ↔  $[[a]_{Ni} - gar]_{Nj}$ ] (7)

بر پایه تحلیل‌های بالا می‌بینیم که پسوند «-گار» در پایین‌ترین سطح انتزاع دارای شش زیرطرحواره است که به جز زیرطرحواره شماره ۵، در دیگر زیرطرحواره‌های آن معنای «انجام‌دهندگی/کنشگری» دیده می‌شود. بنابراین معنای پیش‌نمونه و اصلی طرحواره  $[[a]_{Xi} - gar]_{Yj}$  که انتزاعی‌ترین و بالاترین طرحواره حاکم بر پسوند «-گار» است را باید همین معنای «انجام‌دهندگی/کنشگری» دانست. در نمودار شکل (۵) که شبکه طرحواره‌ای-ساختی پسوند «-گار» را نشان می‌دهد، رابطه پایگانی میان این طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌های گوناگون آن به نمایش درآمده است.

معناهای گوناگون طرحواره  $[[a]_{Xi} - gar]_{Yj}$  که در نمودار شکل (۵) دیده می‌شوند، در کنار هم تشکیل یک مقولۀ معنایی می‌دهند که بر پایه رابطه مقولۀ بندی شکل گرفته‌اند. رابطه میان هر طرحواره و زیرطرحواره‌های مرتبه پایین‌تر آن و همچنین رابطه میان پایین‌ترین زیرطرحواره‌ها و واژه‌های عینی ساخته‌شده از آنها از نوع جزئیات‌افزایی است که در نمودار با نماد پیکان با خط پیوسته نشان داده شده است. در این شبکه، زیرطرحواره  $[[a]_{Vi} - gar]_{Yj}$  را باید به عنوان پیش‌نمونه در نظر گرفت زیرا در بیشتر واژه‌های دارای پسوند «-گار» این پسوند به ستاک فعل افزوده شده است (در ۲۴ واژه از ۲۹ واژه دارای این پسوند). زیرطرحواره  $[[a]_{Ni} - gar]_{Yj}$  در این شبکه، زیرطرحواره‌ای حاشیه‌ای به شمار می‌آید که به کمک رابطه گسترش‌دهی از زیرطرحواره پیش‌نمونه مشتق شده است. رابطه گسترش‌دهی در نمودار با نماد پیکان با خط گسسته به نمایش درآمده است. از دو زیرطرحواره مرتبه پایین‌تری که زیر  $[[a]_{Ni} - gar]_{Yj}$  قرار گرفته‌اند، زیرطرحواره دارای معنای «انجام‌دهنده فرآیند» را پیش‌نمونه و دیگری را پیرامونی در

نظر می‌گیریم زیرا معنای «انجام‌دهندگی/کنشگری» که معنای پیش‌نمونهٔ پسوند «-گار» است را در این زیرطرحواره می‌توان یافت.

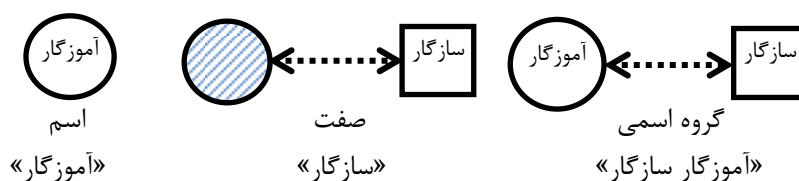


شکل ۵. شبکهٔ طرحواره‌ای- ساختی پسوند «-گار» در زبان فارسی

#### ۴-۲- فرآیندها و قلمروهای شناختی

همان‌گونه که در بخش پیشین دیدیم، ساخت‌های [استاک حال فعل + گار] و [استاک گذشتهٔ فعل + گار] می‌توانند واژه‌هایی از مقولهٔ اسم یا صفت بسازند هرچند چنان‌که در نمودار شکل ۵ نیز دیده می‌شود، پسوند «-گار» را باید به‌صورت پیش‌نمونه‌ای پسوندی اسم‌ساز دانست زیرا زیرطرحواره‌های پیش‌نمونه در مقولهٔ معنایی آن زیرطرحواره‌هایی اسم‌ساز هستند. در دستور شناختی که رویکردی مفهومی به مقوله‌های واژگانی دارد و تعریفی معنابنیاد از آنها ارائه می‌دهد، تفاوت میان اسم و صفت ناشی از برنمای آنهاست. اسم‌ها آن دسته از مقوله‌های دستوری هستند که یک «چیز» را برنمایی می‌کنند، در حالی که صفت‌ها یک رابطهٔ غیرزمانی (یعنی ایستا) را برنمایی می‌کنند. پس تفاوت میان اسم و صفت در دستور شناختی در اصل ناشی از «بریافت» است. اگر ما یک هستان را به صورت یک چیز مستقل و خودایستا در نظر بگیریم، واژه یا عبارتی که برای اشاره به آن به کار می‌بریم از مقولهٔ اسم خواهد بود و اگر هستان را به‌صورت رابطه‌ای ایستا و غیرزمانی درک نماییم، واژهٔ متناظر با آن از مقولهٔ صفت خواهد بود. بر این پایه، تفاوت میان زیرطرحواره‌های از پسوند «-گار» که تنها تفاوت آنها در مقولهٔ دستوری واژهٔ حاصل از آنهاست (همچون طرحواره‌های شمارهٔ ۱ و ۲ یا ۳ و ۴) تفاوت در

«برنمایی» است که خود یکی از انواع برجستگی و یکی از نمودهای بریافت به شمار می‌آید. به سخن دقیق‌تر، اینکه ما واژه‌های همچون «آموزگار، خواستگار، خدمتگار» را به عنوان اسم به کار ببریم یا به عنوان صفت بستگی به بریافت ما از این واژه‌ها دارد، یعنی بسته به این است که آیا این مفاهیم را به عنوان یک «چیز» مستقل و خودایستا درک می‌کنیم یا به عنوان یک «رابطه» وابسته و ناخودایستا. نمودار زیر بازنمایی اسم «آموزگار»، صفت «سازگار» و گروه اسمی «آموزگار سازگار» را در دستور شناختی نشان می‌دهد.



شکل ۶. بازنمایی اسم، صفت و گروه [اسم + صفت] در دستور شناختی

ساختار [استاک فعل + گار] اسم که در دو زیرطرحواره  $[[a]_{(Vpres)i} - gar]_{Nj}$  و  $[[a]_{(Vpast)i} - gar]_{Nj}$  آشکار می‌شود و به پیدایش اسم‌هایی مانند «پروردگار، آفریدگار، خواستگار و آموزگار» می‌انجامد، قلمرو شناختی «کنشگری»<sup>۱</sup> را بیان می‌کند. این قلمرو شناختی به کسی یا چیزی اشاره دارد که کنش خاصی را انجام می‌دهد یا در موضوع خاصی تخصص دارد. این قلمرو شناختی چارچوب دانشی است که نشانگر نقش یک عامل باراده یا بی‌اراده (یعنی کس یا چیز) در ایجاد یک تاثیر است. یکی از تجلی‌های این قلمرو شناختی، «انجام‌دهندگی»<sup>۲</sup> است. انجام‌دهندگی بیانگر انجام یک کنش یا بخشی از یک فعالیت است (همه‌وند، ۲۰۱۱: ۱۶۰). برای نمونه، «پروردگار و خواستگار» انجام‌دهنده باراده کنش‌های «پروردن و خواستن» هستند؛ در حالی که «نمودگار» انجام‌دهنده بی‌اراده کنش «نمودن» است.

ساختار [استاک فعل + گار] صفت که در قالب دو زیرطرحواره  $[[a]_{(Vpres)i} - gar]_{Aj}$  و  $[[a]_{(Vpast)i} - gar]_{Aj}$  تجلی می‌یابد و صفت‌هایی همچون «ماندگار، رستگار، سازگار و پرهیزگار» از آن حاصل می‌شود، بیانگر قلمرو شناختی «جهت»<sup>۳</sup> است. این قلمرو شناختی به کمک صفت بازنمایی می‌شود و می‌تواند دارای دو رویه باشد: (۱) کنا<sup>۴</sup>؛ (۲)

1. agenthood  
2. performance  
3. voice  
4. active

پذیرا<sup>۱</sup>. جهت کنا توسط صفت‌هایی بیان می‌شود که معنای «انجام‌دهنده یا دارای قابلیت/ تمایل به انجام کنش» را می‌رسانند. جهت پذیرا به کمک صفت‌هایی بیان می‌گردد که معنای «دارای توانایی/قابلیت پذیرش/تاثیرپذیری از کنش» را می‌رسانند (همه‌وند، ۲۰۱۱: ۱۶۳). از این رو، پسوند «-گار» در صفت‌های پیش‌گفته بیانگر جهت کنا است و معنای «انجام‌دهنده یا دارای تمایل به انجام کنشی در ستاک فعل به آن اشاره شده است» را می‌رساند.

ساختار [اسم + گار] اسم دارای دو زیرطرحواره است که هر یک از آنها قلمرو شناختی خاصی را بیان می‌کنند. زیرطرحواره‌ای که به شکل‌گیری واژه‌هایی همچون «خدمتگار و مددگار» می‌انجامد بیانگر قلمرو شناختی «کنشگری» است و رویه «انجام‌دهندگی» در این قلمرو را بازنمایی می‌کند. در حالی که، زیرطرحواره حاکم بر واژه‌هایی همچون «روزگار و یادگار» قلمرو شناختی «رابطه» را بیان می‌کند. این قلمرو شناختی حوزه‌ای از دانش است که نشان می‌دهد دو یا چند چیز یا جزء به یکدیگر وابستگی دارند، با هم کار می‌کنند یا از یک گونه هستند. رابطه میان دو چیز می‌تواند بنیادین<sup>۲</sup> یا پیرامونی<sup>۳</sup> باشد. رابطه بنیادین رابطه‌ای ضروری، حتمی و اصلی است در حالی که رابطه پیرامونی رابطه‌ای فرعی، ثانویه و سطحی است (همه‌وند، ۲۰۱۱: ۱۶۹). پسوند «-گار» در این واژه‌ها نشان‌دهنده رابطه پیرامونی میان واژه پایه و واژه حاصل از اشتقاق است و معنای «استمرار و تداوم» را به معنای پایه می‌افزاید.

#### ۴-۳- پسوند «-گار» در مقایسه با «-گر و -کار»

به گفته ابوالقاسمی واژه kārā در ایرانی باستان به صورت اسم به کار می‌رفته که در ایرانی میانه غربی به صورت gār درآمده و به عنوان پسوند برای ساختن صفت از اسم کاربرد داشته است، مانند wizind-gār (به معنای گزندکار) و wināh-gār (به معنای گناه‌کار). همین پسوند در فارسی امروز به صورت «-گار» به کار می‌رود. kara در ایرانی باستان صفتی بوده است با معنای «کننده» که در فارسی میانه به دو صورت gār و īgar به عنوان پسوندهایی برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رفته است، مانند nigār-gar (به معنای نگارگر) و bōz-īgar (به معنای نجات‌دهنده). این پسوندها در فارسی امروز به صورت‌های «-گر» (مانند آهنگر) و «-یگر» (مانند برزیگر) کاربرد دارند (ابوالقاسمی، ۱۳۹۲: ۳۱۳ و ۳۲۹). بر این پایه، مشخص می‌شود که دو پسوند «-

1. passive

2. essential

3. peripheral

«گار» و «-گر» گرچه دارای ریشه کاملاً یکسان نیستند ولی به یکدیگر بسیار نزدیکند و معنای آنها مرتبط با هم است. از سوی دیگر، صمصامی (۱۳۴۶: ۳۵۰) سه پسوند «-کار»، «-گار» و «-گر» را از یک ریشه واحد دانسته ولی کاربرد آنها در فارسی امروز را متفاوت از یکدیگر قلمداد کرده است. روی هم رفته می‌توان نتیجه گرفت که این سه پسوند یا از یک ریشه واحدند یا اگر هم چنین نباشد دارای شباهت صوری و معنایی نزدیکی به یکدیگر هستند. از این رو، شایسته است که مقایسه کوتاهی میان آنها انجام دهیم.

بیشتر کسانی که به بررسی پسوند «-کار» پرداخته‌اند (مانند صمصامی، ۱۳۴۶؛ فرشیدورد، ۱۳۸۶؛ کلباسی، ۱۳۹۱) آن را دارای دو معنای مبالغه/فاعلی (مانند ستمکار، خدمتکار) و شغلی (مانند آهنکار، مقاطعه‌کار) دانسته‌اند. با این وجود، دقیق‌ترین و چشمگیرترین مطالعه پیرامون این پسوند را محمودی بختیاری و شاه‌حسینی (۱۳۹۴) انجام داده‌اند. این پژوهشگران تکواژ «کار» را دارای دو صورت تکواژ آزاد و پسوند دانسته‌اند. به گفته آنها پسوند «-کار» به اسم معنا افزوده می‌شود و صفتی را می‌سازد که معنای تکرارپذیری و مبالغه دارد، مانند «فراموش‌کار، گناهکار، فریب‌کار». این بدان معناست که فرد دارنده این صفت‌ها، عمل مورد اشاره (فراموشی، گناه، فریب) را به گونه‌ای تکرار می‌کند. در این واژه‌ها، پسوند «-کار» به اسم یا صفتی افزوده می‌شود که بتوان آن را همراه با فعل «کردن» یا «زدن» به کار برد، مانند «فراموش کردن، گناه کردن، فریب زدن». در این واژه‌ها پسوند «-کار» به جای «کننده» یا «زننده» به کار می‌رود. این پژوهشگران تکواژ «کار» در واژه‌هایی همچون «گنج‌کار، چرخ‌کار» را نه پسوند بلکه تکواژ آزاد در نظر گرفته‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان دید که دو پسوند «-گار» و «-کار» در زبان فارسی امروز هم از لحاظ صورت و هم معنا تفاوت‌هایی با هم دارند. پسوند «-گار» به صورت پیش‌نمونه به ستاک گذشته و حال فعل افزوده شده و معنای «انجام‌دهنده فرایند» یا «دارای قابلیت/تمایل به انجام فرایند» را بیان می‌کند؛ این پسوند در چند مورد می‌تواند به اسم فرایند افزوده شود و در این حالت با پسوند «-کار» دارای تناوب است، مانند «خدمتگار/خدمتکار و مددگار/مددکار». این در حالی است که پسوند «-کار» تنها به اسم افزوده می‌شود و معنای کنشگری را می‌رساند.

با اینکه پیرامون پسوند «-گر» سخن بسیار گفته شده ولی چشمگیرترین پژوهش را می‌توان متعلق به بامشادی و انصاریان (۱۳۹۵) دانست که با رویکردی شناختی به بررسی این پسوند پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهش آنها نشان می‌دهد که پسوند «-گر»

می‌تواند به ستاک گذشته و حال فعل (مانند رسانگر، رفتگر)، اسم فرایند و شیء (مانند آرایشگر و آهنگر) و صفت (مانند ویرانگر) افزوده شود و در همه آنها معنای «کنشگری» را می‌رساند. بر این پایه، می‌توان دریافت که پسوند «-گار» از لحاظ صوری و معنایی شباهت زیادی با پسوند «-گر» دارد با این تفاوت که «-گار» به صفت افزوده نمی‌شود. البته گفتنی است که زایایی و بسامد پسوند «-گر» بسیار بیشتر از «-گار» است.

## ۵- نتیجه

در این پژوهش به بررسی واژه‌های مشتق دارای پسوند «-گار» پرداختیم؛ در این راستا، پس از شناسایی طرحواره و زیرطرحواره‌های ساختی حاکم بر این واژه‌ها، ویژگی‌های صوری و معنایی هر یک از آنها را واکاوی نموده و رابطه سلسله‌مراتبی میان آنها را نشان دادیم. همچنین نقش دو فرایند شناختی «بریافت» (و به‌ویژه مهم‌ترین جنبه آن، یعنی برنامه‌ی) و «مقوله‌بندی» را در شکل‌گیری هر یک از زیرطرحواره‌های ساختی نشان دادیم و در پایان قلمروهای شناختی مربوط به هر زیرطرحواره را بررسی کردیم. دریافتیم که پسوند «-گار» در ۶ زیرطرحواره متفاوت به کار می‌رود:

$$1) [[a]_{(Vpres)i} - gar]_{Nj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ انجام‌دهنده فرایند}]_j$$

مانند: آموزگار، آمرزگار

$$2) [[a]_{(Vpres)i} - gar]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ دارای قابلیت/تمایل به انجام فرایند}]_j$$

مانند: سازگار، پرهیزگار، آمیزگار، کامگار، آزرگار

$$3) [[a]_{(Vpast)i} - gar r]_{Nj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ انجام‌دهنده فرایند}]_j$$

مانند: پروردگار، آفریدگار، خواستگار

$$4) [[a]_{(Vpast)i} - gar r]_{Aj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ دارای توانایی/قابلیت انجام فرایند}]_j$$

مانند: ماندگار، رستگار

$$5) [[a]_{Ni} - gar r]_{Nj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ انجام‌دهنده فرایند}]_j$$

مانند: خدمتگار، مددگار

$$6) [[a]_{Ni} - gar r]_{Nj} \leftrightarrow [SEM_i \text{ ماندگار، پایدار و دیرپا}]_j$$

مانند: روزگار، یادگار، خداوندگار

زیرطرحواره‌های ۱، ۳ و ۵ قلمرو شناختی کنشگری (رویه انجام‌دهندگی)، زیرطرحواره‌های ۲ و ۴ قلمرو شناختی جهت (رویه کنا) و زیرطرحواره شماره ۶ قلمرو شناختی رابطه (رویه پیرامونی) را بیان می‌کنند. اینکه هر یک از این زیرطرحواره‌ها از میان رویه‌های گوناگون قلمرو شناختی مربوط به خود کدام رویه را برنامه‌ی کنند موضوعی است که توسط فرایند شناختی بریافت تعیین می‌گردد و در نتیجه این فرایند داری نقش کلیدی در شکل‌گیری شبکه طرحواره‌ای-ساختی پسوند «-گار» است. در کنار بریافت، نقش فرایند شناختی مقوله‌بندی نیز از اهمیت اساسی برخوردار است زیرا

ساختار شبکه‌ای و پایگانی میان زیرطرحواره‌های پسوند «-گار» حاصل دو رابطه جزئیات‌افزایی و گسترش‌دهی است که هر دو گونه‌هایی از رابطه مقوله‌بندی هستند. نکته‌ای که در اینجا شایان ذکر این است که واژه «آفریدگار» که ما آن را دارای معنای کنشگری دانستیم، در چند مورد در متون تاریخی به معنای «آفریده، مخلوق» نیز آمده است، مانند «آفریدگاری در خانه نیست». از سوی دیگر، واژه «رستگار» به معنای «رسته‌شده، نجات‌یافته» را شاید بتوان دارای مفهوم کنش‌پذیری دانست. اگر بخواهیم این دو مورد بسیار نادر و حاشیه‌ای را در تحلیل پسوند «-گار» در نظر بگیریم، باید یک زیرطرحواره دیگر به شبکه طرحواره‌ای-ساختی این پسوند بیفزاییم که قلمرو شناختی کنش‌پذیری یا جهت (رویه پذیرا) را بیان می‌کند و در زیر زیرطرحواره  $[[a]_{(Vpast)i} - gar]_{Yj}$  قرار می‌گیرد. البته به دلیل ضعف شواهد، نیازی به قائل شدن به وجود چنین طرحواره‌ای نمی‌بینیم.

بررسی‌های انجام‌شده در این پژوهش نشان می‌دهد همچنان که پسوند «-گار» از لحاظ صوری تکواژی وابسته است و به تنهایی و آزادانه نمی‌تواند به کار رود، معنای آن نیز وابسته به زیرطرحواره‌هایی است که در آنها قرار می‌گیرد و تنها از طریق این زیرطرحواره‌ها قابل دسترسی است. پس می‌توان گفت که این پسوند در هر ساختی که قرار گیرد معنای ویژه‌ای از آن ساخت می‌پذیرد و از این رو باید گفت که ساخت معنای خود را بر پسوند (و حتی گاه بر تکواژهای آزاد) تحمیل می‌کند؛ زیرا همان‌گونه که در رویکرد ساخت‌بنیاد ادعا می‌شود، ساخت به خودی خود و جدا از اجزای سازنده آن معنادار است که این معنا را «معنای ساختی» می‌نامند.

از آنجا که تا کنون از یافته‌های زبان‌شناسی شناختی و به‌ویژه دستور شناختی در بحث واژه‌سازی زبان فارسی چندان استفاده نشده و نقش فرایندها و قلمروهای شناختی در شکل‌گیری واژه‌های مشتق و مرکب فارسی بررسی نشده است، این پژوهش شاید بتواند سرآغازی برای ورود جدی دستور شناختی به حوزه ساختواژه زبان فارسی باشد. استفاده از دستور شناختی در کنار ساختواژه ساختی به ما این امکان را می‌دهد که تحلیل‌های شناختی دقیق‌تر و عمیق‌تری پیرامون واژه‌سازی انجام دهیم و برای نمونه موضوعاتی همچون قلمروهای شناختی و فرایندهای شناختی (به‌ویژه فرایند شناختی بریافت) را در تحلیل‌ها وارد کنیم چرا که ساختواژه ساختی به‌تنهایی وارد این موضوعات نمی‌شود و تنها روی ساختار سلسله‌مراتبی طرحواره‌ها و زیرطرحواره‌ها تمرکز دارد. افزون بر این، به‌کارگیری همزمان دو نظریه ساختواژه ساختی و دستور شناختی که در این مقاله انجام شد کاری نو و بی‌سابقه است که چشم‌انداز آن امیدبخش به نظر می‌رسد،



هرچند بهره‌گیری از ظرفیت‌های بالقوه هم‌افزایی میان این دو رویکرد و اظهار نظر قطعی درباره دستاوردهای آن نیازمند انجام پژوهش‌های بیشتر است.

**پیوست** (واژه‌های دارای پسوند «-گار» در زبان فارسی)

پروردگار، آفریدگار، نمودگار، رستگار، خواستگار، آموختگار، پذیرفتگار، ماندگار، فریفتگار، کردگار، رفتگار (رفتنی)، سازگار، آموزگار، پرهیزگار، آمرزگار، آمیزگار (معاشر)، پسندگار، آزرگار، کامگار، طلبگار، ترسگار (ترسنده)، فروشگار (فروشنده)، سپوزگار (کاهل)، ورزگار (برزگر)، خدمتگار، مددگار، خداوندگار، روزگار، یادگار.

### پی‌نوشت

۱. در فرهنگ دهخدا این واژه به صورت‌های «پذیرفتگار و پذیرفتار» (به معنای پذیرنده) نیز آمده است. این واژه در فارسی امروز مهجور مانده است.
۲. این واژه در فرهنگ دهخدا به معنای فریبنده و حيله‌گر آمده است. این واژه در فارسی امروز مهجور مانده است.
۳. این واژه در فرهنگ دهخدا و فرهنگ عمید در معنای معتاد و خوگرفته آمده است. این واژه در فارسی امروز مهجور مانده است.
۴. این واژه در فرهنگ دهخدا در مقابل «ماندگار» و به معنای رفتنی آمده است. این واژه در فارسی امروز مهجور مانده است.
۵. این واژه در فرهنگ دهخدا به سه صورت آمده است: خدمتگار، خدمتکار و خدمتگر.
۶. این واژه در فرهنگ دهخدا به صورت «مددکار» نیز آمده است.

### منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۹۲). دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ نهم، تهران، سمت.
- بامشادی، پارسا و شادی انصاریان (۱۳۹۴). «تبیین ساختارهای ناپایگانی زبان فارسی در چهارچوب نظریه ساختواژه ساخت‌محور»، مجموعه مقالات سومین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های کاربردی در مطالعات زبان، دانشگاه تهران، انتشار به صورت لوح فشرده.
- بامشادی، پارسا و شادی انصاریان (۱۳۹۵). «بررسی پسوند «گر» فارسی در چارچوب ساختواژه شناختی»، مجموعه مقالات چهارمین همایش ملی صرف (به کوشش ش. مدرس خیابانی و ف. قطره)، تهران، نشر نویسه پارس، ۳۵-۵۵.
- بامشادی، پارسا و فریبا قطره (۱۳۹۶). «چندمعنایی پسوند «-ی» فارسی: کندوکاوی در چارچوب ساختواژه ساختنی»، جستارهای زبانی، دوره ۸، شماره ۷ (پیاپی ۴۲)، صص ۲۸۹-۲۶۵.
- بامشادی، پارسا و نگار داوری اردکانی (۱۳۹۷). «رویکردی ساختنی-شناختی به پسوند «-ار» در زبان فارسی»، جستارهای زبانی، انتشار آنلاین.
- رفیعی، عادل و سارا ترابی (۱۳۹۳). «وراثت و انگ‌بخنگی رابطه صورت و معنی در واژگان: نمونه‌هایی از واژه‌سازی زبان فارسی»، علم زبان، دوره ۲، شماره ۳، ۴۹-۶۴.
- سامعی، حسین و ملیحه تفسیری (۱۳۹۳). الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۲). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر ۹»، نشر دانش، شماره ۱۵۷-۱۶۳، ۷۵.

صمصامی، محمد (۱۳۴۶). *پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*، اصفهان، نشر مشعل.  
کربلایی‌صادق، مهناز و ارسلان گلفام (۱۳۹۵). «نگاهی بر واژه‌های مرکب و مشتق مکان‌ساز در فارسی: رویکرد صرف‌شناختی»، *جستارهای زبانی*، شماره ۳۱، ۱۲۷-۱۰۷.

کشانی، خسرو (۱۳۷۱). *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز*، تهران، نشر دانشگاهی.  
کشانی، خسرو (۱۳۷۲). *فرهنگ فارسی زانسو*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

کلباسی، ایران (۱۳۹۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*، چاپ پنجم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۶). *فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*، تهران، انتشارات زوار.  
محمودی بختیاری، بهروز و فائقه شاه‌حسینی (۱۳۹۴). «طرحواره‌های تداعی‌شده تکواژ «کار» به‌عنوان مقوله‌ای چندمعنا، مطالعه‌ای در صرف‌شناختی»، *زبان و زبان‌شناسی*، دوره ۱۱، شماره ۲۱، ص ۱۱۷-۱۳۲.

Abolghasemi, M. 2013. *Dastoor-e Tarikhi-ye Zaban-e Farsi (A Historical Grammar of the Persian Language)*. Tehran: SAMT. [In Persian].

Bamshadi, P. & F. Ghatreh. 2018. The Polysemy of Suffix “-i”: An Exploration within the Construction Morphology. *Language Related Research*, 8(7): 265-289. [In Persian].

Bamshadi, P. & N. Davari Ardakani. 2018. A Constructional Cognitive Approach to the Persian Suffix ‘-ar’. *Language Related Research*, Online Publication. [In Persian].

Bamshadi, P. & S. Ansarian. 2016. Explaining non-hierarchical morphological structures in Persian within the framework of construction morphology. *Proceedings of 3<sup>rd</sup> International Conference on Applied Research in Language Studies*. 28 January 2016, University of Tehran, Tehran. [In Persian].

Bamshadi, P. & S. Ansarian. 2016. The Analysis of the Persian Suffix ‘-gær’ within the Framework of Cognitive Morphology. in F. Ghatreh & Sh. Modarres Khiababni (eds), *Proceedings of 4<sup>th</sup> National Conference of Morphology*. Tehran: Neveeseh. 35-55. [In Persian].

Farshidvard, K. 2007. *Farhang-e Pishvand-ha va Pasvand-haye Zaban-e Farsi (Persian Prefixes and Suffixes Dictionary)*. Tehran: Zavvar. [In Persian].

Kalbassi, I. 2012. *Sakht-e vazhe-ye eshteghaghi dar Farsi-e emrooz (The Derivational Structure of Word in Modern Persian)*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian].

Karbalaei Sadegh, M. & A. Golfam. 2016. Remarks on Compounds and Derivatives of Location in Persian: A Cognitive Morphology Approach. *Language Related Research*, 7(3): 107-127. [In Persian].

- Keshani, K. 1992. *Eshteghagh-e pasvandi dar zaban-e Farsi-ye emruz (Suffixal Derivation in Modern Persian)*. Tehran: University Publication Center. [In Persian].
- Keshani, K. 1993. *Farhang-e Farsi-e Zansoo (A reverse dictionary of Persian)*. Tehran: University Publication Center. [In Persian].
- Mahmoudi Bakhtiari, B & F. Shahhoseini. 2015. Remarks on Embodied Schemata of "kār" Morpheme as a Polysemic Category Based on the Cognitive Morphology Approach. *Language and Linguistics*, 11 (21): 117-132. [In Persian].
- Rafiei, A. & S. Torabi. 2015. Inheritance and Motivation of Form and Meaning in Lexicon: Instantiations of Persian Word Formation Patterns. *Language Science*, 2 (3): 64-49. [In Persian].
- Sadeghi, A.A. 1993a. Ways of word formation in modern Persian language (9). *Danesh*. 75: 9-15. [In Persian].
- Samsami, M. 1967. *Pishvand-ha va Pasvand-haye Zaban-e Farsi (Persian Prefixes and Suffixes)*. Isfahan: Mash'al. [In Persian].
- Booij, G. 2010. *Construction morphology*. Oxford: Oxford University Press.
- Booij, G. 2015. "Word-formation in construction grammar". In P.O. Müller, I. Ohnheiser, S. Olsen & F. Rainer (eds.), *Word-Formation: An International Handbook of the Languages of Europe, Vol. 1* (pp. 188-202). Berlin/Boston: De Gruyter Mouton.
- Golfama, A. and M. Karbalaei Sadegh. 2014. "The Investigation of Instrumental Compounds in Persian: A Cognitive Morphology Approach". *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, 136: 164 – 168.
- Hamawand, Z. 2011. *Morphology in English: Word Formation in Cognitive Grammar*. London/New York: Continuum.
- Langacker, R. W. 2008. *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Langacker, R. W. 2013. *Essentials of Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.

پژوهش‌های زبانی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷  
(از ص ۶۷ تا ص ۸۷)

## تعامل واج‌شناسی و معناشناسی از منظر نظریه بهینگی

بشیر جم<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه شهرکرد

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۱/۲۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۴/۱۰

### چکیده

زبان‌شناسان غالباً بر این باور بوده‌اند که هیچ‌گونه رابطه‌ای میان معناشناسی و واج‌شناسی وجود ندارد (آرکانجلی و پولی‌بلنک، ۱۹۹۴: ۵ - ۴۳۳). بدین تعبیر که تغییرات معنایی و آوایی واژه‌ها معمولاً مستقل از هم روی می‌دهند. رخداد فرایندهای واجی در زبان فارسی نیز غالباً با تغییرات معنایی همراه نیست. اما واژه‌های منحصر به فردی در فارسی وجود دارند که معنای بازنمایی آوایی آنها که معمولاً در سبک غیررسمی به کار می‌رود با معنای بازنمایی واجی‌شان که معمولاً در سبک رسمی به کار می‌رود تفاوت دارد. انواع تغییرات معنایی شامل افزایش یا کاهش معنایی، یا هر دو افزون بر تغییرات کاربردشناختی در این واژه‌ها رخ می‌دهد. تغییر معنای این واژه‌ها در مواردی همراه با تغییر املای آنها همراه است. نظریه بهینگی با بهره‌گیری از رویکرد «محدودیت‌های دسترسی‌دار به واژگان» (برزما، ۲۰۰۱) تنها نظریه‌ای است که قابلیت تبیین تعامل واج‌شناسی و معناشناسی را تا حدی امکان‌پذیر نموده است. همچنین، دلیل رخداد برخی از فرایندهای واجی صرف انرژی و کوشش کمتر است که بحثی نقش‌گرایانه می‌باشد و خارج از چارچوب واج‌شناسی صورت‌گراست. ولی نظریه بهینگی با آمیختن نقش‌گرایی و صورت‌گرایی این مشکل را برطرف ساخته است. هدف این پژوهش توصیفی-تحلیلی پرداختن به این تعامل‌هاست.

**واژه‌های کلیدی:** تعامل واج‌شناسی و معناشناسی، تغییرات آوایی، تغییرات معنایی، تغییر سبک، محدودیت‌های دسترسی‌دار به واژگان.

## ۱- مقدمه

در زبان فارسی شمار بسیار زیادی واژه وجود دارد که در نتیجه رخداد یک یا چند فرایند واجی، تلفظ بازنمایی آوایی‌شان با تلفظ بازنمایی واجی‌شان که همان تلفظ رسمی یا اصلی‌شان است تفاوت دارد. این واژه‌ها را از لحاظ سبکی می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: گروهی که هر دو بازنمایی واجی و آوایی‌شان در سبک غیررسمی به کار می‌رود، گروهی که بازنمایی آوایی‌شان فقط در سبک غیررسمی به کار می‌رود و گروهی که بازنمایی آوایی‌شان در سبک رسمی نیز به کار می‌رود. این واژه‌ها غالباً بدون تغییر معنی در سبک غیررسمی به کار می‌روند. زیرا تفاوت سبک رسمی با سبک غیررسمی یک واژه یا همان تغییر سبک آن غالباً فقط در شیوه تلفظ است. انتظاری هم نمی‌رود که معنای تلفظ بازنمایی آوایی آنها که نتیجه رخداد فرایندهای واجی است با معنای بازنمایی واجی‌شان تفاوتی داشته باشد. از این گذشته اینها را فرایند واجی می‌نامند، نه فرایند واجی- معنایی یا معنایی- واجی. طبق جست‌وجوی نگارنده چنین اصطلاحی در نوشتگان زبان‌شناسی اصلاً وجود ندارد. پس بعید به نظر می‌رسد فرایندی وجود داشته باشد که همیشه تلفظ و معنای واژه‌ها را با وجود تغییر سبک تغییر دهد. دست‌کم چنین فرایندی در زبان فارسی یافت نمی‌شود. از سویی دیگر، تغییرات معنایی واژه‌ها معمولاً بدون تغییر تلفظ رخ می‌دهند. اما واژه‌هایی در زبان فارسی وجود دارند که بازنمایی آوایی آنها با بازنمایی واجی‌شان تفاوت معنایی دارد. به سخنی دیگر، میان تلفظ سبک غیررسمی و تلفظ سبک رسمی یا اصلی این واژه‌ها تفاوت معنایی وجود دارد. پرسش تحقیق این پژوهش این است که آیا می‌توان تعامل تغییرات معنایی و فرایند(های) واجی رخ داده در این واژه‌ها را در چارچوب نظریه بهینگی تحلیل کرد؟

## ۲- پیشینه پژوهش

آیا میان معناشناسی و واج‌شناسی رابطه‌ای وجود دارد؟ نخستین بار ساپیر<sup>۱</sup> (۱۹۲۹) به وجود این ارتباط در قالب «نمادگرایی آوایی»<sup>۲</sup> پرداخت؛ طبق «نمادگرایی آوایی» میان آواهای به کار رفته در هر واژه و معنای آن نوعی ارتباط طبیعی وجود دارد. برای نمونه، شقاقی (۱۳۸۶: ۲۱) بیان می‌دارد که از نظر طرفداران «نمادگرایی آوایی» در واژه‌هایی چون «خپل»، «کپل» و «تپل» میان صدای /pe/ یا /po/ و مفهوم چاقی نوعی ارتباط

<sup>۱</sup> . Edward Sapir

<sup>۲</sup> . phonetic symbolism, phonesthesia or phonosemantics

وجود دارد. البته شقاقی بیان می‌دارد که وجود ارتباط میان آوا و معنا به علت جهانی نبودن، رد می‌شود. بر اساس آرکانجلی<sup>۱</sup> و پولی‌بلنک<sup>۲</sup> (۱۹۹۴: ۵ و ۴۳۳) زبان‌شناسان غالباً بر این باورند که هیچ‌گونه رابطه‌ای میان معناشناسی و واج‌شناسی وجود ندارد. از این رو، به جز یکی از رویکردهای نظریه بهینگی با عنوان «محدودیت‌های دسترسی‌دار به واژگان»<sup>۳</sup> (بُرزما،<sup>۴</sup> ۲۰۰۱) پیشینه پژوهشی خاصی وجود ندارد. جم (۱۳۹۵) سه مورد از عدم رخداد فرایند افراشتگی پیش‌خیشومی را با بهره‌گیری از این رویکرد تحلیل کرده است. در نوشتگان زبان‌شناسی نیز نزدیکترین موضوع‌های مرتبط با تعامل واج‌شناسی و معناشناسی چهار موضوع تغییرات معنایی و آوایی وام‌واژه‌ها، واژه‌های هم‌ریشه و دو فرایند واجی جابه‌جایی تکیه<sup>۵</sup> و دوشاخگی<sup>۶</sup> هستند که در ادامه معرفی شده‌اند.

## ۲-۱- تغییرات معنایی و آوایی وام‌واژه‌ها

برخی واژه‌های فارسی پس از ورود به زبان فرانسه، متناسب با اصول آوایی این زبان تغییر یافته و با معانی جدیدی به زبان فارسی بازگشته‌اند (آقاگل‌زاده و داوری، ۱۳۸۷):

واژه نمونه	ریشه فارسی	معنای اصلی	معنای کنونی
وَن	کاروان	کاروان- قافله	نوعی وسیله نقلیه
کیوسک	کوشک	ساختمان زیبا در باغ	کیوسک- بانه
چک	شاه	شاه (شطرنج)	چک بانکی
پیژامه	پاجامه	شلوار	زیرشلواری

## ۲-۲- واژه‌های هم‌ریشه

بررسی‌های ریشه‌شناختی گاهی مشخص می‌کنند که دو واژه متفاوت در یک زبان دارای یک ریشه هستند. برای نمونه، مینکووا<sup>۷</sup> (۲۰۱۴: ۳۱۲) بیان می‌دارد که هر دو واژه انگلیسی palace (= کاخ) و palate (= کام) از واژه لاتینی palātum به معنای هرگونه شیء سقفی شکل مانند سقف دهان و همچنین یکی از هفت تپه شهر رم منشعب شده‌اند. همچنین، طبق بایبی<sup>۸</sup> (۱۹۸۵: ۹۱) واژه انگلیسی cloth (= پارچه) قبلاً به صورت clothes

<sup>۱</sup> . Diana Archangeli

<sup>۲</sup> . Douglass Pulleyblank

<sup>۳</sup> . lexical-access constraints

<sup>۴</sup> . Paul Boersma

<sup>۵</sup> . stress change or shift of stress

<sup>۶</sup> . bifurcation

<sup>۷</sup> . Donka Minkova

<sup>۸</sup> . Joan Bybee

جمع بسته می‌شده ولی این صورت جمع دیگر به معنی «پارچه‌ها» نیست، بلکه ضمن تغییر تلفظ دچار تحدید معنایی شده و به معنی «لباس‌ها» است. گفتنی است اکنون cloths صورت جمع واژه cloth است که به صورت /klaθs/ یا /klaðz/ تلفظ می‌شود. ولی clothes (=لباس‌ها) به صورت /kləʊðz/ تلفظ می‌شود.

### ۲-۳- جابه‌جایی تکیه<sup>(۱)</sup>

در زبان انگلیسی واژه‌هایی وجود دارند که با جابه‌جایی تکیه که یک فرایند واجی است، مقولهٔ دستوری‌شان و در مواردی هم حوزهٔ معنایی‌شان کلاً تغییر می‌کند (سوله ساباتر<sup>۱</sup>، ۱۹۹۱). برای نمونه، اگر در واژهٔ accent تکیه بر هجای نخست باشد، این واژه یک اسم و به معنی «لهجه» است. ولی اگر تکیه بر هجای دوم باشد، این واژه یک فعل و به معنی «تاکید کردن» است. متیوس<sup>۲</sup> (۱۹۷۴: ۱۳۳) بیان می‌دارد که در زبان انگلیسی مقولهٔ اسم که هجای نخست آن تکیه‌بر است، طی فرایند جابه‌جایی تکیه از مقوله فعل که هجای دوم آن تکیه‌بر است مشتق شده است.

### ۲-۴- دوشاخگی

بر اساس هادسن<sup>۳</sup> (۲۰۰۰: ۲۶۲) «دوشاخگی» فرایندی است که طی آن از یک واژه یا تکواژ، دو صورت جدید که هر یک تلفظ و معنی متفاوتی دارند ایجاد می‌شود. دوشاخگی نوعی تحدید معنایی است، زیرا معنای گسترده‌تر اولیه در یکی از دو صورت جدید باقی می‌ماند. مانند نمونه‌های زیر:

- واژهٔ "some" دو صورت بی‌تکیه [səm] و تکیه‌دار [sóm] با دو معنی متفاوت دارد. صورت بی‌تکیه به حرف تعریف نکرهٔ جمع، یعنی شکل جمع حروف تعریف مفرد a/an تبدیل شده است. مانند جملهٔ 'I bought [səm] potatoes' که حذف "some" موجب تغییر معنایی مهمی در آن نمی‌شود. از سویی دیگر، صورت تکیه‌دار به معنی «خاص / خاصی» (certain) است. مانند جملهٔ "I like [sóm] potatoes" که حذف "some" موجب تغییر معنایی مهمی در آن می‌شود.

- واژهٔ have در باهمایی have to به صورت [hæf] تلفظ می‌شود. این واژه با این تلفظ، که ناشی از واگرفتگی همخوان واک‌دار /v/ بر اثر همگونی با همخوان بی‌واک /t/

<sup>1</sup> . Solé Sabater

<sup>2</sup> . Peter H. Matthews

<sup>3</sup> . Grover Hudson

می‌باشد، به معنی «اجبار» است. ولی تلفظ این واژه در عبارت have two تغییری نمی‌کند و به معنی «داشتن» است.

### ۳- تجزیه و تحلیل داده‌ها

این یک واقعیت انکارناپذیر است که واژه‌های مورد بررسی در این بخش ضمن تغییر تلفظ دچار تغییر معنا نیز شده‌اند. هرچند که این تغییر معنی در سبک غیررسمی رخ داده باشد. پس نمی‌توان صرفاً به دلیل متفاوت بودن دو سبک رسمی و غیررسمی تغییر معنای این واژه‌ها که به دلیل شمار اندک‌شان منحصر به فرد هستند را نادیده انگاشت. در این پژوهش توصیفی-تحلیلی، تعامل واج‌شناسی و معناشناسی در چند واژه زبان فارسی مورد تحلیل قرار گرفته است. روش پژوهش بدین گونه بود که واژه‌هایی که ضمن تغییر سبک افزون بر تلفظ‌شان معنایشان نیز تغییر کرده، با توجه به شم زبانی و اندک تجربه نگارنده در حوزه واج‌شناسی گردآوری شد. سپس، تحلیل تعامل فرایندهای واجی و تغییرات معنایی در این واژه‌ها در چارچوب نظریه بهینگی با بهره‌گیری از رویکرد «محدودیت‌های دسترسی دار به واژگان» (برزما، ۲۰۰۱) مورد تحلیل قرار گرفتند. نمای کلی این محدودیت‌ها که قادر به ارزیابی مستقیم گزینه‌ها می‌باشند به شکل زیر صورت‌بندی و تعریف می‌شود: پذیرش یک پاره زبانی<sup>۱</sup> به عنوان عنصر واژگانی  $x$  مجاز نیست.  $LEX(x)$ \* توصیف محدودیت  $LEX(x)$ \* بدین صورت است که یک تلفظ و یک واژه درون پراتز آن قرار دارد. طبق این محدودیت، آن تلفظ نمی‌تواند به معنای آن واژه باشد. برای نمونه، طبق محدودیت  $LEX([tʃa] \text{ "eye"})$ \* تلفظ «چَش» نمی‌تواند به معنای «چشم» باشد.

پس گزینه  $[tʃa]$  "eye" که در آن تلفظ «چَش» به معنای «چشم» است این محدودیت را نقض می‌کند. این محدودیت شق دومی هم با همان تلفظ ولی با معنایی متفاوت دارد که به صورت  $LEX([tʃa] \text{ "yes, sir"})$ \* است. طبق این شق تلفظ «چَش» نمی‌تواند به معنای «اطاعت» باشد. همان گونه که آشکار است شق نخست طبق واقعیت و شق دوم برخلاف واقعیت است. بنابراین، شق نخست در بالای رتبه‌بندی و شق دوم در پایین رتبه‌بندی قرار می‌گیرد تا در انتخاب گزینه بهینه شق نخست تأثیرگذار باشد و مجال تأثیرگذاری را از شق دوم بگیرد.

<sup>۱</sup> . utterance



## ۳-۱- فرایند افراستگی

افزایش ارتفاع یک واکه و تبدیل آن به یک واکهٔ افراشته یا افراشته‌تر «افراستگی» نامیده می‌شود (جم، ۱۳۹۴). در واژه‌های زیر فرایند افراستگی به صورت تبدیل واکهٔ /e/ به واکهٔ [i] رخ داده است:

/tec.ce/ → [tic.ce]	، تکه	/tʃec.ce/ → [tʃic.ce]	چکه
/cutʃec/ → [kutʃic]	کوچک	/ʃecar/ → [ʃicar]	شکر
/tʃe car/ → [tʃi.kar]	چه کار؟	/ʃecam/ → [ʃicam]	شکم
/dʒeʃar/ → [dʒiʃar]	جگر	/nejah/ → [niʃah]	نگه (دار)
/hedʒdah/ → [hiʒdah]	هجده	/ʃeʃ/ → [ʃiʃ]	شش
/be+a/ → [biʃa]	بیا	/be+avar/ → [biʃar]	بیاور

تبدیل واکهٔ غیرافراشته /e/ به واکهٔ افراشته [i] در هر یک از این نمونه‌ها ناشی از همگونی واکه /e/ با همخوان کامی افراشته پس از خود در مشخصهٔ افراستگی است که همگونی واکه با همخوان به شمار می‌رود. با مقایسهٔ معنای بازنمایی واجی این واژه‌ها با معنای بازنمایی آوایی‌شان آشکار شد که فقط در دو واژهٔ «جگر» و «تکه» معنی تغییر کرده است. این دو واژه در این زیربخش مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

## جگر / جیگر

واژهٔ «جگر» /dʒeʃar/ به معنای «کبد» غالباً در گفتار به صورت [dʒiʃar] تلفظ می‌شود. تلفظ این واژه در حالت منادا یا همان دوم شخص به صورت [dʒiʃar] که تکیهٔ آن به هجای نخست جابه‌جا شده، به معنی «عزیزم» است. در صورتی که بازنمایی واجی آن (/dʒeʃar/) به صورت منادا و بدین معانی به کار نمی‌رود. بنابراین، کسی فرد مورد علاقه‌اش را [dʒeʃar]\* خطاب نمی‌کند. از این رو، در تلفظ گفتاری این واژه افزایش معنایی رخ داده است.

عامل رخداد همگونی در مشخصهٔ افراستگی محدودیت AGREE[high] است. این محدودیت که از خانوادهٔ محدودیت‌های AGREE[F] (لومباردی<sup>۱</sup>، ۱۹۹۶) می‌باشد، ایجاب می‌کند که واکه‌های هجاهای مجاور در مشخصهٔ افراستگی یکسان باشند. محدودیت پایایی IDENT[height] (یکمن<sup>۲</sup>، ۱۹۹۵: ۶۰) در برابر این محدودیت قرار دارد و تبدیل یک واکهٔ [-افراشته] به [+افراشته] را در برون‌داد نسبت به واکهٔ متناظر

<sup>۱</sup> . Linda Lombardi

<sup>۲</sup> . Jill N. Beckman

آن در درون‌داد جریمه می‌کند. همچنین، بر اساس اینکلاس<sup>۱</sup> (۱۹۹۹) عامل جابه‌جایی تکیه به هجای نخست محدودیت STR-INITIAL است. البته در پژوهش پیش رو صورت این محدودیت به STR-INITIAL<sub>Vocative</sub> تغییر یافته تا فقط دربرگیرنده حالت منادا باشد. محدودیت پایایی IDENT[stress] (مک‌کارتی<sup>۲</sup> و پرینس<sup>۳</sup>، ۱۹۹۵) در برابر این محدودیت قرار دارد و اگر تکیه یک گزینه نسبت به درون‌دادش جابه‌جا شده باشد آن را جریمه می‌کند.

تابلوی (۱) افزایشگی و جابه‌جایی تکیه

Input: /dʒe'ɪjɑr/	*LEX(['dʒɪjɑr] "liver")	AGREE [high]	STR-INITIAL <sub>Voc</sub>	IDENT [height]	IDENT [stress]	*LEX(['dʒɪjɑr] "darling")
a. [dʒɪjɑr] "darling" ↓ [+high]				*	*	*
b. [dʒɪ'jɑr] "darling" ↓ [+high]			*!	*		
c. [dʒe'ɪjɑr] "liver" ↓ [+high]		*!				*
d. [dʒɪjɑr] "liver" ↓ [+high]	*!			*	*	

همان گونه که در تابلوی (۱) آشکار است، در گزینه (d) تلفظ [dʒɪjɑr] به معنی «کبد» است. از این رو، این گزینه محدودیت \*LEX(['dʒɪjɑr] "liver") که بیان می‌کند «پذیرش تلفظ [dʒɪjɑr] به معنی «کبد» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. سپس، گزینه (c) که محدودیت AGREE [high] را رعایت نکرده نیز از رقابت کنار می‌رود. سرانجام رقابت دو گزینه (a) و (b) به محدودیت STR-INITIAL<sub>Vocative</sub> کشیده می‌شود. گزینه (b) به علت تکیه‌بر نبودن هجای نخست این

<sup>۱</sup> . Sharon Inkelas

<sup>۲</sup> . John J. McCarthy

<sup>۳</sup> . Allen Prince

محدودیت را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a) که هجای نخست آن تکیه‌بر است، این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است. گفتنی است که محدودیت (\*LEX(['dʒɪjɑr] "darling") که بیان می‌کند «پذیرش تلفظ ['dʒɪjɑr] به معنی «عزیزم» مجاز نیست»، به دلیل رتبه پایینی که دارد مجال تاثیرگذاری را نیافته است.

### تکه / تیکه

واژه «تکه» /tec.ce/ غالباً در گفتار به صورت [tic.ce] تلفظ می‌شود. این تلفظ صرف نظر از معانی دیگرش، به معنی «طعنه و کنایه» (تیکه انداختن) است. در صورتی که تلفظ اصلی آن یعنی /tec.ce/ این معنی را ندارد. بنابراین، در تلفظ گفتاری این واژه افزایش معنایی رخ داده است.

تابلوی (۲) افراستگی

Input: /tec.ce/	*LEX([tec.ce] "taunt")	AGREE [high]	IDENT [height]	*LEX([tec.ce] "piece")
a. [tic.ce] "taunt"   [+high]			*	
c. [tec.ce] "piece"   [+high]		*!		*
e. [tec.ce] "taunt"   [+high]	*!	*		

همان گونه که در تابلوی (۲) آشکار است، در گزینه (e) تلفظ [tec.ce] به معنی «طعنه و کنایه» است. از این رو، این گزینه محدودیت (\*LEX([tec.ce] "taunt") که بیان می‌کند «پذیرش تلفظ [tec.ce] به معنی «طعنه و کنایه» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. سرانجام رقابت دو گزینه (a) و (b) به محدودیت محدودیت AGREE [high] کشیده می‌شود. گزینه (b) این محدودیت را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a) که این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است. گفتنی است که محدودیت (\*LEX([tec.ce] "piece") که بیان می‌کند «پذیرش تلفظ [tec.ce] به معنی «تکه» مجاز نیست»، به دلیل رتبه پایینی که دارد مجال تاثیرگذاری را نیافته است.



”straw“ که تصریح می‌کند «پذیرش تلفظ [cah.ceʃan] به معنی «کاه‌کشان» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. ولی رقابت دو گزینهٔ (a) و (b) که این محدودیت را رعایت کرده‌اند به محدودیت \*[ah]<sub>σ</sub>\* کشیده می‌شود. گزینهٔ پایای (b) به علت داشتن توالی واکهٔ [a] و همخوان [h] این محدودیت را نقض کرده است. ولی گزینهٔ (a) که فاقد این توالی است، این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است.

### ۳-۳- فرایند حذف

عدم تلفظ یک یا چند عنصر واجی یک واژه، «حذف» نامیده می‌شود. در این بخش دو واژه که رخداد فرایند حذف (همراه با فرایندهای دیگر) در آنها با تفاوت معنایی بازنمایی آوایی آنها با بازنمایی واجی‌شان همراه بوده مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

#### مشهدی / مشتئی / مش

واژهٔ «مشهدی» /maʃ.ha.di/ به معانی اهل مشهد یا منسوب به شهر مشهد و همچنین کسی که به زیارت امام رضا (ع) رفته به صورت عنوان خطاب پیش از نام کوچک او به کار می‌رود؛ مانند این نمونه‌ها:

آقای فرهادی مشهدی است. - خربزهٔ مشهدی - مشهدی کاظم

املاء و تلفظ این واژه ضمن تبدیل به «مشتئی» [maʃ.ti] همزمان دچار کاهش و افزایش معنایی شده و دیگر به معنی اهل مشهد یا منسوب به مشهد نیست. البته همچنان به صورت عنوان خطاب به کار می‌رود: - مشتئی کاظم از سوئی دیگر، معانی عالی، جوانمرد، بامرام و دست‌ودلباز به آن افزوده شده است. برای نمونه، جملهٔ «فرهاد مشتئی» به این معنا نیست که ایشان اهل مشهد است. بلکه به یکی از معانی جوانمرد، بامرام یا دست‌ودلباز است. همچنین، «خربزهٔ مشتئی» به معنی خربزهٔ مشهدی نیست. بلکه معنای آن خربزهٔ عالی است.

با مقایسه برون‌داد [maʃ.ti] با درون‌داد /maʃ.ha.di/ آشکار می‌شود که حذف هجای میانی /ha/ موجب مجاورت دو همخوان بی‌واک /ʃ/ و واک‌دار /d/ شده است. پیامد این مجاورت تبدیل این همخوان واک‌دار به جفت بی‌واکش [t] بر اثر همگونی با همخوان بی‌واک /ʃ/ در مشخصهٔ [-واک] بوده است. عامل رخداد این همگونی محدودیت AGREE[voice] است. این محدودیت ایجاب می‌کند که همخوان‌های مجاور در ارزش مشخصهٔ [واک] یکسان باشند. محدودیت پایایی IDENT[voice] نیز در برابر این

محدودیت قرار دارد و تغییر مشخصه واک را جریمه می‌کند؛ اما با توجه به تعمیم‌ناپذیر و منحصربه‌فرد بودن فرایند حذف هجای میانی /ha/ هیچ محدودیتی که موجب این حذف در این بافت خاص بشود را نمی‌توان صورت‌بندی و ارائه کرد. آنچه مسلم می‌باشد این است که تلفظ این واژه یا هر واژه‌ای با یک هجا کمتر راحت‌تر است و به انرژی و کوشش کمتری نیاز دارد. بر اساس کرشنر<sup>۱</sup> (۲۰۰۶) پرداختن به راحتی تلفظ و صرف انرژی و کوشش کمتر بحثی نقش‌گرایانه می‌باشد که خارج از چارچوب واج‌شناسی صورت‌گراست (کرشنر، ۲۰۰۶: ۳۱۴). خوشبختانه نظریهٔ بهینگی با آمیختن نقش‌گرایی و صورت‌گرایی این ناکارآمدی را برطرف نموده است (مک کارتی، ۲۰۰۲: ۲۲۲). کرشنر (۱۹۹۸) این محرک نقش‌گرایانه «کاهش انرژی و کوشش» را مستقیماً در قالب یک محدودیت صوری کم‌کوشی به نام LAZY صورت‌بندی کرده است. این محدودیت نشان‌داری که عامل رخداد انواع گوناگون فرایند کلی «تضعیف» از جمله فرایند حذف است بدین صورت تعریف می‌شود: «واحد‌های واجی با کم‌کوشی تولید می‌شوند». هرگاه محدودیت LAZY عامل رخداد فرایند حذف باشد محدودیت پایایی ضد حذف MAX (مک‌کارتی و پرینس، ۱۹۹۵) در برابر آن قرار دارد. در تابلوی (۴) رخداد دو فرایند حذف و همگونی در معنای «دست‌ودلباز» و عدم رخداد این فرایند در معنای «مشهدی» در درون داد /maʃhadi/ تحلیل شده است:

تابلوی (۴) حذف و همگونی

Input: /maʃhadi/	*LEX([maʃti] "from Mashhad")	LAZY	AGREE[voice]	MAX	IDENT [voice]	*LEX([maʃti] "generous")
a. [maʃ.ti] "generous"				**	*	*
b. [maʃ.di] "generous"			*!	**		
c. [ma.ʃa.di] "generous"		*!		*		
d. [maʃ.ha.di] "generous"		**!				
e. [maʃti] "from Mashhad"	*!			**	*	

همان گونه که در تابلوی (۴) آشکار است، در گزینه (e) تلفظ [maʃti] به معنی «مشهدی» است. از این رو، این گزینه محدودیت (\*LEX([maʃti] "from Mashhad") که

<sup>۱</sup> . Robert Kirchner

بیان می‌کند «پذیرش تلفظ [maʃti] به معنی «مشهدی» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. سپس، دو گزینه (c) و (d) به علت داشتن یک هجا بیشتر که تولید آن به کوشش و انرژی بیشتری نیاز دارد محدودیت LAZY را نقض کرده و از رقابت کنار رفته‌اند. سرانجام رقابت دو گزینه (a) و (b) به محدودیت AGREE [voice] کشیده می‌شود. گزینه (b) که در آن دو همخوان مجاور /s/ و /d/ به ترتیب بی‌واک و واکدار هستند، این محدودیت را نقض کرده است. ولی گزینه (a) که در آن دو همخوان مجاور /s/ و /t/ بی‌واک‌اند این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است ولی این پایان کار نیست؛ این واژه با رخداد مجدد فرایند حذف به [maʃ] تبدیل گشته و باز دچار کاهش معنایی شده و فقط به صورت عنوان خطاب به کار می‌رود: مانند «مش کاظم». در تابلوی (۵) رخداد حذف دو هجا در معنای «عنوان خطاب» و عدم رخداد این فرایند در دو معنای «مشهدی» و «دست‌ودل‌باز» در درون‌داد /maʃhadi/ تحلیل شده است:

تابلوی (۵) حذف دو هجا

Input: /maʃhadi/	*LEX([maʃ] "from Mashhad")	*LEX([maʃ] "generous")	LAZY	MAX	*LEX([maʃ] "honorific")
a. [maʃ] "honorific"				****	*
b. [maʃ.ha.di] "honorific"			*!***		
c. [maʃ] "generous"		*!		****	
d. [maʃ] "from Mashhad"	*!			****	

همان گونه که در تابلوی (۵) آشکار است، دو تلفظ [maʃti] و [maʃ] به ترتیب در دو گزینه (c) و (d) به معنی «دست‌ودل‌باز» و «مشهدی» هستند. گزینه (d) محدودیت نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار رفته‌اند. سپس، گزینه (b) به علت داشتن دو هجای بیشتر که متشکل از چهار واج‌اند و مسلماً تولیدشان به کوشش و انرژی مضاعفی نیاز دارد محدودیت LAZY را نقض کرده و از رقابت کنار رفته است. بنابراین، گزینه (a) که در آن دو همخوان مجاور /s/ و /t/ بی‌واک‌اند این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است.

### چشم / چشم / چش / چش

واژه «چشم» به هر دو صورت [tʃaʃm] و [tʃeʃm] تلفظ می‌شود. همچنین، دو صورت [tʃaʃ] و [tʃeʃ] که نتیجه حذف همخوان پایانی /m/ هستند، به ترتیب صورت‌های کوتاه شده این دو تلفظ می‌باشند. از این رو، واژه «چشم» چهار تلفظ دارد:

الف - تلفظ‌های [tʃaʃm] و [tʃaʃ]: معنای این واژه با تلفظ [tʃaʃm] افزون بر «ندام بینایی بدن» به معنی «اطاعت» نیز می‌باشد که در پاسخ مثبت به درخواست یا امر کسی بیان می‌شود. ولی صورت کوتاه شده «چشم» یعنی [tʃaʃ] فقط به معنی «اطاعت» است. برای نمونه، نمی‌توان عبارت‌هایی همچون \*«ما دوتا چش داریم»، \*«چشت بی‌بلا» یا \*«چش پاک» را تولید کرد. بنابراین، صورت کوتاه شده [tʃaʃ] دچار کاهش معنایی شده است. در واقع معنی «اطاعت» در این واژه نتیجه رخداد فرایند معنایی «انتقال در کاربرد» است. بدین صورت که معنای عبارت «به روی چشم» (به معنی «اطاعت») به واژه اصلی آن یعنی «چشم» انتقال یافته و از این طریق این واژه دچار افزایش معنایی شده است. فرایند «انتقال در کاربرد» نخستین بار توسط اولمان<sup>۱</sup> (۱۹۶۲) معرفی شد (صفوی، ۱۳۸۲: ۲۴۷). طی این فرایند که یکی از عوامل افزایش معنایی واژه‌هاست معنای یک ترکیب به یکی از واژه‌های آن انتقال می‌یابد و واژه دیگر حذف می‌شود یا کاربرد آن اختیاری می‌گردد. همنشینی‌های بسیاری در زبان فارسی این فرایند را طی کرده و یک از اجزاء آنها بار معنایی آن همنشینی را به تنهایی به دوش می‌کشد. از این دست می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: [پارچه کهنه] ← کهنه، [پژو ۲۰۶] ← ۲۰۶، [تلفن همراه] ← همراه، [اجاق گاز] ← گاز، [پلیس ۱۱۰] ← ۱۱۰، [کمک‌فنی] ← کمک، [جوجه کباب] ← جوجه، [کباب کوبیده] ← کوبیده، [زبان انگلیسی] ← زبان. پیرامون تلفظ [tʃaʃ] باید گفت که چون حذف همخوان /m/ ی پایانی فرایند رایج و تعمیم‌پذیری در زبان فارسی نیست نمی‌توان با صورت‌بندی یک محدودیت همچون [m] رخداد این فرایند را تبیین نمود. از این رو، باید از محدودیت LAZY بهره برد:

تابلوی (۶) حذف پایانی و رخداد فرایند معنایی «انتقال در کاربرد»

Input: /tʃaʃm/	*LEX([tʃaʃ] “eye”)	LAZY	MAX	*LEX([tʃaʃ] “yes, sir”)
a. [tʃaʃ] “yes, sir”			*	*
b. [tʃaʃm] “eye”		*!		
c. [tʃaʃ] “eye”	*!		*	

<sup>۱</sup> . Stephen Ullmann



همان گونه که در تابلوی (۶) آشکار است، در گزینهٔ (c) صورت [tʃa] به معنی «چشم» است. از این رو، این گزینه محدودیت (\*LEX([tʃa] "eye")) که تصریح می‌کند «پذیرش تلفظ [tʃa] به معنی «چشم» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. ولی رقابت دو گزینهٔ (a) و (b) که این محدودیت را رعایت کرده‌اند به محدودیت LAZY کشیده می‌شود. گزینهٔ پایای (b) به علت داشتن همخوان پایانی [m] و صرف انرژی بیشتری نسبت به دو گزینه دیگر این محدودیت را نقض کرده است. ولی گزینهٔ (a) که فاقد این همخوان است، این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است.

ب- تلفظ‌های [tʃe] و [tʃe]m

این واژه با هر دو تلفظ [tʃe]m و کوتاه شدهٔ [tʃe] فقط به معنای «اندام بینایی بدن» می‌باشد و افزایش معنایی در مورد این دو تلفظ رخ نداده است. در پاسخ مثبت به درخواست یا امر کسی نمی‌توان گفت: \*«چشم» یا \*«چش». زیرا اگر دقت کنیم آشکار است که عبارت «به روی چشم» به صورت \*«به روی چشم/چش» اصلاً تلفظ نمی‌شود تا فرایند افزایش معنا از طریق فرایند «انتقال در کاربرد» بخواهد در مورد این دو تلفظ رخ بدهد. گفتمنی است که عبارت «رو چشم» نیز به معنی «اطاعت» در گفتار به کار می‌رود. ولی در این عبارت ساخت اضافی «چشم» [tʃe]m به تنهایی به معنی «اطاعت» نیست. زیرا «انتقال در کاربرد» در آن رخ نداده است. تحلیل این فرایند نیز همچون تحلیل تابلوی پیشین است:

تابلوی (۷) حذف پایانی و عدم رخداد فرایند معنایی «انتقال در کاربرد»

Input: /tʃe]m/	*LEX([tʃe] "yes, sir")	LAZY	MAX	*LEX([tʃe] "eye")
a. [tʃe] "eye"			*	*
c. [tʃe]m "eye"		*!		
e. [tʃe] "yes, sir"	*!		*	

همان گونه که در تابلوی (۷) آشکار است، در گزینهٔ (c) صورت [tʃe] به معنی «اطاعت» است. از این رو، این گزینه محدودیت (\*LEX([tʃe] "yes, sir")) که تصریح می‌کند «پذیرش تلفظ [tʃe] به معنی «اطاعت» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. ولی رقابت دو گزینهٔ (a) و (b) که این محدودیت را رعایت کرده‌اند به محدودیت LAZY کشیده می‌شود. گزینهٔ پایای (b) به علت داشتن همخوان پایانی [m] و صرف انرژی بیشتری نسبت به دو گزینه دیگر این محدودیت را نقض کرده

است. ولی گزینه (a) که فاقد این همخوان است، این محدودیت را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است.

### استاد / اوستا / اوس

واژه «استاد» صرف نظر از معانی دیگرش، به دو معنی مدرس دانشگاه و متخصص کارهای فنی و تعمیراتی می‌باشد:

- دکتر بهرامی، استاد زبان‌شناسی - آقای فرهاد میرزایی، استاد مکانیکی اتومبیل همچنین، این واژه به صورت عنوان خطاب به کار می‌رود:

(۱) به تنهایی یا پیش از نام خانوادگی مدرسان دانشگاه:

- دانشجو: استاد، لطفاً نمره بدین. - استاد بهرامی، دکترای زبان‌شناسی

(۲) به تنهایی یا پیش از نام کوچک متخصصان کارهای فنی و تعمیراتی:

- مشتری: استاد، ماشینم استارت نمی‌زنه. - استاد فرهاد مکانیک

ولی واژه «استاد» با تلفظ گفتاری «اوستا» دچار کاهش معنایی شده و به معنی مدرس دانشگاه نیست. بلکه فقط به معنی متخصص کارهای فنی و تعمیراتی است و همچنین به صورت عنوان خطاب به تنهایی یا پیش از نام کوچک متخصصان کارهای فنی و تعمیراتی به کار می‌رود: - مشتری (خطاب به شاگرد مکانیکی): اوستات کجاس؟ - مشتری: اوستا، ماشینم استارت نمی‌زنه. - اوستا فرهاد

در تبدیل استاد به اوستا سه فرایند درج بست چاکنایی در آغاز تھی هجای نخست واژه، همگونی کامل همخوان /t/ با همخوان [s] در مشخصه [+پیوسته] و حذف همخوان /d/ در انتهای واژه رخ داده‌اند. عامل درج در آغاز تھی هجا که در زبان فارسی فرایندی اجباری است محدودیت نشان‌داری ONSET می‌باشد. محدودیت پایایی ضد درج DEP در برابر ONSET قرار دارد. عامل رخداد همگونی کامل در مشخصه [+پیوسته] نیز بر اساس جم (۸۳: ۱۳۸۸) محدودیت [AGREE[continuant] است که محدودیت پایایی [IDENT[continuant] در برابر آن قرار دارد. همچنین، از آنجا که حذف همخوان /d/ ی پایانی فرایند رایج و تعمیم‌پذیری در این بافت نیست نمی‌توان با صورت‌بندی یک محدودیت نشان‌داری همچون [d\*] رخداد این فرایند را تبیین نمود. از این رو، در این مورد نیز باید از محدودیت LAZY بهره برد:

تابلوی (۸) حذف، درج و همگونی

Input: /os.tad/	*LEX([?os.sa] "professor")	ONSET	LAZY	AGREE [cont]	DEP	MAX	IDENT [cont]	*LEX([?os.sa] "repairman")
a. [?os.sa] "repairman"			*		*	*	*	*
b. [os.tad] "professor"		*!	*	*				
c. [?os.sa] "professor"	*!		*		*	*	*	

همان گونه که در تابلوی (۸) آشکار است، در گزینهٔ (c) تلفظ [?os.sa] به معنی «استاد دانشگاه» است. از این رو، این گزینه محدودیت \*LEX([?os.sa] "professor") که بیان می‌کند «پذیرش تلفظ [?os.sa] به معنی «استاد دانشگاه» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. سپس، گزینهٔ (b) هر سه محدودیت نشان‌داری ONSET، LAZY و AGREE [cont] را نقض کرده است. بنابراین، گزینهٔ (a) به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است ولی این پایان کار نیست؛ این واژه ضمن رخداد فرایند حذف هجا به [?os] تبدیل گشته و باز دچار کاهش معنایی شده و به تنهایی به کار نمی‌رود، بلکه به صورت عنوان خطاب فقط پیش از نام کوچک متخصصان کارهای فنی و تعمیراتی به کار می‌رود:

- مشتری (خطاب به شاگرد مکانیکی): \*اوست کجاس؟
- مشتری: \*اوس، ماشینم استارت نمی‌زنه. - اوس فرهاد

در تابلوی (۹) رخداد حذف هجای پایانی در معنای یک «عنوان خطاب» و عدم رخداد این فرایند در دو معنای «استاد دانشگاه» و «تعمیرکار» در درون‌داد /os.tad/ تحلیل شده است:

تابلوی (۹) حذف و درج

Input: /os.tad/	*LEX([?os] "professor")	*LEX([?os] "repairman")	ONSET	LAZY	DEP	MAX	*LEX([?os] "honorific")
a. [?os] "honorific"				*	*	***	*
b. [os.tad] "professor"			*!	***			
c. [?os] "repairman"		*!		*	*	***	
d. [?os] "professor"	*!			*	*	***	

همان گونه که در تابلوی (۹) آشکار است، در گزینه (d) تلفظ [ʔos] به معنی «استاد دانشگاه» است. از این رو، این گزینه محدودیت (LEX([ʔos] "professor") \* که بیان می‌کند «پذیرش تلفظ [ʔos] به معنی «استاد دانشگاه» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. سپس، در گزینه (c) تلفظ [ʔos] به معنی «تعمیرکار» است. از این رو، این گزینه محدودیت (LEX([ʔos] "repairman") \* که بیان می‌کند «پذیرش تلفظ [ʔos] به معنی «تعمیرکار» مجاز نیست» را نقض کرده است. گزینه (b) نیز هر دو محدودیت نشان‌داری ONSET و LAZY را نقض کرده است. بنابراین، گزینه (a) به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده شده است.

#### ۲-۴- ناسوده شدگی

تبدیل یک واج غیرناسوده به یک آوای ناسوده «ناسوده‌شدگی» نامیده می‌شود که یکی از گونه‌های فرایند کلی تضعیف است. در این بخش واژه «قائم» که رخداد این فرایند در آن با تفاوت معنایی درون‌داد با برون‌داد آن همراه بوده مورد تحلیل قرار می‌گیرد. وام‌واژه «قائم»، صرف نظر از معانی دیگرش، لقب حضرت مهدی (عج) به معنی قیام کننده و به پا خیزنده است. طبق جست‌وجوی این نگارنده در واژه‌نامه‌های عربی معنای «پنهان» جزء معانی این واژه در زبان عربی نیست. به نظر می‌رسد که به دلیل پنهان بودن امام مهدی (عج) از دیدگان، گویشوران زبان فارسی تصور کرده بودند که عبارتی همچون «امام قائم» به معنای «امام پنهان» است. از این رو، این وام‌واژه در زبان فارسی معنای تازه‌ای یافت. البته نکته مهم این است این معنای تازه با املاء و تلفظی متفاوت به صورت «قایم» نوشته و ادا می‌شود. همان گونه که آشکار است همزه یا همان بست چاکنایی به غلت [z] تبدیل شده است: [Gaʔem] → /Gaʔem/

آنچه آشکار است این است که تلفظ اصلی با همزه یعنی [Gaʔem] به معنی «پنهان» نیست. بلکه تلفظ تغییریافته یعنی [Gajem] بدین معناست. زیرا فعل‌هایی همچون «قایم شدن» و «قایم کردن» را نمی‌توان به صورت «قائم شدن» و «قائم کردن» نوشت و تلفظ کرد. از سوئی دیگر، تلفظ تغییریافته یعنی [Gajem] به معنی «قیام کننده» نیست. بلکه تلفظ اصلی با همزه یعنی [Gaʔem] بدین معناست. زیرا نمی‌توان «قایم» را به جای «قائم» در عبارتی همچون «امام قائم» به کار برد و تلفظ کرد. در واقع دو صورت «قائم» و «قایم» در توزیع تکمیلی قرار دارند. حتی به دلیل املاء و تلفظ متفاوت این دو صورت بایستی آنها را دو واژه جداگانه به شمار آورد.

همچون کرشنر (۱۹۹۸، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۶) و جم (۱۹۶: ۱۳۸۸) برای تحلیل فرایند ناسوده‌شدگی که از گونه‌های فرایند تضعیف است محدودیت LAZY به کار می‌رود:

تابلوی (۱۰) ناسوده‌شدگی

Input: /Gaʔem/	*LEX[Gajem] "standing")	LAZY	MAX	*LEX([Gajem] "hidden")
a. [Gajem] "hidden"		*		*
b. [Gaʔem] "hidden"		**!		
c. [Gajem] "standing"	*!			

همان گونه که در تابلوی (۱۰) آشکار است، در گزینه (c) صورت [Gajem] به معنی «قائم و ایستاده» است. از این رو، این گزینه محدودیت (\*LEX[Gajem]"standing") را تصریح می‌کند «پذیرش تلفظ [Gajem] به معنی «قائم و ایستاده» مجاز نیست» را نقض کرده و در همان ابتدا از رقابت کنار می‌رود. ولی رقابت دو گزینه (a) و (b) که این محدودیت را رعایت کرده‌اند به محدودیت LAZY کشیده می‌شود. گفتنی است که تولید هر آوایی مستلزم صرف مقدار مشخصی انرژی است. از این رو، براساس کرشنر (۲۰۰۱) در رقابت بین چند آوا هر کدام که تولیدش کوشش بیشتری را طلب کند ستاره‌های بیشتر و هر کدام که تولیدش کوشش کمتری را نیاز داشته باشد، ستاره کمتری را دریافت می‌کند. تنها موردی که هیچ ستاره‌ای دریافت نمی‌کند، حذف یک واج است که مسلماً دلیل آن عدم صرف انرژی است. بر این اساس، در تابلوی (۱) گزینه (b) به علت داشتن بست چاکنایی [ʔ] که تولیدش کوشش بیشتری را می‌طلبد دو ستاره و گزینه (a) به دلیل دارا بودن همخوان ناسوده [j] که تولیدش به کوشش کمتری نیاز دارد، یک ستاره از LAZY دریافت کرده است. پس گزینه (a) به عنوان برون‌داد بهینه برگزیده می‌شود.

#### ۴- نتیجه

به رغم باور غالب زبان‌شناسان مبنی این که هیچ گونه رابطه‌ای میان معناشناسی و واج‌شناسی وجود ندارد (آرکانجلی و پولی‌بلنک، ۱۹۹۴: ۵ و ۴۳۳)، نظریه بهینگی با بهره‌گیری از رویکرد «محدودیت‌های دسترسی‌دار به واژگان» (بُرزما، ۲۰۰۱) تنها نظریه‌ایست که قابلیت تبیین تعامل واج‌شناسی و معناشناسی را تا حدی امکان‌پذیر نموده است. نوآوری این مقاله این است که برای نخستین بار به تعامل واج‌شناسی و معناشناسی در زبان فارسی پرداخته است.

واژه‌های منحصر به فردی در زبان فارسی وجود دارند که معنای بازنمایی آوایی آنها که معمولاً در سبک غیررسمی به کار می‌رود با معنای بازنمایی واجی‌شان که معمولاً در سبک رسمی به کار می‌رود تفاوت دارد و در مواردی دیگر نیز با تغییر املائی آنها همراه است. تغییرات تلفظی این واژه‌ها ناشی از رخداد فرایندهای واجی گوناگونی می‌باشد که انواع تغییرات معنایی شامل افزایش یا کاهش معنایی، یا هر دو افزون بر تغییرات کاربردشناختی در آنها رخ می‌دهد. واژه‌ایی که دچار هر دو فرایند کاهش و افزایش معنایی شده در توزیع تکمیلی با بازنمایی واجی‌اش قرار می‌گیرد. همچنین، به دلیل املاء متفاوت این دو صورت بایستی آنها را دو واژه جداگانه به شمار آورد.

پرداختن به راحتی تلفظ و صرف انرژی و کوشش کمتر بحثی نقش‌گرایانه می‌باشد که خارج از چارچوب واج‌شناسی صورتگراست. ولی نظریه بهینگی با آمیختن نقش‌گرایی و صورت‌گرایی در قالب محدودیت LAZY این مشکل را برطرف ساخته است.

#### پی‌نوشت

۱. در مقاله نگارنده (آماده انتشار در جستارهای زبانی) به طور گسترده به «جابه‌جایی تکیه» پرداخته شده است.

#### منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس و داوری، حسین (۱۳۸۷). واژه‌هایی به ظاهر دخیل، اما اصیل، مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره دهم، ص ۱۷۷-۱۵۹.
- جم، بشیر (۱۳۸۸). نظریه بهینگی و کاربرد آن در تبیین فرایندهای واجی زبان فارسی، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- جم، بشیر (۱۳۹۴). فرهنگ توصیفی فرایندهای واجی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- جم، بشیر (۱۳۹۵). تحلیل استثناءها و گوناگونی آزاد در فرایند افراستگی پیش‌خیشومی در چارچوب نظریه بهینگی، مجله پژوهش‌های زبانی، سال ۷، شماره ۲، پاییز و زمستان.
- جم، بشیر (آماده انتشار). تقابل‌های تکیه‌ای واژگانی و فراواژگانی در زبان فارسی، مجله جستارهای زبانی، شقاقی، ویدا (۱۳۸۷). مبانی صرف، تهران، سمت.
- صفوی، کورش (۱۳۷۹). درآمدی بر معناشناسی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری.
- Aghagolzadeh, F. & H. Davari, 2007. Words appearing to be coined; yet original. *Research in Persian Language & Literature*. 10, 159-177. [In Persian].
- Jam, B. (To be published). Lexical and Post-lexical Stress Oppositions in Persian. *Language Related Research* [In Persian].
- Jam, B. 2009. *Optimality theory and its application in explaining phonological processes of Persian*. Unpublished Doctoral dissertation. Tehran: Tarbiat Modarres University [In Persian].

- Jam, B. 2016a. An optimality- theoretic account of exceptionality & optionality in pre-nasal raising. *Journal of Language Research*. 2, 19–38. [In Persian].
- Jam, B. 2016b. *A Dictionary of Phonological Processes*. Tehran: IranUniversity Press [In Persian].
- Safavi, K. 2000. *An introduction to semantics*. Tehran: Islamic Culture and Art Research Institute. [In Persian].
- Shaghaghi, V. 2008. *An Introduction to Morphology*. Tehran: SAMT. [In Persian].
- Archangeli, D. & D. Pulleyblank, 1994. *Grounded phonology*. Cambridge MA: The MIT Press.
- Beckman, J. N. 1995. Shona height harmony: markedness and positional identity. In *University of Massachusetts Occasional Papers in Linguistics* 18. 53–75.
- Boersma, P. 2001. Phonology- semantics interaction in OT, and its acquisition. In Kirchner, R., Wikeley, W. and Pater, J., editors, *Papers in Experimental and Theoretical Linguistics*, Vol. 6: 24-35. University of Alberta, Edmonton.
- Bybee, J. 1985. *Morphology: A study of the relation between meaning and form*. Amsterdam: John Benjamins publishing company.
- Hudson, G. 2000. *Essential introductory linguistics*. Blackwell
- Hulst, H. & Zonneveld, W. (eds) *The Phonology-Morphology Interface*, pp. 134-187. Cambridge: Cambridge University Press.
- Inkelas, S. 1999. 'Exceptional stress-attracting suffixes in Turkish: representations versus the grammar', in Kager, R., van der
- Kager, R. 1999. *Optimality theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kirchner, R. 1998. *An Effort- Based Approach to Consonant Lenition*. Doctoral dissertation. Los Angeles: University of California.
- Kirchner, R. 2001. *An Effort Based Approach to Consonant Lenition*. New York. Routledge.
- Kirchner, R. 2006. Consonant Lenition., PP.313-345. In: *Phonetically Based Phonology*. (Eds.), Bruce Hayes, Robert Kirchner, and Donca Steriade. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lombardi, L. 1996. *Positional faithfulness and voicing assimilation in optimality theory*. Ms., University of Maryland, College Park.
- Matthews, P. H. 1974. *Morphology: an introduction to the theory of word-structure*. Cambridge: Cambridge University Press.
- McCarthy, J. & A. Prince 1995. Faithfulness and reduplicative identity, In J. Beckman; L. Walsh Dickey & S. Urbanczyk, (eds.). *University of Massachusetts occasional papers in linguistics* 18: Optimality theory (249–384). Amherst: GLSA.

- McCarthy, J. 2002. *A Thematic Guide to Optimality Theory*; Cambridge: Cambridge University Press.
- Minkova, D. 2014. *A historical phonology of English*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Sapir, E. 1929. A study in phonetic symbolism. *Journal of Experimental Psychology*. 12, 225–239.
- Solé Sabater, M. J. 1991. Stress and rhythm in English. *Revista alicantina de estudios ingleses*. No. 04. ISSN 0214-4808, pp. 145-162
- Ullmann, S. 1962. *Semantics: an introduction to the study of meaning*. Blackwell.





## تحولات معنایی «ور / بر»

احسان چنگیزی<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

الهه حسینی ماتک

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۵/۶

### چکیده

برخی از صورت‌های زبانی طی تحولات زبان، چندمعنا می‌شوند و ممکن است معنای اولیه خود را از دست بدهند. گاهی این صورت‌ها در ساختارهای مختلف به صورت رسوبی باقی می‌مانند و معنی اصلی آنها جز از طریق بررسی‌های تاریخی، قابل درک نیست. در زبان فارسی امروز، «ور / بر» به معنی «کنار، سمت، سو، نزد، پیش» به کار می‌رود. در این پژوهش با استفاده از داده‌های زبان اوستایی، فارسی میانه و متون ادب فارسی در دوره اسلامی، معنی اولیه «ور/بر» و تحولات معنایی آن مشخص می‌گردد. همچنین، روند واژگانی‌شدگی صورت‌های زبانی ساخته‌شده با «ور / بر» و فرایند دستوری‌شدگی آن بررسی می‌شود. «ور / بر» در زبان اوستایی -*varah-* و در زبان فارسی میانه *war* به معنی «سینه» بوده است. در فارسی دری (متون نظم و نثر دوره اسلامی)، «بر» با توسع معنایی، معنی «آغوش» و از طریق مجاز و استعاره، معنی «کنار، سمت، پیش، نزد» و «مقابل، جلو» یافته است. امروزه «ور / بر» در ساختمان واژه‌هایی همچون «بروبازو، برورو» و نیز در عبارتهای «دربرداشتن» و «درب‌گرفتن» به کار می‌رود و اگر چه برای فارسی‌زبانان، از منظر ساختوازی قابل تشخیص است، اما از منظر معنایی تیره به نظر می‌رسد. این کلمات مرکب و ساخت‌های نحوی مراحل آغازین واژگانی‌شدگی را طی می‌کنند. «ور / بر» امروزه، به عنوان اسم در معنی «کنار، سمت، نزدیک»، در ساخته‌های مانند «این‌ور» و «برخیابان» رایج است. در ساخت «ور دل کسی نشستن»، «ور» حرف اضافه به معنی «نزد، پیش» است که افزون بر معنی مکان نشانه‌هایی از معانی اصلی خود را نیز به همراه دارد.

**واژه‌های کلیدی:** ور، بر، تغییر معنایی، دستوری‌شدگی، واژگانی‌شدگی.

## ۱- مقدمه

در تحولات زبان، برخی تکواژهای واژگانی تغییر معنایی می‌یابند و چند معنا<sup>۱</sup> می‌شوند. گاهی این تحولات به گونه‌ای است که معنای اولیه این صورت‌ها برای اهل زبان آشکار نیست. ممکن است این صورت‌ها به تدریج، شفافیت معنایی و ساختواژی خود را از دست بدهند و به صورت رسوبی در ساختمان واژه‌های جدید باقی بمانند. از سوی دیگر، با پدید آمدن تحولات معنایی، برخی از این تکواژها به تدریج، کارکرد دستوری برعهده می‌گیرند. نام اندام‌های بدن یکی از این صورت‌های زبانی است. تحولات معنایی و پدید آمدن صورت‌های واژگانی جدید و نیز صورت‌های دستوری از این واژه‌ها، با استفاده از داده‌های تاریخی زبان قابل بررسی است.

در زبان فارسی امروز، «ور» و تکواژگونه آن «بر»، به معنی «سمت، کنار، نزدیک» کاربرد دارد<sup>(۱)</sup> (انوری، ۱۳۸۱: ۲۵۵۲؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲). «ور/ بر» هم در ساختمان واژه‌هایی مانند «وردست» و «دربداشتن» و هم در عبارت‌هایی مانند «ور دل کسی نشستن» به کار می‌رود (انوری، ۱/۱۳۸۱: ۳۱۵-۳۱۶، ۲/۱۳۸۱: ۲۵۵۲). سؤال اصلی این پژوهش آن است که با استفاده از آثار بازمانده از زبان‌های کهن ایرانی، معنی اولیه<sup>۲</sup> «ور/ بر» چیست و تحولات معنایی آن چگونه است؟ این واژه در چه صورت‌های زبانی به کار رفته و این صورت‌ها در کدام مرحله<sup>۳</sup> واژگانی‌شدگی<sup>۴</sup> آند؟ روند دستوری‌شدگی<sup>۴</sup> «ور / بر» چگونه است؟

معانی و نمونه‌های کاربرد «ور / بر» در فارسی امروز، از فرهنگ سخن (انوری، ۲/۱۳۸۱) و فرهنگ فارسی عامیانه (نجفی، ۱۳۷۸)، و معنی و کاربرد آن در متون ادب فارسی دوران اسلامی (فارسی دری)، بر اساس شواهد لغت‌نامه<sup>۵</sup> دهخدا (۱۳۷۷) ارائه شده است. برای بررسی صورت و معنی این واژه در زبان اوستایی<sup>(۲)</sup> و فارسی میانه، از فرهنگ واژه‌های ایرانی باستان (بارتلمه<sup>۵</sup>، ۱۹۶۱) و فرهنگ کوچک زبان پهلوی (مکنزی<sup>۶</sup>، ۱۹۷۱) استفاده شده است.

1. polysemic  
2. core meaning  
3. lexicalization  
4. grammaticalization  
5. Bartholomae  
6. MacKenzie

هاینه<sup>۱</sup> و همکاران دربارهٔ تحولات معنایی و فرایند دستوری‌شدگی واژهٔ megbé به معنی «پشت»، در زبان «اوه/ایوی»<sup>۲</sup>، از زبان‌های آفریقایی رایج در غنا و توگو، سخن گفته و تحولات معنایی آن را بر اساس استعاره‌های مقوله‌ای<sup>۳</sup> تحلیل کرده‌اند (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۶۱-۱۶۴).

استاجی (۱۳۸۴) با استفاده از داده‌های زبان فارسی میانه، به تحول واژه‌های «روی، پشت، پهلوی، میان، بغل» و «سر» اشاره کرده و معتقد است که این واژه‌ها پس از کسب معنی استعاری به حروف اضافه بدل شده‌اند. او به واژهٔ «ور / بر» اشاره‌ای نکرده است. نغزگوی‌کهن و راسخ‌مهند (۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۲۹) با رویکرد بسط استعاری که در زبان‌شناسی شناختی مطرح است، تحول معنایی «شانه، سینه، لب، دهن، دهنه، گوش، ناف، پهلوی، شکم، کمر، قلب، بغل، سر، پشت و پا» را بررسی کرده و معتقدند که این واژه‌ها از طریق بسط استعاری دستوری‌شده‌اند. در این مقاله، به «ور / بر» اشاره نشده است.

## ۲- مبانی نظری

در این بخش، برخی فرآیندهای تحول معنی که مبنای تحلیل داده‌هاست معرفی می‌شود و سپس به فرآیند واژگانی‌شدگی و دستوری‌شدگی اشاره می‌شود.

### ۲-۱- توسیع معنایی<sup>۴</sup>

فرایندی است که طی آن دامنهٔ<sup>۵</sup> مصداق‌ها یا مدلول‌های<sup>۶</sup> واژه گسترش می‌یابد و واژه بر معانی کلی‌تری دلالت می‌کند. در این فرایند، ویژگی‌های معنایی<sup>۷</sup> واحد واژگانی<sup>۸</sup> می‌یابد و دامنهٔ شمول معنی واژه گسترده‌تر می‌شود و سایر مصداق‌ها و مدلول‌ها را نیز در بر می‌گیرد. بدین ترتیب، واژه در بافت‌های بیشتری به کار می‌رود و شفافیت<sup>۸</sup> معنی

1. Heine

2. Ewe

3. categorical metaphors

4. semantic broadening / generalization

5. scope

6. referent

7. semantic features

8. transparency

آن کاسته می‌شود (فورتسن<sup>۱</sup>، ۲۰۰۳: ۶۴۹؛ لوجن<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰: ۲۹۳). واژه «گل» در شعر و ادب فارسی بر «گل سرخ» دلالت داشته و امروزه معنی عام‌تری یافته و انواع گل‌ها را در بر می‌گیرد (ناتل خانلری، ۱/۱۳۶۵: ۱۰۳-۱۰۴). واژه «ناب» در اصل به معنی «نیامیخته با آب» است و به تدریج معنی عام‌تری یافته و مفهوم «خالص، نیالوده» و «پاک» یافته است (ناتل خانلری، ۱/۱۳۶۵: ۱۰۴).

## ۲-۲- مجاز<sup>۳</sup>

دیگر فرایند تحول معنایی مجاز است که طی آن واژه‌ای بر حسب مجاورت، مصداق یا مدلول تازه‌ای می‌یابد؛ این مجاورت می‌تواند فیزیکی یا غیر از آن باشد (فورتسن، ۲۰۰۳: ۶۴۹؛ لوجن، ۲۰۱۰: ۲۹۱). مجاز انواع گوناگونی دارد: کلیت و جزئیت، ظرف و مظهر، سببیت، جنس (لوچن، ۲۰۱۰: ۲۹۱؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۲۳۰-۲۴۱). در فرایند مجاز، انتقال معنایی از طریق مجاورت و ارتباط دو چیز در بافت معینی انجام می‌گیرد (تروگات و کنیش<sup>۴</sup>، ۱/۱۹۹۱: ۲۱۰). تروگات و کنیش سه گونه بافت در نظر گرفته‌اند که در آنها مجاورت و رابطه دو چیز با یکدیگر پدید می‌آید (تروگات و کنیش، ۱۹۹۱: ۲۱۰):

۱- مجاورت بر حسب تجارب اجتماعی - فیزیکی یا اجتماعی - فرهنگی؛ مانند تغییر معنای واژه boor به معنی «کشاورز» به «انسان بی‌نراکت و بی‌ادب». این انتقال معنایی بر حسب رابطه رفتار با طبقه اجتماعی اشخاص یا فرد معینی انجام می‌شود. در زبان لاتین، واژه *tongue* به معنی «زبان (عضوی از بدن)» به سبب رابطه‌اش با عمل گفتار، معنی «زبان، قوه نطق» پیدا کرده است. در زبان فارسی، «شمال» به معنی استان‌های گیلان و مازندران است، زیرا این دو استان در شمال کشور قرار گرفته‌اند (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۴۰).

۲- باهم‌آیی<sup>۵</sup> و همنشینی واحدها در کلام، سبب می‌شود که واژه‌ای حذف شود و واژه مجاور معنی آن را بپذیرد. این بافت در ادب فارسی، «مجاز به علاقه مضاف و مضاف-الیه» نام دارد (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۳۹):

1. Fortson

2. Luján

3. metonymy

4. Traugott & König

5. collocation

(۱) دکمه‌ات [دکمه پیراهنت] کنده شده.

(۲) حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار / او خانه [خانه کعبه] همی جوید و من طالب خانه

۳- رابطه جزء و کل<sup>۱</sup> ذکر جزئی از چیزی و اراده کل آن یا ذکر کل چیزی و اراده جزئی از آن است که در سنت مطالعات ادبی، آن را «مجاز به علاقه جزء و کل» یا «کل و جزء» نامیده‌اند (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۳۱-۲۳۲):

(۳) عینکم [شیشه عینکم] شکست.

(۴) کتاب‌هایت [= کتاب، کاغذ، قلم و ...] را جمع کن تا اینجا را مرتب کنم.

## ۲-۳- استعاره<sup>۲</sup> و انتقال مفهومی<sup>۳</sup>

استعاره نوعی جانیشینی معنایی بر حسب تشابه است؛ یعنی لفظی به جای لفظی دیگر بر حسب وجه مشترک آنها انتخاب شود؛ مثلاً انتخاب «شیر» به جای «انسان شجاع» و «سرو» به جای «انسان قدبلند و کشیده» (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۶۶-۲۶۷). به کار رفتن نشانه‌ای (مبدأ)<sup>۴</sup> به جای نشانه دیگر (مقصد)<sup>۵</sup>، تنها بر اساس تشابه نیست، بلکه الگوهای شناختی اهل زبان خود را بر مفاهیم زبانی تحمیل می‌کنند و موجب می‌شوند تا حد و مرزی بر جانیشینی نشانه‌ها قرار گیرد و اهل زبان از میان انواع گزینه‌ها، تنها یک نشانه را جانشین نشانه دیگر کنند (صفوی، ۱۳۹۶: ۶۹-۹۴؛ لوجن، ۲۰۱۰: ۲۸۹-۲۹۰). استعاره یکی از مهمترین عوامل در پیدایش چندمعنایی و تغییر معنایی است (صفوی، ۱۳۹۰: ۲۶۸؛ هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۸۴). در این فرآیند، صورت‌های زبانی که تجربه‌های عینی انسان را بیان می‌کنند، مبدائی برای بیان کارکردهای انتزاعی یا حوزه مقصد قرار می‌گیرند. مفاهیم حوزه مبدأ و مقصد باید مصداق‌های متفاوت داشته باشند؛ مثلاً یکی جاندار و دیگری غیرجاندار باشد (هاینه، ۱۹۹۷b: ۱۴۲). این تحول، یعنی انتقال تجارب انسان از عینیت به سوی انتزاع یا عینیت کمتر، مبنای شناختی دارد و مبتنی بر الگوهای انتقال مفهومی است. هاینه و همکاران فرآیندهای انتقال مفهومی را ماهیتاً استعاری می‌دانند (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷؛ هاینه، ۲۰۰۳: ۵۸۶). آنان الگوی

1. synecdoche / part-whole

2. metaphor

3. conceptual transfer

4. source

5. target

انتقال مفهومی<sup>۱</sup> را به شکل زیر توصیف کرده‌اند و آن را استعاره‌های مقوله‌ای نامیده‌اند (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷-۱۵۸؛ ۱۹۹۱b: ۴۸-۵۰). در این الگو، مقولات عینی در سمت چپ و مقولات انتزاعی یا کمتر عینی در سمت راست قرار گرفته‌اند:

ویژگی > زمان > مکان > فعالیت / فرآیند > شیء > شخص

هر یک از مقولات سمت چپ می‌تواند مقوله سمت راست خود را مفهوم‌سازی کند. وقتی واژه‌ای از مقوله شیء<sup>۲</sup>، برای مفهوم‌سازی مکان به کار می‌رود، در واقع از شیء به عنوان ابزاری استعاری برای بیان مقوله مکان<sup>۳</sup> استفاده می‌شود و این مفهوم‌سازی بر مبنای استعاره «مکان شیء است»<sup>۴</sup>، انجام می‌گیرد. به همین ترتیب، مکان نیز می‌تواند ابزاری برای بیان زمان<sup>۵</sup> گردد. هاینه و همکاران معتقدند واژه‌هایی که بر اندام‌های بدن دلالت دارند، می‌توانند ابزاری استعاری برای بیان مفهوم مکان باشند (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷-۱۵۸). مثلاً در زبان فارسی، «سینه» از طریق استعاره برای دلالت بر مفهوم مکان به کار می‌رود: «سینه دیوار» (نغزگوی کهن و راسخ‌مهند، ۱۳۹۱: ۱۲۴). نام اندام‌های بدن و هر آنچه مرتبط با موجودات انسانی است، در شمار مقوله شخص - شیء محسوب می‌شود (هاینه و همکاران، ۱۹۹۹a: ۱۶۳، ۱۸۳، یادداشت ۲۸). باید توجه داشت که تبدیل صورت‌های عینی به انتزاعی می‌تواند از طریق مجاز نیز انجام شود (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۶۵).

## ۲-۴- واژگانی شدگی

فرآیندی است که طی آن ساختار نحوی یا ساختمان واژه به عنوان صورتی معنادار با ویژگی‌های صوری و معنایی خاص به کار می‌رود، به گونه‌ای که اجزاء تشکیل‌دهنده آن قابل تشخیص نیستند. واژگانی شدگی فرآیندی تدریجی است و نتیجه آن پدید آمدن عنصر واژگانی معنادار و در نهایت افزایش واژگان زبان است (برینتون و تراگوت، ۲۰۰۵: ۹۶):

Old English		New English
5) furh + lang	>	furlong
شیار		واحد اندازه‌گیری طول

1. conceptual transfer

2. object

3. space

4. Space is an Object.

5. time

6. Brinton & Traugott

واژه run-of-the-mill به معنی «معمولی، پیش پا افتاده» حاصل واژگانی‌شدگی ساختار نحوی است. اگر پیوستاری در نظر گیریم که در سمت راست واحدهای دستوری و در سمت چپ واحدهای واژگانی قرار گیرند، می‌توان گفت که عناصر حاصل از واژگانی‌شدن به سمت واحدهای واژگانی حرکت می‌کنند و در این فرآیند سه مرحله را پشت سر می‌گذارند: مرحله نخست ( $L_1$ ) صورت تثبیت شده و اصطلاحی<sup>۱</sup> است که اجزاء آن قابل تجزیه‌اند؛ در مرحله دوم ( $L_2$ ) عبارت یا اصطلاح مرحله پیش به کلمه مرکب یا مشتق بدل می‌شود و در مرحله سوم ( $L_3$ ) صورت مرکب یا مشتق به عنصر واژگانی ساده بدل می‌گردد، به گونه‌ای که تکواژهای سازنده آن قابل تجزیه و تشخیص نیست (برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۹۶). در طی این مراحل، تکواژها انگیزش معنایی و صوری خود را از دست می‌دهند<sup>۲</sup> و از نظر معنایی و ساختواری تیره<sup>۳</sup> می‌شوند (بلانک<sup>۴</sup>، ۲۰۰۱: ۱۶۰۰). به تدریج مرز ساختواری از میان می‌رود، تغییر و کاهش آوایی پدید می‌آید و عناصر هم‌نشین یا اجزاء کلمه مرکب با یکدیگر ادغام<sup>۵</sup> و به واژه بسیط بدل می‌شوند (بلانک، ۲۰۰۱: ۱۶۰۱-۱۶۰۲؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۹۷)، اما مواد آوایی آنها ممکن است به صورت رسوبی در واژه بسیط باقی بماند<sup>۶</sup> (هاپر<sup>۷</sup>، ۱۹۹۰: ۱۵۴؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۵۲):

Old English				New English	
6) neah	+	ge	+	nur	> neighbour
نزدیک		پیشوند		ساکن	همسایه

Old English			New English	
7) bere	+	ærn	>	barn
جو		خانه		طوبه، کاهدان

در زبان فارسی، فعل «پنداشت» حاصل واژگانی‌شدن عبارت *pad ēn dāšt* در فارسی میانه، به معنی «تلقی کردن، به شمار آوردن» است (مکنزی<sup>۸</sup>، ۱۹۷۱: ۲۵).

1. idiomatic
2. demotivation
3. opaque
4. Blank
5. fusion
6. morphological residues
7. Hopper
8. MacKenzie



تکواژهای همنشین به تدریج انگیزش معنایی خود را از دست داده‌اند و طی کاهش آوایی با یکدیگر ادغام شده‌اند.

## ۵-۲- دستوری‌شدگی

تغییری است که طی آن واحدهای واژگانی در بافت‌های معینی کارکرد دستوری می‌یابند و واحدهای دستوری‌شده به تدریج نقش‌های دستوری جدیدتری بر عهده می‌گیرند (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۱۸؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۹۹). این فرآیند هم از منظر همزمانی و هم از منظر درزمانی قابل بررسی است و در هر حال، حاصل آن پدید آمدن صورت‌های نقش‌دار است. واحدهای زبانی که دستخوش این فرآیند می‌شوند، در پیوستار واژگانی - دستوری (← ۲-۴)، از سمت صورت‌های واژگانی به سمت صورت‌های دستوری حرکت می‌کنند. این پیوستار را طیف<sup>۱</sup> (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۶) یا زنجیره دستوری‌شدگی<sup>۲</sup> (هاینه، ۲۰۰۳: ۵۸۹) می‌نامند.

یکی از مهم‌ترین سازوکارهای دستوری‌شدگی از دست دادن مؤلفه‌های معنایی است<sup>۳</sup> (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۹۵-۹۴؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۲۷؛ هاینه، ۲۰۰۳: ۵۷۹). واحدهای واژگانی در طی زمان دستخوش تغییر معنایی می‌شوند و به تدریج برخی مؤلفه‌های معنایی خود را از دست می‌دهند. تحول صورت‌های دستوری مسقیماً از صورت‌های واژگانی انجام نمی‌شود، بلکه همواره مرحله میانی وجود دارد که در آن معنی A و B هر دو زبان به کار می‌روند (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۴۹؛ هاینه، ۲۰۰۳: ۵۸۹-۵۹۰؛ برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۲۶). بدین ترتیب، دستوری‌شدگی با چندمعنایی<sup>۴</sup> آغاز می‌شود (هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۷۶-۷۴؛ لوجن، ۲۰۱۰: ۳۰۷):

$$A > A, B > B$$

مثلاً فعل «داشتن» در فارسی هم فعل اصلی است که برای بیان مالکیت به کار می‌رود و هم فعل کمکی است که معنای اصلی خود را، از دست داده است: «ما داریم به سینما می‌رویم» (نغزگوی کهن و راسخ‌مهند: ۱۳۸۹: ۱۵۹).

1. cline

2. grammaticalization chain

3. bleaching

4. polysemy

پس از آنکه صورت زبانی مؤلفه‌های معنایی اصلی خود را از دست داد و چندمعنا شد، به تدریج در بافت‌های جدیدتری به کار می‌رود<sup>۱</sup> و ویژگی‌های مقوله‌ای خود را از دست می‌دهد<sup>۲</sup> و کارکرد دستوری بر عهده می‌گیرد (هاینه، ۲۰۰۳: ۵۷۹-۵۸۰). ممکن است نشانه‌هایی از معنی اصلی یا معانی دیگر صورت دستوری شده، با آن باقی بماند و در کارکرد دستوری، منعکس شود<sup>۳</sup>، مانند will در زبان انگلیسی که افزون بر بازنمایی زمان آینده، ممکن است معنی «قصد یا تمایل به انجام کار» را در بر داشته باشد (هاپر<sup>۴</sup>، ۱۹۹۱: ۲۸؛ هاپر و تروگات، ۲۰۰۳: ۹۶).

وقتی صورت زبانی دستخوش دستوری‌شدگی می‌شود، صورت اصلی نیز می‌تواند در کنار آن به عنوان عنصر واژگانی مستقل کاربرد داشته باشد<sup>۵</sup> (هاپر، ۱۹۹۱: ۲۴-۲۵)، مانند «داشتن» در زبان فارسی که هم به عنوان فعل اصلی و هم به عنوان فعل کمکی به کار می‌رود (نغزگوی کهن، ۱۳۸۹: ۱۵۳).

### ۳- بحث و تحلیل

در این بخش، تحولات معنایی «ور / بر» با توجه به فرایندهای توسیع معنایی، مجاز و استعاره تحلیل می‌شود و سپس، فرایند واژگانی‌شدگی صورت‌های زبانی ساخته‌شده با «ور / بر» و نیز روند دستوری‌شدگی آن بررسی می‌گردد.

#### ۳-۱- «ور / بر» در زبان اوستایی و فارسی میانه

«ور / بر» در زبان اوستایی به صورت *varah-* به کار رفته و به معنی «سینه» بوده است (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۱۳۶۵؛ حسن دوست، ۱/۱۳۹۳: ۴۲۶). در زبان فارسی میانه<sup>(۳)</sup> به صورت *war* به همان معنی کاربرد داشته است (مکنزی، ۱۹۷۱: ۸۷):

8) *rōy widāxtag abar war rēxt.*

روی گداخته بر سینه ریخت

روی گداخته بر سینه ریخت (ارداویرافنامه، فصل یک، بند ۱۶؛ ژینیو، ۱۳۸۲: ۴۳، ۷۱، ۱۷۸).

---

1. extention  
2. decategorialization  
3. persistance  
4. Hopper  
5. divergence / split

### ۲-۲- «ور / بر» در متون فارسی دری و فارسی امروز

در متون نظم و نثر فارسی پس از اسلام یا فارسی دری، *war* به صورت «بر» به کار رفته و واژه‌ای چندمعناست:

۱- «بر» در معنی اصلی خود، «سینه» به کار رفته است:

(۹) بدان تیز زهرآگون خنجرش همی کرد چاک آن کیانی برش  
(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

(۱۰) در بر گرفته‌ای چون خود آهنین و آن زلف چون زره را بر سر نهاده‌ای  
(ظهیر فاریابی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

(۱۱) رواست در بر اگر می‌طپد کبوتر دل که دید در ره خود تاب و پیچ دام و نشد  
(حافظ، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

(۱۲) عبدالملک مردی بود سپید روی و فراخ بر و میانه بالا (مجم‌التواریخ و القصص، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱).

۲- «بر» از طریق مجاز جزء به کل، به معنی «تن و بدن» به کار رفته است:

(۱۳) بُود بی‌گمان پاک فرزند من ز تخم و بر و یال و پیوند من  
(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱)

(۱۴) راست گفתי مبارزان بودند هر یکی جوشن سیاه به بر  
(فرخی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

در ترکیبات و عبارات فعلی نیز به معنی «تن» به کار رفته است: از بر باز کردن (از تن درآوردن لباس و سلاح)، به بر کردن (به تن کردن لباس)، در بر گرفتن (پوشیدن، به تن کردن) (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲):

(۱۵) از چه رهگذر است که لباس حداد در بر گرفته‌اید (ترجمه تاریخ یمنی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲).

۳- یکی از معانی پربسامد «ور / بر» در متون نظم و نثر فارسی، «آغوش» است:

(۱۶) پدر تنگ بگرفت اندر برش فراوان ببوسید روی و سرش  
(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱)

(۱۷) ببر در گرفتش زمانی دراز همی گفت با داور پاک راز  
(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱)

(۱۸) سرش در بر گرفت از مهربانی جهان از سر گرفتش زندگانی  
(نظامی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۱)

آغوش فاصله میان دو دست است که سینه را هم دربرمی‌گیرد (انوری، ۱۳۸۲: ۴۱) و به عمل حلقه کردن دو دست و چسباندن کسی یا چیزی به سینه اطلاق می‌شود. واژه «آغوش» ظاهراً از زبان‌های ایرانی میانه شرقی (سغدی، بلخی، خورازمی، ختنی) به فارسی راه یافته است (حسن دوست، ۱/۱۳۹۳: ۸۶-۸۷). «آغوش» در فارسی میانه به صورت *āgōš* به کار رفته (مکنزی، ۱۹۷۱: ۶) و از ریشه *gauz* به معنی «پنهان کردن، پوشاندن» است (حسن دوست، ۱/۱۳۹۳: ۸۶-۸۷). این معنی را می‌توان محصول توسیع معنایی «ور / بر» دانست. وقتی پدر فرزند را در آغوش می‌گیرد، او را در فضای سینه و دو دست پنهان می‌کند. کاربرد «ور» در معنی آغوش، به سبب گسترش دامنه معنی آن است نه به سبب استعاره. استعاره مبتنی بر شباهت حوزه مبدأ و مقصد است و مفاهیم این دو حوزه باید مصداق‌های مختلفی داشته باشند (هاینه، ۱۹۹۷b: ۱۴۲)؛ مثلاً کاربرد «سینه» که اندام بدن انسان است، برای دیوار یا کوه استعاره است؛ زیرا هر یک مصداق متفاوتی دارند و انتقال معنی از حوزه متفاوتی از تجارب انسانی به حوزه دیگر انجام می‌گیرد (هاینه، ۱۹۹۷b: ۱۳۹) و پدیده‌ای که از نظر مفهومی پیچیدگی کمتری دارد و عینی‌تر است، برای تجسم پدیده‌ای انتزاعی‌تر به کار می‌رود. تحول معنی «بر» به «آغوش» مبتنی بر شباهت نیست و حوزه‌های مبدأ و مقصد مصداق متفاوتی ندارند، بلکه دامنه معنی «بر» در بافت‌هایی که «گرفتن، اندر گرفتن» و «کشیدن» به کار رفته، گسترده‌تر شده و به تدریج معنی «آغوش» یافته است، اما در فارسی امروز، «درب‌گرفتن» و «درب‌داشتن» (انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵) از طریق استعاره، به معنی «شامل شدن» و «احاطه کردن» به کار می‌روند. حوزه مبدأ، یعنی در «آغوش گرفتن»، در شمار مفاهیم عینی است و حوزه مقصد احاطه و شمول هر گونه پدیده غیرجاندار یا مفهوم انتزاعی بر سایر پدیده‌ها و مفاهیم است. بر اساس الگوی انتقال مفهومی (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷-۱۵۸؛ ۱۹۹۱b: ۴۸-۵۰)، «در آغوش گرفتن» که در مقوله شخص قرار می‌گیرد، برای مفهوم‌سازی «شیء» و «فرایند/فعالیت» به کار رفته است.

۴- «بر» در متون ادب فارسی، به معنی «کنار، جهت، طرف و سوی» کاربرد داشته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲). ذوالنور این کاربرد را حرف اضافه دانسته است (ذوالنور، ۱۳۶۵: ۱۸):

۱۹) کبک پوشیده به تن پیرهن خز کبود کرده با قیر مسلسل دو بر پیرهن (منوچهری، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

- (۲۰) بجان او که بشکرانه جان برافشانم اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست  
(حافظ، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)
- (۲۱) نیامد از بر او هیچ بادی نکرد از من در این یکسال یادی  
(نظامی، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

در فارسی امروز، «ور» به همین معنی به کار می‌رود:

- (۲۲) سر قمه، مثل چاقو توی پنییر، از این ور کتف رفته از آن ورش در آمده» (به نقل از نجفی،  
۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

- (۲۳) [در اتومبیل] زخم هرگز چنان آرام و نترس و دست من ننشسته بود (به نقل از نجفی، ۱۳۷۸:  
۱۴۵۲).

«بر»، تکواژگونه «ور» نیز، به معنی «کنار، جانب» است: «بر خیابان، بر کوچه». «بر» به معنی «لبه» نیز به کار رفته است: «ضلع خارجی زمین یا ساختمان که به طرف کوچه یا خیابان یا راه باشد» (انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵)، مثلاً: «زمین سه بر». «ور / بر» به سبب مجاز در بافت فیزیکی معنی «کنار، جانب، سمت» می‌یابد. وقتی پدر فرزند را در آغوش می‌گیرد و به سینه می‌چسباند، این دو از نظر فیزیکی، در «کنار» یکدیگر قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، «ور / بر» که جزئی از اندام بدن انسان است، از طریق مجاز معنی «کنار، جانب» یافته و حوزه مکان را مفهوم‌سازی کرده است.

پس از آنکه «ور / بر» معنی «کنار، سمت» را برای دلالت بر مکان، به دست آورده، از طریق استعاره برای دلالت بر مفهوم انتزاعی‌تر زمان به کاررفته است:

- (۲۴) از پاییز به این ور، همین جور یکریز برف می‌آید (به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

۵- در متون ادب فارسی دوره اسلامی، «بر» به معنی «نزد، نزدیک، پیش» به کاررفته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲). خطیب‌رهبر آن را «شبه حرف اضافه» و مترادف «به» دانسته است (خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷):

- (۲۵) شما را نباید بر او شدن بخوبی بسی داستان‌ها زدن  
(فردوسی، به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

- (۲۶) چو آمد بر میهن و مان خویش ببردش به صد لابه مهمان خویش  
(اسدی، به نقل از دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

- (۲۷) یکی نامه فرمود پس شهریار نبستن بر رستم نامدار  
(فردوسی، به نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷)

- (۲۸) ز جیحون گذر کرد مانند باد وزان آگهی شد بر کیقباد  
(فردوسی، به نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷)

- (۲۹) سخن مستان بر من مگوئید (تاریخ بیهقی، به نقل از انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵).

«ور» که در اصل معنی «سینه» داشته، از طریق مجاز معنی «کنار، سمت» و سپس از طریق استعاره معنی «نزد، نزدیک، پیش» یافته است و علاوه بر حوزه تجارب انسانی بر مکان نیز دلالت دارد. در فارسی امروز، «ور» در عبارت‌هایی مانند «ور دل کسی نشستن» بیانی استعاره‌ای است برای دلالت بر «نزد/پیش کسی نشستن / بودن» یا «چسبیده به کسی بودن» (انوری، ۱۳۸۲: ۲۵۵۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۱۵۰؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲) و نزدیک‌ترین فاصله و همراهی و همنشینی دائم را نشان می‌دهد:

۳۰) توی طیاره باید پهلوی من بنشینی‌ها! من زهره‌ام از طیاره آب می‌شود. اگر از ور دل من جم بخوری ... به جان خودت، بی‌رودروایسی، پیاده می‌شوم! (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

جزء نخست واژه «وردست» به معنی «دستیار، معاون، شاگرد، آنکه زیر دست استاد کار کند» (انوری، ۱۳۸۲: ۲۵۵۴؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲)، همین معنی را دارد: ۳۱) کارش روی غلتک افتاد و دیگر احتیاجی به وردست نداشت (به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

۳۲) در متون ادب فارسی، «بر» به معنی «مقابل، جلو، برابر» به‌کاررفته است و در این مفهوم نیز آن را حرف اضافه دانسته‌اند (دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲). خطیب‌رهبر آن را «شبه حرف اضافه» و کاربرد آن را «مقایسه و نسبت» دانسته است (خطیب، رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷):

۳۲) بر علم او هیچ پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکیست (سعدی، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

۳۳) بر سخاوت او نیل را بخیل شمار بر شجاعت او پیل را ذلیل انگار (منطقی، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

۳۴) نشناسم گرانها چیزی که بر جود او نه ارزان است (مسعودسعد، به نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷)

نام اندام‌های بدن بر اساس مکان قرار گرفتن آنها، به نشانه‌هایی برای اشاره به مکان یا جهت بدل شده‌اند. در برخی زبان‌ها مانند زبان‌های بانتو<sup>۱</sup> در نیمه جنوبی آفریقا، واژه‌هایی که به معنی «سینه» بوده‌اند، برای اشاره به جهت «مقابل» و «جلو» به‌کاررفته‌اند (هاینه و کوتوا، ۲۰۰۴: ۶۲). این تحول معنی محصول مجاز در بافت فیزیکی است. تبدیل صورت‌های عینی به انتزاعی می‌تواند به سبب فرایند مجاز نیز باشد (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۶۵). یکی از انواع مجاز «مجاورت بر حسب تجارب اجتماعی -

1. Bantu

2. Kuteva

فیزیکی یا اجتماعی - فرهنگی» است (تروگات و کنیش، ۱۹۹۱: ۲۱۰). بدین ترتیب، تحول معنی «ور / بر» از «سینه» به «مقابل» و «روبرو» محصول مجاز در بافت فیزیکی است. «سینه / بر» در جلوی بدن آدمی قرار دارد و از این جهت، واژه «بر» می‌تواند بر مفهوم «جلو، مقابل» دلالت کند. در فارسی امروز، واژه «برابر» بر اساس این مفهوم «بر»، ساخته شده و معنی اصلی آن «مقابل، روبرو» است:

(۳۵) که چون این دو لشکر برابر شود سر نیزه‌ها بر دو پیکر شود  
(فردوسی، به نقل از دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۵۰۰)

(۳۶) باز آی کز صبوری و دوری بسوختم ای غایب از نظر که به معنی برابری  
(سعدی، به نقل از دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۵۰۰)

(۳۷) هامرز که مقدم لشکر پارسیان بود با یکی از عرب برابر شد (فارسنامه ابن بلخی، به نقل از دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۵۰۰).

این واژه با توسیع معنایی، مفهوم «همسان، مساوی» یافته است (انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۶-۳۱۷).

### ۳-۳- واژگانی‌شدگی صورت‌های زبانی ساخته شده با «ور / بر»

همانگونه که گفته شد (← ۲-۳)، «ور / بر» در تحولات معنایی معنی «اندام و بدن، آغوش، کنار و سمت» یافته است. در فارسی امروز، «بر» در «بروبازو» و «برورو» به معنی «اندام، تن»، و در عبارتهای «دربرداشتن» و «درببرگرفتن» (انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵)، به معنی «آغوش» است. این ساخت‌ها صورت‌های تثبیت شده و اصطلاحی هستند که اجزاء آن قابل تجزیه‌اند. امروزه، برای فارسی‌زبانان تکواژ «بر» در ساختمان «بروبازو، برورو، درببرداشتن و درببرگرفتن»، از نظر ساختواژی شفاف است و مرز ساختواژی در آنها از میان نرفته است (برینتون و تروگات، ۲۰۰۵: ۹۶؛ بلانک، ۲۰۰۱: ۱۶۰۰)، اما به نظر می‌رسد به تدریج شفافیت معنایی «بر» برای فارسی‌زبانان از میان رفته است؛ بدین ترتیب، این ساخت‌ها در مرحله نخست واژگانی‌شدگی‌اند و به سمت واحدهای واژگانی حرکت می‌کنند، اما هنوز به واژه بسیط بدل نشده‌اند. «بر» به معنی «مقابل» در ساخت واژه «برابر» به کاررفته که برای فارسی‌زبانان، هم از نظر ساختواژی و هم از نظر معنایی تیره است. بنابراین، می‌توان گفت در زبان فارسی، واژه «برابر» برای فارسی‌زبانان بسیط به‌شمار می‌آید و در مرحله پایانی این فرایند است.

### ۲-۴- دستوری‌شدگی «ور / بر»

همانگونه که در بخش مبانی نظری گفته شد، صورت‌زبانی ابتدا چندمعنا می‌شود، و با کارکردی تازه به تدریج در بافت‌های جدید به کار می‌رود و مقوله اصلی خود را از دست می‌دهد و نقش دستوری برعهده می‌گیرد. در کنار صورت دستوری‌شده، ممکن است صورت واژگانی اصلی نیز در زبان رایج باشد. ممکن است نشانه‌هایی از معنی واژگانی اصلی در کاربرد دستوری باقی بماند و در توزیع دستوری آن منعکس شود (← ۲-۵). در متون ادب فارسی و نیز فارسی امروز، واژه «ور / بر»، به عنوان عضوی از بدن انسان، مؤلفه‌های معنایی اصلی خود را از دست داده و از طریق فرایند توسیع معنایی، مجاز و استعاره، چندمعنا شده و معانی «آغوش»، «سمت و کنار»، «نزد و پیش» و «مقابل» به دست آورده است. پس از اینکه «ور / بر» معنی «کنار، سمت» یافته، در بافت‌های جدیدتر، مانند «بر کسی رفتن» (مثال ۲۵)، «بر میهن آمدن» (مثال ۲۶) و «سخن بر کسی گفتن» (مثال ۲۹)، به معنی «نزد، پیش» به کاررفته و به تدریج در این ساخت‌ها، بدل به حرف اضافه شده است. «ور / بر» در فارسی امروز، در بافت‌هایی مانند «از اینور کتف» در مثال ۲۲، صورت واژگانی به معنی «کنار، سمت، جانب» است و در پاره «ور دل من» در مثال ۳۰، حرف اضافه به معنی «نزد، پیش» است. از سوی دیگر، «ور دل کسی بودن» تنها به معنی «نزدیک یا کنار کسی بودن» نیست، بلکه به معنی «چسبیده به کسی، پهلو به پهلو کسی بودن» است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲). بنابراین، «ور» معنای اصلی خود را که عضوی از بدن انسان و در شمار مفاهیم عینی است، به همراه دارد و در کارکرد دستوری این معنی منعکس می‌شود. نام اندام‌های بدن در الگوی انتقال مفهومی (هاینه و همکاران، ۱۹۹۱a: ۱۵۷-۱۵۸؛ ۱۹۹۱b: ۴۸-۵۰)، در شمار مقوله شخص - شیء محسوب می‌شود (هاینه و همکاران، ۱۹۹۹a: ۱۶۳، ۱۸۳، یادداشت ۲۸)؛ از این‌رو، «ور» که در مفهوم اصلی خود مقوله شخص - شیء را مفهوم-سازی می‌کند، بدل به حرف اضافه‌ای شده که به مقوله مکان اشاره دارد و در عین حال در کارکرد دستوری، خود نشانه‌هایی از مقوله شخص - شیء را نیز نشان می‌دهد.

### ۴- نتیجه

در زبان فارسی امروز، «ور» و تکواژگونه آن، «بر»، بازمانده *varah* در زبان اوستایی و *war* در زبان فارسی میانه، به معنی «سینه» است. در متون فارسی دری، «ور / بر»



واژه‌ای چندمعناست و افزون بر معنی اصلی خود، معانی دیگری نیز دارد. «ور / بر» با توسیع معنایی به معنی «آغوش» به کار رفته و سپس از طریق استعاره بر احاطه و شمول هر پدیده‌ای بر دیگری، دلالت کرده است. این واژه از طریق مجاز جزء به کل، معنی «تن و بدن» و از راه مجاز در بافت فیزیکی معنی «کنار، سمت، سو، مقابل، جلو» یافته و مقوله مکان را مفهوم‌سازی کرده است. «ور / بر» از طریق استعاره معنی «نزد، پیش» یافته که افزون بر تجارب انسانی بر مفهوم مکان نیز دلالت دارد. این واژه در فارسی امروز، در مقام اسم به معنی «کنار، سمت»، در ساخت‌هایی مانند «این ور»، «بر خیابان» به کار می‌رود. «بر» در ساختمان واژه‌های «بروبازو، برورو» و نیز در ساخت عبارات «دربرداشتن، دربرگرفتن» برای فارسی‌زبانان، تنها از منظر ساختوازی شفاف است و از نظر معنایی، به تیرگی گرایش دارد. این واژه‌ها و عبارات‌ها صورتی تثبیت شده در زبان‌اند و از این رو، روند واژگانی‌شدگی عبارات‌های ساخته‌شده با «ور / بر»، در مرحله نخست است. تنها واژه «برابر» است که با جزء «بر» ساخته شده و برای فارسی‌زبانان واژه‌ای بسیط به‌شمار می‌آید. «ور» در ساخت‌هایی مانند «ور دل کسی نشستن» و «ور دست کسی رفتن / بودن» کارکرد حرف اضافه به معنی «نزد، پیش» دارد؛ از آنجا که این ساخت علاوه بر مکان، بر مفهوم همراهی دائمی با کسی دلالت دارد، می‌توان گفت «ور» در کارکرد دستوری خود نشانه‌هایی از معنی اولیه خود را حفظ کرده است.

## منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳). ماده‌های فعل‌های فارسی دری، تهران، ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). ریشه‌شناسی (تیمولوژی)، تهران، ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). تاریخ زبان فارسی، چاپ دهم، تهران، سمت.
- استاجی، اعظم (۱۳۸۶). پیدایش نام حروف اضافه از نام اندامهای بدن، دستور، جلد سوم، شماره ۳، ص ۴۰-۵۱.
- انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱). فرهنگ سخن، دو جلد، چاپ اول، تهران، سخن.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خطیب‌رهبر، خلیل. (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی: کتاب حروف اضافه و ربط، تهران، صفی‌علیشاه [۱۳۶۷].
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران.
- ذوالنور، رحیم. (۱۳۶۵). رفتارشناسی حروف اضافه، رشد / ادب فارسی، سال ۲، شماره ۸، ۱۲-۲۳.

- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۵). *وزیدگیهای زادسپرم*، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲). *اردا/یرافنامه (متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه)*، ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار، چاپ دوم، تهران، انتشارات معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- صفوی، کورش (۱۳۹۰). *درآمدی بر معنی‌شناسی*، چاپ چهارم، تهران، پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی.
- صمصامی، سید محمد (۱۳۴۶). *پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*، اصفهان، مشعل.
- فرهوشی، بهرام (۱۳۷۸). *کارنامه اردشیر بابکان*، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران، [۱۳۵۴].
- مشکوٰه‌الدینی، مهدی (۱۳۸۸). *دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی*، چاپ اول، تهران، سمت.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*، جلد اول و سوم، تهران، نشر نو.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عامیانه*، جلد دوم، تهران، سخن.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). *چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی. جستارهای زبانی*، سال اول، شماره دوم، ص ۱۴۹-۱۶۵.
- نغزگوی کهن، مهرداد و محمد راسخ‌مهند (۱۳۹۱). *دستوری‌شدگی و بسط استعاری، پژوهش‌های زبانی*، سال سوم، شماره اول، ص ۱۱۷-۱۳۴.
- Abolghasemi, M. 1994. Stems of Dari Persian Verbs. Tehran: Ghoghnus. [In Persian].
- Abolghasemi, M. 1995. Etymology. Tehran: Ghoghnus. [In Persian].
- Abolghasemi, M. 2010. A Historical Grammar of the Persian Language. Tehran: Samt. [In Persian].
- Anvari, H. et al 2002. Sokhan Dictionary. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Dehkhoda, A. A. (1998). Dictionary. Tehran: Tehran University. [In Persian].
- Estaji, A. 2007. "The Evolution of [the Name of] Body Parts into Prepositions in Persian". Grammar (Journal of the Academy of Persian Language and Literature). 3. pp. 40-51. [In Persian].
- Farahvashi, B. 1378. Ardeshir Babakan's Report Card. Tehran: Tehran University Press. [In Persian].
- Gignoux, Ph. 2003. Ardâvirafnâme. Zhaleh Amouzegar (transl.). Tehran: Moein & Iranistics' society of France. [In Persian].
- Hasandust, M. 2014. An Etymological Dictionary of Persian Language. Vol. 1. Tehran: Iranian Academy of Persian Language and Literature. [In Persian].
- Khatib Rahbar, Kh. 1993. The Grammar of Persian Language: Book of Adpositions and Conjunctions. [In Persian].
- Meshkato-Dini, M. 2009. Persian Grammar: the Lexical Categories and Merge. Tehran: Samt. [In Persian].

- Naghzguy, M. & M. Rasekhmahand, 2012. "Grammaticalization and Metaphorical Extension". *Journal of Language Research*. 3 (1). 117-134. [In Persian].
- Naghzguy, M. 2010. "Identification Methods of Grammaticalization". *Comparative Language and Literature Research*. 1 (2). pp. 149-165. [In Persian].
- Najafi, A. 2008. *Folklore Persian Dictionary*. Vol. 2. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Natel Khanlari, P. 1986. *A History of the Persian Language*. Vol. 1, 3. Tehran: Nashre No. [In Persian].
- Rashed-Mohassel, M. T. 2006. *Vizīdagīhā Zādīspāram*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
- Safavi, K. 2011. *An Introduction to Semantics*. Tehran: Soure Mehr. [In Persian].
- Samsami, M. 1967. *Postpositions and Prepositions of Persian Language*. Esfahan: Masha'l. [In Persian].
- Zonnur, R. 1986. *Language Behavior of Adpositions. Development of Persian Literature..* 2 (8). pp. 12-23. [In Persian].
- Asha, R. 2009. *Avesta Glossary (frahang ī oīm: ēk)*, Mumbai: The K.R. Cama Oriental Institute.
- Bartholomae, C. 1961. *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: W. De Gruyter.
- Blank, A. 2001. Pathways of Lexicalization, In M. Haspelmath, E. König, W. Oesterreicher and W. Raible (eds.), *Language Typology and Language Universals*, (2. 1596-1608), Berlin and New York: Walter de Gruyter.
- Brinton, L. J. & E. C. Traugott. 2005. *Lexicalization and Language Change*, Cambridge: University Press.
- Bybee, J. 2003. Mechanism of Change in Grammaticalization: the Role of Frequency. In B.D. Joseph & R.D. Janda (eds.), *The Handbook of Historical Linguistics* (602-623), Blackwell Publishing.
- Fortson, B. W. IV. 2003. An Approach to Semantic Change, In B.D. Joseph & R.D. Janda (eds.), *The Handbook of Historical Linguistics* (648-666), Blackwell Publishing.
- Heine, B., U. Claudi & F. Hünnemeyer. 1991a. From Cognition to Grammar-Evidence from African Language, In E. C. Traugott and C. Heine (eds.), *Approaches to grammaticalization* (1/149-187), Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company.
- Heine, B., U. Claudi & F. Hünnemeyer. 1991b. *Grammaticalization: A Conceptual Framework*, Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Heine, B. 1997a. *The Cognitive Foundation of Grammar*, Oxford: University Press.

- Heine, B. 1997b. *Possession: Cognitive Source, Forces, and Grammaticalization*, Cambridge: University Press.
- Heine, B. 2003. Grammaticalization, In B.D. Joseph & R.D. Janda (eds.), *The Handbook of Historical Linguistics* (575-601), Blackwell Publishing.
- Heine, B. & T. Kuteva. 2004. *World Lexicon of Grammaticalization*, Cambridge: University Press.
- Hopper, P. 1990. Where do words come from?, In W. Croft, K. Denning and S. Kemmer (eds.), *Studies in Typology and Diachrony* (151-160), Amsterdam / Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Hopper, P.J. (1991). On Some Principle of Grammaticalization, In E. C. Traugott and C. Heine (eds.), *Approaches to grammaticalization* (1/17-35), Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company.
- Hopper, P.J. & E.C. Traugott. 2003. *Grammaticalization*, Cambridge: University Press.
- Kent, R. 1953. *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- Luján, E. R. 2010. Semantic Change. In S. Luraghi & V. Bubenik (eds.), *The Continuum Companion to Historical Linguistics* (286-310), London / Ney York: Continuum International Publishing Group.
- MacKenzie, D.N. 1971. *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
- Traugott, E. C. & E. König. 1991. The Semantics-Pragmatics of Grammaticalization Revisited, In E. C. Traugott and C. Heine (eds.), *Approaches to grammaticalization* (1/189-218), Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company.



## تأثیر تماس زبانی بر کاربرد حروف ربط فارسی در ترکی آذربایجانی

عبدالحسین حیدری<sup>۱</sup>

استادیار گروه علوم انسانی، دانشگاه فرهنگیان  
تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۴/۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۷/۱۱

### چکیده

تحقیق حاضر به کارگیری حروف ربط زبان فارسی، توسط گویشوران ترکی آذربایجانی و تأثیر آن بر زبان ترکی آذربایجانی را مطالعه کرده است. داده‌ها از منابع معتبر ترکی آذربایجانی و تعاملات گویشوران آن زبان در مناطق مرکزی استان اردبیل گردآوری شد. با تحلیل داده‌ها براساس معیارهای زبانی و غیرزبانی تمایز رمزگردانی از قرض‌گیری، مشخص گردید که عمده حروف ربط زبان فارسی به صورت وام‌واژه در زبان ترکی آذربایجانی، نقش آفرینی می‌کنند و تعدادی از آنها نیز طی فرایند رمزگردانی زبانی، در گفتار دوزبانه‌ها ظاهر می‌شوند. یافته‌های تحقیق در تطابق با دیدگاه میرزاسکاتن (۱۹۹۳، ۲۰۰۶)، می‌باشد که پیوستار رمزگردانی-قرض‌گیری را مکانیزمی برای تکمیل و تثبیت راه‌یابی عناصر از زبانی به زبان دیگر، مطرح کرده است. قرض‌گیری حروف ربط فارسی موجب می‌شود که گویشوران ترکی آذربایجانی برای پیوند بندهای جملات مرکب ناهم‌پایه، علاوه بر الگوهای نحوی زبان خود، از الگوهای نحوی زبان فارسی هم استفاده نمایند. طبق نتایج تحقیق حاضر، این تغییرات نحوی که دلایل کاربردی دارند با سطح دوم رده‌بندی عناصر قرضی توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، مطابقت دارد که دامنه تغییرات نحوی حاصل از وام‌گیری حروف ربط در زبان قرض‌گیرنده را، محدود و اندک فرض کرده است.

**واژه‌های کلیدی:** حروف ربط، زبان فارسی، زبان ترکی آذربایجانی، قرض‌گیری، رمزگردانی

## ۱- مقدمه

محققانی نظیر بلومفیلد<sup>۱</sup> (۱۹۳۳)، هاگن<sup>۲</sup> (۱۹۵۰) و واین‌رایش<sup>۳</sup> (۱۹۵۳)، برخورد زبانی را به عنوان یک رشته تحقیقاتی جدید زبان‌شناسی در قرن بیستم معرفی کردند. برخورد زبانی می‌تواند به اشکال مختلف تماس دو زبان و تأثیرگذاری آن‌ها بر یکدیگر (قرض‌گیری، رمزگردانی<sup>۴</sup>، همگرایی و ...) نمایان شود. قرض‌گیری یا همان رد و بدل شدن (داد و ستد) عناصر زبانی میان دو جامعه زبانی، طبیعی‌ترین و متداول‌ترین حالت برخورد آن‌هاست. توماسون و کافمن<sup>۵</sup> (۱۹۸۸)، معتقدند که گویشوران یک زبان از طریق قرض‌گیری، ویژگی‌های زبان دیگر را به زبان خودشان ملحق می‌کنند. از نظر مدرسی (۱۳۸۷)، اکثر زبان‌شناسان قرض‌گیری زبانی را روندی دانسته‌اند که طی آن عناصری از یک زبان یا گویش، به زبان‌ها یا گویش‌های دیگر وارد می‌شود.

واژه‌ها، اولین عناصری هستند که در برخورد و اصطکاک زبان‌ها به زبان قرض‌گیرنده، انتقال پیدا می‌کنند؛ اما اگر فشار فرهنگی از سوی گویشوران زبان مبدأ (قرض‌دهنده) طولانی مدت و شدید باشد، به دوزبانگی گسترده در جامعه قرض‌گیرنده منجر می‌شود و به دنبال آن ممکن است قرض‌گیری دستوری و همچنین قرض‌گیری واجی اتفاق بیفتد (توماسون و کافمن، ۱۹۸۸: ۳۷). فعل‌ها و حروف اضافه نسبت به اسم‌ها و صفت‌ها، کمتر توسط گویشوران یک زبان به عاریت گرفته می‌شوند؛ زیرا فعل‌ها و حروف اضافه بر مقوله‌های دیگر جمله حاکم هستند و به آنها حالت<sup>۶</sup> می‌دهند. حروف ربط (مانند اما، درحالی که، اگر و ...)، در حدفاصل بین واژه‌های محتوایی (اسم، صفت) و واژه‌های دستوری (فعل و حرف اضافه) قرار دارند و این ویژگی زبانی، به سهولت راه‌یابی آنها از زبانی به زبان دیگر کمک می‌نماید. قرض‌گیری نامتوازن عناصر مختلف زبانی موجب شد تا پژوهش‌ها از اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد به سمت و سوی تعیین سلسله مراتب نتایج قرض‌گیری سوق پیدا کند و محققان تلاش کردند تا به محدودیت‌های جهان‌شمول در قرض‌گیری زبانی دست یابند که در بخش پیشینه تحقیق به تعدادی از آنها، اشاره خواهد شد. اما میرزاسکاتن<sup>۷</sup> (۱۹۹۳: ۲۱۲)، معتقد است که اکثر این

<sup>۱</sup>. Bloomfield

<sup>۲</sup>. Haugen

<sup>۳</sup>. Weinreich

<sup>۴</sup>. Code-switching

<sup>۵</sup>. Thomason & Kaufman

<sup>۶</sup>. case

<sup>۷</sup>. Myers-Scotton

تحقیقات، نتایج برخورد زبان‌ها را مطالعه کرده‌اند و به نحوه تکمیل و مراحل تثبیت تغییرات حاصل از این پدیده زبانی، توجه چندانی نکرده‌اند. از نظر میرزاسکاتن (۱۹۹۳)، معمولاً یک واژه در زبان قرض‌گیرنده، ابتدا در گفتار دوزبانه‌ها ظاهر می‌شود که از آن به عنوان واژه رمزگردانی‌شده<sup>۱</sup> یاد می‌شود و به تدریج همین واژه با کسب بسامد بالا، به گفتار یک‌زبانه‌ها نیز راه می‌یابد و به واژه قرضی تبدیل می‌شود؛ بنابراین ریشه قرض‌گیری در اکثر موارد به رمزگردانی‌زبانی<sup>(۱)</sup> برمی‌گردد. رمزگردانی‌زبانی به استفاده متناوب از دو یا چند زبان در یک جمله یا پاره‌گفتار دلالت دارد (وان‌دولم<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷: ۱). برای مثال؛ فرد دوزبانه فارسی-انگلیسی، در جمله *paper/ accept* نشد؛ واژه‌های انگلیسی را به صورت عناصر رمزگردانی‌شده، در درون جمله فارسی به کار برده است. در راستای مباحث قرض‌گیری و تمایز آن از رمزگردانی، تحقیق حاضر قصد دارد تا ضمن تحلیل فرایند به‌کارگیری حروف ربط زبان فارسی توسط سخنگویان ترکی‌آذربایجانی، نتایج و تأثیرگذاری آن بر نظام زبان ترکی‌آذربایجانی را نیز مطالعه کند.

## ۲- پیشینه تحقیق

مطالعات اولیه قرض‌گیری، اغلب به فهرست‌بندی وام‌واژه‌ها و بررسی نتایج قرض‌گیری توجه داشته است. مطالعه کمی میوسکن<sup>۳</sup> (۱۹۸۱)، تعیین سلسله مراتب قرض‌گیری زیر را با تکیه بر تحلیل عناصر قرضی زبان اسپانیایی در زبان چکوا، ممکن ساخت:

اسم < صفت < فعل < حرف اضافه < حرف ربط هم‌پایه < کمی‌تما < حرف تعریف < ضمیر < واژه‌بست < حرف ربط وابسته. در ادامه تحقیقات دیگری نظیر پاپلاک، سانکوف و میلر<sup>۴</sup> (۱۹۸۸)، به نتایج مشابه دست یافتند و از دیدگاه آنها نیز، عناصر طبقه باز زبان (اسم، صفت، فعل) نسبت به عناصر طبقه بسته (حروف اضافه، حروف ربط و ضمیرها)، سهل‌تر قرض گرفته می‌شوند. توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، با در نظر گرفتن شدت برخورد زبان‌ها و فواصل رده‌شناختی آنها از یکدیگر، به طبقه‌بندی قرض‌گیری می‌پردازند که ترفردالر<sup>۵</sup> (۲۰۱۰)، نسخه مختصر آن را به صورت زیر ارائه می‌کند.

سطح یک: سطحی که واژگان یا همان واژه‌های محتوایی (اسم و صفت) را در بردارد.

1. Code-switched word

2. Van Dulm

3. Muysken

4. Poplack, Sankoff and Miller

5. Treffers-Daller



سطح دوم: سطح واژه‌های نقشی (حروف ربط و قیدها)، همراه با تغییرات نحوی محدود  
 سطح سوم: سطح حروف اضافه و انواع وندها  
 سطح چهارم: سطح ویژگی‌های دستوری عمده مانند ترتیب کلمات  
 سطح پنجم: تغییرات عمده ساختوازی-نحوی که موجب تغییر در ساختمان و رده‌بندی  
 صرفی زبان قرض‌گیرنده می‌شود.

همان‌طوری که در مدل سلسله‌مراتب قرض‌گیری توماسون و کافمن (۱۹۹۸)، مشهود است؛ پایین‌ترین سطح قرض‌گیری به واژگان اختصاص دارد، درحالی که رخداد قرض‌گیری ساختاری و نحوی، فقط در سطوح بالاتر ممکن است. از نظر توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، وجود قرض‌گیری ساختاری در یک زبان، حاکی از آن است که قرض‌گیری واژگانی از قبل در همان زبان اتفاق افتاده است. دامنه تغییرات نحوی در سطح دوم مدل، محدود و اندک فرض شده است زیرا توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، معتقدند که حروف ربط قرضی نمی‌تواند تغییراتی را از لحاظ رده‌شناختی در زبان قرض‌گیرنده به وجود بیاورد. در همین ارتباط، ترفرزدالر (۲۰۱۰)، به قرض‌گیری حروف ربط هلندی بروکسلی از فرانسه اشاره می‌کند که تغییرات نحوی محدودی را در زبان پذیرنده سبب شده است. سطح سوم مدل سلسله‌مراتب قرض‌گیری، به وام‌گیری حروف اضافه و وندها تعلق دارد؛ توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، به چندین پسوند زایا مانند (-able, -ery, ...) اشاره می‌کنند که از زبان فرانسه به انگلیسی میانه راه یافته است. ورود تکواژ جمع زبان عربی «ات» به زبان فارسی نیز می‌تواند مثالی برای سطح سوم مدل قرض‌گیری در نظر گرفته شود. سطوح چهارم و پنجم که سطوح قرض‌گیری ویژگی‌های عمده دستوری را دربردارند، غیرمعمول‌ترین نوع قرض‌گیری زبانی به شمار می‌آیند. توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، جایگزینی ترتیب اسم+صفت زبان رومانس با ترتیب صفت+اسم آلمانی را تقریباً نمونه خوبی برای سطح چهارم مدل قرض‌گیری متصور شده‌اند. از دیدگاه آنها، تأثیر زبان ترکی بر روی گونه‌ای از یونانی<sup>۱</sup>، مثالی دیگر برای قرض‌گیری ساختاری در سطح پنجم است؛ گونه یونانی علاوه بر قرض‌گیری ترتیب کلمات چندین ساخت نحوی ترکی، حتی فرایند هماهنگی واکه‌ای ترکی را نیز وام گرفته است. داوکینز<sup>۲</sup> (۱۹۱۶: ۱۹۸)، در همین رابطه اظهار نموده است که از این گونه فقط کالبد یونانی مانده است درحالی که روح آن به زبان ترکی تعلق دارد.

<sup>۱</sup>. Asia Minor Greek

<sup>۲</sup>. Dawkins

سالمونز<sup>۱</sup> (۱۹۹۰)، از جمله کسانی است که تمرکز مطالعات قرض‌گیری را در جهت سطوح کاربردشناختی و تحلیل کلام پیش برد و از نقش‌نماهای انگلیسی (مانند البته، خوب، اما و...) یاد می‌کند که گویشوران آلمانی-آمریکایی به کار می‌برند. فریزر<sup>۲</sup> (۱۹۹۹)، نقش‌نماهای کلامی را عبارت‌های واژگانی می‌داند که در اصل از سه گروه نحوی: حروف‌ربط، قیدها و گروه‌های حرف‌اضافه‌ای گرفته شده‌اند. این عناصر رابطه بین بخشی که نقش‌نمای کلامی معرف آن است با پاره‌گفتار بعدی را نشان می‌دهد. نقش‌نماهای کلامی معمولاً عناصر اختیاری‌اند و می‌توان آنها را بدون آن که به ساخت نحوی جمله خدشه‌ای وارد کنند، از جمله حذف کرد. هرچند برخی از حروف‌ربط در جرگه نقش‌نماها قرار دارند؛ اما نقش‌نماهای کلامی و حروف‌ربط، مقولات زبانی متفاوتی هستند؛ زیرا حروف‌ربط مقولات نحوی‌اند که دو گزاره را به یکدیگر ربط می‌دهند؛ اما نقش‌نماهای کلامی مقولاتی کاربردشناختی‌اند که به پیوستگی و انسجام در گفتمان کمک می‌کنند. ماتراس<sup>۳</sup> (۱۹۹۸)، برای تبیین محدودیت‌های قرض‌گیری، به ترکیبی از عوامل کاربردشناختی و روان‌شناختی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که سلسله مراتب دستوری نمی‌تواند تبیین مناسبی از نقش‌نماهای کلامی که رفتار دستوری یکسانی دارند، ارائه دهد درحالی که اصول کاربردشناختی می‌تواند درجات قرض‌گیری نقش‌نماها را توجیه نماید. گاس و سالمونز (۲۰۰۰)، با تشریح سیر تکاملی نقش‌نماهای کلامی دوزبانه‌های آلمانی-آمریکایی در چارچوب دیدگاه میرزاسکاتن (۱۹۹۳)، نتیجه‌گیری کردند که نقش‌نماهای انگلیسی ابتدا به صورت رمزگردانی وارد زبان آلمانی می‌شوند و در نهایت به وام‌واژه تبدیل می‌شوند. غیاثیان و رضایی (۱۳۹۱)، به بررسی پدیده رمزگردانی در میان دوزبانه‌های ارمنی-فارسی تهران، پرداختند و نشان دادند که زبان ارمنی دوزبانه‌های ارمنی-فارسی در برخورد با زبان فارسی، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و در نتیجه، عناصر زیادی از زبان فارسی به ارمنی وارد می‌شود که برخی از این عناصر وام گرفته شده‌اند و برخی دیگر به دلیل رمزگردانی در گفتار دوزبانه‌ها به کار می‌روند. و صفوی (۱۳۷۴)، ضمن بررسی علل قرض‌گیری، طبقه‌بندی کلی از واژه‌های قرضی در زبان فارسی ارائه کرده است.

1. Salmons

2. Fraser

3. Matras

مطالعات متعددی در زمینه قرض‌گیری از زبان فارسی به ترکی آذربایجانی صورت پذیرفته است. سلوبین<sup>۱</sup> (۱۹۸۶)، با مطالعه مشکلات کودکان ترک‌زبان در یادگیری بند موصولی و سایر بندهای وابسته، اظهار نموده است که ترک‌زبانان به‌ویژه ترک‌زبانان ایرانی برای فائق آمدن به مسائلی نظیر پردازش ساختواژه پیچیده و حالت‌گذاری در جملات مرکب زبان خود، به استفاده از آرایش نحوی ساخت‌های وابسته زبان فارسی متوسل می‌شوند. یاری (۱۳۷۴)، انواع واژه‌های قرضی از زبان فارسی در ترکی آذربایجانی را مشخص کرده و تغییرات آوایی، ساختواژی و معنایی آنها را بررسی نموده است. لی<sup>۲</sup> (۱۹۹۶)، با ارائه پیکره زبانی از کاربرد بند موصولی در ترکی آذربایجانی، نشان داد که به دلیل تأثیر زبان فارسی، ۳۹ درصد بندهای موصولی در پاره‌گفتارهای گویشوران ترکی آذربایجانی، به صورت پس‌هسته‌ای (الگوی زبان فارسی) نمایان می‌گردد. یافته‌های نغزگوی کهن و عبدالملکی (۱۹۹۳)، حاکی از آن است که به دلیل تفاوت‌های آوایی، معنایی و دستوری زبان فارسی و ترکی آذربایجانی، بهترین راه‌کارهای انطباق افعال قرضی برای زبان ترکی آذربایجانی، دو راه‌کار درج غیرمستقیم و وام‌گیری معنایی می‌باشد. محمودی (۱۳۹۳)، نتیجه‌گیری کرده است که ترکی آذربایجانی به دلیل تماس با زبان فارسی، متحمل تغییراتی همانند تغییر در ترتیب عناصر جمله به خاطر به‌کارگیری برخی تکواژهای دستوری و تغییر در رده صرفی از پیوندی به تحلیلی، در نتیجه الگوبرداری از فعل مرکب فارسی می‌شود.

### ۳- روش‌شناسی

پژوهش حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی است. برای گردآوری داده‌ها، از هر دو نوع منابع کتابخانه‌ای و میدانی استفاده شده است. به مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها و کتاب‌های معتبر که قرض‌گیری ترکی آذربایجانی از فارسی یا دستور زبان ترکی آذربایجانی را مطالعه کرده‌اند، مراجعه گردید و داده‌هایی نظیر انواع حروف ربط، جمله‌های مرکب هم‌پایه و ناهم‌پایه از میان مطالب مختلف، استخراج و دسته‌بندی شد. گروه دوم داده‌ها، از تعاملات زبانی ۳۰ نفر (مرد و زن) از گویشوران ترکی آذربایجانی مناطق مرکزی استان اردبیل (اردبیل، مشگین‌شهر و روستاهای تابعه)، به روش نمونه‌گیری در دسترس، و آنهایی که تمایل به همکاری داشتند، ضبط و جمع‌آوری شد (حدود ۱۲ ساعت). ۱۰ نفر از این گروه که

1. Slobin

2. lee

تک‌زبان (ترکی‌آذربایجانی) بودند، از سنین بالای ۵۰ سال برخوردار بودند و بقیه گروه، غیر از زبان بومی، توانایی تکلم به زبان فارسی را نیز داشتند (دوزبانه) و سن‌شان بین ۱۸ تا ۶۰ سال در نوسان بود. خود دوزبان‌ها دو گروه را شامل می‌شدند. یک گروه ۱۰ نفره تحصیل کرده و یا دانشجویی که مشغول کارهای آموزشی، فرهنگی و اداری بودند و گروه دیگر که از سواد عمومی برخوردار بودند، شغل آزاد داشتند. همچنین نویسنده در گردآوری و تحلیل داده‌ها، به دلیل ترک‌زبان بودن، از شمّ زبانی خود هم استفاده نموده است. با دسته‌بندی و شمارش انواع حروف ربط قرضی در میان گفتار گویشوران ترکی‌آذربایجانی، مشخص گردید که حرف ربط **ولی** با فراوانی ۵۳ و حرف ربط قیدی **به‌جزاین‌که** با فراوانی ۷، به ترتیب از بیشترین و کمترین فراوانی کاربرد برخوردار هستند. ماتراس (۱۹۹۸: ۱۵۸)، نیز حرف ربط **ولی** را پربسامدترین حرف ربط قرضی معرفی کرده است. ترتیب فراوانی کاربرد داده‌های تحقیق حاضر، به صورت زیر نشان داده می‌شود: **ولی** < اما < چون < چون که < که < یا < اگر < وقتی که < در حالی که < وقتی < و < هر چند < زمانی که < در صورتی که < مگر این که < به جز این که؛

جدول ۱، تعداد جملات مرکب بر اساس الگوهای زبان فارسی و ترکی‌آذربایجانی

تعداد و نوع جملات مرکب ناهم‌پایه‌ای	تعداد جملات مرکب با الگوی زبان ترکی‌آذربایجانی	تعداد جملات مرکب با الگوی زبان فارسی در پی کاربرد حروف ربط وابسته
۴۷ جمله مرکب با بند قیدی	۲۷	۲۰
۲۵ جمله مرکب با بند موصولی	۱۳	۱۲
۱۱ جمله مرکب با بند متممی	۲	۹

هر دو نوع حروف ربط هم‌پایه (و، اما، ...) و وابسته (اگر، چون، که و ...) زبان فارسی، توسط گویشوران ترکی‌آذربایجانی به کار برده می‌شود. چون شیوه پیوند بندهای جمله مرکب هم‌پایه در زبان‌ها، متفاوت نیست و تأثیرگذاری حروف ربط وابسته زبان فارسی بر نحو ترکی‌آذربایجانی بارزتر است؛ بنابراین در جدول ۱، فقط تعداد و انواع جملات مرکب ناهم‌پایه گردآوری شده به روش میدانی، ارائه شده است که نمونه‌هایی از آنها، در مثال‌های ۵ تا ۱۸، قابل مشاهده است.

## ۴- یافته‌ها

ایرانیان دارای زبان مادری غیر فارسی، برای ارتباط با سایر هم‌وطنان خود و همچنین برای تحصیل در مقاطع مختلف نظام آموزشی و پژوهشی، زبان فارسی را به‌عنوان زبان رسمی و آموزش کشور، یاد می‌گیرند و این به‌معنی دوزبانگی جمعی و گروهی است که خود، منبع عمده ورود عناصر زبان فارسی به زبان‌ها و گویش‌های دیگر کشورمان از جمله زبان ترکی آذربایجانی است. علاوه‌براین؛ جایگاه اجتماعی، فرهنگی و ادبی زبان فارسی باعث شده است تا واژه‌های قرضی بیشتری در طول نسل‌های متمادی، از زبان فارسی به زبان ترکی آذربایجانی انتقال یابد که در این میان، سهم واژه‌های محتوایی (اسم‌ها و صفت‌ها) به دلیل ارتباط قوی آنها با محتوای فرهنگی و اجتماعی جامعه، بیشتر بوده است. حروف ربط زبان فارسی که به‌عنوان رابط بین بندهای جملات مرکب، ایفای نقش می‌نمایند، تأثیر نحوی تعیین‌کننده‌ای بر دیگر عناصر درون این بندها ندارند؛ بنابراین راه‌پایی آنها به پاره‌گفتارهای زبان ترکی آذربایجانی نسبت به سایر تکیواژه‌های دستوری، راحت‌تر انجام گرفته است. ارائه نمونه‌هایی از داده‌ها، در چهارچوب تقسیم‌بندی حروف ربط زبان فارسی مشکوة‌الدینی (۱۳۹۴: ۲۶۲-۲۵۶)، انجام می‌گیرد؛ زیرا گویشوران ترکی آذربایجانی، حروف ربط فارسی را مانند فارسی‌زبانان برای پیوند سازه‌ها، به‌ویژه بندهای جملات مرکب به‌کار می‌برند.

۴-۱- حروف ربط هم‌پایه: جمله ممکن است به‌صورت رشته‌ای از دو یا چند بند اصلی پیوند یافته و به دنبال هم با یکی از حروف ربط هم‌پایه‌ای (و، یا ... و ... یا، ولی و اما) تولید شود. بندهای سازنده جمله مرکب، از لحاظ دستوری مستقل هستند. به‌همین لحاظ به‌عنوان بندهای هم‌پایه در نظر گرفته می‌شوند.

1- gapī-nī ash-dī væ hamī-nī dævæt elæ-dī.

کرد دعوت را همه و کرد باز را در

۱- در را باز کرد و همه را دعوت کرد.

2- ya ev-æ qæl ya orda-a gal.

بمان در-آنجا یا بیا به-خانه یا

۲- یا به خانه بیا یا در آنجا بمان.

3- besh gun tæzæ ay-dan kech-ir væli hugug-ī ver-mir-lær.

نمی‌دهند را-حقوق ولی می‌گذرد از-ماه جدید روز پنج

۳- پنج روز از ماه جدید می‌گذرد ولی حقوق را نمی‌دهند.

4- hamī get-ti amma mæn gal-dim.

ماندم من اما رفتند همه

۴- همه رفتند اما من ماندم.

حروف ربط هم‌پایه‌ای **و**، **یا** به مفهوم پیوند ساده و مطلق و حروف ربط **ام**، **ولی** به مفهوم تضاد دو بند اشاره می‌کنند.

۲-۴- حروف ربط وابسته: به جملات مرکبی که دست‌کم از یک بند اصلی و یک بند وابسته تشکیل شده باشد، جملات مرکب ناهم‌پایه‌ای گفته می‌شود. بند اصلی بدون حرف ربط و بند وابسته با یکی از حروف ربط وابسته آشکار یا پنهان در جایگاه آغازی دیده می‌شود. جملات مرکب ناهم‌پایه‌ای به سه دسته تقسیم می‌شوند.

۱-۲-۴- جمله مرکب ناهم‌پایه‌ای با بند موصولی: در این نوع جملات، بند وابسته موصولی (که بند وصفی یا درونه نیز گفته می‌شود و یک بند اختیاری است) از طریق حرف ربط **که**، به دنبال هسته گروه اسمی (اسم) به کار می‌رود.

5- ushax-lar **ki** qej qæl-di-lær gapī-da gal-dī-lar.

مانند پشت در آمدند دیر که بچه‌ها

۵- بچه‌هایی که دیر آمدند پشت در ماندند.

۲-۲-۴- جمله مرکب ناهم‌پایه‌ای با بند متمم: در جمله‌های مرکب ناهم‌پایه‌ای مانند جمله ۶، بند وابسته، بند متمم فعل می‌باشد و به همین سبب کاربرد آن بعد از فعل، اجباری است و حرف ربط **که**، در آغاز بند متمم، ممکن است پنهان باشد. بند متمم، مشخصه نحوی دسته خاصی از افعال واژگانی مانند **demæk** (گفتن)، **istæmæk** (خواستن)، **bilmæk** (دانستن) و ... است که به مفاهیم دستوری بیانی و یا ادارکی دلالت دارند.

6- ushax-lar bil-ir-di-lær (**ki**) zænq tez vīr-īl-ajax.

زده خواهد شد زود زنگ (که) می‌دانستند بچه‌ها

۶- بچه‌ها می‌دانستند (که) زنگ زده خواهد شد.

۳-۲-۴- جمله مرکب ناهم‌پایه‌ای با بند قیدی: در جمله‌های مرکب ۷ تا ۱۲، بند وابسته رابطه دستوری قید را داراست؛ بند قیدی الزاماً با یکی از حروف ربط قیدی به کار می‌رود که عبارتند از: چون، چون که، زمانی که، اگر، هرچند، درحالی که، مگر این که، به جز این که و ... . بند قیدی برحسب حرف ربط حاضر در آن به یکی از مفاهیم علت، زمان، شرط، هدف، تقابل، استثنا و ... اشاره می‌کند.

7- o-lar qæl-mæz-lær **chün ki** bil-lir-lær mæn bir-di-yam.

هستم در-اینجا من می‌دانند که چون نمی‌آیند آنها  
۷- آنها نمی‌آیند چون که می‌دانند من اینجا هستم.

8- o zaman ki sæn-i sæs-læ-dim qonshu-lar qæl-di-lær.

آمدند همسایه‌ها صدا کردم را-تو که زمان آن  
۸- زمانی که تو را صدا کردم همسایه‌ها آمدند.

9- æyær geyræt-i var-di bæ niyæ qet-mir.

نمی‌رود چرا پس دارد مالکیت-غیرت اگر  
۹- اگر غیرت دارد پس چرا نمی‌رود.

10- mæn jævab-in ver-dim **dær hali ke** agha-lar lal gal-mish-di-lar.

مانده بودند لال آقایان که حالی در دادم جوابش من  
۱۰- من جوابش را دادم درحالی که آقایان لال مانده بودند.

11-mæn istæ-mir-æm kitab-ï aparam **mægær in ke** gæbul eli-yæ-sæn.

بکنی قبول که این مگر بیرم را-کتاب نمی‌خواهم من  
۱۱- من نمی‌خواهم کتاب را بیرم مگر این که قبول بکنی.

12- **be joz in ke** dærdesær ver-æ-siz ayrï ish æliz-dæn qæl-mir.

نمی‌آید از-دستان کار دیگر بدهید دردرس که این جز به  
۱۲- به جز این که دردرس بدهید کار دیگری از دستان نمی‌آید.

## ۵- نتیجه

بررسی داده‌های گردآوری‌شده، حاکی از آن است که عمده حروف ربط زبان فارسی به لحاظ کاربرد در پاره‌گفتارهای گویشوران ترکی آذربایجانی، از بسامد نسبتاً بالایی برخوردار است و تعدادی از این حروف، فقط در گفتار دوزبانه‌های ترکی آذربایجانی-فارسی نمود آوایی پیدا می‌کند. مشاهده نتایج مشابه در اکثر نقاط دنیا که در اثر برخورد زبان‌ها به وقوع می‌پیوندد، به بحث پیرامون تمایز قرض‌گیری واژگانی از رمزگردانی دامن زده است. محققانی نظیر فاف<sup>۱</sup> (۱۹۷۹) و آپیل<sup>۲</sup> (۱۹۸۷)، به عدم تعیین مرز شفاف بین قرض‌گیری واژگانی و رمزگردانی معتقدند؛ درحالی که در چند دهه گذشته، معیارهای

<sup>۱</sup>. Pfaff

<sup>۲</sup>. Appel

گونگونگی برای تمایز بین این دو پدیده زبانی مطرح شده است. از دیدگاه سریدهار<sup>۱</sup> (۱۹۸۰)، تمامی گویشوران جامعه زبانی (دوزبانها و یک‌زبانها)، عناصر قرضی را به کار می‌برند در صورتی که عناصر رمزگردانی شده، فقط در گفتار دوزبانها بروز و ظهور پیدا می‌کند. پاپ‌لاک<sup>۲</sup> (۱۹۸۰: ۲۲۰)، اظهار می‌کند که بسامد کاربرد عناصر قرضی در زبان پذیرنده، بالاست؛ در حالی که بسامد عناصر رمزگردانی شده، نسبتاً پایین می‌باشد. علاوه بر این او از تلفیق واجی به عنوان معیار دیگری برای تمایز قرض‌گیری واژگانی از رمزگردانی، یاد می‌کند. سازگاری و انطباق عناصر واژگانی با الگوهای واجی زبان دریافت کننده، نشانه قرض‌گیری است اما عدم انطباق واجی بر پدیده رمزگردانی دلالت دارد. میرزاسکاتن (۱۹۹۳، ۲۰۰۶)، نیز معتقد است که معتبرترین معیار برای تشخیص تفاوت بین رمزگردانی و قرض‌گیری، به بسامد نسبی و کامل واژه‌ها در زبان میزبان بستگی دارد. عناصر رمزگردانی شده بسامد کمی دارند ولی عناصر قرضی دارای بسامد زیاد یا کامل هستند. میرزاسکاتن (۲۰۰۲: ۴۱)، قرض‌گیری را به دو نوع قرض‌گیری فرهنگی<sup>۳</sup> و قرض‌گیری کانونی<sup>۴</sup> تقسیم می‌کند. عناصر قرض فرهنگی بر اشیا یا مفاهیمی دلالت دارند که در فرهنگ زبان پذیرنده تازگی دارد، اما عناصر قرض کانونی بر اشیا یا مفاهیمی دلالت دارند که زبان پذیرنده نیز واژگان یا عناصر معادل آنها را در خود دارد؛ بدین ترتیب قرض‌گیری کانونی جایگاه متفاوتی نسبت به قرض‌گیری فرهنگی دارد. میرزاسکاتن (۲۰۰۲)، پیشنهاد می‌کند که عناصر فرهنگی نباید به عنوان عناصر رمزگردانی شده در نظر گرفته شوند هر چند فقط یک بار در پیکره زبان پذیرنده رخ بدهند. زیرا آن واژه‌ها در فرهنگ زبان پذیرنده تازگی دارند و خود به خود واژه‌های قرضی هستند و بخشی از واژگان ذهنی گویشوران آن زبان شده‌اند.

با بررسی داده‌های گردآوری شده، مشخص گردید که سه حرف ربط قیدی (درحالی که، مگر این که و به‌جز این که)، در گفتار دوزبانها، به‌خصوص در گفتار دوزبانهای تحصیل کرده، یافت می‌شود در صورتی که بقیه حروف ربط (و، یا، ولی، اما، که، چون، چون که، زمانی که، هرچند)، توسط تمامی گویشوران ترکی آذربایجانی (یک‌زبانها و دوزبانها) مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین طبق داده‌های جمع‌آوری شده، سه

1. Sridhar

2. Poplack

3. cultural borrowing

4. core borrowing



حرف ربط قیدی در صورتی که، مگر/این که و به‌جز/این که، نسبت به بقیه حروف ربط، بسامد نسبتاً پایینی را داراست. علاوه بر این، تغییراتی در سطح آوایی حروف ربط پربسامد فارسی رخ داده است که می‌توان آن را معلول فرایندی دانست که به تطبیق حروف ربط فارسی با ساخت آوایی ترکی آذربایجانی منجر شده است:

هماهنگی واکه‌ای (مشخصه بارز زبان ترکی آذربایجانی)، باعث می‌شود تا حرف ربط æmma (اما) و zæmani ke (زمانی که)، به صورت amma و o zamam ki در گفتار گویشوران ترکی آذربایجانی (به‌ویژه در گفتار تک‌زبان‌ها)، ظاهر شود.

حرف ربط ke (که): واکه‌های میانه واژه‌های قرضی تک‌هجایی در زبان ترکی آذربایجانی، افراشته می‌شوند، به‌همین خاطر واکه /e/ در حرف ربط ke، به /i/ تبدیل می‌شود و به صورت ki تلفظ می‌گردد (محمودی، ۱۳۸۴). ممکن است ki بر اثر هماهنگی واکه‌ای و با توجه به واژه قبل خودش، به صورت ki (با واکه پسین و افراشته) نیز ادا شود؛ اکثر دوزبان‌های تحصیل‌کرده ترکی آذربایجانی-فارسی، واکه حرف ربط که، را در حروف ربط قیدی درحالی که، مگر/این که و به‌جز/این مانند فارسی‌زبانان تلفظ می‌کنند، هرچند همخوان تولیدی آنها همچنان انسدادی و پیش‌کامی (k ترکی آذربایجانی) است.

حروف ربط chon (چون): افراستگی واکه‌های میانه در واژه‌های قرضی تک‌هجایی باعث می‌شود تا chon در ترکی آذربایجانی به chün (با واکه پیشین، گرد و افراشته) تبدیل شود (محمودی، ۱۳۸۴).

æqær- (اگر): همخوان انسدادی، پیش‌کامی /g/ در موضع میانی واژه‌های بیش از یک هجای ترکی آذربایجانی، به غلت /y/ تبدیل می‌شود، به این دلیل æqær (اگر) در ترکی آذربایجانی به صورت æyær نمود آوایی پیدا می‌کند. /y/ در ترکی آذربایجانی واج‌گونه‌ای از /g/ است (محمودی، ۱۳۸۴).

بنابراین بخش عمده‌ای از حروف ربط فارسی (اما، که، زمانی که، چون، چون که، اگر و ...) در انطباق کامل با نظام آوایی ترکی آذربایجانی، در گفتار گویشوران آن زبان نمایان می‌شوند. در نتیجه با در نظر گرفتن معیار زبانی (تلفیق واجی) و معیارهای غیرزبانی (فراوانی رخداد واژه‌ها و کاربرد آنها توسط یک‌زبان‌ها یا دوزبان‌ها) می‌توان گفت که حروف ربط قیدی درحالی که، مگر/این که و به‌جز/این که به‌عنوان عناصر رمزگردانی شده و بقیه حروف ربط به‌عنوان عناصر قرضی در زبان ترکی آذربایجانی ایفای نقش می‌نمایند.

البته محققانی نظیر پاپ‌لاک و می‌چان<sup>۱</sup> (۱۹۹۵)، علاوه بر تلفیق واجی از تلفیق ساختواژی و نحوی نیز برای تمایز رمزگردانی از قرض‌گیری واژگانی استفاده می‌کنند. اما به دلیل قابل تقطیع نبودن حروف ربط زبان فارسی (عدم دریافت پسوند و پیشوند) و عدم حاکمیت آنها، توسط عنصر صرفی و زمان فعل بند وابسته (به خاطر قرار گرفتن در جایگاه هسته گروه متمم‌نما)، از مباحث تلفیق ساختواژی و نحوی در همین ارتباط صرف نظر می‌شود.

کامری<sup>۲</sup> (۱۹۸۱)، به انواعی از حروف ربط زبان فارسی (و، اما، اگر ... ) اشاره دارد که از قرن سیزدهم میلادی به بعد، به زبان‌های ترکی وارد شده است و رخداد انواعی از بندهای وابسته زبان فارسی را در این زبان‌ها، ممکن ساخته است. کتاب‌های دستور زبان ترکی متعددی مانند آندرهیل<sup>۳</sup> (۱۹۷۹: ۴۳۸)، فرزانه (۱۳۵۷: ۱۱۸)، لی (۱۹۹۶: ۸۶)، از حروف ربط زیادی (و، یا، اما، که، چون، چون که، زمانی که، هرچند و ...) نام می‌برند که ترک‌زبانان در طول سالیان متمادی از زبان فارسی قرض گرفته‌اند و هنوز هم به کار می‌برند. توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، معتقدند که قرض‌گیری واژگانی اغلب بدون دوزبانگی گسترده در جامعه زبانی رخ می‌دهد؛ درحالی که برای قرض‌گیری دستوری به دوزبانگی گسترده سه نسل در زبان میزبان و در بازه زمانی قابل توجه، نیاز هست.

تغییرات نحوی حاصل از کاربرد حروف ربط زبان فارسی در زبان ترکی آذربایجانی و شواهد تاریخی و مکتوب دال بر وجود این تغییرات در اکثر منابع معتبر، همچنین تحلیل داده‌ها براساس معیارهای زبانی و غیرزبانی تمایز رمزگردانی از قرض‌گیری، نشان می‌دهد که عمده حروف ربط زبان فارسی به صورت وام‌واژه در زبان ترکی آذربایجانی نقش‌آفرینی می‌کنند و تعدادی از این حروف هم، به عنوان عناصر رمزگردانی شده در گفتار دوزبان‌های ترکی آذربایجانی-فارسی ظاهر می‌شوند و ممکن است با گذشت زمان و به واسطه کاربرد زیاد، به واژه‌های قرضی تبدیل شوند. یافته‌های تحقیق حاضر، شاهد عینی برای تکمیل و تثبیت راه‌یابی عناصر از زبانی به زبان دیگر، در نتیجه برخورد و تماس بین آنهاست که میرزاسکاتن (۱۹۹۳)، آن را مطرح کرد و تحت عنوان پیوستار رمزگردانی- قرض‌گیری معرفی نمود.

1. Poplack & Mechan

2. Comrie

3. Underhill

به هر حال، سال‌هاست که هر دو نوع حروف ربط هم‌پایه (و، اما، ... ) و وابسته (اگر، چون، که و ...) فارسی در زبان‌های ترکی، به کار گرفته می‌شوند. اما تأثیرگذاری حروف ربط وابسته فارسی بر نحو ترکی آذربایجانی بارزتر است و این تغییرات در جملات مرکب ناهم‌پایه‌ای ترکی آذربایجانی با بندهای متممی، موصولی و وابسته قیدی، نمایان است (مثال‌های ۵ تا ۱۲).

۵-۱- بند موصولی: عناصر وابسته در ترکی آذربایجانی اغلب پیش از هسته گروه نحوی می‌آیند، بنابراین بند موصولی ترکی آذربایجانی در مقام یک بند وابسته، پیش از هسته اسمی می‌آید (مثال ۱۳).

13- qej qælæn ushag-lar gapi-da gal-di-lar.

مانند پشت در بچه‌ها آمدن دیر

در مثال ۱۳، بند موصولی قبل از هسته اسمی قرار گرفته است (الگوی ترکی آذربایجانی)، اما همان‌طوری که در مثال (۵)، مشاهده گردید، وام‌گیری حرف ربط که فارسی، موجب شده است بند موصولی در ترکی آذربایجانی پس از هسته اسمی (الگوی زبان فارسی) به کار گرفته شود.

۵-۲- بند متممی: بند متممی ترکی آذربایجانی از نوع چپ‌انشعابی<sup>۱</sup> است؛ در این زبان، بند متممی به‌عنوان یک بند وابسته، معمولاً قبل از بند مستقل قرار می‌گیرد (مثال، ۱۴). اما وام‌گیری حرف ربط که فارسی، باعث شده است تا گویشوران ترکی آذربایجانی بند متممی راست‌انشعابی<sup>۲</sup> (الگوی زبان فارسی) را در زبان خود به کار برند (مثال، ۶).

14- zæñq-in tez vîr-îl-mag-în ushax-lar bil-ir-di-lær.

می‌دانستند بچه‌ها ملکی-زده شدن زود ملکی-زنگ

۱۴- بچه‌ها می‌دانستند (که) زنگ زود زده خواهد شد.

۵-۳- بند وابسته قیدی: ترکیب بندهای جمله مرکب ترکی آذربایجانی در اغلب موارد بدون نشانه‌های ربطی و از طریق آهنگ ادا و یا مکث انجام می‌گیرد، اما پیوند بندهای وابسته قیدی و بندهای مستقل در جمله‌های مرکب ناهم‌پایه این زبان، هم با الحاق نشانه‌های ربطی -dæ- (هنگامی که)، -sa- (اگر)، و ...، به‌عنوان پسوند به فعل بند وابسته (مثال‌های ۱۵ و ۱۶)، و هم با افزودن حروف ربط قیدی deyin (برای این که)، qora (به‌خاطر) و ...، به‌عنوان تکواژ مستقل پس از بند وابسته (مثال ۱۷)، امکان‌پذیر است.

<sup>۱</sup>. Left branching

<sup>۲</sup>. Right branching

15- *sæn-i sæsliyæn-dæ gonshu-lar qæl-di-lær.*

آمدند همسایه‌ها به‌هنگام صداکردن را-تو

۱۵- زمانی که تو را صدا کردم همسایه‌ها آمدند.

16- *geyræt-i ol-sa bæ niyæ qet-mir.*

نمی‌رود چرا پس اگر باش مالکیت-غیرت

۱۶- اگر غیرت دارد پس چرا نمی‌رود.

17- *sæn-i apar-ma-sin deyin qej qæl-di.*

آمد دیر برای این که نبرد را-تو

۱۷- برای این که تو را نبرد دیر آمد.

بنابراین نشانه‌های ربطی در ترکی آذربایجانی، یا به آخر فعل بند وابسته قیدی ملحق می‌شوند (ساخت پیوندی) و یا به صورت تکواژ مستقل در پایان آن بند قرار می‌گیرند (ساخت تحلیلی). در هر دو حالت، بند وابسته قیدی اغلب دارای فعل ناخودایستا<sup>(۲)</sup> است، درحالی که حروف ربط در زبان فارسی همیشه به صورت تکواژ مستقل در آغاز بند وابسته قیدی با فعل خودایستا ظاهر می‌شوند (ساخت تحلیلی). اگر بند وابسته در یک جمله مرکب ناهم‌پایه ترکی آذربایجانی به شرط یا موقعیت غیرواقعی و غیرممکن دلالت داشته باشد، در آن صورت حرف ربط قیدی *yoXsa* (وگرنه) در آغاز بند وابسته با فعل خودایستا قرار می‌گیرد (مثال ۱۸). کاربرد این ساخت که محدود به بافت خاص است با پیوند بندهای وابسته و مستقل زبان فارسی کاملاً مطابقت دارد.

18- *sæn-næ tapshir-mish-di yoXsa mæn qætir-ær-dim.*

می‌آوردم من وگرنه سفارش کرده بود به تو

۱۸- به تو سفارش کرده بود وگرنه من می‌آوردم.

وام‌گیری حروف ربط قیدی چون، زمانی که، اگر، هرچند، به جز این که و ... از زبان فارسی موجب شده است که کاربرد جملات مرکب ناهم‌پایه منطبق با الگوی زبان فارسی، در ترکی آذربایجانی (مثال‌های ۷ تا ۱۲)، افزایش یابد. یافته‌های لی (۱۹۹۶: ۲۰۸)، نشان می‌دهد که هر وقت بند موصولی کوتاه باشد (از ۴ کلمه بیشتر نباشد)، گویشوران ترکی آذربایجانی بند موصولی پیش‌هسته‌ای زبان خود را انتخاب می‌کنند؛ اما اگر بند موصولی طویل‌تر باشد، آنها به کاربرد بند موصولی پس‌هسته‌ای (الگوی زبان فارسی) روی می‌آورند. محمودی (۱۳۹۳)، بر این نکته اشاره کرده است که با کاربرد

<sup>۱</sup>. افعالی که صرف نمی‌شوند و حاوی اطلاعاتی همچون زمان، شخص و شمار نیستند (infinite verb).

نشانه شرطی فارسی (اگر) در زبان ترکی آذربایجانی، ترتیب عناصر جمله نیز تغییر می‌یابد. وی معتقد است که ساخت جدید جایگزین ساخت بومی نمی‌شود، بلکه هریک از آن ساخت‌ها، بسته به عواملی همچون ساخت اطلاع جمله، در بافت‌های مختلفی به کار می‌روند.

ساخت‌های نحوی یکی از ابزارهای مهم برای مشخص کردن تأکید روی عنصر یا عناصری از جمله است و جابه‌جایی سازه‌ها می‌تواند ساخت اطلاعی جمله را دگرگون سازد. اگر تأکید در جمله مرکب ناهم‌پایه، روی هسته بند موصولی، حروف ربط قیدی و سازه‌های بند غیرمتممی جمله مرکب باشد، سخنگویان ترکی آذربایجانی با وام‌گیری حروف ربط زبان فارسی از الگوهای نحوی آن زبان (بند موصولی پس‌هسته‌ای، حروف ربط در آغاز بند وابسته و بند متممی راست‌انشعایی) استفاده می‌کنند. اما اگر کانون توجه روی عناصر وابسته جمله مرکب باشد؛ گویشوران ترکی آذربایجانی، الگوهای زبان خود (بند موصولی پیش‌هسته‌ای، نشانه‌های ربطی پس از بند وابسته و بند متممی چپ انشعایی) را انتخاب می‌نمایند، زیرا عناصر وابسته در ترکی آذربایجانی پیش از عناصر مستقل می‌آیند. همان‌طوری که در جدول ۱، مشخص است؛ ۸۱ درصد بندهای متممی، ۴۸ درصد بندهای موصولی و ۴۲ درصد بندهای قیدی بر اساس الگوهای جملات مرکب ناهم‌پایه‌ای زبان فارسی به کار رفته است. بنابراین گویشوران ترکی آذربایجانی با وام‌گیری حروف ربط زبان فارسی، الگوی پیوند بندهای وابسته و مستقل فارسی را جایگزین الگوهای نحوی زبان خود نکرده‌اند، بلکه آنها علاوه بر الگوهای پیوند بندهای جملات مرکب ناهم‌پایه زبان خود، از الگوهای زبان فارسی هم استفاده می‌نمایند. بنابراین چه انگیزه‌های کلامی-معنایی و چه دلایلی که محققان پیشین نظیر سلوین (۱۹۸۶) و لی (۱۹۹۶)، پیشنهاد دادند، همگی دلایل کاربردی هستند که به تغییرات نحوی در ترکی آذربایجانی منجر شده است و سخنگویان ترکی آذربایجانی با ایجاد این تغییرات، به تنوع کاربرد ساخت‌های نحوی و غنای زبانی خود وسعت داده‌اند. تغییرات نحوی حاصل از وام‌گیری حروف ربط زبان فارسی در زبان ترکی آذربایجانی، در جهت همگرایی زبان ترکی آذربایجانی با زبان فارسی صورت پذیرفته است که از پیامدهای طبیعی برخورد و تماس زبان‌ها می‌باشد. دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۴۲)، معتقد است زبان فارسی به‌عنوان لایهٔ زیرین<sup>۱</sup> همچنان ویژگی‌های خود را به زبان‌های دیگر ایران به‌عنوان لایهٔ زیرین<sup>۲</sup> منتقل

۱. superstratum

۲. substratum

می‌کند و قرض‌گیری به همگرایی ساختاری بیشتر این زبان‌ها با زبان فارسی خواهد انجامید. همان‌طوری که قبلاً ذکر شد ترفرزدالر (۲۰۱۰)، در ارتباط با تغییرات نحوی حاصل از وام‌گیری حروف ربط، به قرض‌گیری هلندی بروکسلی از فرانسه اشاره دارد. حروف ربط در جایگاه آغازین بندهای مستقل زبان هلندی بروکسلی می‌آید، اما گویشوران هلندی بروکسلی، حروف ربط قرضی را تحت تأثیر زبان فرانسه، در آغاز بندهای وابسته زبان خود به کار می‌برند. ترفرزدالر (۲۰۱۰)، معتقد است که این نوع تغییرات نحوی در انطباق با سطح دوم سلسله مراتب قرض‌گیری توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، محدود است. زیرا وام‌گیری حروف ربط، هنوز تغییرات نحوی محسوسی را به‌ویژه از جنبه‌ی رده‌شناختی در هلندی بروکسلی به وجود نیاورده است. یافته‌های تحقیق حاضر نیز نشان می‌دهد که تغییرات حاصل از وام‌گیری حروف ربط زبان فارسی، هنوز به تغییرات عمده در نحو زبان ترکی آذربایجانی منجر نشده است و این تغییرات با سطح دوم رده‌بندی عناصر قرضی توماسون و کافمن (۱۹۸۸)، مطابقت دارد که دامنه‌ی تغییرات نحوی حاصل از وام‌گیری حروف ربط در زبان قرض‌گیرنده را، محدود و اندک فرض می‌کند؛ در صورتی که قرض‌گیری در سطوح بالاتر، به تغییر در ساختمان و رده‌بندی صرفی زبان قرض‌گیرنده ختم می‌شود.

#### پی‌نوشت

۱. (Code-switching) منظور از رمزگردانی زبانی در این تحقیق، همان رمزگردانی درون‌جمله‌ای است.
۲. (infinite verb) افعالی که صرف نمی‌شوند و حاوی اطلاعاتی همچون زمان، شخص و شمار نیستند.

#### منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، جلد ۱، چاپ اول، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- صفوی، کوروش (۱۳۷۴). واژه‌های قرضی در زبان فارسی، *نامه فرهنگ*، شماره ۱۹، ۹۶-۱۱۱.
- غیاثیان، مریم‌السادات و رضائی، حکیمه (۱۳۹۱). بررسی پدیده رمزگردانی در میان دوزبانه‌های ارمنی-فارسی تهران، *همایش ملی دوزبانگی*، چالش‌ها و راه‌کارها، شازند.
- فرزانه، محمدعلی (۱۳۵۷). *مبانی دستور زبان آذربایجانی*، تهران، انتشارات فرزانه.
- محمودی، بتول (۱۳۸۴). تغییرات تلفظی واژگان فارسی هنگام استفاده در گفتار رسمی زبان نوشتاری ترک‌زبانان تبریز، *زبان و زبان‌شناسی*، شماره ۲، ۱-۱۹.
- محمودی، سولماز (۱۳۹۳). زبان ترکی آذربایجانی در گذر تاریخ، *مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.
- مدرسی، یحیی (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی زبان*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- مشکوٰة‌الدینی، مهدی (۱۳۹۴). دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)، ویرایش دوم، تهران، سمت.
- نغزگوی‌کهن، مهرداد و عبدالملکی، علی (۱۳۹۳). وام‌گیری فعلی در زبان‌های فارسی، کردی و ترکی آذربایجانی، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، شماره ۷، ۹۷-۱۱۳.
- یاری، سیاوش (۱۳۷۴). فرض‌گیری واژگانی زبان ترکی آذری از زبان فارسی و بررسی علل و زمینه‌های آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
- Dabir- Moghaddam, M. 2013. Iranian language typology. Volume 1, First publication. Tehran: The organization for researching and composing university textbooks in the humanities (SAMT). [In Persian].
- Dabir-Moghaddam, M. 2013. *Iranian language typology*. Volume 1, First publication. Tehran: The organization for researching and composing university textbooks in the humanities (SAMT). [In Persian].
- Farzaneh, M. 1978. The base of Azarbayjanian grammar. Tehran: Farzaneh publication. [In Persian].
- Farzaneh, M. 1978. *The base of Azarbayjanian grammar*. Tehran: Farzaneh publication. [In Persian].
- Ghiasiyan, M. & Rezaei, H. 2012. The study of codeswitching among Armenian-Persian bilinguals in Tehran. National bilingual conference. Challenges and strategies. Shazand. [In Persian].
- Ghiasiyan, M. & Rezaei, H. 2012. The study of codeswitching among Armenian-Persian bilinguals in Tehran. *National bilingual conference*. Challenges and strategies. Shazand. [In Persian].
- Mahmoodi, B. 2005. Pronunciation changes in Persian words in formal Tabriz variety of Turkish (written language). *Language and linguistics*, 2, 1-19. [In Persian].
- Mahmoodi, B. 2005. Pronunciation changes in Persian words in formal Tabriz variety of Turkish (written language). *Language and linguistics*, 2, 1-19. [In Persian].
- Mahmoodi, S. 2014. Azarbayjanian Language during history. Second international conference of Iranian Languages and dialects, Iranian Islamic research center. [In Persian].
- Mahmoodi, S. 2014. Azarbayjanian Language during history. *Second international conference of Iranian Languages and dialects*, Iranian Islamic research center. [In Persian].
- Meshkato-Dini, M. 2015. *Persian grammar (The lexical categories and merge)*, Second edition. Tehran: SAMT. [In Persian].
- Modarresi, Y. 2008. *The sociology of language*. Tehran: The institute for humanities and cultural studies. [In Persian].
- Modarresi, Y. 2008. The sociology of language. Tehran: The institute for humanities and cultural studies. [In Persian].
- Moshkatoddini, M. 2015. Persian grammar (The lexical categories and merge), Second edition. Tehran: SAMT. [In Persian].

- Nagzgueyekohan, M. & Abdolmaleki, A. 2014. Verb borrowing in Persian, Kurdish and Azarbayjani. *Comparative linguistic researches*, 7, 97-113. [In Persian].
- Nagzgueyekohan, M. & Abdolmaleki, A. 2014. Verb borrowing in Persian, Kurdish and Azarbayjani. *Comparative linguistic researches*, 7, 97-113. [In Persian].
- Safavi, K. 1995. Borrowed words in Persian. *Culture letter*, 19, 96-111. [In Persian].
- Safavi, K. 1995. *Borrowed words in Persian*. *Culture letter*, 19, 96-111. [In Persian].
- Yari, S. 1995. The lexical borrowing of Azarbayjanian language from Persian and studying its reasons. M. A dissertation in linguistics, Tehran: Allameh Tabataba'i university. [In Persian].
- Yari, S. 1995. *The lexical borrowing of Azarbayjanian language from Persian and studying its reasons*. M. A dissertation in linguistics, Tehran: Allameh Tabataba'i university. [In Persian].
- Appel, R. 1987. Kodewisseling: wel of geen beperkingen. *Interdisciplinair Tijdschrift voor Taa/-ell Tekstwetenschap* 7 (3), 191- 199.
- Bloomfield. 1933. *Language*. New York: HOH.
- Comrie, B. 1981 b. *The languages of the Soviet Union*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dawkins, R. M. 1916. *Modern Greek in Asia Minor*. Cambridge University Press.
- Fraser, Br. 1999. What are discourse markers. *Journal of Pragmatics*, 31.
- Goss, L. & Salmons, J. 2000. The Evolution of a Bilingual Discourse Marking System: Modal Particles and English Markers in German-American Dialects. *International Journal of Bilingualism*, 4 (4): 469-484.
- Haugen, E. 1950. The analysis of linguistic borrowing. *Language*, 26, 210-231.
- Lee, S., N. 1996. *A Grammar of Iranian Azerbaijani*. Doctoral dissertation, Sussex university.
- Matras, Y. 1998. Utterance modifiers and universals of grammatical borrowing. *Linguistics*, 36(2): 281-331.
- Musken, P. 1981a. Quechua en Spaans in het Andesgebied [Quechua and Spanish in the Andes.] *Tijdschrift voor Taalen Tekstwetenschap* 1: 124-138.
- Myers-Scotton, C. 1993. *Dueling languages: Grammatical structure in code switching*. Oxford: Oxford University Press.
- Myers-Scotton, C. 2002. *Contact linguistics*. Oxford: Oxford University Press.
- Myers-Scotton, C. 2006. *Multiple voices: An introduction to bilingualism*. Oxford: Blackwell.
- Pfaf, C. 1979. Constraints on language mixing: intrasentential code-switching and borrowing in Spanish/English. *Language*, 55, 291-318.



- Poplack, S. & Meechan, M. 1995. Patterns of language mixture: Nominal structure in Wolof–French and Fongbe–French bilingual discourse. In L. Milroy & P. Mueysken (Eds), *One speaker two languages: Cross disciplinary perspective on code-switching* (199–232). Cambridge: Cambridge University Press.
- Poplack, S. 1980. Sometimes I'll start a sentence in English ytermino en español: Toward a typology of code-switching. *Linguistics*, 18, 581–618.
- Poplack, S., Sankoff, D & Miller, C. 1988. The social correlates and linguistic processes of lexical borrowing and assimilation. *Linguistics*, 26: 47–104.
- Salmons, J. 1990. Bilingual discourse marking: Code switching, borrowing, and convergence in some German- American dialects. *Linguistics*, 28(3), 453–480.
- Slobin, D. I. 1986. The acquisition and use of relative clauses in Turkic and indo-European languages, in D. I. Slobin and K. Zimmer (ed.), *Studies in Turkish Linguistics* (273-291). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Sridhar, S. K. 1980. The syntax and psycholinguistics of bilingual code-mixing. *Canadian Journal of Psychology*, 34(4), 407–416.
- Thomason, S. & Kaufman, T. 1988. *Language Contact, Creolization, and Genetic Linguistics*. Berkeley: University of California Press.
- Treffers-Daller, J. 2010. Borrowing. In M., Östman, J. O. and Verschueren, J. (eds.) Variation and change: pragmatic perspectives. *Handbook of pragmatics highlights* (6). John Benjamins, Amsterdam / Philadelphia (17-35). ISBN 9789027289179.
- Underhill, R. 1979. *Turkish grammar*. Cambridge: MIT.
- Van Dulm, O. 2007. *The grammar of English-Afrikaans code switching: A feature checking account*. Utrecht: LOT.
- Weinreich, U. 1953. *Languages in contact*. The Hague Mouton.

## ردگان‌شناسی سازوکارهای تصریح‌شناختی در ترجمه: رهیافتی نوین

سهیل دانش‌زاده<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران

علی افخمی

استاد گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تهران

بهروز محمودی‌بختیاری

دانشیار گروه هنرهای نمایشی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۱/۱۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۱/۲۵

### چکیده

در این پژوهش می‌کوشیم سازوکارهای تصریح‌ترجمه‌ای را با عطف توجه به بنیادهای شناختی آن و در چهارچوب عملیات‌های تعبیرگری شناختی شناسایی و صورت‌بندی کنیم. در همین راستا با فهم تصریح به مثابه نوعی تصمیم‌کاربردشناختی و با پذیرش نقش برساننده تعبیرگری در معنی (لانگاکر ۲۰۰۸) تصریح دگرگشتی تلقی شده است که بر حسب آن، شیوه کاربست یک عملیات تعبیرگری شناختی در متن مبدأ، به شیوه‌ای دیگر در متن مقصد دگرگون شود. کارکرد این دگرگونی کاهش زحمت پردازشی و تأمین دسترسی آسان‌تر و سریع‌تر به آن چیزی است که در تفسیر مترجم، «معنی متن» تلقی شده است. مبتنی بر این صورت‌بندی، و با عنایت به دیدگاه کرافت (۲۰۰۹) مبنی بر اینکه تعبیرگری با هدف برقراری ارتباط و تحقق موفقیت‌آمیز کنش اطلاع‌دهندگی صورت می‌پذیرد، ۱۰ سازوکار تصریح‌شناختی و اقسام فرعی آنها در چهارچوب چهار عملیات تعبیرگری اصلی، یعنی گزینش، قضاوت، نظرگاه و برساختن، و زیرمقوله‌های آنها شناسایی و معرفی شده‌اند. این سازوکارها، وقوع تصریح را نه در سطح واژگان و ساختار، که در حوزه فرایندهای مفهوم‌پردازی و متناسب با انگیزه‌های شناختی وقوع‌شان شناسایی می‌کنند. از رهگذر تحلیل کیفی نمونه‌های سنخ‌نما شیوه عملگری سازوکارها تشریح شده است.

**واژه‌های کلیدی:** تصریح، ترجمه، عملیات‌های تعبیری، سازوکارهای تصریح

## ۱- مقدمه

ساختارهای صوری در زبان‌های گوناگون به درجات متفاوت، مفاهیم را صراحت می‌بخشند. برای نمونه، جنسیت در انگلیسی (برخلاف فارسی) در هیئت ضمائر متمایز رمزگذاری می‌شود. گرایش‌های کاربردشناختی یا گفتمانی نیز در صریح/عینی یا ضمنی/ذهنی‌سازی مفاهیم متفاوت هستند: از حذف/حفظ موضوع/مشارک گرفته تا حذف/حفظ قیود زمان و مکان، از ذکر یا عدم ذکر پیونددهنده‌های منطقی گرفته تا درج یا عدم درج متمم‌ساز؛ حذف و حفظ‌هایی که سیگنوت (۱۹۸۸) از آنها ذیل عنوان *ترجیحات سبک‌شناختی یا بلاغی* یاد می‌کند. این جایابی و عملگری متفاوت زبان‌ها بر پیوستار *ضمنیت-صراحت* مهم‌ترین منصفه ظهور خود را در پدیدار ترجمه می‌یابد. نخستین بار، وینی و دربلنه (۱۹۵۸) فرایند تصریح در ترجمه را بازشناسی کرده‌اند. به زعم ایشان، تصریح، اطلاعاتی را در متن مقصد وارد می‌سازد که در متن مبدأ به شیوه‌ای تلویحی انتقال یافته و صرفاً با رجوع به بافت متنی یا موقعیت قابل استنباط‌اند. از زمان معرفی این مفهوم تاکنون در باب ملاک‌های احراز وقوع آن و نیز ذاتی ترجمه‌بودن یا زبان‌فرهنگ‌وابسته‌بودن آن اختلاف نظر وجود دارد. با این حال، مهم‌ترین محل مناقشه سطوح زبانی میزبان این فرایند است. پژوهش‌های اولیه در حوزه تصریح، این پدیده را عمدتاً در حوزه ابزارهای انسجام‌بخش واری کرده‌اند. با این حال، در پژوهش‌های متأخر، وقوع تصریح بر حسب مشخصه‌های واژگانی - دستوری متعدد واری شده است: کاربرد *that* اختیاری پس از افعال گزارشگر، بسامد بالاتر قیود تعلیل، بهره‌گیری بیشتر از واژگان توضیح‌دهنده، خردکردن یک واژه به زنجیره‌ای از واژه‌ها، ذکر مشارک تلویحی، خودایستاسازی بند ناخودایستا، همگی از جمله راهبردهای تصریح‌گر قلمداد گشته‌اند. کوتاه سخن اینکه، تصریح، به رغم برخی از اهتمام‌های متأخر، به شیوه‌ای نظام‌مند مفهوم‌پردازی نگشته است. اگرچه اهتمام به یافتن مصادیق تصریح از حوزه ابزارهای انسجام‌بخش فراتر رفته است، حوزه‌های متعدد زبانی متأثر از آن و تنوعات چشمگیر آن شناسایی نشده‌اند، و یا ذیل عناوینی چون تصریح غیرنظام‌مند ذکر می‌شوند.

در این مقاله تلاش می‌شود با انتخاب چهارچوب زبان‌شناسی شناختی به عنوان پایگاه نظری، و مشخصاً با رجوع به نظریه عملیات‌های تعبیرگری کرافت و کروز (۲۰۰۴)، ردگان‌شناسی نوینی از سازوکارهای تصریح‌گر شود. این ردگان‌شناسی حوزه‌های متعدد زبانی متأثر از سازوکارهای تصریح‌گر و تنوعات چشمگیر آن را در ساحت عملیات‌های اصلی تعبیرگری شناسایی می‌کند. به منظور نیل به این هدف در بخش بعد (دوم) می‌کوشیم نظریه عملیات‌های تعبیرگری (کرافت و کروز ۲۰۰۴) را اجمالاً معرفی کنیم. در

بخش سوم ردگان‌شناسی نوین سازوکارهای تصریح‌گر را پیشنهاد می‌دهیم. بخش چهارم نیز به نتیجه‌گیری اختصاص یافته است.

## ۲- عملیات‌های تعبیرگری

یکی از احکام بنیادین زبان‌شناسی شناختی این است که معنی صورت‌های زبانی محصول محتوای شرایط صدقی و نیز، شیوه تعبیر یا نحوه مفهوم‌سازی از آن محتواست (لانگاکر<sup>۱</sup> ۲۰۰۸: ۵۴). این الگوهای مفهوم‌پردازی نیز، نه زبان‌ویژه که همبسته با قابلیت‌ها و محدودیت‌های عام شناختی ذهن انسان هستند. در هر نماد زبانی، تلفیق محتوا با فرایندهای تعبیرگری معنی‌رسانی را امکان‌پذیر ساخته است. معنایی که، بنا به فرض بنیادین زبان‌شناسی شناختی، همواره کیفیت کم‌مشخصی و عدم‌تعیین تام و تمام دارد. در زیر بخش آتی طبقه‌بندی کرافت و کروز از فرایندهای مفهوم‌پردازانه دخیل در تشکیل معنی معرفی می‌شود.

### ۲-۱- عملیات‌های تعبیرگری در چهارچوب نظریه کرافت و کروز

در طبقه‌بندی پیشنهادی کرافت و کروز عملیات‌های تعبیرگری دخیل در شکل معنی به چهار دسته کلان توجه، قضاوت، نظرگاه و برساختن تقسیم می‌شوند. هر یک از این سازوکارهای کلان، خرده‌عملیات‌های متعددی را شامل می‌گردند: **توجه**: لانگاکر (۲۰۰۸) قابلیت معطوف‌سازی توجه را یکی از توانمندی‌های ذهنی-زبانی انسان می‌داند؛ قابلیت-محدودیت شناختی همواره فعالی که با توزیع عمدتاً نابرابرانه توجه در تجربه عناصر هر صحنه، برخی از آن عناصر را، برجسته می‌سازد و برخی را - اگر نه حذف - که به حاشیه می‌راند. این فرایند در هیئت تمهیدات شناختی جزئی‌تری از قبیل گزینش عناصر، ایجاد و تفکیک دامنه و کانون توجه و مجاز متجلی می‌شود. **قضاوت**: این عملیات به تصریح کرافت و کروز (۲۰۰۴: ۵۴) ناظر بر توانایی قوه حاکمه آدمی در جابجایی و تجمیع موارد منفرد ذیل مفاهیم کلی است. این قضاوت، صرفاً منحصر به مقوله‌بندی، یعنی عضوگیری مفهوم کلی از خیل کثیر موارد جزئی نیست؛ بلکه، قیاس و توزین موارد جزئی با یکدیگر را نیز در بر می‌گیرد. از این‌رو تعبیر استعاری یک عنصر/صحنه و قضاوت عناصر صحنه بر اساس رابطه‌شان با یکدیگر و تفکیک پیکر و پهنه از یکدیگر از دیگر مابه‌ازاهای زبانی قوه حکم است. **نظرگاه**: حضور انسان در جهان همواره مقید به موقعیت مکانی-زمانی ویژه‌ای است. این تقید در شناخت و زبان در هیئت عملیات نظرگاه پدیدار

<sup>۱</sup>. Langacker

می‌شود؛ عملیاتی که ناظر است بر وابستگی بنیادین و گریزناپذیر گوینده و شنونده به موقعیت (همان ۵۸). موقعیت‌مندی رویداد زبانی هم در انتخاب عناصر صحنه و شیوهٔ ارجاع به آنها و هم در نظام‌یابی کل پاره‌گفتار اثرگذار است. نظرگاه می‌تواند در قالب نقطه‌نظر، اشاری‌ها، همدلیو برخی موارد دیگر تظاهر یابد. **برساختن**: فرایند مفهوم‌پردازانه گشتالت، بنیادین‌ترین سطح تشکیل تجربه و اعمال ساختار فهم‌پذیر بر آن را رقم می‌زند (همان ۶۳). در عملیات **برساختن**، موضوع تعبیر، خودِ عناصر حاضر در صحنه و برهم‌کنش آنها با یکدیگر است. اینکه عنصری به اجزا خود مقید است یا نامقید، اینکه در مقام توده‌ای درهم‌آمیخته از ماده قلمداد شود یا تشکیل‌یافته از افرادی که قابلیت جمع‌شدن با یکدیگر دارند، بیش از آنکه محصول هستی‌فی‌نفسه‌شان باشد، پیامدِ شیوهٔ نمودارشدن آنها نزد ذهن مفهوم‌پرداز است که بر آنها، نظام‌های تصویری خاص تحمیل می‌کند. الگوی پویایی نیرویی حاکم بر مناسبات عناصر با یکدیگر از کارکردهای در زبان بازتاب‌یافتهٔ خاصیت ساختاردهندهٔ ذهن انسان است.

## ۲-۲- تعبیرگری با هدف برقراری ارتباط

کرافت (۲۰۰۹) تلاش می‌کند که یکی از ضعف‌های جدی زبان‌شناسی شناختی را آشکار و برای آن راه‌حل مؤثر بیابد. به زعم وی ضروری است که اصول چهارگانهٔ زبان‌شناسی شناختی یعنی «دایرة‌المعارفی بودن معنی»، «نقش تعبیرگری در معنی»، «نمادین‌دانستن دستور» و «متصل‌دانستن فرایندهای زبانی به توانمندی‌های شناختی انسان»، با عطف توجه به کیفیت اجتماعی زبان‌بازنگری شوند. وی با تأکید بر این حکم که تعبیرگری صرفاً یک فرایند شناختی نیست و همواره در جهت تحقق هدفی خاص، در بطن یک کنش ارتباطی خاص تحقق می‌پذیرد، اصل بنیادین زبان‌شناسی شناختی، یعنی نقش تعبیرگری در معنی را به این قرار صورت‌بندی می‌کند: «معنا شامل تعبیرگری است؛ تعبیرگری به منظور [برقراری] ارتباط». پژوهشگر مزبور متأثر از کلارک<sup>۱</sup> (۱۹۹۶) چهار تراز کنشی برای کارگفت‌ها در نظر می‌گیرد. در هر یک از این ترازاها یک کنش متفاوت جای گرفته است. کنش‌های مزبور عبارت‌اند از: کنش پاره‌گفتار، کنش گزاره‌ای، کنش اطلاع‌دهنده و کنش مشترک. در این نردبان ارتباطی عبور موفقیت‌آمیز از تراز یا پلهٔ پاره‌گفتار به معنای شنیدن یا خواندن واضح نمادهای زبانی به کار رفته از جانب گوینده/نویسنده است. سطح کنش گزاره‌ای همان محلی است که قرارداد/عرف زبانی در آن تحقق پیدا می‌کند؛ همان سطحی که در آن معنی را می‌توان یافت. به این ترتیب، عملیات‌های

<sup>1</sup>. Clark

تعبیرگری در تراز گزاره‌ای تحقق می‌یابند. تحقق موفقیت‌آمیز کنش گزاره‌ای، صعود موفقیت‌آمیز به تراز کنش اطلاع‌دهندگی پاره‌گفتار، را امکان‌پذیر می‌سازد. تراز کنش مشترک نیز تقریباً معادل کنش مضمون در سخن در نظریه کارگفت است. نیل‌گوینده و مخاطب به تراز کنش مشترک مشروط به عبور موفقیت‌آمیز از تراز کنش اطلاع‌دهنده است. چنانچه مخاطب نیت‌گوینده از برقراری ارتباط را به درستی در نیابد نمی‌تواند در اجرای کنش مشترک با او همراه شود. کوتاه سخن اینکه، وفق نظر کرافت تعبیرگری همواره در خدمت ارتباط و با هدف ارتباط‌گیری در یک موقعیت خاص تحقق می‌پذیرد.

### ۳- ردگان‌شناسی سازوکارهای تصریح‌شناختی

چنانکه در بخش پیش ذکر آن رفت معنی همواره کیفیت کم‌مشخصی و کم‌تعیین‌یافتگی دارد. به این ترتیب دور از انتظار نیست که این معنی عرصه کاروکنش فرایندهایی - از قبیل تصریح - گردد که می‌کوشند، برحسب اقتضائات کاربردشناختی قدری از این کم‌مشخص‌بودگی بکاهند. از سوی دیگر، با تصدیق نقش عملیات‌های تعبیرگری در تشکیل این معنا، صورت‌بندی تصریح بدون احتساب فرایندهای مذکور بن‌بست‌آفرین خواهد بود: اگر معنا محصول فرایندهای تعبیری است، تحمیل هر قسم دگرگشت بر این معنا - از جمله دگرگشت صراحت‌بخشانه - در آن فرایندهای تعبیرگری، دخل و تصرف خواهد کرد. از این‌رو، و با یادآوری این نکته که بازشناسی اقتضائات کاربردشناختی مذکور و اخذ تصمیم مقتضی برعهده‌گوینده/ مترجم است، مفهوم تصریح‌شناختی را به قرار زیر معرفی می‌کنیم: تصریح ترجمه‌ای تصمیمی است که در تراز کنش گزاره‌ای از جانب مترجم و متناسب با ارزیابی او از نیازهای ارتباطی مخاطب اخذ می‌شود. ممکن است مترجم به منظور تحقق هدف ارتباطی، کنش گزاره‌ای را به نحوی طراحی و تنظیم کند که مسیر اجرای موفقیت‌آمیز کنش اطلاع‌دهنده هموارتر گردد.

کنش گزاره‌ای تراز تشکیل معنی و محل وقوع تعبیرگری است. به این ترتیب، بنا به تصمیم کاربردشناختی مترجم مبنی بر تصریح «معنی متن»، شیوه کاربست یک عملیات تعبیرگری شناختی در متن مبدأ، در متن مقصد به شیوه‌ای دیگر دگرگون می‌شود؛ کارکرد این دگرگونی در نحوه کاربست یک عملیات تعبیرگری کاهش زحمت پردازشی و تأمین دسترسی آسان‌تر و سریع‌تر به آن چیزی است که در تفسیر مترجم «معنی متن» تلقی شده است. اهتمام ما در این بخش این است که سازوکارهای تصریح‌گر را متناسب با تعریف پیشنهادی شناسایی کنیم. در این بخش، ده سازوکار کلان تصریح‌گر در چهارچوب نظریه عملیات‌های تعبیرگری پیشنهاد می‌شود. شیوه

مصادق‌یابی سازوکارهای بازشناسی‌شده با تحلیل کیفی نمونه‌های سنخ‌نما آزموده می‌شود.

### ۳-۱- افزایش / تقویت ارجاع به پایه

نخستین سازوکار تصریح‌گر پیشنهادی «تقویت ارجاع به پایه» یا «گزینش عناصر بیشتر از یک قالب واحد» نام دارد. گزینش مهم‌ترین زیرمقوله عملیات توجه/ برجستگی است. در تکوین هر قسم صورت‌بندی زبانی، توجه معطوف‌شده بر صحنه، ناگزیر، برخی عناصر را برمی‌گزیند و عناصری دیگر، گزینش‌ناشده باقی می‌مانند (کرافت و کروز ۲۰۰۴: ۴۷). هر عنصر - یا رابطه‌ای میان عناصر - از صحنه که بازنمایی زبانی شده باشد، عنصری است که در تجربه‌گوینده از صحنه گزینش‌شناختی شده است. در رهیافت شناختی، نمادهای زبانی بیان شده - یا همان عناصر گزینش‌شده - موجودیت‌های در - خود - باش نیستند. امکان دلالت‌گری هر نماد، مرهون تعلق آن به شبکه پیچیده‌ای از عناصر دیگر است که فیلمور (۱۹۸۵) آن را قالب می‌داند. لانگاکر (۲۰۰۸: ۶۶) عنصر گزینش‌شده‌ای را که در هیئت واژگانی نمادین شده است، نما و دانش درون و برون زبانی پیش‌انگاشته آن را پایه می‌نامد. هر نما، در روند معنی‌رسانی، حامل ضمنی کل این پشتوانه - یعنی کل قالبی - است که عضو و سخنگوی آن است. عرصه عملکرد سازوکار تقویت ارجاع به پایه عملیات تعبیرگری توجه/گزینش است. سازوکار مذکور، خود، به دو نوع قابل تقسیم است. در نوع نخست، از سازوکار افزایش مسیرهای دسترسی به قالب بهره‌گیری می‌شود. اگر در متن مقصد، نماسازی یک قالب با بهره‌گیری از عناصر بیشتر انجام پذیرد و نقاط زبانی/ شناختی ارجاع به پایه افزایش یابد، آن قالب/ پایه با صراحت بیشتر در متن حضور یافته است:

1) ST: And to have no letters and newspapers. (To the Lighthouse p.5)

متن مقصد: تازه نامه و روزنامه هم برایتان نیاید. (به سوی فانوس دریایی ص ۱۷)

قالب روزنامه شامل بخش‌های متعددی است: اجزای دخیل در مناسبات تولید آن، از قبیل خبرنگار و دفتر روزنامه. اجزایی که با الگوی مصرف آن سروکار دارند، مثل خریدن از باجه‌های روزنامه‌فروشی یا دریافت روزنامه در محل و ... بنابراین، دریافت روزنامه در محل، از طریق پست یا پیک، یکی از اجزای این قالب است؛ جزئی که، البته، در کاربرد منتزع از بافت این واحد واژگانی چندان برجسته نیست. در متن مقصد، به رغم امکان‌پذیری بدیل تحت‌اللفظی تر «نامه و روزنامه هم نداشته باشی»، با گزینش عنصری دیگر از قالب روزنامه - آمدن روزنامه برای فرد - نقاط ارجاع به پایه افزایش یافته است. افزایش تعداد عناصر ملفوظ‌شده هر قالب مفهومی، رقم‌زننده حضور صریح‌تر آن قالب

معنارسان در متن است. کاربست این سازوکار گاه می‌تواند به افزایش‌هایی منجر شود که به رغم ظاهر حشوآمیز، هدفشان احضار گسترده‌تر قالب مربوطه و تولید صراحت مازادی است که بنا به داوری مترجم، متن را فهم‌پذیرتر می‌سازد:

2) ST: [...] What Hegel discovered as the underlying substratum of them beneath the surface. (*The Philosophy of Hegel p.7*)

متن مقصد: [...] و هگل آنها را همچون هسته‌ای از زیر پوست‌های ظاهری بیرون آورده و نمایان کرده است. (فلسفه هگل ص ۷)

نوع دوم سازوکار مذکور، دسترس‌پذیرترسازی وجهی از قالب است که برحسب تفسیر مترجم مستحق توجه افزون‌تری است. این سازوکار، با توسل به مفهوم مسیر دسترسی قابل تبیین است. لانگاکر (۲۰۰۸) تأکید می‌کند که معنایابی یک نماد مرکب نه تنها فرآورده مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن، که مرهون مسیر ترکیب‌پذیری آن، یعنی شیوه خاص دسترسی به آن مؤلفه‌ها و حوزه‌های خرد و کلان معنایی پشتوانه آنهاست. مسیر دسترسی، البته، صرفاً ویژه نمادهای مرکب نیست؛ هر نماد - اعم از ساده و پیچیده - دسترسی به مدلول نهایی را به طریقی خاص مهیا می‌کند. نکته اینجاست که در نمادهای مرکب، دخل و تصرف در مسیرهای دسترسی عناصر منفرد سازنده آن به خلق مسیری ویژه یا اختصاصی منجر می‌گردد و به این ترتیب، برخی حوزه‌های معنایی پشتوانه اجزاء سازنده نماد مرکب به پس‌زمینه می‌روند و برخی به پیش‌زمینه می‌آیند. مبتنی بر چنین تحلیلی است که لانگاکر (۲۰۰۸: ۶۱-۶۲) تأکید می‌کند در ترکیب پرنده‌های قفسی حوزه معنایی تخم‌گذاری - که در کاربرد منفرد پرنده، از حوزه‌های برجسته است - به پس‌زمینه می‌رود و حوزه معنایی اسیر کردن پرنده‌گان در قفس به پیش‌زمینه انتقال می‌یابد. با نظر به توضیحات فوق، راهبرد تصریح‌گر تسهیل دسترسی به حوزه منتخب، به قرار زیر قابل صورت‌بندی است: هر قسم بازآرایی مسیر دسترسی یا کوتاه و بلند کردن آن، با هدف برجسته‌سازی حوزه معنایی پراهمیت‌تر نزد مترجم - و به این ترتیب تقویت ارجاع به آن - کارکرد صراحت‌بخشانه خواهد یافت؛ با اعمال این دگرگشت، دسترسی به آن حوزه معنایی تسهیل می‌شود که نزد مترجم مستحق پیش‌زمینه‌سازی ارزیابی شده‌است. نمونه ۳ از مصادیق اعمال این راهبرد است:

3) ST: She had the whole of the other sex under her protection. (*To the Lighthouse p.6*)

متن مقصد: خانم رمزی مرد جماعت را تحت حمایت خود داشت. (به سوی فانوس دریایی ص ۱۸)



در متن مبدأ، مفهوم مرد از مسیر مفهوم اجناس بیولوژیک دسترس‌پذیر شده است. در متن مقصد، مفهوم جنس پس‌زمینه‌سازی شده است و آنچه نزد مترجم، حوزه معنایی اصلی است با حضور در پیش‌زمینه تصریح شده است.

### ۲-۲- مجازدایی

مجاز از دیگر فرایندهای زیرمجموعه عملیات توجه است. در نگاشت مجازی، واحد مفهومی ملفوظ، مبدأ و واحد مفهومی بیان‌ناشده مقصد نامیده می‌شود. این نگاشت - برخلاف استعاره - نه میان دو حوزه مفهومی متفاوت که در درون یک حوزه مفهومی واحد رخ می‌دهد. سازوکار تصریح‌گر مجازدایی با ممتنع‌سازی عملیات مجازسازی متن مبدأ، پردازش حوزه مقصد را در دامنه یک کانون توجه دیگر (عنصر ملفوظ) مانع می‌گردد و مقصود/ مقصد را در مقام یک کانون توجه مستقل به زبان می‌آورد. اگر به پیروی از پانتر و تورنبرگ (۱۹۹۹) سطوح سه‌گانه ارجاع، اسناد و کارگفت را میزبان سازوکارهای مجازسازی بدانیم، سازوکار مجازدایی نیز در هر سه سطح محتمل‌الوقوع خواهد بود:

4) ST: Was baked brick card by July. (*As I Lay Dying p.5*)

متن مقصد: از آفتاب ژوئیه مثل آجر سفت شده بود. (گور به گور ص ۹)

5) ST: Anyone watching us from the cotton house can see Jewel's frayed and broken straw hat a full head above my own. (*As I Lay Dying p.1*)

متن مقصد: کلاه حصیری پاره و پوره جویل را یک سر و گردن بالای کلاه من می‌بیند. (گور به گور ص ۹)

6) ST: Who is this man Karl Popper? (*Unended Quest p.11*)

متن مقصد: این کارل پوپر را می‌شناسی؟ (جست‌وجوی همچنان باقی ۱۳)

در نمونه ۴، در متن مقصد از استنتاج مجازی ارجاعی ذکر زمان و افاده رویداد اجتناب شده و خود تابش خورشید (آفتاب) تحقق زبانی یافته است. نمونه ۵ اعمال تصریح بر مجاز اسنادی را بازنمایی می‌کند: در متن مبدأ یکی از مصادیق سازوکار مجاز اسنادی قابل تشخیص است که پانتر و تورنبرگ (۱۹۹۹ و ۲۰۰۳) از آن با عنوان ذکر بالقوه و اراده بالفعل یاد می‌کنند. ذکر قابلیت یا بالقوگی هنگامی واجد دلالت مجازی است که فعلیت‌یافتگی عمل، مفروض گوینده و منظور وی نیز عمل فعلیت‌یافته در کلیت خود باشد: در اینجا، *can see* به جای فعل *see* تظاهر زبانی یافته است. در متن مقصد، با اعمال فرایند مجازدایی، خود مدلول نهایی، «دیدن»، جایگزین شده است. مجاز کارگفتی نیز در معرض فرایند مجازدایی است. نوع نیروی مضمون در سخن هر دو متن مبدأ و مقصد در نمونه ۶ پرسش است. پرسش متن مبدأ نقطه عزیمت این استنتاج است که پاره‌گفتار بیان‌شده قسمی بلند فکر کردن گوینده نیست؛ و انتظار می‌رود مشارکی خاص خود را مخاطب آن قلمداد کند و با پایبندی به اصل همکاری، درصدد پاسخگویی به آن برآید. مجازدایی از این کارگفت، با جرح و تعدیل نوع نیروی

پرسش، مرحله استنتاج پیش‌گفته را حذف می‌کند و «خطاب به مشارک بودن» پرسش را- با انتخاب و تصریفِ دوم‌شخص فعل شناختن تصریح می‌کند.

### ۳-۳- تغییر تنظیم کیفی میزان توجه

این عملیات، تقریر تخصصی تجربه روزمره نظاره‌گری است که گاه عناصر یک صحنه را در «یک نظر» صرفاً «ورانداز» می‌کند و گاه خیره و موشکافانه در «بحر جزئیات آن فرو می‌رود» و «تک‌تک ریزه‌کاری‌های آن را در نظر می‌آورد». انطباق کیفی میزان توجه ارتباطی تنگاتنگ با «مقوله‌بندی» دارد. مقوله‌بندی - که یکی از زیرطبقه‌های عملیات «داوری» است - بر اساس قیاس تجربه نو با جمیع تجربه‌های پیشین، یک صورت زبانی را به آن تجربه اطلاق می‌کند. در این اعطای مقوله خاص به یک تجربه - یا ادراک یک تجربه در شعاع یک پیش‌نمونه خاص - هم طرحواره‌سازی دخیل است - زیرا با انتخاب پاره‌ای از ویژگی‌های کلی‌تر، از ویژگی‌های خاص‌تر صرف‌نظر می‌شود - هم داوری - چرا که انتخاب این یا آن مقوله بر محور افقی نظام مقوله‌بندی، بسته به این است که این تجربه منفرد با کدامیک از تجربه‌های پیشین یکسان یا متفاوت انگاشته گردد. ما در اینجا سازوکارهای تصریح‌گر متکی به این دو عملیات عمدتاً همبسته را ذیل عناوینی واحد و به ترتیب زیر احصاء کرده‌ایم: بیشینه‌سازی ویژگی‌ها، تحمیل مقوله مشخص‌تر، کمینه‌سازی ویژگی‌ها و تحمیل مقوله طرح‌واره‌ای‌تر.

نخستین سازوکار پیشنهادی در این حوزه، افزایش میزان توجه کیفی یا بیشینه‌سازی ویژگی‌هاست. سازوکار مورد نظر همان است که در عمده پژوهش‌های پیشین، با تصریح یکسان انگاشته شده است. بارزترین پژوهش مبتنی بر این نگرش، اثر کروگر (۲۰۱۴) است که در آن صریحاً تصریح مشخص‌سازی دانسته شده است. کلادی و کارولی (۲۰۰۳) نیز تأکید می‌کنند که «هرگاه واحد زبانی واجد معنی خاص‌تر جایگزین واحد حامل معنی عام‌تر شود، تصریح رخ داده است». تعبیر بشر (۲۰۱۱: ۸۷) نیز از صراحت که بنا به آن پاره‌گفتار صریح‌تر، در قیاس با بدیل کمتر صریح خود، محدودیت‌های بیشتری بر واقعیت/جهان ممکن تحمیل می‌کند، بیان دیگر معادل‌انگاری تصریح با مشخص‌سازی است. نگارنده این سازوکار را صرفاً یکی از سازوکارهای تصریح‌گر تلقی می‌کند؛ از سوی دیگر، چنانکه در همین بخش قابل ملاحظه است، سازوکار معکوس مشخص‌سازی، یعنی، کمینه‌سازی ویژگی‌ها، نیز کارکرد صراحت‌بخشانه دارد. با اعمال این سازوکار، صورتی مشخص‌تر و تعیین‌یافته‌تر - جایگزین

صورت حاضر در متن مبدأ می‌شود. در نمونه ۷ افزایش میزان توجه کیفی از طریق جایگزین‌سازی صورت متن مبدأ با صورت زبانی مشخص‌تر حاصل شده است:

7) ST: familiar gossip of the professorial classroom. (*Philosophy of Hegel p.3*)

متن مقصد: گفت‌وشنودهایی که خاص درسگاه‌های استادان است. (فلسفه هگل ص ۲)

واژه‌های نقشی را می‌توان از جمله طرحواره‌ای‌ترین نمادهای منفرد زبانی دانست. این واحدهای زبانی عمدتاً رابطه میان عناصر را با درجه توجه کیفی پایین‌نماسازی می‌کنند. پرسامدی این واحدها را می‌توان به همین قابلیت خلق نماهای نسبتاً کلی نسبت داد. در متن مبدأ نمونه فوق، پیش‌اضافه *of* با وابسته‌سازی گروه ادات به هسته گروه اسمی، رابطه‌ای طرحواره‌ای را میان دو عنصر پیش و پس از خود‌نماسازی می‌کند. در متن مقصد، با افزایش بزرگنمایی ویژگی‌های کیفی رابطه مذکور اندکی مشخص‌تر رمزگذاری شده است. درج «خاص» این تعبیرگری را متبادر می‌سازد که «گفت‌وشنودهای» مورد نظر نویسنده عمدتاً در «درسگاه‌های استادان» اتفاق می‌افتد. سازوکار تصریح‌گر دیگر - که در جهت خلاف سازوکار پیشین عمل می‌کند - کمینه‌سازی ویژگی‌ها یا جایگزین‌سازی اسم خاص‌تر با مقوله‌ای عام‌تر است. مبنای چنین تصمیمی این قضاوت مترجم است که برخی جزئیات غیرضروری، خواننده را از درک «اصل مطلب» باز می‌دارند. نمونه ۸ از مصادیق اعمال فرایند مزبور است:

8) ST: No sane person ever denied that things, this table, that hat, exist. (*The Philosophy of Hegel p.5*)

متن مقصد: هیچ خردمندی هرگز وجود چیزهای محسوس را انکار نمی‌کند. (فلسفه هگل ص ۵)

*table* و *hat* از مقوله‌های سطح پایه محسوب می‌شوند. بافت درون‌متنی و درون‌گفتمانی حاکی از عدم موضوعیت و مدخلیت «میز» و «کلاه» به اعتبار ویژگی‌های تمایزبخش و انحصاری مقوله «میز» و مقوله «کلاه» است. بنا به قضاوت مترجم، مؤلفه‌های مندرج در این مقوله‌ها، بی‌آنکه ضرورتی در میان باشد، توجه کیفی مخاطب را به ویژگی‌هایی معطوف می‌سازد که صرفاً از رهگذر تعلق‌شان به طبقه جامع/شامل «چیزهای محسوس» در معناسازی متن دخیل می‌باشند. ملاحظه می‌شود که این پدیده ناقص یکی از جزم‌های متداول در حوزه مطالعات ترجمه است که بنا به آن، «افزایش» همسایه دیوار به دیوار تصریح، و «کاهش» همسایه دیوار به دیوار تلویح دانسته می‌شود. در تحلیل ما، نه تنها حذف ضرورتاً ملازم تلویح تلقی نمی‌شود که می‌تواند در خدمت یک سازوکار تصریح‌گر باشد. واپسین نوع تحقق سازوکار تغییر میزان توجه کیفی، تحمیل مقوله طرحواره‌ای‌تر است. تصریح مبتنی بر کمینه‌سازی ویژگی‌ها، می‌تواند از طریق درج و تحمیل مقوله‌ای عام‌تر تحقق پذیرد. در این سازوکار، معادل «تحت‌اللفظی» صورت متن

مبدأ در پرتو مقوله‌ای عام‌تر یا حکمی کلی‌تر تعبیر می‌گردد. به این ترتیب، مقوله‌ای با سطح جامعیت بالاتر، مقوله‌ای با سطح جامعیت پایین‌تر را در سلسله مراتب زیرشمول خود می‌گنجاند. تحمیل مقوله می‌تواند از رهگذر ابزار/ ساخت‌های گوناگون زبانی تظاهر یابد. نظر به تنوع تمهیدات زبانی متجلی‌کننده این سازوکار خاص و مغفول ماندن مظاهر آن در نوشتارگان این حوزه پژوهشی، دو نمونه سنخ‌نما ذکر می‌شود. درج مقوله عام و ذکر برابر تحت‌اللفظی پس از عبارت‌های «از قبیل»، «یعنی» و مشابه آنها یکی از رایج‌ترین شیوه‌های کاربست این سازوکار است. در نمونه ۹، دو تصریح متوالی، از دو رده متفاوت اعمال شده است. در مرحله نخست، با اجرای فرایند تصریح‌گر کاهش منظر و ابستگی نام‌های خاص جایگزین اشاری شخصی ملکی می‌گردند. در مرحله دوم، مترجم نام‌های خاص را در شعاع مقوله «فیلسوف» تعبیر می‌کند. خاصیت صراحت‌بخش تحمیل مقوله «فیلسوف» و درج «یعنی»، رمزگذاری شباهت آن سه نام و آشکارسازی موضوعیت عطف‌شان به یکدیگر است. توجه به این نکته ضروری است که مقوله «فیلسوف» در مقایسه با موارد جزئی (نام‌های خاص) قسمی «مقوله سطح پایه» تلقی می‌شود.

9) ST: The main outlines of their teaching are already known. (*The philosophy of Hegel p.3*)

متن مقصد: خواننده از پیش با مبانی آموخته‌های این فیلسوفان [یعنی افلاطون، ارسطو و کانت] آشناست.

(فلسفه هگل ص ۱)

افزایش توصیف‌گرهای پیشین و پسین نیز می‌تواند مفهوم‌پردازی معادل لفظ‌گرا و

مشخص‌تر را در پرتو مقوله‌ای طرح‌واره‌ای‌تر امکان‌پذیر سازد:

10) ST: It is true that a scientific determinism alone might have inspired the statement: "Man's character is his fate". (*Mysticism and Logic P.7*)

متن مقصد: درست است که فقط جبریت علمی می‌تواند الهام‌بخش گفته‌ای از این قبیل باشد که «سیرت

انسان سرانجام اوست». (عرفان و منطق ص ۳۹)

در نمونه فوق، همنشین‌سازی «گفته» با توصیف‌گر پسین «از این قبیل» دالّ بر

تعلق «گفته» به طیف گسترده‌تری از «گفته‌ها» است. در این معنی، «گفته» بر حسب

محور عمودی نظام مقوله‌بندی به عنوان عضو یک مقوله جامع‌تر بازنمایی می‌شود.

### ۳-۴- استعاره‌کاهی

یکی از مهمترین فرایندهای شناختی زیرمجموعه عملیات قضاوت، استعاره است. در این فرایند - چنانکه لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) در اثر خود تبیین کرده‌اند- نگاشت سازمان‌یافته ویژگی‌ها از حوزه مبدأ به حوزه مقصد صورت می‌پذیرد. به عنوان مثال، در گزاره مشهور «وقت طلاست»، «طلا» حوزه مبدأ است و «وقت» حوزه مقصد؛ طی این

استعاره، «وقت» در چهارچوب حوزهٔ مبدأ که خصلت غیرانتزاعی تر دارد، درک می‌شود. هر استعاره قادر است یک موقعیت واحد را به شیوه‌ای متفاوت تعبیر کند. سازوکار تصریح‌گر استعاره‌گاهی، مجموعه تمهیداتی را شامل می‌گردد که بنا به تشخیص مترجم یا وقوع خود فرایند استعاره را به مخاطب متذکر می‌شوند، و یا با کاهش از مسیرهای نگاشت استعاری، بیش از حد ضرورت در حفظ ساختار حوزه مقصد می‌کوشند. این سازوکار می‌تواند به سه شیوه تحقق پذیرد. نوع نخست بهره‌گیری از این راهبرد، در قسمی دورشدن از قلمرو مبدأ و نزدیک‌شدن به قلمرو مقصد یک استعاره مفهومی متبلور می‌گردد. نمونهٔ ۱۱ مراد ما از حرکت به سمت قطب مقصد را روشن‌تر می‌سازد:

11) ST: This theory though no longer one which science can accept [...] (*Mysticism and Logic p.6*)

متن مقصد: این نظریه اکنون دیگر برای علم قابل قبول نیست.

در متن مبدأ استعارهٔ مفهومی «علم انسان است» در قالب بندی تحقق یافته است که در آن، *science* فاعل دستوری و موضوع بیرونی فعل *accept* و حامل نقش معنایی کنشگر هوشمند است. در متن مقصد، در عین بقای استعاره مفهومی مذکور، «علم» جایگاه موضوع بیرونی فعل را از دست داده است و موضوع محمول صفتی و متمم حرف اضافه است. فاعلیت‌زدایی از علم، با حذف یکی از مسیرهای نگاشتی حوزهٔ مبدأ به مقصد، استعارهٔ مذکور را همزمان حفظ و تضعیف می‌کند. درج عناصر پیونددهنده میان دو قلمرو مبدأ و مقصد - یا به تعبیر علم بیان سنتی «ادات تشبیه» - نیز سرنخ هدایتگری (برای مخاطب) است که می‌تواند از پیچیدگی ادراکی عملیات تعبیری استعاره بکاهد. در این استحاله، گرچه کماکان استعارهٔ شناختی پابرجاست، اما، دست‌کم، خود فرایند خلق رابطهٔ میان حوزه‌های مبدأ و مقصد، رمزگذاری زبانی شده است. در نمونهٔ ۱۲، درج «مثل»، خود رخداد برقراری پیوند میان قلمروهای مبدأ و مقصد را آشکار کرده است:

12) ST: Was baked brick hard by July. (*As I Lay Dying p.1*)

متن مقصد: از آفتاب ژوئیه مثل آجر سفت شده بود. (گور به گور ص ۹)

افزایش قرائن و ملائمت‌حاکمی از چپستی حوزهٔ مبدأ و شفاف‌ترسازی آنچه در علم بیان سنتی مشبیه‌به خوانده شده است، از دیگر تمهیداتی است که سازوکار تصریح‌گر مذکور را تحقق می‌بخشد:

13) ST: And so Parmindes fell into this inconsistency. (*The Philosophy of Hegel p.4*)

متن مقصد: و بدین سبب پارمیند در چنبره تناقض‌گویی افتاد. (فلسفهٔ هگل ص ۳)

در متن مبدأ، *fell* وقوع استعاره «وضع نامطلوب (تناقض‌گویی) پایین‌دام است» را رمزگذاری زبانی کرده است. افزودن «چنبره» در متن مقصد، صرف‌نظر از کیفیت

متعارف‌سازانه‌اش، خودِ مشبّه‌به را تظاهر زبانی بخشیده است. به دیگر بیان، درج «چنبره» بر قرائن حوزه معنایی مبدأ می‌افزاید و ماهیت حوزه‌ای را که قلمرو مقصد در و بر حسب آن درک و فهم می‌شود شفاف‌تر می‌کند.

### ۳-۵- تفکیک و تعیین نوع رابطه پیکر و پهنه

یکی دیگر از عملیات‌های تعبیری زیرمجموعه عملیات قضاوت- حکم، توان تشخیص و قابلیت مقایسه و وضع تفکیک میان عناصر یک صحنه است. تالمی (۲۰۰۰) متأثر از آموزه‌های روانشناسی گشتالت، در توصیف و تبیین شیوه بیان روابط مکانی در زبان‌های طبیعی از مفاهیم پیکر و پهنه بهره می‌گیرد. به زعم وی، در توصیف روابط مکانی، یک شی (پیکر) عمدتاً در نسبت جایگاهی / موقعیتی با شی‌ای دیگر (پهنه) تعبیر می‌گردد. کارکرد پهنه فراهم‌آوری امکان توصیف پیکر است. رابطه پیکر و پهنه صرفاً منحصر به اشیای فیزیکی نیست. مناسبات میان رویدادها و وضعیت‌ها نیز عمدتاً در چهارچوب چنین رابطه‌ای ادراک می‌شود. برای نمونه، در یک جمله مرکب ناهمپایه، بند پایه پیکر و بند پیرو پهنه محسوب می‌شود. چنین الگویی را می‌توان در سایر اشکال روابط میان بندها شناسایی کرد. لانگاکر (۱۹۸۷: ۲۱۷) توسل به تمایز نقطه متحرک / نقطه ثابت را یکی از بهترین شیوه‌های تبیین تفاوت بندهای پایه و پیرو در یک ساختار ناهمپایه می‌داند. پیونددهنده‌های تباینی (گرچه)، شرطی (اگر)، زمانی (وقتیکه) و علی (زیرا) ذاتاً فرآورنده تمایز نقطه ثابت / نقطه متحرک هستند. سازوکار تصریحی قابل پیشنهاد در چهارچوب این عملیات تعبیری، ذکر نوع کارکردی است که پهنه برای پیکر ایفا می‌کند. از عمده‌ترین مصادیق این قسم تصریح، جایگزین‌سازی عنصر زبانی چندوجهی- فی‌المثل، «که» - که قابلیت رمزگذاری اقسام روابط بینابندی را دارد - با عناصر زبانی مشخص‌تری است که کارویژه‌شان بیان نوع خاصی از رابطه - متمم‌ساز، علی و ... - است. در رهیافت شناختی به تصریح، می‌توان انگیزه وقوع این پدیده را در احساس نیاز به کاهش احتمال بدفهمی کیفیت رابطه پیکر و پهنه جست‌وجو کرد: کیفیتی که بخشی از آن تعیین پیکر و پهنه و بخش دیگر آن را مشخص‌سازی نوع کارکرد پهنه رقم می‌زند. نمونه ۱۴ از مصادیق تصریح نوع زمینگی علی برای نما است؛ نمایی که معلول یا پیامد زمینه خود تلقی می‌شود:

14) ST: Lying there with her head propped up so she could watch Cash building the coffin, having to watch him so he would not skimp on it, like as not, with those men not worrying about anything. (*As I Lay Dying* p.7)

متن مقصد: سرش رو به بالش تکیه داده کش داره تابوتش رو درست می‌کنه، مجبوره مواظبش باشه که یه وقت سمبلش نکنه، چونکه اونهای دیگه نگران هیچی نیستند. (گور به گور ص ۳۲)

در متن مقصد *with those men* با پیونددهنده قیدی علی جایگزین شده است. مترجم کارکرد پهنه را از جنس بستر علی قلمداد کرده و آن را در هیئت «چونکه» رمزگذاری کرده است.

دست آخر اینکه، گاه مترجم، بر صورت زبانی هدف در متن مبدأ -که فاقد تفکیک رمزگذاری شده میان پیکر و پهنه است- چنین تمایزی را مبتنی بر میزان برجستگی استنباط‌شده عناصر زبانی دخیل تحمیل می‌کند. این تمایز، میزان توجه کانونی را، میان دو عنصر تقسیم می‌کند؛ در چنین توزیعی، یکی از عناصر، منزلت نقطه متحرک - که به تصریح لانگاکر (۲۰۰۸) کانون توجه اولیه است- و عنصر دیگر جایگاه شناختی نقطه ثابت/زمینه را - که کانون توجه ثانویه تلقی می‌گردد - اشغال می‌کند. نمونه ۱۵ کاربست این داورِ تفاوت‌گذارانه تصریح‌گر را بازنمایی می‌کند:

15)ST: Modern Islamic political thought

متن مقصد: اندیشه سیاسی در اسلام معاصر

در متن مقصد، اسلام معاصر کارکرد نقطه ثابت یا زمینه‌ای را ایفا می‌کند که اندیشه سیاسی، برحسب و در ظرف آن تعبیر می‌شود.

### ۳-۶- تقویت نقطه نظر انتخابی

تعبیر صحنه بر حسب نقطه نظر انتخابی تعبیرگر امکان‌پذیر می‌شود. تغییر نقطه نظر می‌تواند تعابیر متفاوت و گاه متقابلی از صحنه‌ای واحد به بار آورد. برای نمونه، دو تعبیر پشت درخت بودن گربه و جلوی درخت بودن گربه بدیل‌های از هر حیث دیگر یکسانی هستند که انتخابشان مقید به محل یا جهت حرکت گوینده است. سوءفهم دیدگاه گوینده می‌تواند درک صحیح معنای صورت زبانی را ناممکن سازد. از این‌رو، قابل انتظار است که سازوکار تصریح‌گر این حوزه با هدف کاهش مخاطره سوءفهم از شگردهای متعددی بهره‌گیرد که به مخاطب، نظرگاه اختیارشده را «گرا» می‌دهند. این «گرا» دادن‌های مکرر را تقویت نقطه نظر/انتخابی نام‌گذاری کرده‌ایم. نمونه ۱۶ از مصادیق کاربست عملیات مذکور است:

16)ST: Jewel and I come up from the field, following the path in single file. I am fifteen feet ahead of him. (As I Lay Dying p.1)

متن مقصد: من و جوئل داریم از سر زمین برمی‌گردیم من از جلو او از عقب. من پونزده قدمی از او جلوترم.

(گور به گور ص ۹)

صورت *come up* در متن مبدأ مبنای این استنتاج است که نقطه نظر انتخابی، بالای تپه است. «جلو بودن» راوی نیز از رهگذر بند *I am fifteen feet ahead of him* تثبیت شده است. با این حال، ملاحظه می‌شود که در متن مقصد، حرکت کردن دو

شخصیت داستان در یک ردیف واحد یا پشت سر یکدیگر (in single file) به تعبیر «من از جلو و او از عقب» تبدیل شده است. این تغییر، در وهله نخست، تذکردهنده نسبت مکانی مشارکان در قبال یکدیگر است و همزمان، با ملفوظسازی جلو بودن یکی و عقب بودن دیگری، انتخاب موضع بالای تپه به عنوان زاویه دید را - که مفروض و پیش شرط کاربرد این مفاهیم مکانی نسبی است- به مخاطب گوشزد کرده است.

### ۳-۷- پیش‌زمینه‌سازی اجزاء زمينه مشترک

بخش زیادی از آنچه، آگاهانه یا ناآگاهانه، گفته می‌شود یا ناگفته می‌ماند، و شیوه بیان و الگوی تعبیرگری آن متأثر از فرض گوینده از زمينه معرفتی مشترک میان او و مخاطب است. سازوکار پیش‌زمینه‌سازی اجزاء زمينه مشترک، هم بر زمينه مشترک گفتمانی (عناصر حاضر در بافت درون‌متنی و برون‌متنی قابل دسترس برای مشارکان در یک رویداد گفتمانی) قابل اعمال است و هم بر زمينه مشترک اجتماعی- فرهنگی. در نوع نخست، دو راهبرد تثبیت حضور دامنه‌ای مصداق و کاهش منظر وابستگی صورت‌های زبانی شناسایی شده است. در نوع دوم نیز، ملفوظسازی پس‌زمینه‌های معرفتی کاربرد صراحت‌آفرین دارد. راهبردهای سه گانه مذکور در زیر معرفی می‌شوند. در هر رویداد گفتمانی دور و اطراف کانون را عناصری پر کرده‌اند که به اندازه آن جالب توجه نیستند و با این حال، از تیررس نگاه نیز کاملاً خارج نمانده‌اند. حوزه عناصری از این دست، که در مرتبه ثانویه دسترس‌پذیری توجه‌اند، دامنه نام گرفته است. برخی از عناصر مندرج در دامنه ممکن است با پیشرفت گفتمان کانونی شوند:

(۱۷) ادامه دهم یا ادامه ندهم؟ می‌خواهم یا نمی‌خواهم؟ این تردیدها را خیلی‌ها تجربه کرده‌اند؟ البته اینها فقط بخشی از مشترکات آدم‌هاست.

«این تردیدها» مرجع خود را در دامنه توجه و «اینها» همان مرجع را در کانون توجه شنونده فرض و تعبیر می‌کند. هر چه قوت فرض در کانون بودن مصداق افزون‌تر باشد، موضوعیت تظاهر زبانی آن نیز رنگ می‌بازد. لانگاکر (۲۰۰۸: ۵۹) نیز تأکید می‌کند که هرگاه مفهومی در مقام موضوع گفتمانی تثبیت شده باشد، میل به ناگفته ماندن دارد. از آن سو، هرچه فرض حضور کانونی مصداق کم‌قوت‌تر باشد، روند انتقال آن به کانون طولانی‌تر می‌گردد و احتمال رمزگذاری خود مصداق افزون‌تر می‌شود. برای نمونه، اگر در نمونه ۱۷، به جای ضمیر اینها، مجدداً از ترکیب این تردیدها بهره‌گیری شود، حاکی از این است که گوینده مفروض تردیدها را، کماکان، در دامنه توجه- و نه در کانون- تعبیر کرده است و با تأخیرافکنی در روند انتقال، مصداق را مصرح ساخته است. این پدیده همان است که از آن، در آثار برخی پژوهشگران (از جمله، عبدالفتاح،



بشیر و کروگر) با عنوان *ترجیح تکرار واژگانی بر جانشین‌سازی ضمیری در مقام ابزاری انسجام‌آفرین* یاد شده است. در نمونه ۱۸، کاریست این سازوکار قابل تشخیص است:

18) ST: For how would you like to be shut up for a whole month at a time, and possibly more in stormy weather. (*To the Lighthouse p.5*)

متن مقصد: اگر شما باشید و هر بار یک ماه و شاید هم بیشتر از یک ماه [...] محصور بمانید چه می‌کنید؟

(به سوی فانوس دریایی ص ۱۷)

درج مجدد «یک ماه» از مصادیق اهتمام مترجم به تثبیت حضور مصداق در دامنه توجه و اجتناب محتاطانه از فرض حضور کانونی آن است. نوع دوم صراحت‌بخشی به عناصر زمینه مشترک گفتمانی، یعنی، کاهش منظروابستگی، بر آن دسته از صورت‌های زبانی اعمال می‌شود که تعبیرشان، به واسطه حضور حرف تعریف یا صورت‌های اشاری، بر نظرگاه متکی است. اشاری‌ها عناصری هستند که نفس امکان دلالت‌گری‌شان موکول به موقعیت‌مندی کنش گفتاری است. عدم اطمینان مترجم به توانایی او/ یا تمایل مخاطب در تطبیق با وضع آگاهی‌گوینده و در نتیجه، تشکیک مترجم در تحقق هر یک از شروط *بازشناسایی‌پذیری مصداق و فعال‌بودگی آن در ذهن مخاطب* - شروطی که به زعم لمبرکت (۱۹۹۴: ۶۸) کاربرد موجه معرفه‌ها در گرو تحقق آنهاست - منجر به بهره‌گیری از سازوکارهای تصریح‌گر ذی‌ربط خواهد گشت؛ راهبردی که کاریست آن احتمال ابهام‌آفرینی را، حتی‌الامکان، منتفی می‌سازد. تغییر تصریح‌گر در حوزه این عملیات، از وابستگی تعبیر به موقعیت خواهد کاست:

19) ST: He is a hard man to talk to. (*Breakfast at Tiffany's p.4*)

متن مقصد: حرف زدن با این آدم کار سختی است. (صبحانه در تیفانی ص ۱۰)

در نمونه فوق، ضمیر شخصی با/این آدم جایگزین شده است، گرچه صورت فارسی کماکان - به اعتبار اشاری «این» - موقعیت‌مند است از منظروابستگی آن کاسته شده است. در نمونه ۳ (نگ بخش ۳-۱) نیز، جایگزین‌سازی ضمیر با «خانم رمزی» مصداق تصریح‌منظرزدایانه است. در نمونه ۹ (نگ بخش ۳-۳) چنانکه ذکر آن رفت، دو فرایند تصریحی همزمان نقش‌آفرین بوده‌اند. *افلاطون، ارسطو و کانت* از ضمیر منظرزدایی کرده‌اند؛ افزایش *این فیلسوفان* نیز، مصداق تحمیل مقوله تعمیم‌بخش است. ملفوظ‌سازی عناصر فرهنگ‌ویژه، واپسین شیوه بهره‌گیری از سازوکار پیش‌زمینه‌سازی اجزاء زمینه مشترک است. کرافت (۲۰۰۹) تأکید می‌کند که زمینه مشترک اجتماعی به اعتبار عضویت در یک جامعه مشترک حاصل می‌گردد. عدم عضویت مخاطبان متن مقصد در جامعه بلافصلی که متن اصالتاً در آن تولید شده است، زمینه‌ساز مداخله‌های تصریح‌گری است که می‌کوشند دانش، باورها و رویکردهای مشترک انگاشته‌شده متن مبدأ را، تا اندازه‌ای، برای مخاطب متن مقصد آشکار سازند:

20) ST: It boasts neither neon nor television. (*Breakfast at Tiffany's* p.4)

متن مقصد: نه نئون بر سر درش خودنمایی می‌کند و نه تلویزیونی داخلش. (صبحانه در تیفانی ص ۱۱)  
نمونه ۲۰ مصداق ویژه‌ای است از رجوع به بافت وسیع فرهنگی و ملفوظ‌سازی عناصری که بنا به داوری مترجم، در آگاهی مخاطب متن مقصد فعال نیستند.

### ۳-۸- تقویت همدلی با موضوع

اسکمید (۱۹۹۹: ۷) نظریه همدلی را یکی از نخستین تلاش‌هایی می‌داند که بنایشان شناساندن نقش ترتیب واژگان در بیان و تحقق نقطه‌نظر و ذهنیت [گوینده] است. مقصود از همدلی زبانی که - نخستین صورت‌بندی نظری آن در اثر مشترک کنو و کابوراک (۱۹۷۷) ارائه شده است - هم‌ذات‌پنداری گوینده با مشارکی خاص در رویداد است. در این فرایند، گوینده/راوی زاویه دوربین خود را با افق نگاه یکی از مشارکان تنظیم می‌کند. کارکرد برخی از ساخت‌های زبان با زاویه دوربین اختیار شده از جانب گوینده در آمیخته است. برای نمونه، همدلی افزون‌تر گوینده با کنش‌پذیر یک رویداد، می‌تواند به اعطای حالت غیرفاعلی به کنشگر بیانجامد (کرافت و کروز ۲۰۰۴). در ساخت ملکی دسترسی به عنصر مملوک از رهگذر تعلق آن به مالک امکان‌پذیر شده است و از این‌رو عنصر واجد حالت ملکی، نظرگاه همدلانه گوینده را نمایندگی می‌کند. اگر مترجم، عنصری از متن مبدأ را مستوجب همدلی زبانی بیشتر ارزیابی نماید، با نزدیک‌ترسازی دوربین روایت به آن و فعال‌سازی توأمان عملیات توجه، جایگاه توجه‌برانگیزتری را به آن تخصیص خواهد داد. ویژگی صراحت‌افزای عملیات مذکور ناشی از حضور کانونی‌تر عنصری است که به زعم مترجم «ماجرا درباره اوست». تحلیل نمونه ۲۱ شیوه عملگری این سازوکار را روشن می‌سازد:

21) ST: It was to be given to the Lighthouse keeper for his boy. (*To the Lighthouse* p.5)

متن مقصد: قرار بود آن را به پسر کوچک نگهبان بدهد. (به سوی فانوس دریایی ص ۱۷)  
در متن مبدأ *the keeper* نقش معنایی دریافت‌کننده را داراست؛ در ترتیب واژگانی بر گروه متممی *for his boy* مقدم است؛ و دست آخر، مرجع ضمیر ملکی *his* است که *boy* در دامنه آن دسترس‌پذیر شده است. به این ترتیب، «boy» در سلسله مراتب همدلی نازلترین رتبه را داراست: دریافت‌کننده نیست و حضور نحوی آن نیز به اعتبار ضمیر ملکی *his* ممکن شده است. در متن مقصد، گویا طولانی‌شدن زنجیره سببی غیرضروری انگاشته‌شده و با حذف میانجی، نقطه نهایی و دریافت‌کننده را در هم ادغام کرده است. پیامد این ادغام، اعطای برجستگی کانونی بیشتر به دریافت‌کننده نهایی است. در تفسیر مترجم، «پسر» به اعتبار دریافت‌کننده نهایی بودن‌اش در زنجیره کنش،

موضوعیت افزون‌تری از «پدر» یافته است و این تلقی از پسر به مثابه موضوع اصلی، از رهگذر تقویت همدلی زبانی با وی تصریح شده است.

### ۳-۹- دگرگون‌سازی بیان پنهان تغییر معنایی به بیان آشکار

تالمی (۲۰۰۰) نظام پیکربستی را یکی از بخش‌های سازنده «نظام ساختاربخش مفهومی» ذهن انسان قلمداد می‌کند. این نظام همان فرایند مفهوم‌پردازانه گشتالت است که بنیادین‌ترین سطح تشکیل تجربه را رقم می‌زند و با پیکربندی داده‌های حسی ساختاری فهم‌پذیر بر آنها اعمال می‌کند. در عملیات تعبیری بر ساختن، موضوع تعبیر، خود عناصر حاضر در صحنه و برهم‌کنش آنها با یکدیگر است. البته، نباید از نظر دور داشت که عناصر، عمدتاً به اقتضای ساختار مادی خود مستعد پذیرش یک طرحواره ساختاری ویژه‌اند؛ اما ساخت‌یابی متفاوت و اعمال طرحواره‌های بدیل نیز بر آنها همواره امکان‌پذیر است. فی‌المثل، بر حسب میزان عطف توجه جزءنگرانه یا کل‌نگرانه به عناصر صحنه، ذهن/زبان انسان، طرحواره تصویری اجزا مقید یا توده‌ای درهم‌آمیخته و نامقید را بر آن عنصر تحمیل می‌کند. کرافت و کروزر (۲۰۰۴) به درستی خاطر نشان می‌سازند که گاه، تحمیل ساختار متفاوت بر یک عنصر - یعنی تعبیر متفاوت آن - می‌تواند تغییر محتوایی (شرایط صدقی) بار آورد. به عنوان نمونه در «چند تا شربت آلبیمو واسه ما بیار»، صورت «شربت آلبیمو» که عمدتاً ساختاری نامقید را می‌پذیرد، به مثابه عنصری مقید و شمارش‌پذیر تعبیر شده است. این تعبیر متفاوت، از رهگذر تحمیل یک ساختار نحوی خاص امکان‌پذیر شده است. بیان آشکار چنین دگرگشتی در معنا، با افزودن واژه «لیوان» و ایجاد صورت «چند لیوان شربت آلبیمو» تحقق می‌یابد. سازوکار تصریح‌گر قابل معرفی در این حوزه، بیان آشکار معنای تغییر یافته‌ای است که در متن مبدأ صرفاً از رهگذر تحمیل ساختار نحوی خاص بر واحد زبانی اجبار شده است مورد زیر مقصود ما را روشن‌تر بیان خواهد کرد:

22)ST: He's so dead.

متن مقصد: قطعاً مرده (کاملاً معلومه که مرده).

در متن مبدأ، «مرده بودن» که در تعبیر متعارف آن مفهومی قطبی است، پذیرای طرحواره ساختاری مدرج شده است. در متن مقصد، از تحمیل تعبیر مدرج بر این مقوله اجتناب شده و تغییر معنایی حاصل از تعبیر متفاوت اعمال شده، آشکارا بیان شده است.

### ۳-۱۰- آشکارسازی الگوی پویایی نیرویی

تالمی (۱۹۸۸) الگوی پویایی نیرویی را نوعی تعمیم انگاره سببیت می‌داند. در این الگو، هر رویداد پهنه کاروکنش نیروهای متعددی تلقی می‌گردد که بر مشارکان آن در حال

عملگری هستند. فعل‌ها، ساخت‌های موضوعی و جهت‌های دستوری متفاوت، مفهوم‌پردازی‌های متفاوتی را از پویایی نیرویی جاری در هر رویداد رقم می‌زنند. برای نمونه، تفاوت معنایی «علی عصبانی نبود» و «علی عصبانی نماند» ناشی از دینامیسم متفاوت روابط نیرویی است: «نبود» حاکی از وضع پایداری است که نه نیرویی در حال اعمال است و نه مشارکی در حال مقاومت است. «ماند»، اما، قسمی غلبه بر نیرو را - هر نیروی قابل تصویری که قادر باشد علی را عصبانی نگه دارد - ترسیم کرده است. کارکرد وجهیت‌های تکلیفی و معرفتی نیز = با اتکا به این تفسیر طرحواره‌ای از سببیت - رمزگذارنده نوعی دیگر از این برهم‌کنش نیرویی ارزیابی می‌شود: «توانستن» به مثابه بازنماینده شقی از وجه تکلیفی بر قسمی اجازه دادن به اعمال نیروی علی دلالت دارد؛ تفسیر مبتنی بر پویش نیرویی از «بایستن» نیز، آن را حامل دلالت غیاب مقاومت در برابر نیروی وارد شده می‌داند. سازوکار تصریحی قابل وقوع در این حوزه، رمزگذاری آشکار پویش نیرویی استنباط‌شده از متن مبدأ است؛ این رمزگذاری، با بهره‌گیری از ساخت‌ها و نشانگرهای سنخ‌نمای هر یک از الگوهای پویایی نیرو انجام می‌پذیرد.

ST: I took a taxi in a downpour of October rain. (*Breakfast at Tiffany's* p.4)

متن مقصد: از آن باران‌های شدید اکتبر می‌بارید و مجبور شدم تاکسی بگیرم. (صبحانه در تیفانی

ص ۱۱)

در نمونه ۲۳ خردکردن بند واحد متن مبدأ به دو بند همپایه در متن مقصد با هدف متظاهر ساختن پویایی نیرویی متن مبدأ انجام پذیرفته است. «مجبور شدن» تعبیر مترجم از تعامل نیروها را در هیئت وجهی تکلیفی متبلور ساخته است که بر حسب آن، رویداد بارش شدید باران، نیروی علی مقاومت‌ناپذیری بر مشارک تحمیل کرده است. دومین راهبرد تصریح‌گر در چهارچوب این عملیات، تجزیه رویداد به خرده‌رویدادهای متوالی است. کرافت (۲۰۱۵) پویش نیرویی حاکم بر مشارکان را مهم‌ترین عنصر تعیین‌کننده در تحقق موضوع‌های یک ساخت رویدادی می‌داند. در رهیافت سببی به ساخت رویدادی مفهوم‌پردازی مشارکان در چهارچوب و بر حسب انتقال نیرو از یک مشارک به مشارک دیگر انجام می‌پذیرد. رویداد نیز، متشکل از خرده‌رویدادهایی متوالی تلقی می‌شود. به ازای هر خرده‌رویداد، یک مشارک اثر می‌گذارد یا اثر می‌پذیرد (کرافت ۲۰۱۲). سازوکار تصریح‌گر در این حوزه عملیاتی، خردکردن یا تجزیه رویداد توصیف‌شده در یک فعل به خرده‌رویدادهایی است که در آن اجتماع یافته‌اند. اهتمام به جداسازی نسبی خرده‌رویدادهای به هم‌زنجیر شده سطح بازنمایی زبانی را به سطح بنیادین شناختی تعبیر پویایی نیرویی جاری میان مشارکان، نزدیک‌تر می‌سازد:

24)ST: This kind of feeling leads Herucletus [...] to strongly poignant sayings concerning life and the world. (*Mysticism and Logic* p.6)

متن مقصد: این نوع احساس باعث می‌شود که هراکلیتوس درباره جهان گفته‌های شگرفی بر زبان بیاورد.

(عرفان و منطق ص ۳۹)

در نمونه ۲۴ فعل *lead* با تجزیه شدن به «باعث می‌شود» و «بر زبان می‌آورد» دو خرده‌رویداد از سلسله رویدادی را صراحت می‌بخشد.

#### ۴- نتیجه

در این مقاله، پس از معرفی اجمالی سابقه مفهوم تصریح و تنازعات نظری پیرامون آن در حوزه مطالعات ترجمه و زبان‌شناسی کاربردی، حکم بداهت‌یافته‌ای شناسایی و ارزیابی منتقدانه گشت، که بنا به آن، مدرج‌سازی صورت‌های زبانی بر حسب معیار صراحت امکان‌پذیر پنداشته می‌شود. در ۱-۲ کوشش ما متوجه به موجه‌سازی این گزاره بود که اگر تبدیل صورت *الف* به صورت *ب*، در بافتی ویژه خاصیت صراحت‌بخشی دارد، دگرگون‌سازی صورت *ب* به صورت *الف* نیز، بنا به مقتضات بافتی- که تشخیص و اخذ تصمیم متناسب با آنها برعهده گوینده/ مترجم است- قابلیت ایفای کارکرد تصریح‌گر را داراست. از این‌رو، با برجسته‌سازی نقش تصمیم آگاهانه مترجم به کار بست تصریح، تصریح را تمام دگرگشت‌هایی معرفی کردیم که کارکردشان تأمین دسترسی آسان‌تر به نیت گوینده است. در بخش سوم، در چهارچوب نظریه عملیات تعبیری، ردگان‌شناسی سازوکارهای تصریح‌گر پیشنهاد شد. الگوی پیشنهادی ما صورت‌بندی تام و تمام این پدیده در چهارچوب فرایندهای مفهوم‌پردازانه‌ای است که رهیافت شناختی به زبان بر آن، تأکید کرده است. در این معنا، تصریح، نوعی بازآرایی شیوه بهره‌برداری از قابلیت‌های مفهوم‌پردازی است که با هدفی کاربردشناختی سازگار شده است. این بازآرایی، از زحمت‌پردازی و پیچیدگی شناختی نماد زبانی می‌کاهد، مخاطره سوءفهم متن را کاهش می‌دهد و دسترسی به آنچه در تفسیر مترجم *اصل مطلب* یا *فحوی کلام* انگاشته شده است، را تسهیل می‌کند. بر این مبنا، در چهارچوب نظریه عملیات‌های تعبیرگری اقسام دگرگشت‌های تصریح‌گر در قالب ده سازوکار شناسایی شدند. توصیف کافی و وافی به مقصود باید بذریکفایت تبیینی را در خود بپروراند. مزیت تدوین ردگان‌شناسی تصریح‌شناختی، امکان‌پذیرسازی به دست دادن توصیف‌هایی است که خود سرنخ‌های انگیزه شناختی وقوع‌شان را به دست می‌دهند. افزون بر این، طیف وسیعی از تصریحات با بهره‌گیری از این سازوکارها قابل شناسایی می‌شوند. دست آخر اینکه، مقایسه متن مبدأ و مقصد بنا به این شاخص‌ها می‌تواند جایگاه نسبی زبان‌ها را در یک نقشه شناختی تعیین کند. تبیین اینکه، در هر زبان چه میزان گرایش‌های تصریح‌گر اعمال می‌گردد و این

گرایش‌ها با توسل به کدام یک از سازوکارها تحقق می‌یابند، اولویت‌های مفهوم‌پردازانه زبان‌ورزان هر زبان را نیز هویدا می‌کند.

#### منابع

- Abdul Fattah, A. 2010. A corpus – based study of conjunctive, explicitation in Arabic translated and nontranslated texts. Doctoral dissertation, University of Manchester.
- Becher, V. 2011. Explicitation and implicitation in translation. A corpus-based study of English-German and German-English translations of business texts. Doctoral dissertation. Hamburg.
- Croft, W. 2009. Toward a social cognitive linguistics. In V. Evans and S. Pourcel (eds.). *New directions in cognitive linguistics* (395-420). Amsterdam: John Benjamins.
- Croft, W. 2015. Force dynamics and directed change in event lexicalization and argument realization. In R.G. de Almeida and C. Manouilidou (eds.). *Cognitive Science Perspectives on Verb Representation and Processing* (103-30). New York: Springer.
- Croft, W. & Cruse, D.A. 2004. *Cognitive linguistics*. Cambridge University Press.
- Croft, W. 2009. Toward a social cognitive linguistics. In V. Evans and S. Pourcel (eds.). *New directions in Cognitive Linguistics*, (395-420). Amsterdam: John Benjamins.
- Fillmore, C.J. 1985. Frames and the semantics of understanding. *Quaderni di semantica* 6: 222-54.
- House, J. 2004. Explicitness in discourse across languages. In J. House, W. Koller & K. Schubert (eds.). *Neue Perspektiven in der Übersetzungs – und Dolmetschwissenschaft* (185–208). Bochum: AKS.
- Klaudy, K. & K. Károly. 2003. Implicitation in translation: Empirical evidence for operational asymmetry in translation. *Across Languages and Cultures* 6(1): 13-28.
- Kruger, R. 2014. Exploring the interface between scientific and technical translation and cognitive linguistic the case of explicitation and implicitation. Doctoral dissertation, University of Salford.
- Kuno, S. & E. Kaburaki. 1977. Empathy & syntax. *Linguistic Inquiry* 8: 627-72.
- Lakoff, G. & M. Johnson, 1980. *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lambrecht, K. 1994. Information structure and sentence form. Topic, focus, and the mental representations of discourse referents. Cambridge Studies in Linguistics, vol. 71. Cambridge: Cambridge University Press.
- Langacker, R. 1987. *Foundation of cognitive grammar, Vol. 1: Theoretical prerequisites*. Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. 2000. *Grammar and conceptualization*. Berlin, New York: Mouton de Gruyter.
- Langacker, R. 2008. *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University press.
- Panther, K. & L. Thornburg. 1999. The potentiality for actuality metonymy in English and Hungarian. In K.U. Panther & G. Radden (eds.). *Metonymy in Language and Thought* (333-359). Amsterdam & Philadelphia: Benjamins.

- Panther, K. & L. Thornburg. 2003. The role of conceptual metonymy in meaning construction. Paper presented at: *the 8<sup>th</sup> International Cognitive Linguistic Conference*, 20-25 June, the University of La Rioja, Logrono, Spain..
- Schmid, M.S. 1999. *Translating the elusive: marked word order and subjectivity in English-German translation*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Seguinot, C. 1988. Pragmatic and the explicitation hypothesis. *Traduction, Terminology and Redaction*. 1 (2): 106-113.
- Talmy, L. 1988. Force dynamic in language and cognition. *Cognitive Science* 12:49-100.
- Talmy, L. 2000. *Toward a cognitive semantics, Vol. 1: concept structuring systems*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Vinay, J. P., & J. Darbelnet, 1958/1977. *Stylistique 150 compare du français et de l'anglais: Methode de traduction*. Montreal: Beauchemin, translated and edited by J. C. Sager and M. J. Hamel (1995) as *Comparative stylistics of French and English: A methodology for translation*. Amsterdam: John Benjamins.
- Weissbrod, R. 1992. Explicitation in translations of prose-fiction from English to Hebrew as a function of norms. *Multilingua* 11(2): 153-171.

پژوهش‌های زبانی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷  
(از ص ۱۵۱ تا ص ۱۶۹)

## بررسی کنش گفتاری قسم در گفتمان جامعه عمل بازار مدرن ایران با تکیه بر منظورشناسی اجتماعی

حسین طالب‌زاده

استادیار زبان‌شناسی کاربردی گروه زبان‌های خارجی دانشگاه خوارزمی

مهدی بازاریار<sup>۱</sup>

استادیار (مدعو) زبان‌شناسی گروه زبان انگلیسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

رضا غفار ثمر

دانشیار زبان‌شناسی اجتماعی کاربردی گروه زبان انگلیسی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱/۲۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۴/۹

### چکیده

علیرغم اهمیت، فراوانی و کاربرد پدیده قسم در اکثر جوامع گفتمانی و فرهنگ‌ها، کنش گفتاری سوگند در قالب نظریات زبان‌شناسی و زبان‌شناسی اجتماعی همچون نظریه کنش گفتار و جوامع عمل بررسی نشده است. پژوهش حاضر در دو فاز کمی و کیفی از طریق مصاحبه و توزیع پرسشنامه‌ای ویژه میان فروشندگان و فعالان بازار رایانه و تلفن همراه، با تمرکز بر الگوهای رفتاری، انواع، کارکردها، دیدگاه و رویکرد اعضای این جامعه به قسم و با لحاظ نمودن متغیرهایی چون سن، جنسیت، وضع ظاهری و وضعیت عضویت در جامعه عمل بازار مدرن، به مطالعه کنش گفتاری قسم در این بازار مدرن پرداخت. نتایج تحلیل محتوایی و آماری داده‌ها در قالب انواع مراجع مذهبی و غیرمذهبی کنش گفتاری قسم، حاکی از کاربرد فراوان انواع سوگند اما با کارکردی عموماً غیرتعهدی و غیر (پس) بیانی و حتی دارای اثر معکوس و منفی در گفتمان بازار مدرن بود. دلایل، نتایج و کاربردهای حاصل از یافته‌های پژوهش با توجه به ادبیات موجود، دلایل فرهنگی و مذهبی و ماهیت متفاوت جامعه عمل بازار مدرن به طور مفصل بحث شده است.

**واژه‌های کلیدی:** قسم، کنش گفتاری، جامعه عمل، بازار مدرن ایران، جامعه‌شناسی زبان.



## ۱- مقدمه

یکی از رایج‌ترین کنش‌های گفتاری<sup>۱</sup> در بسیاری زبان‌ها، از جمله زبان فارسی، قسم‌خوردن است. علیرغم تغییر معنا و کارکردهای قسم در جوامع غربی، این کنش گفتاری در جوامع اسلامی (به خصوص در کشورهای خاورمیانه) کاربرد فراوان و نقش ارتباطی گسترده‌ای دارد (عبدالجواد<sup>۲</sup>، ۲۰۰۰: ۲۱۷-۲۱۸)؛ متواترترین نوع آن هم قسم به خدا یا دیگر مفاهیم مذهبی و یا ارزشی است که عبدالجواد (۲۰۰۰) دلیل آن را احترام به خدا و اعتقاد مردم به تغییر سرنوشت می‌داند. با این حال، آنچه که این کنش گفتاری را به نمونه‌ای جالب از ارتباط کلام و عمل از یک سو و زبان و جامعه از سوی دیگر بدل می‌کند کارکرد راستی‌آزمایی و تعهدآور آن نیز است. اهمیت این راستی‌آزمایی و تعهدآور بودن این گونه پاره‌گفتارها در برخی زبان‌ها و فرهنگ‌ها را می‌توان، علاوه بر مراجع قسم<sup>۳</sup> (مانند مقدسات، خدا، پیامبران، اعضای خانواده، زمان‌های خاص و غیره)، از ارتباط قسم و مذهب و نیز سوگند و ادبیات استنباط نمود (ر.ک. حسام‌پور و دهقانی، ۱۳۸۷؛ کیانی، ۱۳۷۱). به نحوی که در عرف اسلامی و نیز در ساختار ایرانی جامعه ما توصیه بر استفاده بجا و پرهیز از کاربرد بی‌قیدوبند و راحت از مقوله و کلمات و عباراتی است که رنگ و بوی قسم (و نذر) داشته باشند (پیشقدم و عطاران، ۱۳۹۲؛ حسینی سیستانی، ۱۳۹۳: ۵۲۰-۵۱۹).

شاید بتوان اظهار داشت که این توصیه‌ها در جهت همسو نگاه‌داشتن هر چه بیشتر کارکردهای بیانی، منظوری و پس‌بیانی<sup>۴</sup> این کنش گفتاری بوده است (ر.ک. به بخش ۲) چراکه اضافه نمودن هرگونه معنای متصور جدید به کارکردهای اصلی سوگند (از جمله راستی‌آزمایی، مقید و متعهد ساختن فرد به صحت گفته و یا ادعا، انجام و یا ترک یک عمل و نیز پذیرش یک مسؤولیت رسمی، حقوقی، اجتماعی و اخلاقی) سبب کاهش میزان کارایی اجتماعی این ابزارهای قدرتمند کنترل زبانی می‌شود.

علیرغم اهمیت، فراوانی و کاربرد این کنش گفتاری در جنبه‌های مختلف زندگی و اجتماع، پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی بسیار معدودی به طور خاص به این مقوله

1. speech acts

2. Abd el-Jawad

3. swear references

4. locutionary, illocutionary, and perlocutionary

پرداخته‌اند (پیشقدم و عطاران، ۱۳۹۲؛ ماساگارا<sup>۱</sup> ۱۹۹۷؛ عبدالجواد، ۲۰۰۰؛ علی‌اکبری، حیدری‌زاده و محبوب، ۲۰۱۳). یکی از موقعیت‌هایی که کنش سوگند می‌تواند دارای کاربرد و تبعات مثبت و منفی فراوان و ملموس باشد، محل‌های داد و ستد همچون بازار است. با این حال به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از پژوهش‌های اندک پیشین به این مقوله نپرداخته‌اند و جای خالی آن در مطالعات زبان‌شناسی همگانی و منظورشناسی اجتماعی زبانی، به‌خوبی احساس می‌شود که تأثیر فراوانی در بررسی توانش گفتمانی، توانش تعاملی و توانش ارتباطی<sup>۲</sup> و در نهایت زبان‌شناسی کاربردی و آموزش زبان دارد. با توجه به مسائل مطرح‌شده و نیز خلاء محسوس در ادبیات مرتبط که در بخش بعدی بیشتر به آن پرداخته می‌شود، پژوهش حاضر تلاش دارد تا جنبه‌های مهجور مانده کنش گفتاری قسم را در یک جامعه عمل خاص یعنی بازار مدرن ایران بررسی کند. این جامعه از این جهت می‌تواند منحصربه‌فرد و دارای ارزش بررسی باشد که می‌توان آن را صحنه تنازع ارزش‌های سنت حاکم بر فرهنگ و اندیشه ایرانی و الزامات و چالش‌های ناشی از مدرنیته و تعاملات با بازارهای بین‌المللی (از جمله عرضه و معرفی محصولات جدید و روزآمد، نوسانات ناشی از بازار ارز و ضرورت همگام بودن با این تغییرات سریع و نیز احتمال تأثیرپذیری از فرهنگ غالب در این بازارها) به شمار آورد و در این راه امکان اینکه ابزار زبان دستخوش پاره‌ای از مسائل فوق‌الذکر شود، وجود دارد. سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که از نگاه اعضای این جامعه عمل<sup>۳</sup> کدام‌یک از کارکردهای منتسب به کنش سوگند در چنین محیطی بیشتر وجود دارد و تا چه حد با کارکردهای مورد انتظار در فرهنگ و عرف جامعه زبانی بزرگ‌تر قابل مقایسه است. به دیگر سخن، می‌خواهیم بدانیم که آیا این امکان وجود دارد که کارکردها و معانی این کنش در جامعه و بازار دستخوش تغییرات عمده شده، حتی دارای کارکرد معکوس شوند و یا جایگزین‌هایی پیدا کرده باشند. بدیهی است که پاسخ به چنین پرسش‌هایی مستلزم در نظر گرفتن حداقل برخی متغیرهای قابل تصور در یک مطالعه کاربردشناختی اجتماعی زبان همچون نقش‌های مختلف متعاملین از نگاه اقتصادی، قدرت، جنسیت، طبقه اجتماعی و غیره است (مدرسی، ۱۳۸۷: ۱۳۹-۲۵۵).

1. Masagara

2. discursive, interactional, and communicative competence

3. community of practice

## ۲- کنش گفتاری، قسم و جوامع عمل

نظریه «کنش گفتار» که با نام پژوهشگرانی همچون آستین<sup>۱</sup> (۱۹۶۲) و سرل<sup>۲</sup> (۱۹۷۵) مطرح گردید با فرمول‌بندی پاره‌گفتارها به معانی و کاربردهای متصور از پاره‌های گفتار و اثر احتمالی آنها می‌پردازد. ریچاردز و اشمیت<sup>۳</sup> (۲۰۰۲: ۴۹۹-۴۹۸) کنش گفتار را گفته‌ای می‌دانند که به عنوان یک واحد کارکردی در ارتباط ایفای نقش می‌کند. دسته‌بندی‌های مختلفی از انواع کنش‌ها وجود دارد که یکی از آنها تقسیم‌بندی آستین (۱۹۶۲) است که در آن بین سه نوع مختلف از کنش موجود و یا محصول گفته در یک جمله تمایز قائل شده است. اولین نوع کنش، کنش بیانی است که همانا گفتن چیزی معنادار و قابل فهم است؛ اما علاوه بر معنای ظاهری گفته، کنش منظوری وجود دارد که استفاده از جمله برای به انجام رساندن یک کارکرد است همچون هشدار دادن، قول دادن، پیشنهاد دادن و غیره. سومین کنش از دسته‌بندی سه‌تایی آستین، کنش پس‌بیانی (تأثیری) است که نتایج و یا اثرات ایجادشده توسط آنچه گفته شد را شامل می‌شود (برای توضیح بیشتر ر.ک. ریچاردز و اشمیت، ۲۰۰۲: ۳۱۵). بر اساس تقسیم‌بندی سرل کنش گفتاری دارای پنج کارکرد مختلف تعهدی<sup>۴</sup>، اظهاری<sup>۵</sup>، ترغیبی<sup>۶</sup>، عاطفی<sup>۷</sup> و اعلامی<sup>۸</sup> است (ریچاردز و اشمیت، ۲۰۰۲: ۴۹۹-۴۹۸).

همان‌گونه که سرل (۱۹۹۹ و ۱۹۷۵) اظهار می‌دارد، کارکردهای کنش‌های گفتاری مختلف ممکن است به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم توسط کنش‌های دیگر انجام پذیرد. به این ترتیب علاوه بر اینکه قسم می‌تواند کارکرد تعهدی و الزام‌آور داشته باشد، کنش گفتاری قسم می‌تواند اشکال مختلف و کارکردهای دیگری هم داشته باشد و از توان بیانی دیگری نیز برخوردار باشد؛ هرچند در طبقه‌بندی پنجگانه می‌توان قسم را زیرمجموعه کارکرد اعلامی و نمونه‌ای از کارکرد اظهاری نیز تلقی نمود. فراوانی و گستردگی این سوگندها در برخی جوامع همچون اردن به حدی است که ناظر بیرونی و

1. Austin

2. Searle

3. Richards & Schmidt

4. commissive

5. representative

6. directive

7. expressive

8. declarative

یا خارجی متعجب شده و تصور می‌کند که «مردم برای هر چیزی، به هر چیزی و در هر موقعیتی» سوگند می‌خورند و یا اینکه اصلاً این سوگندها «نمک مکالمه» هستند (عبدالجواد، ۲۰۰۰: ۲۱۸).

علیرغم این واقعیت‌ها، همان‌گونه که عبدالجواد با استناد به آیات قرآن نشان می‌دهد، سوگند فراوان از دیدگاه مذهب مذموم است و حتی قرآن نیز پیامبر اسلام را از قبول سخن افرادی که زیاد سوگند می‌خورند منع نموده و چنین افرادی دروغ‌گو انگاشته شده‌اند (۲۰۰۰: ۲۱۹). با در نظر گرفتن این واقعیت‌ها بود که عبدالجواد با هدف بررسی گونگونی در فرم، محیط و کارکرد این نوع از قسم‌ها در جامعه اردن، به این نتیجه رسید که «سوگندها به عنوان یک شاخص فرهنگی هر جامعه، مفاهیم، ارزش‌ها و الگوهای غالب در کشور اردن را منعکس می‌کنند» (علی‌اکبری، حیدری‌زاده و محبوب، ۲۰۱۳: ۴۶).

در مقاله علی‌اکبری، حیدری‌زاده و محبوب (۲۰۱۳) نویسندگان پس از تأکید بر انگشت‌شمار بودن تحقیقات مرتبط با کنش گفتاری قسم و سوگند با جمع‌آوری ۲۵۰ نمونه قسم به ارائه یک طبقه‌بندی از قسم‌واژه‌ها پرداختند. یافته‌های آنها بر غلبه قسم‌های مذهبی، سوگند به ایام مقدس، غذاها و وعده‌های غذایی، اعضای بدن و اعضای خانواده در داده‌های گردآوری‌شده و نیز اهمیت سوگند به عنوان یک استراتژی محاوره‌ای در زبان فارسی دلالت داشت.

تحقیق ماساگارا (۱۹۹۷) از جمله معدود پژوهش‌های مرتبط با کنش قسم است که به بررسی دو زبان مرتبط آفریقایی پرداخت. نتایج او نشان داد که این دو زبان در کاربرد قسم با هم تمایزاتی دارند و حتی جنسیت افراد نیز می‌تواند نوعی متغیر در کاربرد و نوع قسم‌هایی باشد که برای تفسیر ارزش نسبی حقیقت ادعاها به کار می‌رود. نکته قابل توجه در داده‌های ماساگارا، نوع این قسم‌ها است که بیشتر به جان افراد فامیل یا فرزندان افراد است.

از جمله بررسی‌های مقایسه‌ای قابل توجه در ایران، پژوهش پیشقدم و عطاران (۱۳۹۲) بر روی کاربردهای کنش گفتاری قسم در دو زبان فارسی و انگلیسی است که با مطالعه ۵۰ فیلم انگلیسی و ۵۰ فیلم فارسی بر اساس مدل هایمز، کاربردهای قسم را از ابعاد مذهبی - جامعه‌شناختی و با تکیه بر بحث فرهنگ‌های فردگرا و جمع‌گرا بررسی نمودند. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که استفاده از قسم فضای ناباوری و

نبود اطمینان در جامعه را نشان می‌دهد و میزان استفاده از این کنش گفتاری در زبان فارسی و انگلیسی بسیار متفاوت است و همچنین مراجع قسم نیز در زبان فارسی متفاوت‌تر و متنوع‌تر از زبان انگلیسی است.

علیرغم ارزش و اهمیت یافته‌های آثاری از این دست که مبتنی بر آثار ادبی، نوشتاری، نمایشی و غیره هستند، عدم اتکای کافی بر توصیف و تبیین داده‌های گردآوری‌شده از بطن جامعه، ممکن است بیشتر از اینکه وضعیت سوگند در جامعه هدف را به تصویر بکشد، تداعی‌گر و انعکاس‌دهنده درک جامعه سینماگران و نویسندگان از یک کنش گفتاری باشد. حال اینکه این اشکال جدی وجود دارد که نمونه‌های گردآوری‌شده حاوی بسیاری از موارد کلیشه‌ای و یا افراطی به منظور پیشبرد خط روایت و یا جنبه‌های زیباشناسی اثر باشند و نه نماینده بخش اعظم رفتار زبانی جامعه.

برای مطالعه، توصیف و تبیین زبان و کاربرد آن در جامعه، نیاز به تعیین گروه مرجع است؛ از سوی دیگر، بسیاری از مطالعات پیشین گروه مرجع را با در نظر گرفتن مفاهیم مرسوم و گاه مورد انتقادی همچون جامعه زبانی بررسی کرده‌اند (برای برخی انتقادات رجوع کنید به وارداف و فولر<sup>۱</sup>، ۲۰۱۵: ۶۳-۷۰). این در حالی است که رفتارهای زبانی و کنش‌های گفتاری مورد استفاده و نیز مورد قبول گویشوران هر جامعه زبانی با توجه به الزامات گروه‌هایی که در آن عضویت دارند و هویتی که می‌خواهند بروز دهند تغییر می‌کند. از این رو، جای خالی بررسی‌های زبان‌شناختی با توجه به مفاهیمی همچون جوامع عمل که محدودتر و کوچک‌تر از مفهوم جامعه زبانی باشد، احساس می‌شود. مفهوم جوامع عمل که با آثار و نظرات افرادی همچون لیو، وگنر و اکرت<sup>۲</sup> (لیو و وگنر، ۱۹۹۱؛ اکرت و وگنر، ۲۰۰۵) شناخته می‌شود، به عنوان «گروهی از افراد که حول دخیل بودن در یک فعالیت مشترک گرد هم می‌آیند» تعریف می‌شود که «اعمال در مسیر این فعالیت مشترک ظهور و بروز می‌یابند» (مایرهورف و استریهاس<sup>۳</sup>، ۴۲۹: ۲۰۱۳). جوامع عمل طیف وسیعی از اعمال و فعالیت‌ها را در برمی‌گیرد و تکرار فعالیت‌ها و اعمال افراد سبب ایجاد ارزش‌ها، باورها، روابط قدرت، الگوهای رفتاری و کلامی و نیز خزانه زبانی و غیرزبانی مشترک می‌شود (مایرهورف و استریهاس، ۲۰۱۳).

<sup>۱</sup>. Wardhaugh & Fuller

<sup>۲</sup>. Lave, Wegner & Eckert

<sup>۳</sup>. Meyerhof & Strycharz

اهمیت بررسی کنش گفتاری افراد در جامعه عمل در این است که همانند مفهوم شبکه‌های اجتماعی به افراد اجازه عضویت همزمان در چندین جامعه و در نتیجه ظهور و خلق هویت‌های مختلف را می‌دهد و در نتیجه با نظریه‌های جدید هویت و زبان از جمله ساختگرایی اجتماعی سازگاری بیشتری دارد و در بررسی گونگونی و تغییر زبان کاربرد فراوان دارد (مایرهورف و استریه‌اش، ۲۰۱۳).

همان‌گونه که بررسی ادبیات محدود موجود نشان می‌دهد، در سال‌های اخیر هیچ‌یک از جوامع عمل از جمله جامعه عمل بازار مدرن و یا حتی بازار سنتی و نیز انواع و کارکردهای کنش گفتاری سوگند به عنوان کنشی پرکاربرد و تأثیرگذار در مراودات روزمره و حتی حرفه‌ای افراد حاضر در بازار مدرن ایران مورد بررسی قرار نگرفته است. پژوهش کمی و کیفی حاضر گامی در جهت پرکردن این خلاء با توجه به موارد پیش گفته است.

### ۳- روش پژوهش

نظر به اینکه جمع‌آوری داده‌های پژوهش پیش از انتشار نمونه‌ها و چارچوب‌های پژوهش‌های ایرانی مورد اشاره انجام گردید، برای شناخت انواع، کارکرد و نقش کنش قسم در جامعه هدف و نیز آشنایی بیشتر با زبان جامعه عمل تصمیم بر این شد تا کار در دو فاز، یکی کیفی‌گراتر و دیگری کمی‌گراتر، انجام بگیرد.

### ۳-۱- فاز اول پژوهش

بر اساس پایه نظری و ادبیات موجود و نیز تجربیات نویسندگان، پروتوکلی نیمه‌ساختارمند<sup>۱</sup> (میلروی و گوردون<sup>۲</sup>، ۲۰۰۲: ۶۸-۵۷) برای مصاحبه اولیه به صورت حضوری و رودررو با اعضای جامعه هدف تهیه شد. سؤالات با توجه به شرایط و فضای مصاحبه و عکس‌العمل پاسخ‌دهندگان تعدیل می‌شد و یا پرسش‌ها و مسائل دیگری مطرح می‌گردید تا به هدف اصلی این فاز دست یابیم که همانا درک جامع و عمیق و نیز نگاه از منظر افراد درگیر بود.

با توجه به این که هدف ما بررسی کنش قسم و احساس تغییرات احتمالی در کارکرد زبانی اجتماعی آن از منظر گویشوران در جامعه بازار مدرن بود، در این راستا

<sup>۱</sup> Semi-structured protocol

<sup>۲</sup> Milroy & Gordon

بهترین گزینه بازار رایانه و تلفن همراه تشخیص داده شد. چراکه ارتباط با فناوری مدرن و بازارهای جهانی و همگامی با تغییرات روز یکی از الزامات موفقیت در این حرفه است. شرکت‌کنندگان در این فاز از تحقیق تعداد ۸ نفر از فروشندگان و صاحبان فروشگاه‌های رایانه و تلفن همراه بودند که بر اساس در دسترس بودن و به‌صورت تصادفی از مرکز خرید ایرانیان و نیز بازارهای کامپیوتر ولیعصر و ایران در تهران انتخاب شدند که به عنوان مراکز و نمونه‌های بارز این بازار هستند. کلیه افراد مصاحبه‌شونده مرد بوده و دارای سنین بین ۲۰ تا ۴۵ سال بودند. سابقه کار این افراد از ۲ تا ۲۰ سال بود. این افراد دارای تحصیلات دیپلم تا کارشناسی ارشد بودند. نظرات و صحبت‌های این افراد هم به‌صورت نوشتاری و هم به‌صورت صوتی و با کسب رضایت آنها ثبت و ضبط گردید. به منظور افزایش واقعی بودن فرایند مصاحبه و کاهش هرچه بیشتر تناقض حاصل از حضور مصاحبه‌گر<sup>۱</sup> (وارداف و فولر، ۲۰۱۵: ۱۸) مصاحبه‌ها توسط دو نفر پژوهشگر مصاحبه‌کننده انجام شد که سابقه حضور کافی چه به عنوان مشتری و چه به عنوان فعال بازرگانی در این جامعه عمل را داشتند و با گفتمان و الزامات حاکم بر این بازار تا حد زیادی آشنا بودند. با استفاده از ادبیات جامعه‌شناسی زبان و مثال‌ها و نظرات مطرح‌شده توسط شرکت‌کنندگان، این نتیجه حاصل شد که فروشندگان و مشتری‌ها دارای رفتارهای متفاوتی در زمینه قسم خوردن می‌باشند و نیز وجود تفاوت در نوع قسم‌های به‌کاربرده شده در برخورد با این دو گروه محتمل است. جنسیت و ظاهر مشتری و نیز سابقه و اعتبار همکار به عنوان عواملی تأثیرگذار معرفی شدند. از سوی دیگر انواع قسم در دو دسته کلی مذهبی و غیرمذهبی قرار گرفت. دسته اول به دو زیرشاخه کلی «خدا» و «پیامبر و اهل‌بیت» و دسته دوم نیز به دو زیرشاخه کلی «مرام» و «خود و خانواده» تقسیم گردید و مثال‌های متداول و رایج هرکدام تا حد امکان مشخص شد. بررسی محتوای مصاحبه‌های انجام‌شده و انجام جلسات بحث و بررسی با محققان و بهره‌گیری از نظر آگاهان جامعه عمل بازار، منجر به ساخت پرسشنامه‌ای با روایی ظاهری و محتوایی قابل قبول برای فاز دوم گردید که جنبه بررسی کمی کنش قسم در بازار مدرن در آن پررنگ‌تر بود.

---

<sup>۱</sup>. observer's paradox

### ۳-۲- فاز دوم پژوهش

دسته‌بندی‌های کلی فوق و نیز نظرات افراد راجع به ضمانت اجرایی و تعهدآور بودن قسم، میزان کاربرد آن در حرفه مرتبط و چگونگی تشخیص قسم راست و دروغ منجر به تهیه ابزار تحقیق یک صفحه‌ای گردید که ترکیبی از سؤالات پرسشنامه‌ای و نسخه تعدیل‌یافته آزمون تکمیل کلام<sup>۱</sup> بود. در این نسخه موقعیت مورد نظر ایجاد می‌شد؛ اما به جای اینکه از پاسخ‌دهنده خواسته شود که عکس‌العمل احتمالی خود را به صورت مکتوب یا شفاهی بیان دارد، با توجه به دسته‌بندی‌های حاصل از فاز اول تحقیق یکی از انواع اصلی قسم و یا موارد احتمالی دیگر در قالب پاسخی چندگزینه‌ای پیش روی پرسش‌شونده قرار گرفت.

تعداد دیگری از پرسش‌ها بجای ایجاد موقعیت به صورت مستقیم، سؤالاتی را راجع به نظر پاسخ‌دهندگان درباره ضمانت اجرایی یا تعهدآور بودن قسم، کاربرد آن و چگونگی تشخیص قسم راست از دروغ مطرح می‌نمودند. موقعیت‌های ایجادشده همگی در بافت جامعه عمل بازار طراحی گردید و متغیرهایی همچون چگونگی مواجهه و تفسیر قسم ادا شده توسط همکار باسابقه و خوش‌نام در مقابل همکار جدید و نه چندان خوش‌نام و نیز مشتری‌های خانم و آقا با شرایط ظاهری مختلف (نشانه‌گر عوامل جنسیت، وضع مالی و اجتماعی مختلف و نیز روابط قدرت حاکم در جامعه عمل و اثر آن بر گونگونی زبان) بررسی شد. در مجموع بیش از ۲۰۰ پرسشنامه بین فروشندگان شاغل در بازارهای «رضا و پارسیان» توزیع گردید که به خوبی می‌توانند نماینده جامعه عمل موردنظر باشند. از این بین تعداد ۵۵ پرسشنامه قابل‌تحلیل به دست آمد. ضمن اینکه نظرات شفاهی و بازخورد افراد نیز گردآوری شد.

سن این افراد بین ۱۷ تا ۵۳ سال بود و سابقه کار آنها ۱ تا ۲۷ سال بود. اکثر این افراد خود را کارمند فروشگاه (۲۸ نفر) و تعدادی نیز صاحب فروشگاه (۱۵ نفر) معرفی کردند (بقیه تعیین نکردند) و همگی بر اساس در دسترس بودن و به‌طور تصادفی انتخاب گردیدند. با توجه به ماهیت سؤالات پرسشنامه و نیز نتایج حاصل از فاز اول تحقیق، پس از بررسی داده‌های جمع‌آوری‌شده و تجزیه و تحلیل آنها توسط محققان، برآیند بررسی کمی (با استفاده از روش‌های آماری توزیع فراوانی)، تحلیل محتوایی و

<sup>۱</sup>. discourse completion test



آزمون‌های آماری مربع خی و آزمون تی با بهره‌گیری از نرم‌افزار آماری SPSS و پیرایش ۱۶ در بخش یافته‌ها خلاصه گردید.

#### ۴- یافته‌ها

##### ۴-۱- رابطه سابقه همکار، جنسیت مشتری، موقعیت اجتماعی و اقتصادی مشتری با

##### نوع قسم

فصل مشترک سؤالات ۱ تا ۶ پرسشنامه حاضر دسته‌بندی‌های ارائه‌شده در بالا راجع به انواع قسم بود. در این سؤالات تفاوت میان قسم اداشده و قابل‌پذیرش توسط همکار (با سابقه و خوش‌نام در مقابل جدید و یا نه چندان خوش‌نام) و نیز مشتری خانم و آقا (با سر و وضع مناسب در مقابل نه چندان خوب) مورد مقایسه قرار گرفت. نتایج حاصل از آزمون مربع خی برای این شش سؤال در میان متغیرهای مورد بررسی نشان داد که تفاوت معنی‌داری در سطح  $p < 0.05$  وجود دارد ( $\chi^2 = 38.210, df = 25$ ).

مقایسه فراوانی‌های مشاهده‌شده و فراوانی‌های مورد انتظار حاصل از آزمون مربع خی موارد تأثیرگذار بر وجود این اختلاف معنی‌دار را به خوبی نشان داد. هرچند در دو سؤال اول (همکاران خوب و بد) گزینه ششم که سایر موارد بود و نتایج مفصل آن در ذیل می‌آید به طرز معناداری بیشتر از چهار سؤال بعدی (مشتریان آقا و خانم با ظاهر خوب و یا ضعیف) مورد گزینش واقع شد. در سه سؤال از چهار سؤال بعدی که به پاسخ‌ها و شرایط مشتریان می‌پردازد گزینه پنجم (باور کنید) به طرز معناداری بیشتر انتخاب‌شده است. همچنین استفاده از گزینه سوم یعنی قسم به جان خود از موارد افتراق سؤال آخر با دیگر پنج موقعیت پیش از آن است این نتایج بدان معنا نیست که موقعیت‌ها یا گزینه‌هایی با فراوانی بیشتر از این موارد ذکر شده وجود ندارد بلکه این موارد مواردی هستند که سبب ایجاد اختلاف معنی‌دار در کاربرد قسم شده‌اند. به بیان دیگر کاربرد قسم در بین دو گروه مشتری و همکار و نیز انواع مشتری و همکار تا حدی متغیر و بسته به نوع قسم و فرد است.

##### ۴-۲- سایر موارد قسم در رابطه با سابقه همکار، جنسیت مشتری، موقعیت اجتماعی

##### و اقتصادی مشتری

از آنجا که گزینه شش (سایر موارد) در سؤالات اول تا ششم از پاسخ‌دهنده می‌خواست که توضیحات خود را بنویسد، پس از بررسی پاسخ‌های نوشته‌شده و بحث و بررسی‌های

انجام‌شده توسط محققین این پاسخ‌ها در قالب سه دسته محتوایی عدم باور، عدم نیاز به قسم و کنش پس بیانی طبقه‌بندی، شمارش و مقایسه گردید که فراوانی‌های حاصله در جدول ۱ نشان داده‌شده است.

جدول ۱: فراوانی پاسخ‌ها به قسمت آخر سؤالات ۱ تا ۶ پرسشنامه بر اساس محتوا

	دسته‌بندی محتوایی گزینه ۶ هر سؤال (سایر موارد)			مجموع
	کنش پس بیانی	عدم نیاز به قسم	عدم باور قسم	
همکار باسابقه و خوش‌نام	2	13	6	21
همکار جدید یا بدسابقه	4	3	16	23
مشتری خانم با سر و وضع متناسب	5	5	8	18
مشتری آقا با سر و وضع نه‌چندان خوب	3	5	12	20
مشتری خانم با سر و وضع نه‌چندان خوب	3	5	11	19
مشتری آقا با سر و وضع متناسب	2	5	8	15
مجموع	19	36	61	116

آزمون مربع «خی» نشان داد که پاسخ‌دهندگانی که گزینه شش را انتخاب نموده و توضیحات خود را اضافه نموده بودند علیرغم رویکردهای متفاوت در مواجهه با همکاران و مشتری‌ها، رابطه معناداری که ناشی از هریک از متغیرهای اصلی تحقیق باشد از خود بروز ندادند ( $\chi^2=15.566$ ,  $df=10$ ,  $p=0.113$ ). با این حال عدد حاصل در حدی بود که با قدری اغماض در سطح 0.1 تفاوتی معنادار بین گروه‌ها ایجاد می‌نمود. این تفاوت به‌طور خاص ناشی از اعلام «عدم نیاز به قسم» از سوی همکار خوش‌نام (فراوانی مشاهده‌شده 13 در مقابل فراوانی مورد انتظار 6.5) و عدم باور قسم همکار نه‌چندان خوش‌نام (فراوانی مشاهده‌شده 16 در مقابل فراوانی مورد انتظار 12.1) است.

#### ۴-۳- ضمانت اجرایی و تعهدآور بودن قسم در گذشته و حال

هفتمین سؤال مورد تجزیه و تحلیل از پرسشنامه مورد استفاده در فاز دوم این تحقیق به بررسی تعهدآور و دارای ضمانت اجرایی بودن کنش گفتاری قسم پرداخت. فراوانی پاسخ‌های داده‌شده در جدول شماره ۳ آورده شده است. همان‌گونه که می‌توان دید ۱۳ نفر بر این باور بودند که در گذشته نسبتاً دور سوگند از قداست بالایی برخوردار بود حال آنکه تنها یک نفر در مورد گذشته نه‌چندان دور هم چنین عقیده‌ای داشت. عدم وجود تفاوت میان گذشته و حال توسط هیچ کس تأیید نشد در صورتی که دو نفر از پاسخ‌دهندگان قداست و اهمیت قسم را بیش از پیش تلقی نمودند.

جدول شماره ۲: فراوانی پاسخ‌ها به سؤال درباره الزام آور بودن قسم

	فراوانی مشاهده شده	فراوانی مورد انتظار
گذشته دور	13	10.3
گذشته نزدیک	1	10.3
امروزه قداست بیشتری دارد	2	10.3
ضمانت اجرایی ندارد / عادت است	25	10.3
مجموع	41	

در این میان بیشترین فراوانی متعلق به گزینه‌ای بود که قسم را دارای ضمانت اجرایی نمی‌دانست و استفاده از آن را تنها از روی عادت می‌دانست (۲۵ مورد). آزمون مربع خی نیز نتایج قابل پیش‌بینی از این فراوانی‌ها را تأیید نمود که همانا تفاوت معنادار میان افراد معتقد به تعهدآور بودن قسم و افراد بی‌اعتقاد به کارکرد ضمان آور آن در جامعه بازار مدرن بود ( $\chi^2=36.951, df=3, p<0.05$ ).

#### ۴-۴- کاربرد قسم در جامعه عمل و معیارهای تشخیص

سؤال شماره ۸ که به کاربرد قسم در حرفه مورد نظر می‌پرداخت توسط پاسخ‌دهندگان حداقل به دو صورت «مفید بودن در بازار» و یا «تکثر استفاده از آن در بازار» برداشت گردیده بود و از این‌رو تفاوت معناداری میان گزینه‌های مختلف حاصل نشد؛ در صورتی که نتایج مصاحبه حضوری و نیز صحبت‌های فردی با فروشندگان و پاسخ‌دهندگان بر این امر تأکید داشت که قسم دارای کاربرد (به معنای دوم) در بازار است. در عوض آخرین سؤال تحقیق که از پاسخ‌دهندگان می‌خواست که با توجه به تجربه اجتماعی خود چگونگی تشخیص قسم راست از ناراست را توضیح دهند نتایج چشمگیرتری را عاید تحقیق حاضر نمود. پاسخ‌های ذکر شده در قالب هشت گروه محتوایی دسته‌بندی گردید و فراوانی هر یک از این دسته‌ها محاسبه و در نهایت با یکدیگر مقایسه گردید (جدول ۳). همان‌گونه که در جدول ۳ دیده می‌شود ۱۸ مورد از نفی قسم و عدم باور به آن وجود داشت که بیشترین سهم را در ایجاد تفاوتی معنادار در بین شیوه‌ها و رویکردهای تشخیص قسم داشت. از سوی دیگر ادعای استفاده از اصول و منطق و یا تکیه بر طرز برخورد، شخصیت و برداشت شخصی دیگر شیوه‌های اساسی در تشخیص قسم واقعی از غیرواقعی بودند. هرچند فراوانی کسانی که قسم را همپای دروغ می‌دانستند و یا تشخیص راست از ناراست را غیرممکن می‌دیدند کم نبود؛ این دسته‌ها نقش چندانی در تفاوت معنادار مشاهده شده میان گروه‌ها ایفا ننموده است ( $\chi^2=29.448, df=7, p<0.05$ ). از این گذشته عده‌ای قسم خوردن را کاری ناپسند و مذموم و دارای کفاره عنوان نمودند.

جدول شماره ۳ فراوانی مشاهده شده و مورد انتظار در رویکرد اعضای جامعه عمل بازار در مواجهه با قسم خوردن

ردیف	رویکرد افراد نسبت به قسم	فراوانی مورد انتظار	فراوانی مشاهده شده	باقیمانده
۱	نفی یا تقبیح قسم	۱۸	7.3	10.8
۲	استفاده از جایگزین	۲	7.3	-5.3
۳	اصول و منطق	۶	7.3	-1.3
۴	طرز برخورد و دریافت شخصی	۱۲	7.3	4.8
۵	قسم (زیاد) مترادف دروغ و دروغ‌گویی	۵	7.3	-2.3
۶	غیرقابل تشخیص بودن قسم راست و دروغ	۸	7.3	.8
۷	فراوانی قسم در بازار و بی‌معنایی	۱	7.3	-6.3
۸	قسم (زیاد) مذموم و کفاره	۶	7.3	-1.3
جمع		۵۸		

#### ۴-۵- رابطه میان افراد پاسخ‌دهنده و پاسخ‌ها

همان‌گونه که در بخش روش تحقیق ذکر گردید سن، تحصیلات، سابقه کار و نوع مسؤولیت افراد پاسخ‌دهنده از جمله اطلاعات فراهم‌شده توسط شرکت‌کنندگان در این فاز از تحقیق بود. آزمون‌های مختلفی به بررسی رابطه میان هر یک از این متغیرها با پاسخ‌های داده‌شده به موقعیت‌های فراهم‌شده با سؤالات پرسشنامه پرداخت. از میان چندین آزمون تی انجام‌شده تنها رابطه میان سن و پاسخ به موقعیت‌های مطرح‌شده در سؤالات شماره ۳ و ۵ تأیید گردید. در تقسیم فروشندگان شرکت‌کننده در این تحقیق به دو گروه زیر ۲۷ سال و بالای ۲۷ سال مشخص گردید که این دو گروه در مواجهه با کنش گفتاری قسم از سوی مشتریان خانم به طرز معناداری تفاوت دارند.

#### ۵- نتیجه

علی‌رغم بررسی مجزای پرسش‌ها و موقعیت‌های مطرح‌شده در ابزار تحقیق، بحث راجع به نتایج قابل‌برداشت از این تحقیق بدون در نظر گرفتن کلیه این یافته‌ها امکان‌پذیر نیست که در این بخش به آنها می‌پردازیم. یکی از تفاوت‌های اساسی قابل مشاهده در

کارکرد کنش گفتاری سوگند در جامعه عمل بازار مدرن، ناشی از اختلاف معنادار میان باورپذیری و نوع رفتار صادره از سوی دو گروه متفاوت همکار، یکی *باسابقه* و *خوش‌نام* و دیگری *جدید* و *نه‌چندان خوش‌نام* عنوان گردید. این تفاوت‌ها که در فراوانی چشمگیر انتخاب گزینه ششم، یعنی *سایر موارد* و توضیحات آن مشهود بود تفاوت را به عدم نیاز به استفاده از کنش گفتاری قسم توسط همکار خوش‌سابقه و برعکس عدم باور به هرگونه کنش گفتاری مطرح‌شده توسط همکار نه‌چندان خوش‌نام منتسب نمود. جالب اینجاست که در هر دو این موارد تأکید بر عدم استفاده از کنش گفتاری قسم به‌طور خاص خودنمایی می‌کند، گویی که قسم در گفتمان موجود بین همکاران در بازار مدرن جایی ندارد، حال ممکن است که این امر همان‌گونه که عبدالجواد (۲۰۰۰) و علی‌اکبری و همکاران (۲۰۱۳) اشاره کرده بودند، ناشی از کارکرد محاوره‌ای آن و در نتیجه عدم برخورداری این کنش گفتاری از کارکرد سنتی آن یعنی کارکرد تعهدی باشد؛ اما توضیح دیگری نیز وجود دارد و آن اعتقاد به نقش والا و اهمیت کنش گفتاری قسم بوده که سبب می‌شود تا شنوندگان ترجیح دهند تا علیرغم کثرت استفاده از آن توسط گویندگان، آن را برای موقعیت‌هایی ارزشمندتر و یا فعالیت‌هایی دیگر از زندگی اجتماعی که در حیطه فعالیت‌های این جامعه گفتمانی جای ندارد (همچون روابط خانوادگی) حفظ کنند.

در واقع هر دو این توجیه‌ها در نتایج مصاحبه‌های انجام‌شده و نیز پاسخ به سؤالات کمی پاسخنامه محلی از اعراب می‌یابند. از یک طرف افراد مصاحبه‌شونده تأکید داشتند که به دلیل شناخت همکاران، آشنایی با عرف، شرایط و قیمت‌های بازار و در دسترس بودن شیوه‌های منطقی و تحقیق لزومی به استناد به قسم نیست و گهگاه حتی نتیجه عکس خواهد داد که قابل مقایسه با نتایج پیشقدم و عطاران (۱۳۹۲) هست. از دیگر سو تأکید مصاحبه‌شوندگان بر مذموم بودن قسم و حتی اشاره به ضمان آوردن و موجب کفاره شدن آن می‌تواند نشان از ارتباط کنش رفتاری قسم با مذهب و اعتقادات داشته باشد که به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم با احساسات افراد سروکار دارند (حسینی سیستانی، ۱۳۹۳)؛ نتیجتاً شاید افراد ترجیح دهند تا با شناختی که از بازار و ماهیت تعاملات آن دارند، آنچه را که عزیز می‌دارند، کمتر مورد دستاویز واقع شود. به عنوان مثال پاسخ یکی از کارکنان ۲۵ ساله بازار رایانه با ۵ سال سابقه کار به سؤال آخر چنین بود:

۹۰٪ قسم‌ها دروغ است، مخصوصاً در کاسبی باورها و اعتقادات در حد صفر است و قسم صرفاً از روی عادت کاربردی و کار راه‌انداز است. (پرسشنامه شماره ۱۷)

هرچند در چهار پرسش بعدی که به مشتری‌ها و رفتار زبانی مورد قبول آنها می‌پردازد، فراوانی گزینه ششم باز هم جلب نظر می‌نماید؛ آنچه که وجه تمایز این موقعیت‌ها با دو موقعیت مرتبط با همکاران است استفاده و قبول عبارت «باور کنید ندارم» است. نکته جالب توجه در این است که این عبارت در قالب سنتی قسم که از مراجع مذهبی و یا غیرمذهبی همچون جان عزیزان و ناموس بهره می‌گیرند، جای نمی‌گیرد و شاید نتوان آن را دارای کارکرد تعهدی مرتبط با این کنش بیانی به حساب آورد. این نکته هنگامی بیشتر حائز اهمیت می‌شود که آن را در کنار فراوانی بالای گزینه ششم و برداشت‌های مورد اشاره در بالا راجع به عدم تمایل به استفاده از کنش گفتاری قسم قرار دهیم. این بدان معناست که هرچند فروشندگان ابزارهای مورد اشاره همچون شناخت قبلی از فرد مورد نظر را ندارند، اما برای اعتماد به صحت گفته مشتری ترجیح می‌دهند که از ابزاری غیر از قسم استفاده کنند. در این میان، همان‌گونه که نتایج مصاحبه و نیز پاسخ به پرسش آخر نشان می‌دهد بهره‌گیری از طرز برخورد، ظاهر، برداشت‌های شخصی، تجربیات تعاملی با مشتری‌های گوناگون و اصول منطقی از راه‌های کسب اطمینان از صحت گفته مخاطب است. شاید بتوان تفاوت مشاهده‌شده در بین فروشندگان جوان‌تر و مسن‌تر در مواجهه با مشتریان زن را ناشی از همین عدم بهره‌گیری از معیاری قابل اتکا ارزیابی نمود؛ چراکه -برخلاف جوامعی همچون جوامع آفریقایی مورد بررسی ماساگارا (۱۹۹۷) که رفتارهای زبانی خانم‌ها و آقایان و در مواجهه با هم مشخص است- در چنین حالتی احتمال استفاده از معیارهای چندگانه و تأثیرپذیری از احساسات بیشتر می‌شود. حال آنکه در صورت حفظ و اعتقاد به کارکرد الزام‌آور کنش گفتاری قسم امکان وجود معیاری عینی‌تر وجود داشت. حتی اظهار فروشندگان مبنی بر تمسک به شیوه‌هایی که می‌توان آنها را در راستای کنش بیانی و حتی پس‌بیانی ارزیابی نمود همچون فرستادن کالا توسط پیک، درخواست بیعانه و یا سند قابل‌پیگیری، همگی نشان از دوری جستن از اتکا به کارکرد تعهدی کنش قسم است.

آنچه که ما را به چنین برداشت‌هایی رهنمون می‌شود یافته‌های حاصل از پرسش ۷ و نیز سؤال آخر است. همان‌گونه که مشاهده شد، اکثریت قریب به اتفاق پاسخ‌دهندگان

بر این نکته تأکید داشتند که قسم در گذشته نسبتاً دور از قداست بالایی برخوردار بوده و یا اینکه بر این باور بودند که قسم ضمانت اجرایی ندارد و تنها از روی عادت است. هردوی این پاسخ‌ها در راستای نتیجه حاصل از پرسش‌های قبلی مبنی بر عدم کارکرد تعهدی قسم در بازار مدرن ایران و نیز مورد تأیید مکررترین دسته مفهومی حاصل از سؤال آخر، یعنی نفی یا تقبیح قسم، است. دیگر دسته‌های مفهومی حاصل از پرسش آخر همچون استفاده از جایگزین، بهره‌گیری از اصول و منطق و طرز برخورد افراد و دریافت شخصی فروشنده همگی نشان از عدم الویت کارکرد تعهدی قسم است. از این گذشته برخی افراد با استناد به مثل‌هایی همچون «گفتی باور کردم، قسم خوردی شک کردم»، به وضوح قسم را نشانه دروغ معرفی نمودند (پیشقدم و عطاران، ۱۳۹۲). جالب اینکه فراوانی این افراد قابل ذکر بوده و حتی می‌تواند نشان از معکوس شدن کارکرد کنش‌گفتاری قسم بوده و در نتیجه نابجا<sup>۱</sup> باشد (سرل، ۱۹۷۵ و ۱۹۹۹).

علل مختلفی را برای برخی مشاهدات فوق می‌توان بیان داشت؛ مشاهداتی از قبیل عدم باور به کنشی وابسته به اعتقادات و ریشه‌های اعتقادی و احساسی مردم همچون کنش قسم، نفی کارکرد الزام‌آور آن، تکیه بیش از حد به آنچه که اصول و منطق، تجربه عینی و معیارهای تحقیقی عنوان گردید و نیز اتکا به شناخت ظاهری و برداشت شخصی از افراد. یکی از این علل می‌تواند ساختار بازار و نوع جامعه هدف باشد که بازاری مدرن و دارای ارتباطات وسیع‌تر و مستقیم‌تر با افراد با سلايق و عقاید مختلف و در مقیاسی وسیع‌تر با بازارهای جهانی و بین‌المللی است؛ در نتیجه شاید اتخاذ استراتژی‌هایی متناسب با جامعه‌ای خنثی‌تر از لحاظ بار فرهنگی و مذهبی مطلوب‌تر باشد. از دیگر سو، سطح نسبتاً بالای سواد در بین فروشندگان بازار مدرن که به نوعی نشان از آشنایی با معیارهای علمی و دیدگاه‌های تجربه‌گرا و اثبات‌گرایانه و یا حداقل تأثیرپذیری نسبی از این دیدگاه‌ها دارد در رویکرد آنها به پدیده‌ای زبانی همچون قسم که دارای ابعاد انسانی‌تر و معنوی‌تر است، بی‌تأثیر نبوده و می‌تواند سبب ایجاد تعارض فوق‌الذکر می‌شود.

سؤالی که در اینجا می‌تواند مطرح شود این است که اگر قسم کارکرد تعهدآور ندارد پس چرا اکثر شرکت‌کنندگان در تحقیق حاضر بر استفاده فراوان از آن توسط افراد مرتبط با این جامعه آماری تأکید داشتند؟ به دیگر سخن چه کارکردی برای آن متصور

<sup>۱</sup>. infelicitous

است که علیرغم اظهار اکثر پاسخ‌دهندگان به تحقیق حاضر مبنی بر عدم باور قسم به عنوان معیاری مطمئن جهت تصمیم‌گیری و انجام فعالیت‌های حرفه‌ای هنوز هم در گفتار جامعه بازار مدرن ایران به وفور از این رفتار زبانی بهره گرفته می‌شود؟ به نظر می‌رسد یکی از دلایل اصلی، مبنی بر عادت بودن و محاوره‌ای بودن را دلیل رواج آن دانست. از این گذشته، علیرغم آگاهی شخص اداکننده قسم از امکان عدم تأثیر و کارکرد الزام‌آور این کنش بیانی باز هم گوینده و شنونده، احتمال تأثیر پس‌بیانی و کارکرد الزام‌آور در کنار دیگر کارکردها را منتفی نمی‌دانند (کیانی، ۱۳۷۱) و از این کنش به عنوان سوپاپ اطمینانی در کنار دیگر استراتژی‌های متقاعدسازی بهره می‌گیرند.

پژوهش حاضر سعی در بررسی قسم با توجه به کارکردهای آن بر اساس نظریه‌های زبان‌شناسی همچون نظریه کنش‌گفتار و نیز زبان‌شناسی اجتماعی همچون جامعه عمل در ساختار بازار مدرن ایران داشت و از این نظر یکی از معدود مطالعات سال‌های اخیر در این زمینه بود. نتایج پژوهش حاضر و پژوهش‌هایی از این دست، علاوه بر اینکه در حیطه نظریه زبان‌شناسی دارای اهمیت است، دارای کاربرد برای پژوهشگران فرهنگ عامه، مدرسان آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان و حتی نویسندگان و محققان آثار ادبی است. به عنوان نمونه، یکی از دلایل غیرواقعی و سطحی به نظر رسیدن دیالوگ‌های برخی آثار ادبی و نمایشی، عدم توجه به واقعیت‌های جامعه و نتایج حاصل از پژوهش‌های میدانی متقن و دارای پشتوانه نظری قوی است. علیرغم نقاط قوت و تلاش پژوهش فعلی در جهت بهره‌گیری از رویکرد کیفی و کمی و بررسی یک جامعه نمونه مطلوب، تغییرات پرشتاب سال‌های اخیر در بازار مدرن ایران همچون مشارکت و حضور بیشتر زنان در این بازار و نیز ضرورت مقایسه جامعه عمل مدرن و سنتی و نیز دیگر جوامع عمل با توجه به تأثیر روزافزون فضای مجازی و دیجیتال بر زبان و فرهنگ عامه، همگی از پتانسیل‌های پژوهش‌های آتی راجع به کنش گفتاری قسم می‌باشند.

## منابع

پیش قدم، رضا و عطاران، آتنا (۱۳۹۲). نگاهی جامعه‌شناختی به کنش گفتاری قسم: مقایسه زبان‌های فارسی و انگلیسی، *مطالعات زبان و ترجمه*، شماره ۴، صص ۲۵-۵۰.



- حسام‌پور، سعید و دهقانی، ناهید (۱۳۸۷). بررسی تحلیل گونه‌های پیمان و سوگند در شاهنامه فردوسی، پژوهشنامه ادب غنایی، سال ۶، شماره ۱۱، صص ۳۷-۶۶.
- حسینی سیستانی، سیدعلی (۱۳۹۳). توضیح‌المسائل: با تجدیدنظر و اضافات و اصلاحات، برگرفته از سایت: <https://www.sistani.org/persian/book/50>
- صفوی، کورش (۱۳۷۹). درآمدی بر معناشناسی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ هنر اسلامی.
- کیانی، حسین (۱۳۷۱). سوگند در ادب فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- مدرسی، یحیی (۱۳۸۷). درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Hessampour, S. & Dehghani, N. 2008. "Analytical study of different vows and pledges in Shahnama-e- Firdousi." *Journal of Lyrical Literature Researches*, 6 (11), pp. 37-66. [In Persian].
- Husaini Sistani, S. A. 2014. *Islamic Laws*. Retrieved from [https:// www.sistani.org / Persian / book / 50](https://www.sistani.org/Persian/book/50). [In Persian].
- Kiani, H. 1992. *Swearing in Persian Literature*. Tehran: University of Tehran Publication. [In Persian].
- Modarresi, Y. 2008. *An Introduction to Sociolinguistics*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
- Pishghadam, R. & Attaran, A. 2014. "A sociological comparison of speech act of swearing: A case study of Persian and English languages." *Language and Translation Studies*, 46 (4). pp. 25-50. [In Persian].
- Safavi, K. 2010. *An Introduction to Semantics*. Tehran: Research Center for Islamic Culture and Art. [In Persian].
- Abd el-Jawad, H. R. S. 2000. "A linguistic and sociopragmatic and cultural study of swearing in Arabic." *Language, Culture and Curriculum*, 13(2), pp. 217-240.
- Aliakbari, M., Heidarizadi, Z., & Mahjub, M. 2013. "A sociolinguistics study of conversational swearing in Iran." *International Journal of Linguistics*, 5(3), 43-59.
- Austin, J. 1962. *How to do things with words*. William James Lectures, Harvard.
- Eckert, P., & Wenger, E. 2005. "Communities of practice in sociolinguistics." *Journal of Sociolinguistics*, 9 (4), pp. 582 – 589.
- Lave, J., & Wenger, E. 1991. *Situated Learning: Legitimate Peripheral Participation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Masagara, N. 1997. Negotiating the truth through oath forms. *Journal of Multilingual and Multicultural Development*, 18(5), pp. 385-401.
- Meyerhof, M., & Strycharz, A. 2013. Communities of practice. In Jack K. Chambers and Natalie Schilling (eds.), *The Handbook of Language Variation and Change* (2nd edn) (pp. 428-47), Oxford: Wiley-Blackwell.

- Milroy, L., & Gordon, M. 2003. *Sociolinguistics: Method and Interpretation* (2nd Edition). Malden: Blackwell Publishing.
- Richards, J. C. & Schmidt, R. 2002. *Longman Dictionary of Language Teaching and Applied linguistics*. London: Pearson Education Limited.
- Searle, J. 1975. "Indirect speech acts." In P. Cole & J. L. Morgan (eds.), *Syntax and Semantics*, Vol. 3: Speech Acts. New York: Academic Press.
- Searle, J. 1999. *Mind, Language and Society: Doing Philosophy in the Real World*. London: Weidenfeld and Nicolson.
- Wardhaugh, R., & Fuller, J. M. 2015. *An Introduction to Sociolinguistics* (7<sup>th</sup> Ed.). Malden and Oxford: Wiley Blackwell.



## نگرشی تکلیف- محور از نوسانات انگیزشی فارسی آموزان خارجی در حال تحصیل در ایران (فارسی آموزان عرب و چینی سطح مقدماتی و میانی)

زهرا عباسی<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان‌شناسی و آموزش زبان فارسی دانشگاه تربیت مدرس

هادی یعقوبی‌نژاد

استادیار گروه آموزش زبان انگلیسی دانشگاه کوثر بجنورد

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۵/۲۲، تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/۷/۲۱

### چکیده

انگیزش در یادگیری زبان جدید بر محوریت شخص و زمان استوار است. انگیزش فراگیران زبانی در طول زمان نوساناتی تدریجی را تجربه می‌نماید و تصویر شخص از خودش در هر یک از بازه‌های زمانی تحقیق متفاوت است. بررسی تعامل موجود میان بازه‌های زمانی مختلف در شکل‌گیری زبان دوم حوزه تحقیقاتی جدیدی است (دی بات، ۲۰۱۵). به‌منظور واکاوی این ماهیت تعاملی، تحقیق حاضر پویایی موجود در انگیزش گروهی از فارسی‌آموزان را در بازه زمانی طولانی‌تری مورد مطالعه قرار داده که خود این بازه متشکل از تکالیفی بود که در بازه زمانی کوتاه‌تر انجام می‌گرفتند. بدین منظور ۹۶ نفر از فارسی‌آموزان سطح مقدماتی و میانی چینی و عرب‌زبان در آغاز ترم تحصیلی (پیش از انجام تکالیف انگیزشی) و پایان ترم (پس از انجام تکالیف انگیزشی) مورد مطالعه قرار گرفتند تا تصویر روشن‌تری از عناصر انگیزشی مختلف در طول زمان در آنها به دست آید. نتایج تحقیق بازنمودهای متفاوتی را از مؤلفه‌های نظام خودهای انگیزشی زبان دوم در طول بازه‌های زمانی مختلف تحقیق آشکار ساخت. صرف‌نظر از بازنمود تدریجی این مؤلفه‌ها، نتایج آزمون آنووا نشان داد که تفاوت‌های معناداری بین نمرات هر یک از این مؤلفه‌ها در هر یک از بازه‌های زمانی وجود داشتند و این به‌خوبی تأثیر فعالیت‌های انگیزشی در طول ترم را بر افزایش سطح مؤلفه‌های انگیزشی (خود آرمانی، خود بایدی و تجربه یادگیری) در پایان ترم در همه گروه‌های فارسی‌آموزان اعم از عرب‌زبان و چینی در دو سطح مقدماتی و میانی مشخص می‌سازد.

**واژه‌های کلیدی:** نوسانات، تعامل، بازه زمانی، نظام خودهای انگیزشی زبان دوم، شکل‌گیری زبان

دوم

## ۱- مقدمه

نتایج تحقیقات مختلف زبان دوم حاکی از این امر است که فراگیری یک زبان ضرورتاً اقدامی فراگیر-محور<sup>۱</sup> است (برون<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱). در طول دو دهه پیش بر نقش فراگیران در یادگیری زبان دوم تأکید بیشتری گردیده و درک متغیرهای مربوط به فراگیران که یادگیری زبان دوم را تسهیل می‌نمایند و نیز تفاوت‌های فردی میان آنها به دغدغه‌ای اساسی در میان محققان زبان دوم تبدیل شده است (دورنیه و اسکهان<sup>۳</sup>، ۲۰۰۳، دورنیه، ۲۰۰۵ الف). بی‌شک یکی از متغیرهای اصلی در این عرصه انگیزش است که در یادگیری زبان «هیچ یک از تفاوت‌های فردی به‌اندازه آن مورد توجه نبوده است» (الیس، ۲۰۰۸: ۶۷۷).

وجود سطوح بالای انگیزش ضرورتی طبیعی برای عملکرد بهتر و افزایش کارآمدی در یادگیری زبان دوم است (بنسوسان<sup>۴</sup>، ۲۰۱۵؛ سیزر و کورموس<sup>۵</sup>، ۲۰۰۸). نظام خودهای انگیزشی زبان دوم<sup>۶</sup> جدیدترین مدل انگیزشی است که توسط دورنیه ارائه گردیده (ب ۲۰۰۵، ب ۲۰۰۹) است. این نظام فرصتی برای محققان جهت تحقیق در حوزه انگیزش در آموزش فراهم آورده است (تاگوچی و همکاران، ۲۰۰۹). این مدل بر اساس مدل‌های قبلی بناشده و برطرف‌کننده نقص‌های موجود در آنهاست. بر خلاف نظریه‌های قبلی، این مدل در موقعیت‌های مختلف قابل اعمال و با دیگر نظریه‌های زبان دوم در ارتباط نزدیک است و همچنین با دیگر مفهوم‌سازی‌های انگیزش زبان دوم سازگار و با نظریه‌های مهم روان‌شناسی انگیزشی عمومی مانند نظریه‌های خود-تناقضی<sup>۷</sup> و نظریه خودهای ممکن<sup>۸</sup> هماهنگ است. (به نقل از عبدالله‌زاده و پاپی، ۱۳۸۸: ۱۹۴). در سال‌های اخیر در قالب این نظام به بررسی نقش عوامل مختلف انگیزشی نظیر تصویرسازی زبان دوم<sup>۹</sup> (دورنیه و چان، ۲۰۱۳)، خودانگاره‌های زبان دوم (مرسر<sup>۱۰</sup>، ۲۰۱۱) و حتی هویت زبان دوم<sup>۱۱</sup> (یوشیودا<sup>۱۲</sup> و دورنیه، ۲۰۰۹) پرداخته شده است. با

1. learner-based

2. Brown

3. Dörnyei & Skehan

4. Bensoussan

5. Csizér & Kormos

6. L2 motivational self system

7. self-discrepancy theory

8. possible selves theory

9. L2 imagery

10. Mercer

11. L2 identity

12. Ushioda

این وجود، به ترکیب و تعامل عوامل انگیزشی و نیز نقش زمان و تکالیف در میزان انگیزش زبان‌آموزان کمتر توجه شده است. از آنجا که زمان موردنظر برای انجام تکالیف ارتباط نزدیکی با انتخاب و ادامه اهداف و تکالیف دارد (کارستنسن، ایکاویتیز و چارلز<sup>۱</sup>، ۱۹۹۹)، درکی از نقش این زمان در نوسانات و جریانات انگیزش مربوط به زبان دوم به گسترش آگاهی در خصوص موضوع مورد مطالعه کمک خواهد کرد. علاوه بر این، می‌توان فرض کرد که زبان‌آموزانی که درک متفاوتی از خود دارند، تکالیف زبانی را به طرق کاملاً متفاوتی انجام می‌دهند؛ بنابراین، تکالیف می‌توانند به‌عنوان ابزارهای مفیدی برای تمایز میان خودانگاره‌های مختلف زبان‌آموزان عمل نمایند. به‌علاوه، ممکن است تصاویر و چشم‌اندازهای زبان‌آموزان از خودشان در بازه‌های زمانی نوسان داشته باشد؛ به‌عبارت دیگر، با گذشت زمان بیش از پیش تقویت یا تضعیف گردد. با توجه به مواردی که در بخش فوق ذکر گردید، می‌توان چنین اظهار کرد که هدف اصلی این پژوهش بررسی انگیزش فراگیران زبان فارسی عرب‌زبان و چینی‌زبان به‌عنوان زبان دوم در هنگام انجام تکالیف و در طول یک ترم تحصیلی است تا تصویر روشنی از تغییراتی که در این دوره رخ می‌دهد و عوامل تأثیرگذار بر این تغییرات به دست آید. بدین ترتیب، انگیزش یادگیری زبان فارسی در میان آنها بر اساس پرسشنامه استاندارد در بازه‌های زمانی مورد مقایسه قرار گرفته و ارتباطات و تعاملات احتمالی میان مؤلفه‌های مختلف انگیزشی آشکار خواهند گردید. این تحقیق به دنبال یافتن پاسخ به این سؤالات است:

۱. آیا تفاوت معناداری میان مؤلفه‌های اصلی نظام خودهای انگیزشی زبان دوم (خود آرمانی زبان دوم<sup>۲</sup>، خود بایدهی زبان دوم<sup>۳</sup> و تجربه یادگیری زبان دوم<sup>۴</sup>) در آغاز ترم تحصیلی و پیش از انجام تکالیف (بازه زمانی کوتاه‌مدت) و پایان ترم و پس از انجام تکالیف (بازه زمانی درازمدت) در میان فارسی‌آموزان سطح مقدماتی و میانی چینی و عرب‌زبان وجود دارد؟

۲. آیا مؤلفه‌های اصلی نظام خودهای انگیزشی تأثیر معناداری بر میزان انگیزش زبان‌آموزان در جریان این بازه‌های زمانی دارند؟

این مقاله در شش بخش ارائه می‌گردد. پس از مقدمه در ذیل عنوان ادبیات تحقیق موضوعات نظام خودهای انگیزشی زبان دوم، رویکرد زمانی به انگیزش زبان دوم،

1. Carstensen, Isaacowitz & Charles

2. ideal L2 self

3. ought-to L2 self

4. L2 learning experience

پژوهش در زمینه انگیزش در یادگیری زبان دوم مطرح شده است. سپس در بخش روش پژوهش شرکت کنندگان، ابزار تحقیق، فرایند جمع‌آوری داده‌ها و شیوه تحلیل داده‌ها توصیف شده است. بخش چهارم مقاله به نتایج و بحث و تحلیل سطح انگیزش فارسی‌آموزان عرب و چینی در دو سطح مقدماتی و میانی در دو دوره پیش و پس از فعالیت‌های انگیزشی و بررسی رابطه و میزان تأثیرگذاری متغیرهای مستقل (خود آرمانی، خود بایدی و تجربه یادگیری) بر متغیر وابسته (میزان انگیزش یادگیری زبان فارسی) اختصاص دارد و در ادامه نتیجه‌گیری و منابع ذکر شده است.

## ۲- پیشینه و مبانی نظری تحقیق

### ۲-۱- نظام خودهای انگیزشی زبان دوم

بسیاری از محققان معتقدند انگیزش ساختار چندوجهی است و تعریفی ساده از آن ممکن نیست (گاردنر ۲۰۱۰: ۸). اولین تحقیقات تجربی در خصوص انگیزش یادگیری زبان دوم در کانادا تحت تأثیر رویکرد روان‌شناسی اجتماعی گاردنر و هم‌تایان او با هدف شناسایی و ارزیابی متغیرهایی صورت گرفت که با مقیاس‌های دوزبانگی انگلیسی-فرانسوی تفاوت‌های مشترکی دارند (گاردنر و لامبرت، ۱۹۵۹). این رویکرد، به دنبال ادغام روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی فردی به منظور تبیین تفاوت‌های انگیزشی افراد در تسلط یافتن بر زبان جامعه‌ای دیگر بود. دوره شناخت-محور در دهه ۱۹۹۰ در حوزه انگیزش زبان دوم مطرح و با اتخاذ دیدگاه خردتر و عمدتاً شناختی و متمرکز بر انگیزش موقعیتی در کلاس درس، رویکرد روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی انگیزشی را غنی‌تر ساخت. در اواخر دهه ۱۹۹۰ دوره فرایند-محور<sup>۱</sup> در تحقیقات انگیزشی زبان دوم با تأکید بیشتر بر انگیزش مشاهده<sup>۲</sup>، نه فقط به‌عنوان محصولی ایستا<sup>۳</sup>، بلکه به‌عنوان فرآیندی پویا<sup>۴</sup> و قابل تغییر در طول زمان آغاز گردید. این رویکردها در پژوهش انگیزش به سمت یکپارچگی مفاهیم روان‌شناسی انگیزشی، روان‌شناسی شخصیت و حتی نورویبولوژی در حرکت بوده‌اند. به‌منظور توسعه قلمرو پژوهش‌های انگیزش در زبان دوم و در پی آن ایجاد الگویی جدید برای بررسی عوامل مختلف شناختی، عاطفی و انگیزشی (دورنیه، ۱۹۹۴؛ کروکس و اشمیت<sup>۵</sup>، ۱۹۹۱)، دورنیه (۲۰۰۵ الف) نظریه نظام خودهای

1. process-oriented period

2. Viewing motivation

3. Static product

4. Dynamic process

5. Crookes & Schmidt

انگیزشی زبان دوم را با تکیه بر نظریه خودهای ممکن<sup>۱</sup> (مارکوس و نوریس،<sup>۲</sup> ۱۹۸۶) و نظریه خود-اختلافی<sup>۳</sup> (هیگینز،<sup>۴</sup> ۱۹۸۷) ارائه کرد. نظام خودهای انگیزشی زبان دوم بر این عقیده استوار است که انگیزش لازم برای یادگیری زبان از انگیزش فراگیران برای کاهش اختلاف درک شده بین خود واقعی<sup>۵</sup> و خود آینده<sup>۶</sup> زبان دوم حاصل می‌شود. این مدل از سه مؤلفه تشکیل می‌شود که عبارت‌اند از خود آرمانی زبان دوم، خود بایدی زبان دوم و تجربه یادگیری زبان دوم. خود آرمانی زبان دوم به ابعاد ویژه خود آرمانی فرد مربوط است که نشان‌دهنده آمل، امیدها و تمایلات او است. در واقع خود آرمانی زبان دوم به معنای شخص یا سخنگوی آرمانی در زبان دوم است که زبان آموز می‌خواهد شبیه وی شود. این سازه یا عامل، به‌عنوان عاملی انگیزشی عمل می‌کند، زیرا ما تمایل داریم اختلاف بین خود واقعی و خود مطلوب‌مان را کاهش دهیم. تحقیقات نشان داده که این نوع خود عاملی قوی و تعیین‌کننده گوناگونی‌های موجود در رفتار ترغیب‌شده زبان‌آموزان است (اسلام، لمب و چمبرز،<sup>۷</sup> ۲۰۱۳؛ پاپی،<sup>۸</sup> ۲۰۱۰؛ تاگوچی و همکاران، ۲۰۰۹؛ سیزر و لوکاس، ۲۰۱۰). از سوی دیگر، خود بایدی زبان دوم به آن دسته از ویژگی‌هایی مربوط است که فرد باید دارا باشد تا از پیامدهای منفی ممکن، نظیر ملزومات، مسئولیت‌ها و انتظارات اجتناب کند. به عبارتی خود بایدی زبان دوم عبارت است از «شناختن» شخصی که احساس می‌کنیم باید برای جلوگیری از پیامدهای منفی ممکن به آن تبدیل شویم. مطالعات نشان داده که در مقایسه با خود آرمانی زبان دوم، این خود به‌طور قابل توجهی تأثیر کمتری بر روی رفتارهای ترغیب‌شده فرد می‌گذارد (اسلام و همکاران، ۲۰۱۳؛ تاگوچی و همکاران؛ ۲۰۰۹). درحالی‌که این دو نوع از خودهای زبانی به‌عنوان ساخت‌های کلی انگیزشی تلقی می‌شوند، مؤلفه سوم این مدل، یعنی تجربه یادگیری زبان دوم به انگیزش‌های موقعیتی مربوط است که برای محیط یادگیری ضروری است. تحقیق بر روی این مدل نشان داده که بین مؤلفه‌های سازنده این مدل، تجربه یادگیری زبان دوم دارای بالاترین میزان همبستگی با انگیزش آموزشی فراگیران زبان دوم است (پاپی، ۲۰۱۰؛ کورموس و سیزر، ۲۰۰۸).

1. possible selves theory

2. Markus & Nurius

3. Self-discrepancy theory

4. Higgins

5. actual self

6. future self

7. Islam, Lamb & Chambers

8. Papi



## ۲-۲ - رویکرد زمانی به انگیزش زبان دوم

به گفته دی‌بات<sup>۱</sup> «بازه‌های زمانی<sup>۲</sup> به چندبخشی بودن فرایند تحول اشاره دارد؛ می‌توان دیدگاهی بسیار فراگیر و کلی اتخاذ کرد و با نمونه‌گیری‌های متفاوت در زمان‌های مختلف، به تغییرات صورت گرفته در طول عمر بنگریم» (۲۰۱۵: ۳۱). وی معتقد است که نظام زبان متشکل از زیرمجموعه‌هایی است که در طول بازه‌های زمانی مختلف در طول عمر انسان شکل می‌یابند (از دهه‌ها گرفته تا ثانیه‌ها). هیچ یک از این بازه‌های زمانی تصویری قطعی و جامع از توسعه زبانی به دست نمی‌دهند، بلکه تنها تعامل موجود میان بازه‌های زمانی مختلف از چنین قابلیت‌هایی برخوردار است. به همین دلیل، این امکان وجود دارد که نگرستن به پدیده‌ها در تنها یک بازه زمانی به تفسیرهای نادرست از توسعه و تحول واقعی منجر شود. از سوی دیگر، در نظر گرفتن همه بازه‌های زمانی بالقوه نیز در بررسی شکل‌گیری زبان دوم ممکن نخواهد بود. یک راه‌حل خروج از این مشکل این است که آن بازه زمانی را بررسی کنیم که بیشترین ارتباط را با مفهوم مورد مطالعه دارد، مثل بررسی انگیزش در طول یک ترم یا انگیزش لازم برای انجام تکالیف زبانی. اخیراً تحقیقات بسیاری بر روی ماهیت زمانی انگیزش زبانی صورت گرفته است (بوسه و والتر<sup>۳</sup>، ۲۰۱۳؛ مک اینتایر و سرول<sup>۴</sup>، ۲۰۱۵؛ وانینگ<sup>۵</sup> و همکاران، ۲۰۱۴). بوسه و والتر (۲۰۱۳) به مطالعه ماهیت زمانی/مکانی ویژگی‌های انگیزشی در زبان‌آموزانی پرداختند که زبان آلمانی را به‌عنوان زبان دوم می‌آموختند. تحلیل‌های آنها دو روال عمده را در تغییرات انگیزشی زبان‌آموزان آشکار نمود: افزایش جزئی در تمایل زبان‌آموزان برای کسب مهارت زبانی و کاهش در انگیزش درونی. این محققان دریافتند که علی‌رغم تمایل اولیه فراگیران برای کسب مهارت زبانی، تلاش آنها برای درگیر شدن در یادگیری زبان به‌طور پیش‌رونده‌ای کاهش یافته است. به‌علاوه، وانینگ و همکارانش (۲۰۱۴) با یافتن ارتباطی نزدیک و تفکیک‌ناپذیر بین بافت فضایی و زمانی و رفتار انگیزشی زبان‌آموزان این‌گونه گزارش کردند که انگیزش فراگیران به تغییر، حتی در بازه کوتاه مدت، حساس است. مک‌این‌تایر و سرول (۲۰۱۵) در مواجهه با نوسانات لحظه‌ای زبان‌آموزانشان دریافتند که انگیزش در بازه‌های زمانی مختلف با دیگر فرایندها تعامل برقرار می‌کند و ممکن است قدرت آن در طول زمان تغییر یابد.

1. de Bot

2. timescales

3. Busse & Walter

4. MacIntyre & Serroul

5. Waninge

## ۲-۳- پژوهش در زمینه انگیزش در یادگیری زبان دوم

در سال‌های اخیر علاقه به پژوهش‌های انگیزشی در زمینه یادگیری زبان خارجی دوباره احیا شده و در خصوص انگیزش یادگیری زبان انگلیسی و همچنین یادگیری زبان‌های دیگر از جمله زبان آلمانی (بوسه، ۲۰۱۳)، مجارستانی (کورموس و سیزر، ۲۰۰۸)، اندونزیایی (لمب، ۲۰۱۳)، ژاپنی، چینی و ایرانی (تاگوچی و همکاران، ۲۰۰۹) پژوهش‌های مختلفی انجام شده است. لای (۲۰۰۵) در پژوهش خود نشان داد که انگیزش ابزاری دانش‌آموزان هنگام کنگی نسبت به انگیزش یکپارچه آنان بیشتر بود و نگرش مثبت‌تری نسبت به انگلیسی و انگلیسی‌زبانان داشتند. رحمان و همکاران (۲۰۱۴) در پژوهش خود نشان دادند که انگیزش ابزاری در زبان‌آموزان پاکستانی بیشتر از میزان انگیزش یکپارچه آنان است. پراسانگانی (۲۰۱۴) در بررسی عوامل انگیزشی دانش‌آموزان مالزیایی در یادگیری انگلیسی همبستگی شدیدی میان اهداف اجتماعی و خودها<sup>۱</sup> و همچنین اهداف اجتماعی و رفتار انگیزشی یادگیری و رابطه معناداری میان خودهای زبان دوم و یادگیری انگیزشی را نشان داد. تورت کالوو (۲۰۱۵) نیز در تحلیل اثر انگیزش در موفقیت دانش‌آموزان اسپانیایی ارتباطی قوی و معناداری میان خود آرمانی زبان دوم و نمرات زبان‌آموزان یافت و این که قدرت زبان‌آموز در تجسم‌سازی خود به‌عنوان سخنگوی زبان دوم دارای اهمیت زیادی در یادگیری زبان است. الشهرانی (۲۰۱۶) با بررسی اعتبار مدل نظام خود انگیزشی سه جزئی زبان دوم را در توضیح رفتارهای انگیزشی زبان دوم در میان ۴۰۰ دانشجوی زبان انگلیسی در جنوب عربستان دریافت که اجزای اصلی مدل خود انگیزشی زبان دوم یعنی خود آرمانی، خود بایندی و تجربه‌های یادگیری زبان انگلیسی و همچنین ارتباط بین آن‌ها در بافت و محیط عربستان معنادار بوده و خود آرمانی و تجربه‌های یادگیری زبان نسبت به خود بایندی دارای بسامد و اهمیت بیشتری هستند.

در ایران نیز در این خصوص پژوهش‌هایی صورت گرفته است. پاپی (۲۰۱۰) در پژوهش خود نشان داد خود آرمانی زبان دوم و تجربه یادگیری زبان دوم اضطراب فراگیران نسبت به زبان انگلیسی را کاهش می‌دهند، در حالی که خود بایندی زبان دوم به‌طور قابل توجهی اضطراب آنها برای یادگیری یک زبان خارجی را افزایش می‌دهد. پاپی و تیموری (۲۰۱۲) تکامل زمانی ویژگی‌های انگیزشی سه گروه ایرانی فراگیر زبان انگلیسی (دانش‌آموزان راهنمایی، دبیرستان و دانشجویان) را مورد بررسی قرار دادند.

1. selves

این محققان قدرت قابل توجه تصویر آرمانی دانش آموزان دبیرستانی نسبت به دیگر گروه‌ها را به موقعیت اجتماعی - آموزشی کلی ایران نسبت دادند که در آن دانش‌آموزان دبیرستانی برای تشکیل تصاویری آرمانی از خودهای آینده خویش از لحاظ آموزشی و شغلی در سنی حساس قرار دارند.

آذرنوش (۲۰۱۴) در پژوهش خود به این نتیجه دست یافت که کاهش در انگیزش دانش‌آموزان در موقعیت‌های اجباری با سن افراد ارتباط دارد و عواملی همچون محیط مستقیم یادگیری، دیگر افراد تأثیرگذار در یادگیری و رؤیاهای مرتبط با زبان دوم فراگیران باعث افزایش تلاش موردنظر، سرمایه‌گذاری و انگیزش فراگیران برای یادگیری یک زبان دوم می‌شود. نتایج بررسی مدل نظام خودهای انگیزشی زبان دوم در مؤسسات عمومی و خصوصی آموزشی در پژوهش غنی‌زاده و رستمی (۲۰۱۵) نشان داد که این مدل برای داده‌های تجربی در بافت آموزش رسمی ایران صدق نمی‌کند، اما برای کاربرد در بافت آموزش خصوصی مناسب است. یعقوبی‌نژاد، زرین‌آبادی و کتابی (۲۰۱۶) پویایی انگیزشی گروهی از زبان‌آموزان ایرانی را در طول سه بازه زمانی (اولیه، در جریان و نهایی) مورد مطالعه قرار دادند و این‌گونه نتیجه‌گیری کردند که انگیزش برای یادگیری زبان خارجی از روابط پویا، پیچیده و به هم مرتبط بین عوامل مختلفی تشکیل می‌شود که در طول زمان تغییر کرده و در هر مرحله خاص قدرت انگیزشی متفاوتی دارند.

در خصوص بررسی انگیزش فارسی‌آموزان برای یادگیری زبان فارسی، پژوهش‌های بسیار اندکی صورت گرفته است. صدیقی‌فر و خالقی‌زاده (۱۳۹۵) به بررسی رابطه جهت‌گیری‌های انگیزشی<sup>۱</sup> و پیشرفت تحصیلی فارسی‌آموزان عرب‌زبان پرداخته‌اند. نتایج این پژوهش گویای اهمیت و تأکید بر افزایش انگیزش درونی فارسی‌آموزان در کلاس‌های درس و نیز در منابع آموزشی است که این به‌نوبه خود پیشرفت تحصیلی فارسی‌آموزان را نیز به همراه خواهد داشت. سعدی‌پور و همکاران (۱۳۹۶) به تدوین مدل انگیزشی متشکل از متغیرهای خود‌الزامی، خودکارآمدی، تجربه یادگیری و رفتار انگیزته یادگیری زبان فارسی به‌عنوان زبان دوم پرداختند. ۲۴۲ نفر از زبان‌آموزان مرکز آرفای دانشگاه بین‌المللی امام خمینی در تکمیل پرسشنامه محقق ساخته خود سامانه انگیزشی زبان فارسی، در چهار محور خود‌الزامی، خودکارآمدی زبان فارسی، تجربه یادگیری زبان فارسی و رفتار انگیزته یادگیری شرکت کردند. یافته‌های حاصل نشان داد که تأثیر تجربه یادگیری بر خودکارآمدی، تجربه یادگیری بر رفتار انگیزته یادگیری زبان فارسی، خود‌الزامی بر رفتار انگیزته و خودکارآمدی بر رفتار انگیزته، مثبت و

<sup>۱</sup>. Motivational Orientations

معنادار است؛ در حالی که تأثیر خود الزامی بر خودکارآمدی معنادار نیست. بیشترین تأثیر را تجربه یادگیری و سپس خودکارآمدی بر رفتار انگیزنده یادگیری نشان داد. خالقی زاده و همکاران (۱۳۹۷) چهار عامل انگیزشی خود باید، خود آرمان، یکپارچگی و ابزارسازی در میان ۲۰ فارسی آموز کره‌ای و چینی با استفاده از پرسشنامه‌ای ۳۶ آیتمی بررسی کردند. نتایج پژوهش نشان داد بین خود باید و خود آرمان فارسی‌آموزان کره‌ای با چینی تفاوت معنی‌داری وجود دارد، به گونه‌ای که خود آرمان فارسی‌آموزان کره‌ای بیشتر از چینی‌ها و خود باید فارسی‌آموزان چینی بیشتر از کره‌ای‌ها است. علاوه بر این، بین انگیزه ابزاری ارتقادهنده فارسی‌آموزان چینی و کره‌ای تفاوت معنی‌داری مشاهده گردید و این در حالی است که بین انگیزه‌های ابزاری بازدارنده این دو گروه از فارسی‌آموزان تفاوت معنی‌داری وجود نداشت. مولایی و همکاران (۲۰۱۶) به تدوین ابزار انگیزشی نظام خودها برای یادگیری زبان فارسی به عنوان زبان پرداختند. این ابزار پرسشنامه‌ای با ۶ پارامتر فارسی (خود ایدئال زبان دوم، خود باید زبان دوم، تجربه یادگیری زبان دوم، خودکارآمدی زبان دوم، آیتم‌های یادگیری بین‌المللی و آموزش زبان دوم) بود که ۷۳ نفر از فارسی‌آموزان در آن شرکت کردند و بر اساس نتایج تحقیق و تحلیل عاملی این نتیجه حاصل شد که پرسشنامه مذکور در مورد نظام خود انگیزشی، معتبر و دارای روایی و پایایی قابل قبول است.

### ۳- روش پژوهش

#### ۳-۱- شرکت‌کنندگان

روش نمونه‌گیری در این پژوهش به صورت تصادفی خوشه‌ای و روش تحقیق شبه تجربی<sup>۱</sup> با طرح پیش‌آزمون و پس‌آزمون بوده است. بدین منظور، با توجه به تعداد اندک عرب‌زبانان و چینی‌ها به صورت متمرکز در یک مرکز آموزشی، از بین مراکز آموزش زبان فارسی دانشگاه‌های مختلف در دو سال تحصیلی تعداد ۹۶ فارسی‌آموز عرب و چینی در سطوح مقدماتی و میانی به عنوان نمونه انتخاب شدند. البته در این دوره‌های آموزشی فارسی‌آموزان با زبان‌های مادری دیگر نیز حضور داشتند که نتایج تحقیق مرتبط با آنان در این مقاله ذکر نشده است. به این ترتیب، جامعه آماری پژوهش، متشکل از ۲۴ فارسی‌آموز چینی در دو سطح مقدماتی و میانی و ۲۴ فارسی‌آموز عرب‌زبان در این دو سطح (هر گروه متشکل از ۱۲ مرد و ۱۲ زن) بود که در دو سال تحصیلی ۹۵-۹۶ و

1. quasi experimental

۹۶-۹۷ مشغول یادگیری زبان فارسی بودند. اطلاعات کامل تر مربوط به این شرکت کنندگان در جدول ۱ قابل مشاهده است.

جدول ۱. اطلاعات جمعیت‌شناسی شرکت کنندگان (تعداد: ۹۶ نفر)

مقوله	زیرمجموعه	تعداد	درصد
جنسیت	مرد	۴۸	٪۵۰
	زن	۴۸	٪۵۰
زبان اصلی	چینی	۴۸	٪۵۰
	عربی	۴۸	٪۵۰
سن	۱۸-۲۲	۳۸	٪۳۹/۵۸
	۲۳-۲۷	۴۵	٪۴۶/۸۷
	۲۸-۳۲	۱۳	٪۱۳/۵۵
سطح زبانی	مقدماتی	۴۸	٪۵۰
	میانی	۴۸	٪۵۰

### ۳-۲- ابزار تحقیق

از آنجاکه در تحقیق حاضر زمان و ملاحظات زمانی بسیار حائز اهمیت بودند، دو چرخه جمع‌آوری داده‌ها پیش‌بینی گردید تا نوسانات انگیزشی را در مقاطع زمانی آغاز و پایان ترم آشکار سازند. در هر یک از این چرخه‌ها، داده‌ها به صورت کمتی و با استفاده از پرسش‌نامه‌ای در خصوص انگیزش شرکت کنندگان جمع‌آوری گردید. این پرسش‌نامه که توسط تاگوچی و همکاران (۲۰۰۹) طراحی شده، به بررسی تمایلات انگیزشی شرکت کنندگان می‌پردازد. سه نسخه از این پرسش‌نامه وجود دارد که برای استفاده در ژاپن، چین و ایران طراحی شده‌اند. هر نسخه متشکل از دو بخش است. بخش اول شامل سؤالاتی است که انگیزش فراگیران را با توجه به یادگیری زبان فارسی می‌سنجد و بخش دوم سؤالاتی را در خصوص اطلاعات پیشینه فراگیران در بر دارد (به عنوان مثال، سن، جنسیت، تجربه حضور در ایران و ...). طراحان این پرسش‌نامه مؤلفه‌های اصلی آن را از تحقیق کورموس و سیزر در مجارستان (۲۰۰۸) و نظام خودهای انگیزشی زبان دوم (دورنیه، ب ۲۰۰۵، ب ۲۰۰۹) انتخاب نموده‌اند. تمامی این سه نسخه به صورت جامع مورد اجرای آزمایشی قرار گرفته و برای هر یک از این سه کشور تعدیل یافته‌اند. نسخه نهایی متشکل از دو نوع سؤال مهم، شامل عبارت گونه و سؤال، با استفاده از مقیاس شش نقطه‌ای لیکرت اندازه‌گیری می‌شود. ضریب آلفای کرونباخ<sup>۱</sup> مربوط به نسخه ایرانی

<sup>۱</sup> cronbach alpha

۰/۷۹ است. از مجموع این پرسشنامه‌ها، پرسشنامه‌ای با ۱۸ گویه در بخش اول سؤالات برای بررسی خودهای انگیزشی در این تحقیق انتخاب شد.

ابزار دوم تحقیق شامل تعدادی تکالیف زبان دوم بودند. دورنیه در تلاش برای ارائه نوعی تعریف انگیزش-محور از تکالیف یادگیری آنها را این‌گونه تعریف می‌کند: «تکالیف مجموعه‌ای پیچیده متشکل از اعمال ذهنی و رفتاری هدفمند هستند که زبان‌آموزان در جریان فاصله بین دریافت دستورالعمل‌های اولیه برای انجام و تکمیل نهایی تکالیف آنها را اجرا می‌کنند» (دورنیه ۲۰۰۲: ۱۳۹). نوع تکالیف مورد استفاده در این تحقیق، تکالیف استدلالی بوده که توسط کورمس و دورنیه (۲۰۰۴) ارائه گردیده‌اند. این تکالیف به‌عنوان فعالیت‌های تعاملی حل مسئله طراحی گردیدند تا با توجه به مسائل روزمره مربوط به مرکز آموزشی استدلال‌هایی را از جانب فارسی‌آموزان استخراج نمایند. در این تکالیف از فارسی‌آموزان خواسته می‌شد که فرض نمایند که عضوی از کمیته دانشجویی مرکز آموزشی هستند و به آنها گفته می‌شد که مرکز می‌خواهد در پروژه زندگی اجتماعی مربوط به منطقه شرکت کند و از آنها می‌خواهد به این پروژه کمک کنند.

آنها می‌بایست ده پیشنهاد را می‌خواندند (به عنوان مثال، کمک در کتابخانه، ارائه اطلاعات گردشگری و ...) و بر اساس سلیقه خود پنج پیشنهاد را اولویت‌بندی می‌کردند. سپس از آنها انتظار می‌رفت که انتخاب‌های خود را با دوست خود مقایسه کرده و از طریق گفتگو به‌نوعی سازش و مصالحه دست یابند. وظیفه نهایی آنها این بود که به کمک یکدیگر سه فعالیتی را انتخاب نمایند و آنها را در قالب نامه به مدیریت مرکز پیشنهاد دهند. کورمس و دورنیه بر این باورند که شرکت‌کنندگان در جریان اظهار کردن و مقایسه کردن انتخاب‌های خود با انتخاب‌های دوستشان، جلوه‌های مختلفی از خودهای ممکن زبان دومشان را بروز می‌دهند. دورنیه مثال‌هایی جهت روشن شدن موضوع ارائه می‌کند: آن دسته از فراگیرانی که گزینه‌های کمک در کتابخانه، توزیع غذا در بین نیازمندان و جمع‌آوری زباله و کاغذ باطله را انتخاب می‌کنند، به اعتقاد دورنیه بیشتر تحت تأثیر خود بایدی‌شان هستند. در حالی که افرادی که گزینه مدنظرشان مواردی نظیر ارائه اطلاعات گردشگری، اجرای زنده موسیقی و تئاتر برای کودکان و سازمان‌دهی رخدادهای ورزشی بوده، خود آرمانی قوی‌تری داشته‌اند. در پایان، انتخاب گزینه‌هایی مانند غذا دادن به پرندگان، حفاظت از فضای سبز و چاپ یک خبرنامه داخلی برای مرکز آموزشی، بیشتر نمایانگر خود یادگیری آنان (تجربه یادگیری) است.

### ۳-۳- فرایند جمع‌آوری داده‌ها

تمامی فرایندهای جمع‌آوری داده‌ها در جریان کلاس‌های زبان فارسی انجام گرفت. داده‌های پرسشنامه‌ای در دو مرحله جمع‌آوری گردید. در اولین جلسه ترم پرسش‌نامه‌ها توزیع و انگیزش اولیه شرکت‌کنندگان سنجیده شد (پرسشنامه سنجش مؤلفه‌ها (خودها) ی انگیزشی آغاز ترم که به‌اختصار از آن به‌عنوان پیش‌آزمون نام می‌بریم). در طول ترم فعالیت و تکالیف انگیزشی به شرحی که در بخش پیشین ذکر شد، در کلاس صورت گرفت. ارزیابی نهایی میزان انگیزش شرکت‌کنندگان، در جریان جلسه آخر ترم انجام گرفت (پرسشنامه سنجش مؤلفه‌ها (خودها) ی انگیزشی پایان ترم که به‌اختصار از آن به‌عنوان پس‌آزمون نام می‌بریم). به این طریق میزان انگیزش شرکت‌کنندگان در مؤلفه‌های مختلف نظام خودهای انگیزشی زبان دوم مورد مقایسه قرار گرفت و تأثیرات و روابط احتمالی میان این مؤلفه‌ها بر حسب سطح زبانی آشکار گردید.

### ۳-۴ - تحلیل داده‌ها

برای تعیین ضریب اعتبار پرسشنامه از نرم‌افزار SPSS و از روش آلفای کرونباخ که بر همسانی درونی تأکید دارد استفاده شد. میزان آلفای کرونباخ محاسبه‌شده برابر با ۰/۹۸۱ است که نشان‌دهنده همسانی درونی سؤالات آزمون است. همچنین برای افزایش روایی از روش یا فن روایی محتوایی و صوری استفاده شد و در این راستا روایی پژوهش به تأیید تعدادی از متخصصان حوزه تخصصی رسید. به‌منظور تحلیل یافته‌ها از آزمون T همبسته و آزمون رگرسیون استفاده شد.

### ۴- نتایج و بحث

۴-۱ - پاسخ به سؤال اول: تحلیل سطح انگیزش فارسی‌آموزان عرب و چینی در دو سطح مقدماتی و میانی در دو دوره پیش و پس از فعالیت‌های انگیزشی برای پاسخ به سؤال اول تحقیق (آیا تفاوت معناداری میان مؤلفه‌های اصلی نظام خودهای انگیزشی زبان دوم در آغاز ترم تحصیلی و پیش از انجام تکالیف (بازه زمانی کوتاه‌مدت) و پایان ترم و پس از انجام تکالیف (بازه زمانی درازمدت) در میان فارسی‌آموزان سطح مقدماتی و میانی چینی و عرب‌زبان وجود دارد؟) سطح انگیزش فارسی‌آموزان سطح مقدماتی در دو دوره پیش و پس از فعالیت‌های انگیزشی بررسی شد:

به‌منظور تحلیل یافته‌ها از آزمون‌های T همبسته، T مستقل و ضریب رگرسیون استفاده شد. در گام اول به‌منظور بررسی این‌که آیا فارسی‌آموزان عرب و چینی در سطح مقدماتی و میانه در آغاز ترم و پایان ترم از نظر مؤلفه‌های انگیزشی در یادگیری زبان فارسی تفاوتی با هم دارند، از آزمون T همبسته استفاده شد. نتایج حاصل از آزمون T همبسته در جدول ۲ ذکر شده که حاوی اطلاعات توصیفی و سطح معناداری است. نتایج داده‌های توصیفی نشان می‌دهد که میانگین انگیزش فارسی‌آموزان در آغاز و پایان ترم به لحاظ مؤلفه‌های خود آرمانی، خود بایدی و تجربه یادگیری با هم تفاوت دارند، اما همان‌گونه که نتایج توصیفی نشان می‌دهد، در مؤلفه‌های خود آرمانی و تجربه یادگیری نمره‌های فارسی‌آموزان در پایان ترم بیشتر از آغاز ترم است، یعنی فعالیت‌ها و تکالیف انگیزشی انجام‌شده در کلاس درس در افزایش انگیزش آنها برای یادگیری زبان فارسی تأثیرگذار بوده است.

جدول ۲. سطح معناداری تفاوت نمرات انگیزشی فارسی‌آموزان عرب و چینی در دو سطح مقدماتی و میانی در دو دوره پیش و پس از فعالیت‌های انگیزشی

سطح معناداری	95% Confidence Interval of the Difference		T همبسته	انحراف معیار	میانگین	مؤلفه‌ها	
	Upper	Lower					
فارسی‌آموزان عرب سطح مقدماتی							
۰/۰۰۰	-۰/۲۵۶	-۰/۵۳۴	-۵/۸۹۴	۰/۳۲۹	۴/۷۷	پیش‌آزمون	خود آرمانی
					۵/۱۶۶	پس‌آزمون	
۰/۰۰۰	۰/۵۸۰	۰/۳۲۲	۷/۲۵۳	۰/۳۰۴	۳/۲۴۳	پیش‌آزمون	خود بایدی
					۲/۷۹۱	پس‌آزمون	
۰/۰۰۰	-۰/۲۳۵	-۰/۴۴۵	-۶/۷۲۰	۰/۲۴۸	۴/۴۵۸	پیش‌آزمون	تجربه یادگیری
					۴/۷۹۸	پس‌آزمون	
فارسی‌آموزان چینی سطح مقدماتی							
۰/۰۰۰	-۰/۲۵۶	-۵/۶۷۵ -۰/۵۳۵	۰/۳۲۹	۴/۸	۴/۸	پیش‌آزمون	خود آرمانی
					۵/۱۷	پس‌آزمون	
۰/۰۰۰	۰/۸۶۱	۰/۴۲۸	۶/۱۷۶	۰/۵۰۰	۳/۶۲۳	پیش‌آزمون	خود بایدی
					۲/۹۷۳	پس‌آزمون	
۰/۰۰۰	-۰/۵۶۲	-۰/۸۱۲	-۱۱/۳۷۲	۰/۲۹۶	۳/۷۹۸	پیش‌آزمون	تجربه یادگیری
					۴/۴۸۶	پس‌آزمون	



فارسی آموزان عرب سطح میانی							
۰/۰۰۰	-۰/۳۴۹	-۰/۵۳۵	-۵/۷۳۰	۰/۲۱۹	۴/۷۷	پیش‌آزمون	خود آرمانی
					۵/۰۳	پس‌آزمون	
۰/۰۰۰	۰/۵۸۶	۰/۹۵۵	۸/۶۶۵	۰/۴۳۶	۳/۳۸۹	پیش‌آزمون	خود بایدی
					۲/۶۱۸	پس‌آزمون	
۰/۰۰۰	-۰/۴۰۷	-۰/۲۳۱	-۷/۵۲۳	۰/۲۰۸	۴/۲۶	پیش‌آزمون	تجربه یادگیری
					۴/۵۷	پس‌آزمون	
فارسی آموزان چینی سطح میانی							
۰/۰۰۰	-۰/۲۲۶	-۰/۳۹۸	-۷/۴۸۶	/۲۰۴۴	۴/۶۱	پیش‌آزمون	خود آرمانی
					۴/۹۳	پس‌آزمون	
۰/۰۰۰	۰/۵۶۲	۰/۳۲۲	۷/۸۶۵	۰/۲۷۲	۳/۳۸	پیش‌آزمون	خود بایدی
					۲/۹۵	پس‌آزمون	
۰/۰۰۰	-۰/۵۶۲	-۰/۵۳۶	-۵/۴۴۶	۰/۳۴۹	۳/۹۷	پیش‌آزمون	تجربه یادگیری
					۴/۳۲	پس‌آزمون	

همچنین در مؤلفه خود بایدی میانگین نمرات پیش‌آزمون بیشتر از میانگین نمرات پس‌آزمون است، این به این معناست که احساس پیامدهای منفی ناشی از عدم یادگیری زبان فارسی با انجام فعالیت‌های انگیزشی در فارسی‌آموزان کاهش و احساس مثبت نسبت به یادگیری زبان فارسی با انجام فعالیت‌های انگیزشی در آنها افزایش یافته است. همچنین در تأیید نتایج به دست آمده از آمار توصیفی، نتایج حاصل از آزمون استنباطی نشان می‌دهد که مقدار Sig محاسبه‌شده برای تمام مؤلفه‌ها زیر آلفا ۰/۰۵ است؛ بنابراین فرض  $H_0$  مبنی بر عدم تفاوت میان نمره‌های پیش‌آزمون و پس‌آزمون فارسی‌آموزان در مؤلفه‌های انگیزشی (عملکرد خود آرمانی، تجربه یادگیری و خود بایدی) رد و فرض مخالف یعنی وجود تفاوت میان نمره‌های پیش‌آزمون و پس‌آزمون فارسی‌آموزان در مؤلفه‌های (عملکرد خود آرمانی، تجربه یادگیری و خود بایدی) پذیرفته می‌شود؛ بنابراین به‌طور کلی فعالیت‌ها و تکالیف انگیزشی انجام‌شده در کلاس درس موجب افزایش سطح انگیزش فارسی‌آموزان عرب و چینی در بازه زمانی طول ترم شده است. بر اساس نتایج تحلیل که در جدول ۲ نشان داده شده است، تفاوت معناداری میان سطح انگیزش در آغاز و پایان ترم وجود دارد و این به‌خوبی تأثیر فعالیت‌ها و تکالیف انگیزشی انجام‌شده در طول ترم را بر افزایش سطح مؤلفه‌های انگیزشی (خود آرمانی، خود بایدی و تجربه یادگیری) در پایان ترم مشخص می‌سازد و سؤال یک به این صورت پاسخ داده

می‌شود که در همه گروه‌های فارسی‌آموزان اعم از عرب‌زبان و چینی در دو سطح مقدماتی و میانی انجام تکالیف و فعالیت‌های انگیزشی در طول ترم در کلاس درس بر افزایش و بهبود سطح انگیزش یادگیری زبان فارسی در بازه زمانی طول یک ترم تحصیلی بسیار مؤثر است.

۴-۲- پاسخ به سؤال دوم: بررسی رابطه و میزان تأثیرگذاری متغیرهای مستقل (خود آرمانی، خود بایدی و تجربه یادگیری) بر متغیر وابسته (میزان انگیزش یادگیری زبان فارسی)

برای پاسخ به سؤال دوم تحقیق (آیا مؤلفه‌های اصلی نظام خودهای انگیزشی تأثیر معناداری بر میزان انگیزش زبان‌آموزان در جریان این بازه‌های زمانی دارند؟) از رگرسیون خطی استفاده شد.

#### الف) سطح مقدماتی

به‌منظور بررسی رابطه و میزان تأثیرگذاری متغیرهای مستقل (خود آرمانی، خود بایدی و تجربه یادگیری) بر متغیر وابسته یعنی میزان انگیزش یادگیری زبان فارسی در سطح مقدماتی از رگرسیون خطی استفاده شد. نتایج حاصل از روش رگرسیون خطی در جدول ۳، نشان می‌دهد که میزان همبستگی شاخص‌های انگیزش در یادگیری زبان فارسی (به طور کلی) در یک ترکیب خطی با متغیرهای وارده شده برابر با (۰/۷۴۹) است که این مقدار نشان‌دهنده رابطه قوی بین متغیرهای مستقل و متغیر وابسته است.

جدول ۳. خلاصه اطلاعات مدل

Model	ضریب همبستگی چندگانه (R)	ضریب تعیین ( $R^2$ )	ضریب تعیین تعدیل شده	خطای معیار	دوربین واتسون
۱	۰/۷۴۹	۰/۵۶۱	۰/۵۳۱	۰/۷۰۹	۱/۷۶۶

همان‌گونه که جدول ANOVA زیر نشان می‌دهد، رابطه خطی بین متغیرها وجود دارد، زیرا F به‌دست‌آمده در سطح (۰/۰۵) درصد معنی‌دار است و فرض خطی بودن رابطه بین دو متغیر پذیرفته می‌شود. این امر به این معنی است که در هر مدلی حداقل یکی از متغیرها در تبیین متغیر وابسته نقش دارد.

جدول ۴. آنالیز واریانس

Model	مجموع مربعات	درجه آزادی df	میانگین مربعات	F	سطح معناداری Sig
اثر رگرسیونی	۲۸/۲۶۰	۳	۹/۴۲۰	۱۸/۷۳۳	۰/۰۰۰
باقیمانده	۲۲/۱۲۰	۴۴	۰/۵۰۳		
کل	۵۰/۳۸۰	۴۷			

در جدول ۵، بتا همان ضرایب استاندارد شده است. هرچه بتا (Beta) و تی (T) بزرگ‌تر و سطح معنی‌داری (Sig) کوچک‌تر باشد، بدین معنی است که متغیر مستقل (پیش‌بین) تأثیر شدیدتری بر متغیر وابسته دارد. همان‌گونه که این جدول نشان می‌دهد از دید جامعه نمونه متغیر خود بایندی با ضریب بتا (۰/۵۲۱) بیشترین تأثیر را بر انگیزش در یادگیری زبان فارسی داشته است. پس از خود بایندی، تجربه یادگیری با ضریب بتا (۰/۵۱۳) بیشترین تأثیر را داشته است. در انتها نیز، مؤلفه خود آرمانی با ضریب بتا (۰/۲۸۵) کمترین تأثیر را بر انگیزش زبان‌آموزان در سطح مقدماتی داشته است.

جدول ۵. ضرایب میزان شدت اثر گذاری متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته

Model	ضریب غیراستاندارد		ضریب استاندارد	T	سطح معناداری Sig
	B	Std.Error			
عرض از مبدأ	۲/۸۸۴	۰/۷۶۹		۳/۷۵۱	۰/۲۱۵
خود آرمانی	۰/۲۱۳	۰/۲۹۷	۰/۲۸۵	۵/۷۱۷	۰/۰۰۰
خود بایندی	۰/۸۴۰	۰/۱۵۸	۰/۵۲۱	۱۳/۳۱۸	۰/۰۰۰
تجربه یادگیری	۰/۵۰۵	۰/۳۰۷	۰/۵۱۳	۸/۶۴۸	۰/۰۰۰

### ب) سطح میانی

به‌منظور بررسی رابطه و میزان تأثیرگذاری متغیرهای مستقل (خود آرمانی، خود بایندی و تجربه یادگیری) بر متغیر وابسته یعنی میزان انگیزش یادگیری زبان فارسی در سطح میانی از رگرسیون خطی استفاده شد. نتایج حاصل از روش رگرسیون خطی در جدول ۶ نشان می‌دهد که میزان همبستگی شاخص‌های انگیزش در یادگیری زبان فارسی (به طور کلی) در یک ترکیب خطی با متغیرهای وارده شده برابر با (۰/۹۹۷) است که این مقدار نشان‌دهنده رابطه مثبت بین متغیرهای مستقل و متغیر وابسته است.

جدول ۶. خلاصه اطلاعات مدل

Model	ضریب همبستگی چندگانه (R)	ضریب تعیین ( $R^2$ )	ضریب تعیین تعدیل شده	خطای معیار	دوربین واتسون
۱	۰/۹۹۷	۰/۹۹۴	۰/۹۹۴	۰/۰۱۱۳	۲/۰۹۴

همان‌گونه که در جدول ANOVA زیر قابل مشاهده است، رابطه خطی بین متغیرها وجود دارد، زیرا F به دست آمده در سطح (۰/۰۵) درصد معنی دار است و فرض خطی بودن رابطه بین دو متغیر پذیرفته می‌شود. این امر بدان معناست که در هر مدلی حداقل یکی از متغیرها در تبیین متغیر وابسته نقش دارد.

جدول ۷. آنالیز واریانس

Model	مجموع مربعات	درجه آزادی df	میانگین مربعات	F	سطح معناداری Sig
اثر رگرسیونی	۰/۹۹۱	۳	۰/۳۳۰	۲۵۸/۲۸۶	۰/۰۰۰
باقیمانده	۰/۰۰۶	۴۴	۰/۰۰۰		
کل	۰/۹۹۶	۴۷			

در جدول ۸، همان‌گونه که پیش‌تر نیز ذکر شد، بتا همان ضرایب استاندارد شده است. هرچه بتا (Beta) و تی (T) بزرگ‌تر و سطح معنی‌داری (Sig) کوچک‌تر باشد، بدین معنی است که متغیر مستقل (پیش‌بین) تأثیر شدیدتری بر متغیر وابسته دارد. همان‌گونه که می‌توان در این جدول مشاهده کرد، از دید فارسی‌آموزان خود بایدی با ضریب بتا (۰/۵۲۱) بیشترین تأثیر را بر انگیزش یادگیری زبان فارسی داشته و پس از خود بایدی، تجربه یادگیری با ضریب بتا (۰/۲۵۳) بیشترین تأثیر را داشته است. پس از این مؤلفه‌ها، مؤلفه خود آرمانی با ضریب بتا (۰/۲۳۸) کمترین تأثیر را بر انگیزش زبان‌آموزان در سطح میانه داشته است.

جدول ۸. ضرایب میزان شدت اثر گذاری متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته

Model	ضریب غیراستاندارد		ضریب استاندارد	T	سطح معناداری Sig
	B	Std.Error			
عرض از مبدأ	۰/۳۲	۰/۰۲۶		۱/۲۵۹	۰/۲۱۵
خود آرمانی	۰/۳۵۶	۰/۰۶۸	۰/۲۳۸	۵/۲۰۱	۰/۰۰۰
خود بایدی	۰/۳۴۲	۰/۰۲۷	۰/۵۲۱	۱۲/۷۱۵	۰/۰۰۰
تجربه یادگیری	۰/۲۵۳	۰/۰۵۵	۰/۲۵۳	۴/۵۸۴	۰/۰۰۰

در مجموع، نتایج حاصله از تمامی تحلیل‌های آنووا حاکی از وجود تفاوت معنادار بین خودهای آرمانی و بایدی و تجربه یادگیری زبان دوم در جریان انجام تکالیف و فعالیت‌های انگیزشی در طول ترم تحصیلی است. این نوع نوسان و تعامل میان مؤلفه‌های مختلف نظام خودهای انگیزشی زبان دوم در تحقیقات مشابه نیز گزارش شده بود (پینیل<sup>۱</sup> و سیزر، ۲۰۱۵). صرف‌نظر از وجود تفاوت‌ها میان این مؤلفه‌ها، تحقیقات گذشته ارزش زیادی برای تأثیر زمان بر پیشبرد انگیزش دانش‌آموزان در هر یک از این مؤلفه‌ها قائل شده است (خانی و امیری<sup>۲</sup>، ۲۰۱۶؛ رجب، فر و اعتمادزاده<sup>۳</sup>، ۲۰۱۲). علاوه بر این، در این تحقیق نشان داده شد که زمانی که شرکت‌کنندگان درگیر انجام فعالیت‌های انگیزشی بودند، مؤلفه‌های نظام خودهای انگیزشی زبان دوم دارای بازنمودهای متفاوتی بود. در پایان ترم تحصیلی، افزایش مداوم در نمرات زبان‌آموزان در مؤلفه‌های تجربه یادگیری و خود آرمانی زبان دوم و کاهش در نمرات خود بایدی آنها آشکار گردید. افزایش یکسان نمرات مربوط به دو مؤلفه اول دال بر این حقیقت بود که ظرفیت انگیزشی موجود در فعالیت‌ها و تکالیف تمرین شده در طول ترم آن‌قدر زیاد بوده که از انجام تکالیف فراتر رفته و به حفظ انگیزش زبان‌آموزان تا پایان ترم نیز کمک کرده است. ایجاد چنین حالت پایداری برای خود آرمانی زبان دوم تنها محدود به تحقیق حاضر نمی‌گردد. ثبات در شدت انگیزشی موجود در تصاویر آینده از زبان دوم در تحقیقات هایور<sup>۴</sup> (۲۰۱۵) و یعقوبی نژاد و همکارانش (۲۰۱۶) نیز مشاهده شده است. در خصوص تجربه یادگیری زبان دوم می‌توان خاطر نشان ساخت که لمب (۲۰۱۲) نیز شواهدی از قدرت پیش‌گویی‌کننده این مؤلفه در رفتار با انگیزه فراگیران در یادگیری زبان دوم و نیز سطح مهارت زبانی آنها یافت. وقتی که این دو مؤلفه با هم مدنظر قرار می‌گیرند، تحقیقات گذشته مهر تأییدی بر تأثیرگذاری مشترک آنها می‌زنند. اسلام و همکارانش (۲۰۱۳) گزارش دادند که تجربه یادگیری و خود آرمانی زبان دوم دارای بالاترین میزان قدرت پیش‌گویی‌کنندگی برای تلاش فراگیران در زمینه یادگیری زبان دوم هستند که خود در راستای یافته‌های تحقیق حاضر است. آنچه می‌توان از این یافته استنباط نمود این است که شرایط موقعیتی تکالیف و فعالیت‌های انگیزشی در طول ترم در کلاس درس و ظرفیت انگیزشی موجود در آنها باعث شد که شرکت‌کنندگان درگیری بیشتری در این فعالیت‌ها داشته و موتورهای رویاگرایانه‌شان روشن شود. نوعی

---

<sup>۱</sup>. Piniel

<sup>۲</sup>. Khany & Amiri

<sup>۳</sup>. Rajab, Far & Etemadzadeh

<sup>۴</sup>. Hiver

تأیید نسبی این یافته را می‌توان در مطالعات یعقوبی نژاد و همکارانش (۲۰۱۶) و سیزر و کورموس (۲۰۰۸) یافت که در آنها خود آرمانی زبان دوم و دیدگاه‌ها در خصوص یادگیری زبان انگلیسی به‌عنوان عناصر اصلی انگیزشی گزارش شده است؛ بنابراین، می‌توان گفت که انجام تکالیف و فعالیت‌های انگیزشی در طول ترم در کلاس درس بر انگیزش کل ترم تأثیرگذار بوده است. تحقیقات گذشته در این حوزه حاکی از آن است که تصور کردن یک آینده توأم با موفقیت دارای نقش تأثیرگذاری بر انجام تکالیف در دست است (مارکوس و نوریس، ۱۹۸۶). علاوه بر این، به عقیده دورینه (الف) (۲۰۰۹) تکالیف ابزارهای مفیدی برای تمایز قائل شدن میان تصورات شخصی مختلف دانش آموزان از خودشان هستند. این باور به واسطه یافته‌های تحقیق حاضر مورد تأیید قرار گرفت. کورموس و دورینه (۲۰۰۴) نیز مشابه این یافته‌ها دریافتند که مشارکت فعالانه در انجام تکالیف نتیجه بالا رفتن انگیزش فراگیران است.

#### ۵- نتیجه

نتایج این تحقیق بازنمودهای متفاوتی از مؤلفه‌های نظام خودهای انگیزشی زبان دوم را در جریان دو بازه زمانی مختلف با انجام تکالیف و فعالیت‌های انگیزشی در طول ترم در کلاس درس آشکار ساخت. هرچه زمان بیشتری از ترم تحصیلی سپری می‌شد و شرکت‌کنندگان درگیری بیشتری در فعالیت‌ها و تکالیف انگیزشی پیدا می‌کردند، این مؤلفه‌ها دستخوش تغییرات بیشتری می‌شدند؛ به نحوی که در پایان ترم تحصیلی، نمرات خود آرمانی و تجربه یادگیری زبان بیش از پیش افزایش یافته، درحالی‌که نمرات خود بایده کاهش یافت. افزایش معنادار در دو مؤلفه اول و کاهش معنادار در مؤلفه آخر نشان از وجود تأثیر انگیزش تکالیف و فعالیت‌های کلاسی بر انگیزش کل ترم تحصیلی داشت. علاوه بر این، نتایج آزمون آنووا حاکی از وجود تفاوت معنادار در میزان تأثیرگذاری هر یک از این خودها بر انگیزش فارسی‌آموزان بین بازه‌های زمانی اول و دوم بود. در جریان هر دو بازه تحقیق خود آرمانی، خود بایده و تجربه یادگیری به ترتیب داری بالاترین میزان تأثیر بر انگیزش فراگیران عرب و چینی در هر دو سطح مقدماتی و میانی بودند. تلویحات پژوهشی زیر را می‌توان از این تحقیق برای انگیزش زبان دوم استخراج نمود: تکالیف و فعالیت‌های کلاسی زبان دوم به نحو روزافزونی در حال کسب اهمیت هستند و نقش بسیار تسهیل‌کننده‌ای در فرآیند یادگیری زبان دوم ایفا می‌نمایند. همان‌گونه که در این پژوهش آشکار گردید، می‌توان در تمامی مراحل این تحقیق اثری انگیزشی از این تکالیف و فعالیت‌ها یافت. در نتیجه، باید مدرسان از قابلیت

و انگیزش کافی برای درگیر کردن حداکثری فارسی آموزانشان در این تکالیف برخوردار باشند. با توجه به نظام خودهای انگیزشی زبان دوم، آن دسته از تکالیف بیشترین کارآمدی را دارند که بتوانند تصاویر فارسی آموزان از آینده‌شان را به وجود آورند. با توجه به مسائل پرداخته شده در این تحقیق می‌توان پیشنهادهایی را برای تحقیقات آینده ارائه نمود. این تحقیق در رابطه با موقعیت تحقیق (دانشگاه) و ویژگی‌های جمعیت آماری (مثلاً مسافت و یا زندگی در کشورهای فارسی‌زبان) محدودیت‌هایی داشت. تحقیقات دیگر را می‌توان در موقعیت‌های آموزشی دیگر، نظیر سطوح مختلفی از مدارس دولتی، انجام داد و یا می‌توان فارسی آموزان شاغل به تحصیل در مراکز دولتی و خصوصی را با هم مقایسه نمود. در خصوص ویژگی‌های مربوط به جمعیت آماری، تحقیقات آینده می‌توانند به‌طور خاص به گروه‌هایی از شرکت‌کنندگان پردازند که متغیرهای جمعیت‌شناسی همگونی دارند. به‌علاوه، به علت محدودیت‌های موجود در اندازه جامعه آماری ناگزیر از استفاده از فارسی آموزان عرب و چینی بودیم که محققان دیگر می‌توانند فراگیران دارای زبان‌های مادری دیگر را مورد مطالعه قرار دهند.

## منابع

- صدیقی‌فر، زهرا و خالقی‌زاده، شراره (۱۳۹۵). جهت‌گیری‌های انگیزشی و پیشرفت تحصیلی فارسی-آموزان عربی‌زبان، *پژوهش‌نامه آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان*، ۵ (۲)، (پیاپی ۱۲)، ص ۷۵-۹۴.
- عبدالله‌زاده، اسماعیل و پاپی، مصطفی (۱۳۸۸). نظام خودهای انگیزشی زبان دوم، اضطراب زبان دوم و رفتار واکنشی میان فراگیران ایرانی زبان انگلیسی، *مجله فناوری آموزش*، ۳ (۳)، ص ۱۹۳-۲۰۴.
- سعدی‌پور، اسماعیل؛ ملایی، زهره و وکیلی‌فرد، امیررضا (۱۳۹۶). تدوین مدل خود سامانه انگیزشی برای یادگیرندگان زبان فارسی به‌عنوان زبان دوم، *پژوهش در نظام‌های آموزشی*، شماره ۳۷، ص ۳۷-۵۷.
- خالقی‌زاده، شراره؛ پهلوان‌نژاد، محمدرضا؛ وکیلی‌فرد، امیررضا و کامیابی، عطیه (۱۳۹۷). خودآرمان، خودباید، انگیزه یکپارچه و انگیزه‌های ابزاری در میان فارسی‌آموزان غیر ایرانی: بررسی موردی زبان‌آموزان چینی و کره‌ای. *جستارهای زبانی*، صص ۱-۲۴.
- Abdullah-Zadeh, I. and Papi, M. 2009. Second Language Motivational System, Second Language Anxiety, and Reaction Behavior Among Iranian Learners, *Journal of Technology of Education (JTE)*, 3 (3): 193-204.[In Persian].
- Khaleghizadeh, Sh., Pahlavan-Nejad, M. R., Vakili Fard, A. R. & Kamyabi, A. 2018. Autonomy, self-explanatory, integrated motivation and instrumental motivations among non-Iranian learners: Case study of Chinese and Korean learners, *Journal of Lingual Inquests*, 1-24.[In Persian].

- Sa'dipour, I., Mollayee, Z. & Vakilifard, A. R. 2017. Developing a self-motivational model for learners of Persian language as a second language, *Journal of Research in Educational Systems*, No, 37: 37-57.[In Persian].
- Siddiqifar, Z. & Khaleghizadeh, Sh, 2016. The motivational orientation and academic achievement of the Arabic learners, *Journal of Teaching Persian to Speakers of Other Languages*, 5 (2), (12): 75-94.[In Persian].
- Alshahrani, Ali Ayed S. 2016. L2 Motivational Self System Among Arab EFL Learners: Saudi Perspective, *International Journal of Applied Linguistics & English Literature*, 5 ( 5); September 2016.
- Azarnoosh, M. 2014. School Students' Motivational Disposition: A Cross-Sectional Study, *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 98: 324-333. doi: 10,1016/j, sbspro, 2014, 03, 423.
- Bensoussan, M. 2015. Motivation and English Language Learning in a Multicultural University Context, *Journal of Multilingual and Multicultural Development*. 36 (4): 1-18. doi: 10, 1080/01434632, 2014, 936874.
- Brown, H. D. 2001. *Teaching by Principles: An Interactive Approach to Language Pedagogy* (2nd ed.), Englewood Cliffs, NJ: Addison Wesley Longman.
- Busse, V. & Walter, C. 2013. Foreign Language Learning Motivation in Higher Education: A Longitudinal Study of Motivational Changes and their Causes, *The Modern Language Journal*, 97 (2): 435-456, doi: 10, 1111/j, 1540-4781, 2013, 12004, x.
- Busse, V. 2013. An exploration of motivation and self-beliefs of first year students of German. *System*, 41: 379-398.
- Carstensen, L. L., Isaacowitz, D. M & Charles, S. T. 1999. Taking Time Seriously: A Theory of Socioemotional Selectivity, *American Psychologist*, 54 (3):165-181.
- Crookes, G. & Schmidt, R. W. 1991. Motivation: Reopening the Research Agenda. *Language Learning*. 41 (4): 469-512, doi:10,1111/j,1467-1770, 1991.tb00690.x.
- Csizér, K. & Kormos, J. 2008. The Relationship of Intercultural Contact and Language Learning Motivation among Hungarian Students of English and German, *Journal of Multilingual and Multicultural Development*, 29 (1): 30-48, doi:10, 2167/jmmd557,0.
- Csizér, K. & Lukács, G. 2010. The Comparative Analysis of Motivation, Attitudes and Selves: The Case of English and German in Hungary. *System*, 38 (1): 1-13, doi:10,1016/j, system, 2009,12, 001.
- De Bot, K. 2015. Rates of Change: Timescales in Second Language Development, In *Motivational dynamics in language learning*, Z. Dörnyei, A. Henry & P. D. MacIntyre (Eds.), Bristol: Multilingual Matters: 29-37.
- Dörnyei, Z. & Chan, L. 2013. Motivation and Vision: An Analysis of Future L2 Self Images, Sensory Styles, and Imagery Capacity Across Two



- Target Languages, *Language Learning*, 63 (3): 437-462, doi: 10, 1111/lang, 12005.
- Dörnyei, Z. & Skehan, P. 2003. Individual Differences in Second Language Learning. *The handbook of second language acquisition*: 589-630, doi: 10, 1002/9780470756492, ch1.
- Dörnyei, Z. 1994. Motivation and motivating in the foreign language classroom, *Modern Language Journal*, 40: 46-78.
- Dörnyei, Z. 2002. The Motivational Basis of Language Learning Tasks. *Individual Differences and Instructed Language Learning*, P, Robinson (Ed.), pp.137-158, Amsterdam: John Benjamins, doi:10,1075/llt, 2, 10dor.
- Dörnyei, Z. 2005a. *The psychology of the language learner: Individual Differences in second language acquisition*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Dörnyei, Z. 2005b. New Ways of Motivating Foreign Language Learners: Generating Vision, *Links*, 38: 3-4.
- Dörnyei, Z. 2009a. *The psychology of Second language acquisition*, Oxford, Oxford University Press.
- Dörnyei, Z. 2009b. The L2 Motivational Self System. *Motivation, Language Identity and the L2 Self*. Z. Dörnyei & E. Ushioda (Eds.). Bristol: Multilingual Matters: 9-42.
- Ellis, R. 2008. *The Study of Second Language Acquisition*, 2nd Edition, Oxford: Oxford University Press.
- Gardner, R. C. 2010. *Motivation and second language acquisition: the socio educational model*, New York: Peter Lang.
- Gardner, R. C., & Lambert, W. E. 1959. Motivational variables in second language acquisition. *Canadian Journal of Psychology*, 13: 266-272.
- Ghanizadeh, A. & Rostami, S. 2015. A Dörnyei-Inspired Study on Second Language Motivation: A Cross-Comparison Analysis in Public and Private Contexts, *Psychological Studies*, 60 (3): 292-301.
- Higgins, E. T. 1987. Self-Discrepancy: A Theory Relating Self and Affect. *Psychological review*, 94 (3): 319-340.
- Hiver, P. 2015. Attractor States. *Motivational Dynamics in Language Learning*. Z. Dörnyei, A. Henry & P. D. MacIntyre (eds.). Bristol: Multilingual Matters: 20-28.
- Islam, M., Lamb, M. & Chambers, G. 2013. The L2 Motivational Self System and National Interest: A Pakistani Perspective, *System*, 41 (2): 231-244, doi: 10, 1016/j, system, 2013, 01, 025.
- Khany, R. & Amiri, M. 2016. Action Control, L2 Motivational Self System, and Motivated Learning Behavior in a Foreign Language Learning Context. *European Journal of Psychology of Education*: 1-17. doi: 10, 1007/s10212-016-0325-6.
- Kormos, J., & Csizer, K. 2008. Age-related differences in the motivation of learning English as a FL: attitudes, selves, and motivated learning behavior. *Language Learning*, 58 (2): 327-355.

- Kormos, J., & Dörnyei, Z. 2004. The interaction of linguistic and motivational variables in second language task performance, *Zeitschrift für interkulturellen Fremdsprachenunterricht*, 9(2), 1-19.
- Lai, M. L. 2005. Language attitudes of the first postcolonial generation in Hong Kong secondary schools, *Language in Society*, 34: 363-388.
- Lamb, M. 2012. A Self System Perspective on Young Adolescents' Motivation to Learn English in Urban and Rural Settings, *Language Learning*. 62 (4): 997-1023.
- Lamb, M. 2013. Your mum and dad can't teach you! constraints on agency among rural learners of English in developing world. *Journal of Multilingual and Multicultural Development*, 34 (1): 14-29.
- MacIntyre, P. D. & Serroul, A. 2015. Motivation on a Per-Second Timescale: Examining Approach-Avoidance Motivation During L2 Task Performance. *Motivational dynamics in language learning*, Z. Dörnyei, A. Henry & P. D. MacIntyre (Eds.). Bristol: Multilingual Matters: 109-138.
- Markus, H. & Nurius, P. 1986. Possible Selves. *American Psychologist*. 41 (9): 954-969.
- Mercer, S. 2011. Language Learner Self-Concept: Complexity, Continuity and Change, *System*, 39 (3): 335-346.
- Molae Z., Sadipour, E., Dortaj F., Vakilifard A. R. 2016. Construction of a Motivational Self-System Instrument for the Learning of Persian as a L2. *7th International Conference on Education and Educational Psychology (ICEEPSY 2016)*: 895-905.
- Papi, M. & Teimouri, Y. 2012. Dynamics of Selves and Motivation: A Cross-Sectional Study in the EFL Context of Iran, *International Journal of Applied Linguistics*, 22 (3): 287-309.
- Papi, M. 2010. The L2 Motivational Self System, L2 Anxiety, and Motivated Behavior: A Structural Equation Modeling Approach, *System*, 38 (3): 467-479, doi:10, 1016/j, system, 2010, 06,011.
- Piniel, K. & Csizér, K. 2015. Changes in Motivation, Anxiety and Self-Efficacy During the Course of an Academic Writing Seminar. *Motivational Dynamics in Language Learning*. Z. Dörnyei, A. Henry & P. D. MacIntyre (eds.). Bristol: Multilingual Matters: 164-194.
- Prasangani, K. s. n. 2014. Malaysian l2 learners' english learning motivation: a study of goals, attitudes and self, *Issues in Language Studies*, 3(1): 23-35.
- Rajab, A., Ruhbakhsh Far, H. & Etemadzadeh, A. 2012. The Relationship Between L2 Motivational Self-System and L2 Learning Among TESL Students in Iran, *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 66: 419-424. doi: 10, 1016/j, sbspro, 2012, 11, 285.
- Rehman, A., Bilal, H. A., Sheikh, A., Bibi, N., Nawaz, A. 2014. The Role of Motivation in Learning English Language for Pakistani Learners, *International Journal of Humanities and Social Science*,. 4(1); January 2014.

- Taguchi, T., Magid, M., & Papi, M. 2009. The L2 Motivational Self System among Japanese, Chinese and Iranian Learners of English: A Comparative Study, In Z. Dörnyei & E. Ushioda (Eds.), *Motivation, language identity and the L2 self*: 66-97, Bristol: Multilingual Matters.
- Tort Calvo, E., 2015. Language Learning Motivation: The L2 Motivational Self System and its Relationship with Learning Achievement, *unpublished MA dissertation*, Autonoma University of Barcelona.
- Ushioda, E., & Dörnyei, Z. 2009. Motivation, Language Identities and the L2 Self: A Theoretical Overview, *Motivation, Language Identity and the L2 Self*. In Z. Dörnyei & E. Ushioda (eds.), Bristol: Multilingual Matters: 1-8.
- Waninge, F., Dörnyei, Z. & De Bot, K. 2014. Motivational Dynamics in Language Learning: Change, Stability, and Context, *The Modern Language Journal*, 98 (3): 704-723.
- Yaghoubinejad, H., Zarrinabadi, N. & Ketabi, S. 2016. Fluctuations in Foreign Language Motivation: An Investigation into Iranian Learners' Motivational Change Over Time. *Current Psychology*: 1-10.

## سطوح بازنمایی برخی ساخت‌های زبان فارسی در چارچوب دستور نقش‌نمای واژگانی

ساره عبداللهی

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی دانشگاه الزهرا

فریده حق‌بین<sup>۱</sup>

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه الزهرا

مسعود قیومی

استادیار گروه زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۳/۸؛ تاریخ پذیرش مقاله ۹۷/۹/۲۹

### چکیده

دستور نقش‌نمای واژگانی یکی از دستوره‌های زایشی غیرگشتاری است که امروزه مبنای تحلیل و تهیه دادگان درختی در زبان‌شناسی رایانشی قرار گرفته است. از جمله ویژگی‌های این دستور آن است که در آن به‌جای تبدیل یک ساخت زیرین با کمک گشتار به روساخت، تنها یک ساخت ظاهری در نظر گرفته می‌شود و از این‌رو، این دستور به وجود گشتار قائل نیست. مهم‌ترین ویژگی این دستور این است که در آن چند سطح به‌طور موازی برای نمایش اطلاعات زبان‌شناختی وجود دارد. دو سطح اصلی در این دستور عبارت‌اند از سطح ساخت سازه‌ای که ساختار سلسله‌مراتبی عناصر جمله را به‌صورت درخت سازه‌ای نشان می‌دهد و سطح نقش‌نما که روابط دستوری و اطلاعات انتزاعی مربوط به معنی را در قالب یک ماتریس نمایش می‌دهد. علاوه بر این دو سطح عمده، سطوح دیگری شامل سطح ساخت موضوعی، سطح ساخت معنایی و سطح ساخت اطلاعاتی نیز وجود دارند. در مقاله حاضر، سطوح دستور نقش‌نمای واژگانی با تمرکز ویژه بر سطح نقش‌نما در برخی ساخت‌های زبان فارسی شامل جملات ساده و مرکب، بند متممی، ساخت‌های ملکی، مبتدایی و تمییز مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتیجه به دست آمده بیانگر آن است که دستور نقش‌نمای واژگانی به‌خصوص در سطح نقش‌نما توانایی توصیف ویژگی‌ها و تبیین پدیده‌های زبان‌شناختی موجود در زبان فارسی از جمله غیرپایگانی بودن زبان فارسی و فرایند مجهول و مبتداسازی را دارد. همچنین، در این جستار مشخص گردید در زبان فارسی با توجه به مدل لودروپ<sup>۲</sup> (۲۰۱۱)، ده نقش دستوری قابل ارائه است که به دو دسته موضوع-غیر موضوع از طرفی و گفتمانی-غیرگفتمانی از طرف دیگر تقسیم می‌شوند.

**واژه‌های کلیدی:** دستور نقش‌نمای واژگانی<sup>۳</sup>، سطوح موازی، سطح ساخت سازه‌ای، سطح نقش‌نما، نقش‌های<sup>۱</sup> دستوری

fhaghbin@alzahra.ac.ir

<sup>۱</sup>. رایانامه نویسنده مسئول:

<sup>۲</sup>. Lodrup

<sup>۳</sup>. Lexical Functional Grammar

## ۱- مقدمه

اساساً زبان ماهیت پیچیده‌ای دارد؛ پدیده‌های تشکیل‌دهنده زبان نیز خود دارای پیچیدگی‌هایی هستند که افراد و مکاتب گوناگون سعی در بررسی، توصیف، تحلیل و تبیین آن‌ها داشته‌اند. به همین دلیل دیدگاه‌های متنوعی نسبت به زبان و پدیده‌های زبانی به‌وجود آمده‌اند. این دیدگاه‌ها بعضاً ریشه در حوزه‌های علمی مختلفی از جمله فلسفه، ریاضی، کامپیوتر، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و علوم شناختی داشته‌اند. گاهی برخی نظریه‌ها، به‌دلیل نقص‌های موجود در آن‌ها و عدم توانایی کافی در توجیه پدیده‌های زبانی رایج، به چالش کشیده شده‌اند و این امر موجب ظهور یک یا چند نظریه جدید برای جبران نقص‌های نظریه‌های موجود شده است. افرادی همچون چامسکی (۱۹۵۷) پدیده‌های موجود در زبان‌ها را به‌صورت جهانی در نظر گرفته‌اند و افراد دیگری همچون گیون<sup>۲</sup> (۲۰۰۱) به بررسی رده‌شناختی زبان‌ها پرداخته‌اند.

دستور نقش‌نمای واژگانی یکی از شیوه‌های صوری‌سازی پدیده‌های زبان‌شناختی است که در رده نظریه‌های زایشی غیرگشتاری قرار می‌گیرد. در این دستور بیش از یک سطح بازنمایی اطلاعات زبانی وجود دارد. دستور نقش‌نمای واژگانی مورد استفاده زبان‌شناسان به‌خصوص زبان‌شناسان رایانشی با کاربردهایی در تهیه و نشانه‌گذاری دادگان درختی (فرنک و ارک<sup>۳</sup>، ۲۰۰۴)، تجزیه نحوی (تونسلی و همکاران، ۲۰۰۹) و ترجمه ماشینی (وی، ۲۰۰۰) برای توصیف ویژگی‌های هم‌زمانی زبان بوده است. زبان‌شناسان شناختی و برخی زبان‌شناسان نقش‌گرا (محووالد<sup>۴</sup>، ۲۰۱۱) نیز برای توصیف تغییرات در زمانی از این دستور بهره جسته‌اند.

در مقاله حاضر سعی بر آن است که علاوه بر معرفی سطوح بازنمایی موجود در دستور نقش‌نمای واژگانی، میزان توانایی سطوح اصلی بازنمایی این دستور در برخی ساخت‌های زبان فارسی شامل جملات ساده و مرکب، بند متممی و ساخت‌های ملکی، مبتدایی و تمییز بررسی شود و عناصر جمله با کمک ساخت نقش‌نمایی دسته‌بندی و ارائه گردد.

1. Grammatical function

2. Givon

3. Frank and Erk

4. Mahowald

مقاله حاضر از پنج بخش تشکیل شده است. ساختار مقاله به این صورت است که پس از مقدمه در بخش دوم و سوم به ترتیب به معرفی دستور نقش‌نمای واژگانی و سطوح موجود در این دستور می‌پردازیم. در بخش چهارم و پنجم، به بررسی ساخت نقش‌نما، نگاشت سطوح و برخی روابط دستوری بر اساس دستور نقش‌نمای واژگانی برای زبان فارسی و جمع‌بندی خواهیم پرداخت.

## ۲- دستور نقش‌نمای واژگانی

دستور نقش‌نمای واژگانی نظریه‌ای صورت‌گرا و غیرگشتاری است که در دهه ۷۰ توسط جوآن برسنان<sup>۱</sup> و رونالد کاپلان<sup>۲</sup> معرفی گردید (دالریمل<sup>۳</sup> و همکاران، ۱۹۹۵). به دلیل غیرگشتاری بودن این دستور، این روش صوری‌سازی به وجود ساخت زیرین<sup>۴</sup> در جملات قائل نیست. خاصیت نقش‌نمایی این نظریه نشأت گرفته از این ویژگی است که این اطلاعات دستوری به وسیله صورت‌های ساختی<sup>۵</sup> مشخص نمی‌شود؛ بلکه متشکل از نظامی از عناصر انتزاعی است که بین عبارات و وقایع<sup>۶</sup> ارتباط برقرار می‌کنند (برسنان، ۲۰۰۰: ۱۴). این نظریه از قابلیت بالایی برای توجیه تفاوت‌های رده‌شناختی زبان‌ها برخوردار است. همچنین این صوری‌سازی توانایی تبیین پدیده غیرپایگانی بودن<sup>۷</sup> را در زبان‌ها دارد (منظور زبان‌هایی است که دارای آرایش واژگانی نسبتاً آزاد و یا کاملاً آزاد هستند). دستور نقش‌نمای واژگانی هم دربرگیرنده عناصر عینی و هم اطلاعات انتزاعی است که هرکدام در یک سطح بازنمایی تجلی پیدا می‌کنند. این دو سطح به صورت موازی با یکدیگر حضور دارند و هیچ‌کدام از دیگری نشأت نمی‌گیرد (برسنان، ۲۰۰۰). دستور نقش‌نمای واژگانی دربرگیرنده دو سطح بازنمایی اصلی است؛ یک سطح ساخت سازه‌ای<sup>۸</sup> و سطح دیگر نقش‌نما<sup>۹</sup> نامیده می‌شود (لودروپ، ۲۰۱۱). ناگفته نماند که سطوح بازنمایی دیگری مانند ساخت موضوعی<sup>۱۰</sup> ساخت اطلاعی<sup>۱</sup> و ساخت معنایی<sup>۲</sup>

1. Joan Bresnan

2. Ronald Kaplan

3. Dalrymple

4. Deep structure

5. Structural

6. Eventuality

7. Non – configurationality

8. Constituent structure (C-structure)

9. Functional structure (F-structure)

10. Argument structure (A-structure)

معنایی<sup>۲</sup> نیز در این نظریه معرفی شده است. از این جهت دستور نقش‌نمای واژگانی را واژگانی می‌دانند که علاوه بر اطلاعات دستوری، عناصر واژگانی به‌اندازه عناصر نحوی از اهمیت برخوردار هستند. به‌عنوان مثال، این نظریه رویکردی واژگانی به مجهول دارد به این صورت که به‌جای اینکه سازه مجهول را به‌عنوان ساختی مشتق شده از یک ساخت زیرین با کمک گشتار یا قاعده نحوی در نظر بگیرد، این تغییر در روابط دستوری را با کمک نظریه نگاشت واژگانی<sup>۳</sup> به‌صورت نگاشت تغییرات واژگانی در بین محمول<sup>۴</sup> و نقش در نظر می‌گیرد (برسنان، ۲۰۰۰). به‌عنوان مثال، جمله (۱) را که یک جمله معلوم است در نظر بگیرید:

(۱) بچه‌ها کیک را خوردند.

عامل<sup>۵</sup> (بچه‌ها) نقش فاعل و کنش‌پذیر<sup>۶</sup> (کیک) نقش مفعول را دارد. صورت مجهول جمله (۱) به‌صورت جمله (۲) است:

(۲) کیک (توسط بچه‌ها) خورده شد.

در ساخت مجهول، نقش‌های معنایی<sup>۷</sup> و نقش‌های دستوری این جمله به‌گونه دیگری برهم نگاشت می‌شوند. در این ساخت، مفعول جمله معلوم (پذیرا) در جایگاه فاعل ظاهر می‌شود. چون فعل متعدی یک ظرفیت خود را از دست داده و تبدیل به فعل لازم می‌شود، عامل از جمله حذف گردیده یا به‌صورت عنصر غیراجباری (توسط بچه‌ها) ظاهر می‌شود. این امر در بازنمایی (۱) نشان داده شده است:

<p><b>Active (بچه‌ها کیک را خوردند):</b></p> <p>a-structure: خوردن &lt; ag pt&gt;</p> <p style="text-align: center;">[-o] [-r]</p> <hr style="width: 50%; margin: auto;"/> <p style="text-align: center;">SUBJ OBJ</p>	<p><b>Passive (کیک توسط بچه‌ها خورده شد):</b></p> <p>a-structure: خوردن &lt; ag pt&gt;</p> <p style="text-align: center;">[-r]</p> <p style="text-align: center;">Ø</p> <hr style="width: 50%; margin: auto;"/> <p style="text-align: center;">SUBJ</p>
--	---

بازنمایی ۱- انطباق نقشی در فرایند مجهول

<sup>1</sup> Information structure (I-structure)

<sup>2</sup> Semantic structure (S-structure)

<sup>3</sup> Lexical Mapping Theory

<sup>4</sup> Predicate

<sup>5</sup> Agent

<sup>6</sup> Patient

<sup>7</sup> Semantic role

### ۳- سطوح بازنمایی در دستور نقش‌نمای واژگانی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد دستور نقش‌نمای واژگانی دارای ساختاری با سطوح بازنمایی موازی<sup>۱</sup> است. این روش صوری‌سازی دستور از سطوح ساخت سازه‌ای، ساخت نقش‌نما، ساخت موضوعی، ساخت معنایی و ساخت اطلاعی تشکیل شده است. دو سطح ساخت سازه‌ای و نقش‌نما دو سطح اصلی بازنمایی در این دستور هستند و حاوی دو نوع اطلاعات انتزاعی و عینی می‌باشند که در دو سطح موازی ارائه می‌گردند. در ادامه این سطوح معرفی خواهند شد.

#### ۳-۱- سطح ساخت سازه‌ای

در دستور نقش‌نمای واژگانی همچون دیگر نظریه‌های زایشی مانند اصول و پارامترها (چامسکی و لازنیک، ۱۹۹۳) و دستور ساخت گروهی هسته بنیان (پولارد و ساگ، ۱۹۹۴) جمله‌ها متشکل از یک سری سازه هستند که می‌توان آن‌ها را به کمک درخت‌های ساخت سازه‌ای نمایش داد. در دستور نقش‌نمای واژگانی از این درخت‌ها به‌عنوان ساخت سازه‌ای یاد می‌شود. تفاوت درخت‌های ساخت سازه‌ای در دستور نقش‌نمای واژگانی و دستورهای زایشی گشتاری این است که به‌دلیل عدم وجود گشتار در این دستور دو مفهوم «رد» و «عنصر تهی» معمولاً در ساخت سازه‌ای دستور نقش‌نمای واژگانی وجود ندارد (کارنی، ۲۰۰۳). سطح ساخت سازه‌ای نشان‌دهنده صورت‌های نحوی ظاهری<sup>۲</sup> و روابطی همچون تسلط و تقدم است (نردلینگر<sup>۳</sup> و برسنان، ۲۰۱۱: ۱۱۳). در این ساخت‌ها می‌توان عناصر جمله و نوع رابطه‌شان با عناصر دیگر را به‌صورت درختی مشاهده کرد. یکی دیگر از ویژگی‌های درخت‌های ساخت سازه‌ای در دستور نقش‌نمای واژگانی این است که این درخت‌ها لزوماً دو شاخه‌ای نیستند، بلکه می‌توان درخت‌ها را به‌صورت سه شاخه، چهار شاخه و... نیز ترسیم کرد. عناصر اصلی سازنده این درخت‌ها شامل مقوله‌های واژگانی (مثل اسم، فعل، حرف‌افزافه، صفت و قید)، مقوله‌های نقشی از جمله (I, D, C)، یک مقوله S (که در بالای درخت قرار گرفته و نقطه آغاز رسم درخت محسوب می‌شود) و یک سری علائم قراردادی (مانند فلش‌های رو به بالا (↑) یا رو به پایین (↓) به همراه علامت مساوی (=) و مجموعه  $f_i$  برای

1. parallel

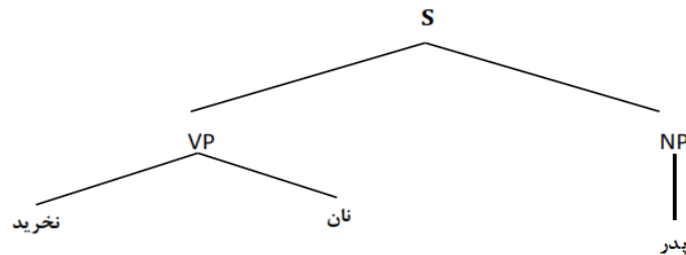
2. surface

3. Nordlinger



آدرس‌دهی نقش موردنظر) است. در مورد نماد f و اهمیت آن در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد. ساخت سازه‌ای جمله (۳) در بازنمایی (۲) ترسیم شده است:

(۳) پدر نان نخرید.



بازنمایی ۱- نمایش ساخت سازه‌ای جمله (۳)

### ۲-۳- سطح ساخت معنایی و سطح ساخت موضوعی

تمرکز سطح معنایی بر چگونگی شکل‌گیری معنای جملات است. از آنجا که معنی یک جمله در تمامی زبان‌ها یکسان است و ساخت سازه‌ای در زبان‌های مختلف تغییر می‌کند، می‌توان ویژگی‌های معنایی را در سطح نقش‌نما نشان داد چون برای تمامی زبان‌ها یکسان است. به‌علاوه این نظریه برای رسیدن به معنای کل جمله از عناصر تشکیل دهنده‌اش، از یک منطق صوری استفاده می‌کند (آسوده، ۲۰۱۲) و (دالریمپل، ۲۰۰۱). سطح ساخت موضوعی نیز متشکل از فهرستی از نقش‌های معنایی<sup>۱</sup> عناصر جمله (مانند پذیرنده، پذیرا و ...) است به همراه یک سری اطلاعات مرتبط که در بخش سطح نقش‌نما به توضیح آنها در ارتباط با ساخت نقش‌نما خواهیم پرداخت.

### ۳-۳- سطح نقش‌نما

سطح نقش‌نما یکی از مهم‌ترین سطوح بازنمایی در دستور نقش‌نمای واژگانی است که اطلاعات انتزاعی‌تر جمله را در برمی‌گیرد. ساخت نقش‌نما در واقع مفهوم اصلی جمله را فارغ از ترتیب قرارگیری عناصر جمله نشان می‌دهد. از آنجا که این دستور توانایی تبیین جهانی‌ها را دارد، زمانی که یک جمله به زبان‌های مختلف چه پایگانی<sup>۲</sup> چه غیرپایگانی بیان می‌شود، مفهوم جمله فارغ از زبان و ساخت زبانی که در آن به کار رفته است مشابه بوده و تغییر نمی‌کند و این امر توسط ساخت نقش‌نما به نمایش گذاشته می‌شود. به بیان دیگر، برخلاف ساخت سازه‌ای، اطلاعات در سطح نقش‌نما در تمامی

<sup>۱</sup>. Thematic roles

<sup>۲</sup>. configurational

زبان‌ها ثابت می‌ماند بنابراین اغلب جهانی‌های زبانی در این سطح مشاهده می‌شوند (آسوده و توپونن، ۲۰۰۹).

در حالی که ساخت‌های سازه‌ای به‌صورت نمودارهای درختی نمایش داده می‌شوند، ساخت‌های نقش‌نما، به‌صورت ماتریس‌های مشخصه - ارزش بازنمایی می‌شوند. عناصر سازنده این ماتریس‌ها شامل مجموعه‌ای از مشخصه‌ها و ارزش‌ها هستند. مشخصه‌ها در سمت چپ ماتریس واقع شده و ارزش هر مشخصه در سمت راست آن می‌آید. مشخصه‌ها شامل روابط دستوری (از جمله: فاعل، مفعول و مسند) مشخصه محمول و مقوله‌های نقشی اسمی و فعلی از جمله (حالت، عدد، زمان، نمود) هستند (لودروپ ۲۰۱۱؛ کاپلان و برسنان ۱۹۸۲؛ نردلینگر و برسنان ۲۰۱۱). مشخصه محمول مشخص می‌کند که محمول اصلی جمله کدام عنصر است، روابط دستوری نشان‌دهنده نقش دستوری هر عنصر در جمله است. این روابط دستوری می‌تواند در نقش فاعل، مفعول یا متمم باشد. در این ماتریس اطلاعات مربوط به واژگان نیز در قالب مشخصه - ارزش معرفی می‌شود. این اطلاعات با توجه به مقوله دستوری واژه متفاوت است. برای مثال مقوله‌های نقشی ویژگی‌های اسم حاوی اطلاعاتی مانند نوع و شمار است درحالی‌که مقوله‌های نقشی ویژگی‌های فعل شامل شخص، شمار، وجه و زمان است. مقادیری که مشخصه‌ها دریافت می‌کنند سه دسته‌اند: مقادیر اتمی<sup>۱</sup> (مانند SG, fem, past و ...)، فرم معنایی<sup>۲</sup> (شامل pro برای ضمائر، یا صورت واژگانی مفعول مانند: بچه و ...) و یک سطح نقش‌نمای درونه است. این مقادیر در ادامه توضیح داده خواهند شد.

مقادیر اتمی دربرگیرنده اطلاعاتی همچون شخص (اول شخص، دوم شخص و سوم شخص) شمار (جمع و مفرد)، معرفگی (DEF) برای اسم‌ها یا زمان (گذشته و حال) نمود (ناقص یا کامل) و وجه (اخباری و التزامی) برای افعال است. منظور از فرم معنایی، فرم ظاهری محمول است یعنی خود کلمه محمول و در صورت وجود ضمیر از ارزش PRO استفاده می‌گردد. ارزش یک مشخصه می‌تواند مجدداً یک ماتریس حاوی جفت‌های مشخصه و ارزش باشد. سطح نقش‌نمای جمله (۳) در بازنمایی (۳) نمایش داده شده است:

<sup>1</sup>. Atomic value

<sup>2</sup>. Semantic form

<i>PRED</i>	(↑ <i>SUBJ</i> )	(↑ <i>OBJ</i> )						
<i>TENSE</i>		<i>PAST</i>						
<i>POLARITY</i>		<i>NEG</i>						
<i>SUBJ</i>		<table border="1"> <tr> <td><i>PPRED</i></td> <td>'پدر'</td> </tr> <tr> <td><i>NUM</i></td> <td><i>SG</i></td> </tr> <tr> <td><i>PERS</i></td> <td>3</td> </tr> </table>	<i>PPRED</i>	'پدر'	<i>NUM</i>	<i>SG</i>	<i>PERS</i>	3
<i>PPRED</i>	'پدر'							
<i>NUM</i>	<i>SG</i>							
<i>PERS</i>	3							
<i>OBJ</i>		<table border="1"> <tr> <td><i>PPRED</i></td> <td>'نان'</td> </tr> <tr> <td><i>NUM</i></td> <td><i>SG</i></td> </tr> <tr> <td><i>PERS</i></td> <td>3</td> </tr> </table>	<i>PPRED</i>	'نان'	<i>NUM</i>	<i>SG</i>	<i>PERS</i>	3
<i>PPRED</i>	'نان'							
<i>NUM</i>	<i>SG</i>							
<i>PERS</i>	3							

بازنمایی ۲- نمایش ساخت نقشی جمله (۳)

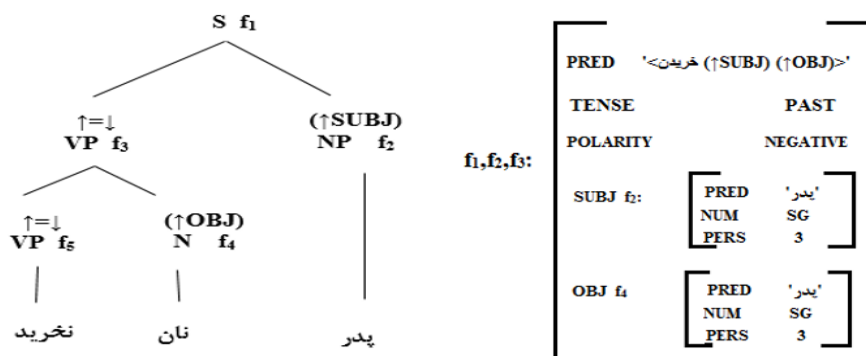
تفسیر ماتریس موجود در بازنمایی (۳) به این صورت است که به‌طور قراردادی ابتدا اطلاعات مربوط به محمول اصلی جمله مشخص می‌شود. در این مثال فعل «خریدن» محمول اصلی جمله است. این محمول دو موضوع می‌گیرد که یکی نقش فاعل و دیگری نقش مفعول دارد. فاعل (*SUBJ*) و مفعول (*OBJ*) نیز مشخصه‌هایی هستند که به‌عنوان ارزش خود یک ماتریس مشخصه-ارزش می‌گیرند. مشخصه *PRED*، فرم ظاهری یا نمود واجی کلمه را نشان می‌دهد؛ نمود ظاهری فاعل و مفعول به ترتیب «پدر» و «نان» است. مشخصه *NUM* نشان‌دهنده شمار است که ارزش آن برای فاعل و مفعول، مفرد است. مشخصه *PERS*، تعیین‌کننده شخص است؛ در این مثال، فاعل و مفعول سوم شخص هستند. مشخصه‌های دیگر محمول اصلی جمله، یعنی فعل «خوردن»، از جمله زمان فعل در این جمله با مشخصه *TENSE* نمایش داده شده و ارزش آن نشان می‌دهد که زمان فعل گذشته است. علاوه بر آن ارزش مشخصه *POLARITY* مشخص می‌کند فعل جمله منفی است.

#### ۴-۳- نگاشت سطح نقش‌نما بر سطح ساخت سازه‌ای

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد دستور نقش‌نمای واژگانی یک دستور زایشی غیر-گشتاری است که شامل توسط مختلف موازی می‌شود. یک سطح شامل نمود واجی عناصر و ترتیب قرارگیری آنهاست در حالی که سطح دیگر شامل ساخت‌های انتزاعی‌تر است که در ایجاد قواعد نحوی و استخراج معنی نقش مهمی دارند. در دستور نقش‌نمای واژگانی برسنان (۱۹۸۲) سطح ساخت سازه‌ای به‌عنوان سطح ظاهری و سطح نقش‌نما به‌عنوان سطح پایه‌ای و انتزاعی محسوب می‌شوند. هرچند در نسخه‌های جدیدتر این

دستور سطوح دیگری از جمله ساخت موضوعی و ساخت معنایی نیز به این دو سطح افزوده شده‌اند (لودروپ، ۲۰۱۱). سطح ساخت سازه‌ای و نقش‌نما به‌عنوان دو سطح عمده در دستور نقش‌نمای واژگانی محسوب می‌شوند که پیش‌تر در مورد آن‌ها توضیح داده شد. این دو سطح به‌صورت موازی با هم در ارتباط هستند. این ارتباط از طریق تابع تناظر<sup>۱</sup> رخ می‌دهد. در نگاشت این دو سطح بر یکدیگر، هر گره از ساخت سازه‌ای به عنصری در ساخت نقش‌نما وصل می‌شود.

برای نگاشت از تابع  $f$  با اندیس‌های ۱ تا  $n$  استفاده می‌شود و تابع  $f_1$  در سطح ساخت سازه‌ای به اولین عنصر درخت یعنی هر آنچه که در ریشه درخت قرار می‌گیرد اعطا می‌شود. تابع  $f_n$  در سطح نقش‌نما به کل ماتریس داده می‌شود و با اندیس‌های مختلف به عناصر سازنده جمله یا عبارت داده می‌شود تا تمام عناصر در ساخت زبانی تحت پوشش قرار گیرد. مثال (۳) را در نظر بگیرید که نگاشت سطوح ساخت سازه‌ای و نقش‌نمای آن در بازنمایی (۴) نشان داده شده است. در بعضی موارد به‌جای نماد  $f$  از خط برای وصل کردن عناصر مربوطه از سطح ساخت سازه‌ای به سطح نقش‌نما استفاده می‌گردد اما در اینجا ما از نماد  $f$  برای این هدف استفاده کرده‌ایم.



بازنمایی ۳- نگاشت سطوح ساخت سازه‌ای و نقشی جمله (۳)

در نگاشت از سطح ساخت سازه‌ای به سطح نقش‌نما در بازنمایی (۴)،  $f_2$  در ساخت سازه‌ای که کنار NP قرار دارد با  $f_2$  که در ماتریس کنار موضوع SUBJ نمایش داده شده است مرتبط است و به یک عنصر اشاره دارند. این بدین معناست که این عنصر گروه اسمی فاعل جمله است و دارای ویژگی‌هایی است که در ماتریس آمده است. علامت

<sup>۱</sup>. Correspondence function

↑=↓ نشان‌دهنده این است که عنصری که در زیر آن سمبل قرار دارد هسته گروهی است که در گره مادر قرار دارد؛ مثلاً  $f_5$  که یک فعل است هسته گره مادر یعنی یک گروه فعلی است که با  $f_3$  نمایش داده شده است.

#### ۴- ساخت نقش‌نما و نگاشت سطوح زبان فارسی و روابط دستوری آن

در این قسمت به بررسی زبان فارسی در قالب‌ساز و کارهای پیشنهادی دستور نقش‌نمای واژگانی و با تمرکز بر سطح نقش‌نما و رابطه بین این سطح با سطوح دیگر از طریق نگاشت می‌پردازیم و روابط دستوری زبان فارسی را بر اساس مدل لودروپ (۲۰۱۱) تعیین می‌کنیم. روابط دستوری شامل مواردی از جمله فاعل، مفعول مستقیم، مفعول حرف‌افزافه، متمم و افزوده می‌شوند که از میان آنها فاعل و مفعول نقش‌های اصلی محسوب می‌شوند. در دستور نقش‌نمای واژگانی فاعل را با SUBJ، مفعول مستقیم را با OBJ و مفعول حرف‌افزافه را با OBL<sub>0</sub> نمایش می‌دهند. به‌عنوان مثال در جمله‌های زیر روابط دستوری موجود در هر جمله و ماتریس مشخصه - ارزش آن کشیده شده است. روابط دستوری معرفی‌شده در این قسمت مطابق با روابط دستوری معرفی‌شده در لودروپ (۲۰۱۱) هستند. بازنمایی (۵) ساخت فعل لازم مربوط به جمله (۴) را نشان می‌دهد.

(۴) علی آمد.

$\left[ \begin{array}{l} PRED \\ TENSE \end{array} \right.$	$\left. \begin{array}{l} ' <(\uparrow SUBJ) > آمدن \\ NON-PAST \end{array} \right]$
$\left[ \begin{array}{l} SUBJ \end{array} \right.$	$\left[ \begin{array}{l} PRED \\ NUM \\ PERS \end{array} \right. \left. \begin{array}{l} 'علی' \\ SG \\ 3 \end{array} \right]$

بازنمایی ۴- ساخت نقشی فعل لازم در جمله (۴)

همان‌طور که بازنمایی (۵) نشان می‌دهد فعل «آمدن» تنها یک موضوع می‌گیرد که آن‌هم نقش دستوری فاعل است. ساخت فعل متعدی مثال (۵) در بازنمایی (۶) نمایش داده شده است.

(۵) ما آب می‌نوشیم.

$\left[ \begin{array}{l} PRED \\ TENSE \end{array} \right.$	'نوشیدن'	$\langle (\uparrow SUBJ)(\uparrow OBJ) \rangle$	$\left. \begin{array}{l} \end{array} \right]$
		NON-PAST	
$\left[ \begin{array}{l} SUBJ \end{array} \right.$		$\left[ \begin{array}{ll} PRED & 'PRO' \\ NUM & PL \\ PERS & 1 \end{array} \right]$	
$\left[ \begin{array}{l} OBJ \end{array} \right.$		$\left[ \begin{array}{ll} PRED & 'آب' \\ NUM & SG \\ PERS & 3 \end{array} \right]$	

بازنمایی ۵- ساخت نقشی فعل متعدی جمله (۵)

بازنمایی (۷) ساخت فعل متعدی به همراه نقش‌نمای «را» در مثال (۶) را نشان می‌دهد.  
 (۶) آن‌ها دارند گل‌ها را می‌چینند.

$\left[ \begin{array}{l} PRED \\ TENSE \end{array} \right.$	'چیدن'	$\langle (\uparrow SUBJ)(\uparrow OBJ) \rangle$	$\left. \begin{array}{l} \end{array} \right]$
		NON-PAST	
$\left[ \begin{array}{l} SUBJ \end{array} \right.$		$\left[ \begin{array}{ll} PRED & 'PRO' \\ NUM & PL \\ PERS & 3 \end{array} \right]$	
$\left[ \begin{array}{l} OBJ \end{array} \right.$		$\left[ \begin{array}{ll} PRED & 'علی' \\ DEF & + \end{array} \right]$	

بازنمایی ۶- ساخت فعل متعدی به همراه نقش‌نمای «را» در مثال (۶)

در جمله (۶) ضمیر «آن‌ها» فاعل و کلمه «گل‌ها» مفعول صریح جمله است و مشخصه DEF با ارزش مثبت نشان‌دهنده این است که این مفعول معرفه است. ارزش این مشخصه بر اساس کارکرد نقش‌نمای «را» مشخص می‌شود. در دستور نقش‌نمای واژگانی، فاعل با SUBJ و مفعول صریح با OBJ نمایش داده می‌شود و از نماد  $OBL_0$  برای نشان دادن گروه‌های حرف‌افزای استفاده می‌شود. بازنمایی (۸) ماتریس مشخصه - ارزش دو جمله (۷) و (۸) را که شامل نقش دستوری مفعول حرف‌افزای هستند را نمایش می‌دهد.

(۷) علی به من کتاب داد.

(۸) علی کتاب به من داد.

<i>PRED</i>	$\langle (\uparrow SUBJ)(\uparrow OBJ)(\uparrow OBL \theta) \rangle$						
<i>TENSE</i>	<i>PAST</i>						
<i>SUBJ</i>	<table style="border-collapse: collapse;"> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PRED</i></td><td style="padding: 2px;">'علی'</td></tr> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>NUM</i></td><td style="padding: 2px;"><i>SG</i></td></tr> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PERS</i></td><td style="padding: 2px;">3</td></tr> </table>	<i>PRED</i>	'علی'	<i>NUM</i>	<i>SG</i>	<i>PERS</i>	3
<i>PRED</i>	'علی'						
<i>NUM</i>	<i>SG</i>						
<i>PERS</i>	3						
<i>OBJ</i>	<table style="border-collapse: collapse;"> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PPRED</i></td><td style="padding: 2px;">'کتاب'</td></tr> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>NUM</i></td><td style="padding: 2px;"><i>SG</i></td></tr> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PERS</i></td><td style="padding: 2px;">3</td></tr> </table>	<i>PPRED</i>	'کتاب'	<i>NUM</i>	<i>SG</i>	<i>PERS</i>	3
<i>PPRED</i>	'کتاب'						
<i>NUM</i>	<i>SG</i>						
<i>PERS</i>	3						
<i>OBL</i>	<table style="border-collapse: collapse;"> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PRED</i></td><td style="padding: 2px;">'PRO'</td></tr> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>NUM</i></td><td style="padding: 2px;"><i>SG</i></td></tr> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PERS</i></td><td style="padding: 2px;">1</td></tr> </table>	<i>PRED</i>	'PRO'	<i>NUM</i>	<i>SG</i>	<i>PERS</i>	1
<i>PRED</i>	'PRO'						
<i>NUM</i>	<i>SG</i>						
<i>PERS</i>	1						

بازنمایی ۷- ساخت نقشی مفعول حرف‌افزافه در جمله‌های (۷) و (۸)

همان‌طور که مشاهده می‌شود علی‌رغم تغییر در جایگاه و اولویت نمایش مفعول مستقیم و مفعول حرف‌افزافه در دو جمله (۷) و (۸)، هر دو دارای ساخت نقشی مشابهی هستند. تفسیر ماتریس بازنمایی (۸) به این صورت است که فعل «دادن» دارای سه موضوع است که نقش دستوری فاعل، مفعول صریح و مفعول حرف‌افزافه می‌گیرند و مفعول حرف‌افزافه نقش تتایی بهره‌ور را می‌گیرد. نقش دستوری  $OBL_{\theta}$  در موارد دیگری غیر از مفعول حرف‌افزافه نیز کاربرد دارد، مانند گروه‌های حرف‌افزافه مکان که عدم حضورشان در جمله معنای جمله را ناقص می‌کند. در مثال (۹)،  $OBL_{\theta}$  که همان «تهران» است نقش معنایی مکانی به خود گرفته است.

(۹) احمد در تهران زندگی می‌کند.

<i>PRED</i>	$\langle (\uparrow SUBJ)(\uparrow OBL \theta) \rangle$ زندگی کردن'						
<i>TENSE</i>	<i>PAST</i>						
<i>SUBJ</i>	<table style="border-collapse: collapse;"> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PRED</i></td><td style="padding: 2px;">'احمد'</td></tr> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>NUM</i></td><td style="padding: 2px;"><i>SG</i></td></tr> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PERS</i></td><td style="padding: 2px;">3</td></tr> </table>	<i>PRED</i>	'احمد'	<i>NUM</i>	<i>SG</i>	<i>PERS</i>	3
<i>PRED</i>	'احمد'						
<i>NUM</i>	<i>SG</i>						
<i>PERS</i>	3						
<i>OBL<sub>Locative</sub></i>	<table style="border-collapse: collapse;"> <tr><td style="border-right: 1px solid black; padding: 2px;"><i>PRED</i></td><td style="padding: 2px;">'تهران'</td></tr> </table>	<i>PRED</i>	'تهران'				
<i>PRED</i>	'تهران'						

بازنمایی ۸- ساخت نقشی مفعول حرف‌افزافه مکانی در مثال (۹)

مثال دیگر برای نقش دستوری مفعول حرف‌افزافه ( $OBL_{\theta}$ ) در جمله (۱۰) آمده است.

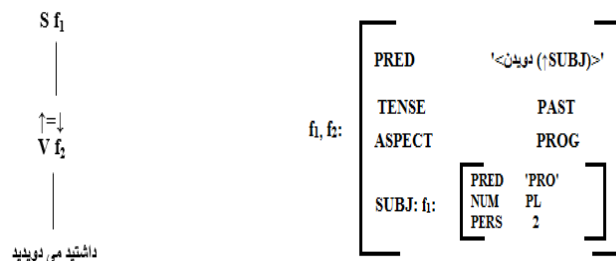
(۱۰) با آمدن او همه‌چیز بر هم خورد.

PRED	'برهم خوردن'	<(↑SUBJ)(↑OBL θ)>
TENSE		PAST
SUBJ	[	PRED 'همه چیز'
OBLagent	[	PRED 'آمدن او'

بازنمایی ۹- ساخت نقشی مفعول حرف اضافه در مثال (۱۰)

در این مثال «آمدن او» یک گروه حرف اضافه‌ای است که علیرغم قرار گرفتن آن در جایگاه آغازین جمله نقش دستوری مفعول حرف اضافه را می‌گیرد و نقش فاعلی ندارد. این سازه سبب انجام کاری را می‌رساند یعنی آمدن او باعث برهم خوردن چیزی شده است و از این رو نقش تتایی «عامل» را باید به این عنصر نسبت داد. یکی از ویژگی‌های زبان فارسی ضمیر انداز بودن آن است و ضمیر فاعلی می‌تواند از جمله حذف شود ولی از شناسه فعل قابل بازیابی است. در زبان فارسی به‌عنوان زبانی فاعلی-مفعولی- فعلی، فعل با فاعل مطابقت می‌کند. این امر را می‌توان به‌راحتی با کمک ساخت نقشی در دستور نقش‌نمای واژگانی نمایش داد. در واقع مسئله‌ای که در اینجا وجود دارد این است که چگونه می‌توان حضور نقش دستوری فاعل را در جملاتی که فاعل آن‌ها نمود واجی ندارد نشان داد. در اینجا برای درک بهتر چگونگی این امر ساخت سازه‌ای و ساخت نقش‌نما و نگاشت آن‌ها را برای جمله (۱۱) در بازنمایی (۱۱) ارائه نموده‌ایم:

(۱۱) داشتید می‌دویدید.



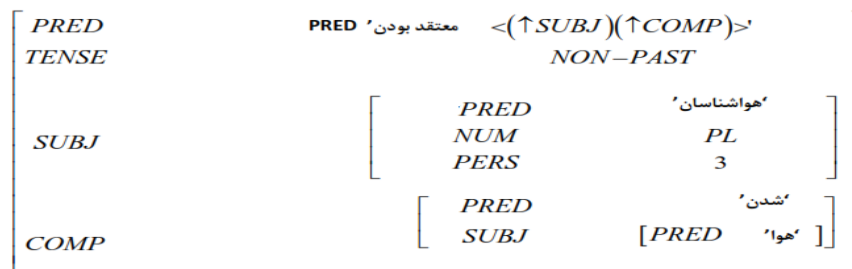
بازنمایی ۱۰- امر ساخت سازه‌ای و ساخت نقش‌نما و نگاشت آن‌ها را برای جمله (۱۱)

فاعل در جمله (۱۱) محذوف است و از شناسه فعل قابل بازیافت است. در ساخت نقش‌نما، الزام وجود یک فاعل در محمول اصلی جمله مشخص گردیده است، به این صورت که در جلوی محمول اصلی، فاعل به‌عنوان موضوع «دویدن» تعیین گردیده است. نگاشت فاعل از طریق f<sub>2</sub> انجام شده است. در قسمت نقش فاعلی، فاعل جمله



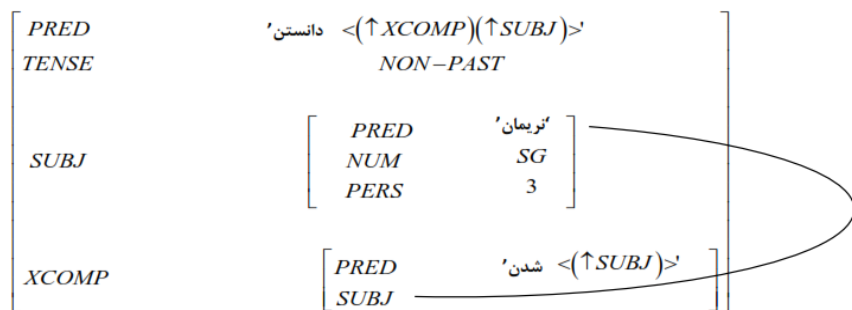
معرفی شده است. از آنجا که فاعل یک ضمیر محذوف است، نمود ظاهری آن با PRO نمایش داده شده است و بر اساس مشخصه‌های شخص و شمار می‌توان متوجه شد که فاعل ضمیر دوم شخص جمع است. در دستور نقش‌نمای واژگانی، روابط دستوری دیگری نیز تعریف شده‌اند که شامل COMP و XCOMP می‌شوند. این دو نقش دستوری هر دو متمم هستند، با این تفاوت که فاعل COMP درون بند متممی است در حالی که فاعل XCOMP خارج از بند متممی است. مثال‌های ۱۲ و ۱۳ به ترتیب نمونه‌ای از COMP و XCOMP به همراه ماتریس مشخصه-ارزش‌شان هستند:

(۱۲) هواشناسان معتقدند که هوا گرم‌تر خواهد شد.



بازنمایی ۱۱- ساخت نقشی بند متممی جمله (۱۲)

(۱۳) نریمان می‌داند که قبول می‌شود.



بازنمایی ۱۲- ساخت نقشی بند متممی جمله (۱۳)

در (۱۲)، بند «هوا گرم‌تر خواهد شد» متمم فعل «معتقدند» و در (۱۳)، بند «قبول می‌شود» متمم فعل «می‌داند» است. تفاوت این دو نقش در این است که XCOMP نقشی باز<sup>۱</sup> است؛ منظور از نقش باز این است که همیشه با فعلی که بر آن تسلط دارد موضوعی را به اشتراک می‌گذارد. در بازنمایی (۱۲)، فاعل بند اصلی «هواشناسان» و

<sup>۱</sup>. open

فاعل بند متممی («هوا») متفاوت هستند؛ اولی در قالب فاعل محمول اصلی جمله و دومی در قالب نقش فاعلی در ماتریس بند متممی معرفی شده‌اند. درحالی که در بازنمایی (۱۳)، فاعل بند اصلی و متممی («نریمان») یک‌بار در جایگاه فاعل محمول اصلی جمله معرفی شده و با یک خط به جایگاه فاعل بند متممی وصل شده است، به این معنا که فاعل بند اصلی و متممی یکی هستند. از آنجا که فارسی زبانی ضمیرانداز است در صورتی که جمله‌ای مثل «به نظر می‌آید که بهتر شود» داشته باشیم، نظریه نقش‌نمای واژگانی قدرت تحلیل این جمله را نیز دارد و ماتریس مشخصه - ارزش این جمله مثل ماتریس مثال (۱۴) نمایش داده می‌شود، با این تفاوت که در قسمت PRED، نام نریمان را با ارزش PRO جایگزین می‌کنیم. عنصر مسند را نیز می‌توان در ماتریس مشخصه - ارزش با کمک XCOMP نمایش داد. در جمله (۱۴) کلمه «قهرمان» تمییز است.

(۱۴) مردم پیمان را قهرمان می‌نامیدند.

PRED TENSE	$\langle (\uparrow XCOMP)(\uparrow SUBJ)(\uparrow OBJ) \rangle$ نامیدن* PAST							
	SUBJ	<table border="1"> <tr> <td>PRED</td> <td>'مردم'</td> </tr> <tr> <td>NUM</td> <td>SG</td> </tr> <tr> <td>PERS</td> <td>3</td> </tr> </table>	PRED	'مردم'	NUM	SG	PERS	3
		PRED	'مردم'					
		NUM	SG					
PERS	3							
OBJ	<table border="1"> <tr> <td>PRED</td> <td>'نریمان'</td> </tr> <tr> <td>NUM</td> <td>SG</td> </tr> <tr> <td>PERS</td> <td>3</td> </tr> </table>	PRED	'نریمان'	NUM	SG	PERS	3	
	PRED	'نریمان'						
NUM	SG							
PERS	3							
XCOMP	<table border="1"> <tr> <td>PRED</td> <td>'قهرمان'</td> </tr> </table>		PRED	'قهرمان'				
PRED	'قهرمان'							

بازنمایی ۱۳- ساخت نقشی تمییز در جمله (۱۴)

نقش دستوری دیگری که باید به آن اشاره کرد، نقش دستوری ملکی<sup>۱</sup> است. عنصری که مالکیت چیزی را دارد دارای نقش دستوری ملکی است. در این صورت دو اسم با رابطه ملکی با یکدیگر ظاهر می‌شوند. مثال زیر نمونه‌ای از نقش دستوری ملکی است.

(۱۵) دختر مدیر

PRED	$\langle (POSS) \rangle$ مدیر*							
	POSS	<table border="1"> <tr> <td>PRED</td> <td>'دختر'</td> </tr> <tr> <td>NUM</td> <td>SG</td> </tr> <tr> <td>PERS</td> <td>3</td> </tr> </table>	PRED	'دختر'	NUM	SG	PERS	3
		PRED	'دختر'					
NUM	SG							
PERS	3							

بازنمایی ۱۴- ساخت نقشی اضافه ملکی در جمله (۱۵)

<sup>۱</sup>. POSS

در نمونه (۱۵)، محمول اصلی «مدیر» است که «دختر» را به‌عنوان موضوع خود دریافت کرده است که از نوع ملکی است. نقش‌هایی نیز وجود دارند که حضورشان در جمله اجباری نیست، این عناصر افزوده نام دارند و به دو صورت ADJ و XADJ در دستور نقش‌نمای واژگانی نمایش داده می‌شوند. از آنجا که حضور این نقش‌ها در جمله اجباری نیست بنابراین در قسمت موضوع‌ها در جلوی مشخصه PRED یعنی محمول در ماتریس مشخصه - ارزش ظاهر نمی‌شوند. چون این قسمت فقط به موضوع‌هایی که حضورشان الزامی و عدم وجودشان جمله را غیردستوری می‌کند اختصاص دارد. مثال (۱۶) دربرگیرنده ۳ عنصر افزوده است شامل ۲ قید زمان و ۱ قید مکان.

(۱۶) تو دیروز وقتی که ما رفتیم در حیاط خوابیدی.

PRED TENSE	<↑SUBJ> خوابیدن'
SUBJ	PAST 'PRO'
ADJ	[ PRED 'PRO' NUM SG PERS 3 ]
	[ دیروز... ]
	[ در... ]
	[ وقتی... ]

بازنمایی ۱۵- ساخت نقشی عناصر افزوده در جمله (۱۶)

تفاوت ADJ و XADJ در این است که فاعل آن خارج از بند مدنظر است.

(۱۷) من رفتم، درحالی که ناراحت بودم.

PRED TENSE	<↑SUBJ> رفتن'
SUBJ	PAST 'PRO'
XADJ	[ PRED 'PRO' NUM SG PERS 3 ]
	[ درحالی که ... ]

بازنمایی ۱۶- ساخت نقشی عنصر افزوده جمله (۱۷)

علاوه بر ADJ و XADJ دو نقش دستوری دیگر نیز وجود دارد که جز موضوع‌های یک محمول محسوب نمی‌شوند. این دو نقش گفتمانی<sup>۱</sup> هستند و عبارت‌اند از: مبتدا<sup>۲</sup> و تأکید<sup>۳</sup>. این امر یکی از نقطه‌های تمایز نظریه نقش‌نمای واژگانی با دستورهای دیگر است که مبتدا و تأکید را جز نقش‌های دستوری محسوب می‌کند و این امر می‌تواند

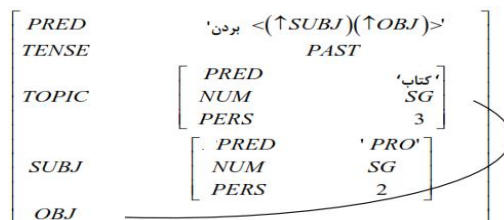
<sup>۱</sup> Discourse function

<sup>۲</sup> Topic

<sup>۳</sup> Focus

به دلیل این باشد که این دستور واژگانی است و دو فرایند مبتداسازی و تأکید را واژگانی در نظر می‌گیرد. هرچند تفاوت این دو نقش دستوری با نقش‌های دستوری دیگر این است که همیشه باید با کمک یک نقش دستوری دیگر معرفی شوند. نکته دیگر این است که می‌توان این نقش‌های دستوری را در سطح دیگری یعنی ساخت اطلاعی به صورت جداگانه نمایش داد (لودروپ، ۲۰۱۱: ۱۴۴). در ادامه مثالی از نقش دستوری مبتدا آمده است.

(۱۸) کتاب من را، تو بردی.



بازنمایی ۱۷- ساخت نقشی مبتدا جمله (۱۸)

با توجه به دسته‌بندی ارائه‌شده توسط لودروپ (۲۰۱۱) برای نقش‌های دستوری و با در نظر گرفتن تحلیل‌های انجام‌شده در بالا نقش‌های دستوری زبان فارسی در قالب دستور نقش‌نمای واژگانی را می‌توان به صورت جدول زیر ارائه داد:

نقش‌های غیر موضوعی	TOPIC (مبتدا)	نقش‌های گفتمانی	
	FOCUS (تکیه)		
نقش‌های موضوعی	SUBJ (فاعل)		نقش‌های غیر گفتمانی
	OBJ (مفعول صریح)		
	OBL (مفعول گروه حرف‌افزافه)		
	COMP (متمم)		
	XCOMP (متمم باز)		
	POSS (ملکی)		
نقش‌های غیر موضوعی	ADJ (افزوده)		نقش‌های غیر گفتمانی
	XADJ (افزوده باز)		

جدول ۱- دسته‌بندی نقش‌های دستوری

دسته‌بندی حاصل برای نقش‌های دستوری در فارسی با دسته‌بندی لودروپ (۲۰۱۱) هم‌پوشانی داشت به جز یک مورد که عدم وجود نقش OBJ  $\theta$  برای فارسی است. بر طبق جدول (۱) نقش‌های دستوری به دو دسته موضوع و غیر موضوع از طرفی و گفتمانی و غیر گفتمانی از طرفی دیگر تقسیم می‌شوند. نقش‌های مبتدا و تکیه جز نقش‌های غیر موضوعی گفتمانی؛ فاعل موضوعی گفتمانی؛ مفعول صریح، مفعول حرف‌افزافه، ملکی،

متمم و متمم باز موضوعی غیر گفتمانی؛ افزوده و افزوده باز غیر موضوعی غیر گفتمانی در نظر گرفته می‌شوند.

لودروپ (۲۰۱۱) علاوه بر جدول بالا سلسله مراتبی از نقش‌های دستوری ارائه می‌دهد که فرم تغییر یافته آن را برای فارسی به صورت بازنمایی (۱۹) می‌توان نمایش داد:

SUBJ>OBJ>OBL<sub>θ</sub>>COMP>XCOMP>ADJ>XADJ

بازنمایی ۱۸- سلسله مراتب نقش‌ها در فارسی

بر طبق سلسله مراتب نقش‌ها این گونه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که نقش دستوری فاعل نسبت به بقیه نقش‌های دستوری از اهمیت بیشتری برخوردار است سپس مفعول صریح و مفعول حرف اضافه و متمم و در نهایت افزوده‌ها.

#### ۵- نتیجه

دستور نقش‌نمای واژگانی یک دستور صورت‌گراست که در آن گشتار وجود ندارد؛ بنابراین دو مفهوم ساخت زیرین و روساخت نیز در آن وجود ندارد. این دستور تغییرات در روابط عناصر جمله از جمله مجهول شدن را واژگانی در نظر می‌گیرد. مهم‌ترین ویژگی این دستور این است که در آن چند سطح به طور موازی وجود دارند. این سطوح عبارت‌اند از سطح ساخت سازه که ترتیب قرارگیری عناصر جمله را نشان می‌دهد و سطح نقش‌نما که روابط دستوری و اطلاعات انتزاعی در آن نمایش داده می‌شوند. این دو سطح، سطوح اصلی مطرح در دستور نقش‌نمای واژگانی هستند. البته علاوه بر این دو سطح عمده سطوح دیگری نیز در نسخه‌های جدیدتر دستور نقش‌نمای واژگانی معرفی شدند از جمله سطح ساخت موضوعی، سطح ساخت معنایی و سطح ساخت اطلاعی که می‌توان این سطوح را در سطح نقش‌نما ادغام کرد. در این پژوهش برخی ساخت‌های زبان فارسی شامل جملات ساده و مرکب، بند متممی و ساخت‌های ملکی، مبتدایی و تمییز را در چارچوب دستور نقش‌نمای واژگانی و از طریق سطوح موجود در این دستور با تمرکز ویژه بر سطح نقش‌نما بررسی کردیم و مشخص گردید که دستور نقش‌نمای واژگانی به‌ویژه با کمک سطح نقش‌نما، قدرت توصیف ویژگی‌ها و تبیین پدیده‌های زبان‌شناختی موجود در زبان فارسی از جمله غیرپایگانی بودن زبان فارسی و فرایند مجهول و مبتداسازی را دارد. علاوه بر آن تعداد نقش‌های دستوری موجود در

زبان فارسی با توجه به مدل لودروپ (۲۰۱۱)، ده نقش برآورد گردید که به دو دسته موضوع-غیر موضوع و گفتمانی-غیرگفتمانی تقسیم می‌شوند.

#### منابع

- Asudeh, A. 2012. *The Logic of Pronominal Resumption*. Oxford: Oxford University press.
- Asudeh, A., Toivonen, I. 2009. Lexical-functional grammar in *The Oxford handbook of linguistic analysis*. pp 425-458
- Borsly, R., Boerjars, K. 2011. *Non-Transformational Syntax: Formal and Explicit Models of Grammar*. Wiley-Blackwell
- Bresnan, J. 2000. *Lexical Functional Syntax*. Blackwell publishers
- Carnie, A. 2013. *Syntax: A Generative Introduction*. 3<sup>rd</sup> edition. Oxford: Wiley-Blackwell.
- Chomsky, N. 1957. *Syntactic Structures*, The Hague/Paris: Mouton
- Chomsky, N., Lasnik, H. 1993 *Principles and Parameters Theory*, in *Syntax: An International Handbook of Contemporary Research*, Berlin: de Gruyter. Darlymple
- Darlymple, M., Kaplan, R. M., Maxwell III, J. T., Zaenen, A. 1995. *Formal Issues in Lexical-Functional Grammar*. Stanford, CA: CSLI Publications
- Darlymple, M. 2001. *Lexical Functional Grammar*, Volume 34 of *Syntax and Semantics*. New York: Academic press
- Frank A., Erk, K. 2004. *Towards an LFG Syntax-Semantics Interface for Frame Semantics Annotation*. In: *Computational Linguistics and Intelligent Text Processing. CICLing 2004. Lecture Notes in Computer Science*, vol 2945. Gelbukh A. (eds). Springer, Berlin, Heidelberg
- Givon, T. 2001. *Syntax: An Introduction*. John Benjamins publishing company
- Kaplan, R. M., Bresnan J. 1982. *Lexical Functional Grammar: A Formal System for Grammatical Representation*
- Mahowald, K. 2011. *An LFG Approach to Old English Constituent Order*. MA Thesis. University of Oxford.
- Lodrup, H. 2011. *Lexical-Functional Grammar: Functional Structure in Non-Transformational Syntax: Formal and Explicit Models of Grammar*, Borsley, Robert and Boerjars, Kersti.
- Nordlinger, R. Bresnan, J. 2011. *Lexical-Functional Grammar: Interactions between Morphology and Syntax in Borsley Robert, Boerjars Kersti. Non-Transformational Syntax: Formal and Explicit Models of Grammar*. Wiley-Blackwell
- Pollard, C. sag, I. 1994. *Head-driven phrase structure grammar*. Chicago: University of Chicago Press.

- Tounsi, L., Attia, M., Van Genabith, J. 2009. Parsing Arabic Using Treebank-Based LFG Resources, In: Proceedings of the LFG09 Conference Miriam Butt and Tracy Holloway King (Editors)
- Way, A. 2000. LFG-DOT: A Probabilistic, Constraint-Based Model for Machine Translation. In: Workshop TAG+S, Paris, 25-27 May 2000.





## **Lexical Functional Grammar Levels of Representation in Certain Persian Syntactic Structures**

**Sare Abdollahi**

Ph.D. Candidate, Department of Linguistics, Alzahra University

**Farideh Haghbin<sup>1</sup>**

Associate Professor, Department of Linguistics, Alzahra University

**Masood Ghayoomi**

Assistant Professor, Department of Linguistics, Institute for Humanities and Cultural Studies

Received: 29 May 2018 & Accepted: 20 December 2018

### **Abstract**

Lexical Functional Grammar (LFG) is a non-transformational generative grammar, which excludes concepts such as deep structure, surface structure and transformation. Rather than shifting a deep structure into a surface form through transformations, LFG maintains the idea that several structures exist in parallel levels. The two main structures in the LFG are constituent structure and function structure, which are abbreviated as c-structure and f-structure, respectively. LFG is also comprised of other structures including argument structure, semantic structure, and information structure. The present paper mainly focuses on the f-structure to prove the capability of LFG in explaining some linguistic phenomena and characteristics of Persian language such as passivization, non-configurationality, and topicalization. Certain Persian structures such as simple and compound sentences, complement clauses, and genitive structures are studied and, following 10 grammatical roles are introduced for Persian Lodrup's (2011) model, which are classified as argument vs. non-argument and discourse vs. non-discourse.

**Keywords:** lexical functional grammar, constituent structure, function structure, grammatical functions

---

<sup>1</sup>. Email of corresponding author Email: fhaghbin@alzahra.ac.ir

## **A Task-Oriented Perspective of Temporal Fluctuation of Motivation for Learning Persian among Foreign Students in Iran**

**Zahra Abbasi<sup>1</sup>**

Assistant Professor, Department of Linguistics, Tarbiat Modares University

**Hadi Yaghoubinejad**

Assistant Professor, Department Foreign Languages, Kosar University of Bojnord

Received: 13 August 2018 & Accepted: 13 October 2018

### **Abstract**

Motivation for learning a new language is both self and time-oriented. The language learner's motivation experiences gradual fluctuation over time and the view of oneself is different on each timescale of the study. Interaction among different timescales throughout the Second Language Development (SLD) is a novel area of investigation (De Bot, 2015). In order to probe this interactive nature, the present study aimed to examine the motivational dynamics of a group of Persian learners on a longer timescale composed of tasks performed on a shorter timescale. To this end, a group of 96 Arab and Chinese Persian learners in both elementary and intermediate levels were surveyed at the onset (before performing tasks) and the end of the course (after performing tasks) to better picture the interplay of different motivational themes over time. The results revealed different manifestations of components of L2 Motivational Self System (L2MSS) over different timescales of the study. Apart from this evolutionary manifestation of L2MSS components, ANOVA results revealed significant differences between scores of each individual component among these two timescales. In sum, results of the study confirmed temporal and visionary variation in participants' motivation. Finally, some implications were derived from the findings of the study.

**Keywords:** fluctuations, interaction, timescales, L2 motivational self-system, second language development.

---

<sup>1</sup> . Email of corresponding author: abasiz@modares.ac.ir

## **Swear Speech Act in a Community of Practice: A sociolinguistic study with an emphasis on the Pragmatics of the Discourse of Iranian Modern Market**

**Hossein Talebzadeh**

Assistant Professor, Department of Foreign Languages, Kharazmi University

**Mehdi Bazyar<sup>1</sup>**

Assistant Professor, Department of English, Imam Khomeini International University and Islamic Azad University, Qazvin

**Reza Ghafar Samar**

Associate Professor, English Department, Tarbiat Modares University

Received: 14 April 2018 & Accepted: 30 June 2018

### **Abstract**

In spite of the significance, frequency, and function of swearing in many discourse communities and cultures, swear speech act has not been adequately studied with regard to Linguistics and Sociolinguistics theories and concepts such as “Speech Act Theory” and “Communities of Practice.” The current qualitative and quantitative study investigated swearing in the modern computer and cellphone market of Iran. We employed interviews and specially-developed questionnaires (with reference to sociolinguistic variables such as age, gender, appearance and membership status in the community) to tap into the swearing types and functions in the modern market as well as its members’ linguistics behaviors, perceptions and approaches. The results of content and statistical analyses of both religious and non-religious types of swearing suggest that, despite the high frequency of swearing in this community of practice, this speech act does not usually have a commissive, (per)-locutionary function; it can even backfire and suggest dishonesty and infelicity. The findings, the conclusions and possible applications are elaborated and discussed considering the literature, religious and cultural explanations, and the requirements of the modern market community of practice.

**Keywords:** swear; speech act; community of practice; iranian modern market; sociolinguistics.

---

<sup>1</sup>. Email of corresponding author: mehdi.bazyar@gmail.com

## Toward a Cognitive Taxonomy for Explicitating Shifts in Translation

**Soheil Daneshzadeh<sup>1</sup>**

Ph.D. Candidate, Department of Linguistics, University of Tehran

**Ali Afkhami**

Professor, Department of Linguistics, University of Tehran

**Behrooz Mahmoodi Bakhtiari**

Assistant Professor, Department of Dramatic Art University of Tehran

Received: 30 January 2018 & Accepted: 14 April 2018

### **Abstract**

In this paper, we attempt to present an alternative approach to the concept of translational explicitation. First, we shortly evaluate the validity of a fundamental presupposition widespread in explicitation research according to which, if converting A to B is an instance of explicitation, then converting B to A cannot have an explicitating effect. Then we introduce explicitation in translation as a pragmatic decision made by the translator to reduce processual effort on the part of target language audience and to provide an easier and faster access to the “meaning” of the text. Then, within the framework of construal operations (Croft & Cruse, 2004), we propose a new taxonomy of explicitational mechanisms. These mechanisms change the way in which a construal operation is applied in source text and bring about construals in the target text which provide easier access to what the translator construes as the gist of the usage-event. All four construal operations, i.e., attention, judgment, perspective and constitution can be the locus of these explicitating mechanisms.

**Keyword:** explicitation, translation, construal operations, explicitating mechanisms, source text, target text.

---

<sup>1</sup> . Email of the corresponding author: soheil.daneshzade@ut.ac.ir

## The Effect of Persian Conjunctions Use on Azerbaijani Turkish

Abdolhossein Heydari<sup>1</sup>

Assistant Professor, Department of Humaneti Sciences of Farhangian University

Received: 25 June 2018 & Accepted: 3 October 2018

### Abstract

The aim of this research is to study the borrowing of Persian conjunctions by speakers of Azerbaijani Turkish and its effect on their language. Data were collected from Azerbaijani Turkish resources and its speakers in Ardabil province. Data analysis based on linguistic and non-linguistic criteria of borrowing/code-switching differentiation shows that the majority of Persian conjunctions have been borrowed by Azerbaijani Turkish and some of them appear as code-switched elements in bilinguals' speech. The findings correspond to Myers-Scotton's view confirming borrowing/code-switching continuum as a mechanism for accomplishment of borrowing process. Speakers of Azerbaijani Turkish borrow Persian conjunctions to combine their language clauses. They do not substitute Persian compound sentence structures with those from their native language ones and they use the structures of both due to pragmatic reasons. The results match the second level of Thomason & Kaufman's (1988) borrowing hierarchy supposing slight and limited changes to conjunction borrowing.

**Keywords:** conjunctions, persian, azerbaijani turkish, borrowing, code-switching.

---

<sup>1</sup> . Email of the corresponding author: a\_heidari53@yahoo.com

## Semantic Changes of "Var / Bar"

Ehsan Changizi<sup>1</sup>

Assistant Professor, Department of Linguistics Allame Tabataba'i University

Elahe Hoseyni Matak

Ph.D. Candidate, Department of Linguistics, Allame Tabataba'i University

Received: 3 March 2018 & Accepted: 28 July 2018

### Abstract

Some linguistic forms may become polysemous through language changes and lose their core meaning. Sometimes these forms may stay as relics in different constructions and their core meaning is not understandable without historical studies. In Persian language, "var / bar" means "side, beside". "var / bar" has been *varah-* in Avestan language, and "war" in Middle Persian, which used to mean "chest". In Dari Persian (prose and poetry in the Islamic era), meaning of "bar" has changed to "embrace, side, beside, in somebody's presence" and also "front" through broadening and metonymy. Today, "var / bar" is used to construct words such as "barobazu" (shoulders and arm), baroru (face)" and phrases such "dar bar dâstan" (include), and although it is morphologically distinguishable for Persian speakers, it is semantically opaque. These compounds and syntactic structures are in primary stages of lexicalization in Persian. In "vare dele kasi nešastan" (being with someone), "var" is a preposition and its grammaticalization process is in intermediate stage.

**Keywords:** var, bar, semantic change, grammaticalization, lexicalization.

---

<sup>1</sup> . Email of the corresponding author: ehsan.changizi@atu.ac.ir

## **An Optimality-Theoretic Account of Phonology-Semantics Interaction in Persian**

**Bashir Jam<sup>1</sup>**

Assistant Professor, Department of Linguistics, Shahrekord University

Received: 14 February 2018 & Accepted: 31 December 2018

### **Abstract**

The relationship between semantics and phonology is generally denied (Archangeli & Pulleyblank, 1994: 5, 433). That is, semantic and phonological changes usually apply independently. Phonological processes of Persian which convert a phonemic representation to its phonetic representation mostly do not involve any meaning changes. However, there are few idiosyncratic words in Persian whose phonetic representations which are used in the colloquial style differ in meaning from their phonemic representations. Various types of semantic changes including extension and restriction of meaning or both, in addition to pragmatic changes occur in these words. In some cases the meaning changes accompany a change in spelling too. This research addresses phonology-semantics interaction using “lexical-access constraints” (Boersma, 2001), in optimality theory as the sole theory to make the analysis of phonology-semantics interaction to some extent possible. Furthermore, some of these interactions occur to save energy and to make less muscular effort. This is usually discussed in functional rather than formal approaches. Following Kirchner (1989) this research integrates functionalism and formalism in optimality theory to deal with this issue.

**Keywords:** phonology-semantics interaction, phonetic changes, semantic changes, lexical-access constraints, style shifting.

---

<sup>1</sup>. Email of corresponding author: b\_jam47@yahoo.com

## A Constructional Cognitive Approach to the Persian Suffix ‘-gar’

Parsa Bamshadi

Ph.D. Candidate, Department of Linguistics, Shahid Beheshti University

Negar Davari Ardakani<sup>1</sup>

Associate Professor, Department of Linguistics, Shahid Beheshti University

Received: 21 May 2018 & Accepted: 4 December 2018

### Abstract

The suffix ‘-gar’ is a nominal and adjectival suffix in Persian which is believed by most researchers to express the subjective (agentive) meaning. The purpose of the present research is to explore this suffix within the framework of two theories of Construction Morphology and Cognitive Grammar in order to provide a cognitive and constructional account of the formation of words with this suffix. Empirically, the paper adopts a corpus-based method and theoretically, it adopts a cognitive and constructional approach. The data include a corpus of 29 derivational words having the suffix ‘-gar’ extracted from the authors’ own morphological corpus (including more than 10000 complex words) and Farhang-e Zansoo (Reverse Dictionary, Keshani 1993). The results of the research reveal that the suffix ‘-gar’ can appear in six different constructional subschemas to express the cognitive domains of agenthood, voice and relation. The results also show that the two cognitive process of construal and categorization have crucial roles in the formation of these constructional subschemas and the semantic category of the suffix ‘-gar’.

**Keywords:** persian suffix ‘-gar’, construction morphology, cognitive morphology, cognitive grammar, construction-based approach, derivative suffix, affixation.

---

<sup>1</sup>. Email of corresponding author: negar.davariardakani@anu.edu.au



## A Constructional Study of the Compounds of Body Part “Del” (Heart) in Persian

Ava Imani

Ph.D. Candidate, Department of Linguistics, University of Isfahan

Adel Rafiei<sup>1</sup>

Assistant Professor, Department of Linguistics, University of Isfahan

Mohammad Amouzadeh

Professor, Department of Linguistics, University of Isfahan

Received: 17 January 2018 & Accepted: 10 March 2018

### Abstract

This study aims at examining the construction of the word-formation pattern of [del-X] (compounds of “heart”) and investigating its semantic variations, the most general schema and subschemas in Persian employing the Construction Morphology approach (Booij, 2010). To this end, a collection of 71 compound words starting with “del” were collected from *Bijankhan Corpus*, *Dehkhoda* and *Zansoo Dictionaries* and Google. Then they were assigned to different categories based on their semantic variations and the specified categories were closely studied. The results reveal that one general constructional schema and Three subschemas have command of this construction and the central meaning “*distinctive feature of an entity related to SEM del and X*” is the most abstract pairing of form-meaning understood from all products of this word-formation pattern. This implies that the [del-X] pattern is basically an adjective-making construction and the usage of its compound words in nominal category is through conversion activated by metonymy. Furthermore, it was revealed that the polysemy we deal with here is not at the word level but it is at the construction level.

**Keywords:** construction morphology, constructional schema, constructional polysemy, compounding, body part.

---

<sup>1</sup> . Email of corresponding author: a.rafiee@fgn.ui.ac.ir

## Secondary Predicates in Persian, A Minimalist Approach

Mazdak Anushe<sup>1</sup>

Assistant Professor, Department of Linguistics, University of Tehran

Received: 20 March 2018 & Accepted: 15 August 2018

### Abstract

Secondary predicates are among the syntactic structures that have been neglected by the traditional Persian grammarians, but in the course of the last four decades of studies in generative grammar, almost all kinds of this structure have been explored. Secondary predicates are of two major kinds: the so-called depictive predicates and resultatives. A depictive predicate attributes a property to its subject which holds of that subject all the time that the event denoted by the matrix verb is going on. Resultatives attribute a property to their subject which holds of that subject at the point that the event denoted by the matrix verb ends or culminates. In the present study, following Rothstein (2006), I show that the Persian depictive and resultative predicates can be distinguished from each other just by semantic properties; they have no syntactic differences. Moreover, I will discuss that depictives can be subject- or object-oriented, while resultatives can only be object-oriented. Both subject- and object-oriented secondary predicates are adjunct small clause, the former adjoins to the vP and the latter to the VP (or more correctly, to the main PredP) and the argument modified by the second predicate, sideward moves from the adjunct clause to the main clause leaving a PRO in its base position.

**Keywords:** secondary predicate, depictive predicate, resultative predicate, small clause, sideward movement

---

<sup>1</sup> . Email of corresponding author: mazdakanushe@ut.ac.ir

# *ABSTRACTS*

## **TABLE OF CONTENTS**

<b>Secondary Predicates in Persian, A Minimalist Approach</b> Mazdak Anushe	<b>4</b>
<b>A Constructional Study of the Compounds of Body Part “Del” (Heart) in Persian/</b> Ava Imani, Adel Rafiei and Mohammad Amouzadeh	<b>5</b>
<b>A Constructional Cognitive Approach to the Persian Suffix ‘-gar’</b> Parsa Bamshadi, Negar Davari Ardakani	<b>6</b>
<b>An Optimality-Theoretic Account of Phonology-Semantics Interaction in Persian /</b> Bashir Jam	<b>7</b>
<b>Semantic Changes of "Var / Bar"</b> Ehsan Changizi, Elahe Hoseyni Matak	<b>8</b>
<b>The Effect of Persian Conjunctions Use on Azerbaijani Turkish</b> Abdolhossein Heydari	<b>9</b>
<b>Toward a Cognitive Taxonomy for Explicitating Shifts in Translation</b> Soheil Daneshzadeh, Ali Afkhami and Behrooz Mahmoodi Bakhtiari	<b>10</b>
<b>Swear Speech Act in a Community of Practice: A Sociolinguistic Study with an Emphasis on the Pragmatics of the Discourse of Iranian Modern Market /</b> Hossein Talebzadeh, Mehdi Bazyar and Reza Ghafar Samar	<b>11</b>
<b>A Task-Oriented Perspective of Temporal Fluctuation of Motivation for Learning Persian among Foreign Students in Iran</b> Zahra Abbasi, Hadi Yaghoubinejad	<b>12</b>
<b>Lexical Functional Grammar Levels of Representation in Certain Persian Syntactic Structures</b> Sare Abdollahi, Faride Haghbin and Masood Ghayoomi	<b>13</b>



## Journal of Language Researches

**ISSN: 1026-2288**

**Vol.9, No.2, Autumn & Winter 2018-2019**

**License Holder:** Faculty of Letters and Humanities of the University of Tehran.

**Managing Director:** Abol-Hasan Amin Moqaddasi

**Editor-in-chief:** Gholamhossein Karimi-Doostan

**Publisher:** University of Tehran

**Editorial Board:** Nicolas Sims-Williams: Professor, School of Oriental and African Studies

**Simin Karimi:** Professor, University of Arizona

**Ali-Ashraf Sadeghi:** Professor, University of Tehran

**Mohammad-Taghi Rashed Mohassel:** Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies

**Yahya Modarresi Tehrani:** Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies

**Mahmoud Bijankhan:** Professor, University of Tehran

**Hasan Reza'i Baghbidi:** Professor, University of Tehran

**Mohammad Rasekh-Mahand:** Professor, Bu-Ali Sina University

**Mohammad Amuzadeh Mahdiraji:** Professor, University of Isfahan

**Yadgar Karimi:** Associate, University of Kurdistan

**Persian Editor:** Gholamhossein Karimi Doostan (University of Tehran)

**English Editor:** Ramin Rahmany (Ph.D Linguistics )

**Executive Manager:** Moharram Bastani

**Price:** 100/000 RIs

**Address:** Faculty of Letters and Humanities University of Tehran, Enqelab Square, Tehran, Iran.

**E-mail:** Jolr@ut.ac.ir

**Phone:** 66978882 **Fax:** 66978885

Rank granted: No. 90/3/11/30656 Date: 2011-02-08

All right reserved for the Faculty of Letters and Humanities of the University of Tehran.

**Indexed at:** www.sid.ir

**Indexed at:** www.isc.gov.ir

**Indexed at:** www.Ulrich's international periodicals directory

**Indexed at:** www.ut.ac.ir

**Indexed at:** www.Magiran.com



University of Tehran  
Faculty of Letters and Humanities

# Journal of Language Researches

ISSN:1026-2288

Vol. 9, No. 2, Autumn & Winter 2018-2019

- **Secondary Predicates in Persian, A Minimalist Approach** 4  
Mazdak Anushe جامعه‌شناسی زبان
- **A Constructional Study of the Compounds of Body Part "Del" (Heart) in Persian** 5  
Ava Imani, Adel Rafiei and Mohammad Amouzadeh فازده ماهه
- **A Constructional Cognitive Approach to the Persian Suffix '-gar'** 6  
Parsa Bamshadi, Negar Davari Ardakani معنی‌شناسی  
نحو
- **An Optimality-Theoretic Account of Phonology - Semantics Interaction in Persian** 7  
Bashir Jam معنی‌شناسی
- **Semantic Changes of "Var / Bar"** 8  
Ehsan Changizi, Elahe Hoseyni Matak واحد‌شناسی
- **The Effect of Persian Conjunctions Use on Azerbaijani Turkish** 9  
Abdolhossein Heydari واحد‌شناسی
- **Toward a Cognitive Taxonomy for Explicitating Shifts in Translation** 10  
Soheil Daneshzadeh, Ali Afkhami and Behrooz Mahmoodi Bakhtiari روانشناسی زبان  
تحلیل
- **Swear Speech Act in a Community of Practice: A Sociolinguistic Study with an Emphasis on the Pragmatics of the Discourse of Iranian Modern Market / Hossein Talebzadeh, Mehdi Bazyar and Reza Ghafar Samar** 11 جامعه‌شناسی زبان
- **A Task-Oriented Perspective of Temporal Fluctuation of Motivation for Learning Persian among 12 Foreign Students in Iran / Zahra Abbasi, Hadi Yaghoobinejad** 12 شناختی
- **Lexical Functional Grammar Levels of Representation in Certain Persian Syntactic Structures** 13  
Sare Abdollahi, Faride Haghbin and Masood Ghayoomi معنی‌شناسی